

الکبیر علی الحسن

فی احوال مولا ناصح الزمان

علامہ کبیر حضرت آیت اللہ حاج آقا شیخ علی کبر نہاوند

الْعَبَقِيُّ الْحَسَنِيُّ

فِي أَحْوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

«بساط پنجم»

بخش دوم

مؤلف:

علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی

تحقیق و تصحیح:

صادق برزگر بفرویی - حسین احمدی قمی

ویژه پژوهشگران مباحث مهدویت (عج)

و کتابخانه‌های تخصصی



انتشارات مسجد مقدس جمکران

-
- | | |
|---|------------------|
| العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان (عج) | ■ نام کتاب: |
| علامه كبير حضرت آيت الله حاج آقا شيخ على اكبر نهاوندي <small>رحمته الله</small> | ■ مؤلف: |
| صادق برزگر بفرويي و حسين احمدى قمى | ■ به كوشش: |
| انتشارات مسجد مقدس جمكران | ■ ناشر: |
| بهار ۱۳۸۶ | ■ تاريخ نشر: |
| اؤل | ■ نوبت چاپ: |
| اسوه | ■ چاپ: |
| ۳۰۰۰ دوره (۹ جلدی) | ■ شمارگان: |
| ۴۲۰۰۰ تومان | ■ قيمت دوره: |
| ۵ - ۱۰۲ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ | ■ شابک دوره: |
| ۰ - ۱۱۰ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ | ■ شابک جلد هشتم: |
-

- | | |
|--|--------------------|
| انتشارات مسجد مقدس جمكران | ■ مركز پخش: |
| فروشگاه بزرگ كتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمكران | |
| ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ | ■ تلفن و نماير: |
| ۶۱۷ | ■ قم - صندوق پستی: |

این اثر با حمایت معاونت فرهنگی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

﴿ حق چاپ مخصوص ناشر است ﴾

عَبْقَرِيَّةُ يازدهم

[مواریث انبیا در وقت ظهور]

بیان جمله‌اشیایی که مواریث انبیا به شمار آمده‌اند و توضیح آن که هنگام ظهور آن‌جان جهان و امام عالمیان آن‌ها نزد حضرتش موجود و در مرأی و منظر اهالی آن اوقات و اوان مشهودند و در آن، چند نجمه است.

[عصای موسی با حضرت]

نجمه

بدان در اخبار کثیره مثل خبر مفصل مفضل و غیره وارد شده: چون حضرت بقیة الله ظهور فرماید مواریث جمیع انبیا با آن حضرت باشد و ما در این عجالت از جمله به نقل و شرح دوازده میراث از آن‌ها اکتفا می‌نماییم، پس می‌گوییم:

اول، عصای موسی است؛ چنان که در بحار^۱ از غیبت نعمانی^۲ و او به اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: چون حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظهور نماید، بیریق رسول خدا صلی الله علیه و آله، انگشتی سلیمان و سنگ و عصای موسی، با او باشد و آن عصای یکی از معجزات قاهرات حضرت کلیم الله، موسی بن عمران علیه السلام بود؛ آن چنان که در کتاب قصص المرسلین ملا معین‌الدین هروی است، در نام اختلاف است.

مقاتل بن سلیمان گوید: آن اتعفه نام داشت، مقاتل بن حیّان گوید: نام آن غیاث بود

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.

۲. الغیبة، ص ۲۳۸.

و بعضی گویند: زائده نام داشت. فاما اکثر علما بر آنند که نام آن، علیق و از چوب آس بهشت بود، درازی آن ده گز و میراث آدم صلی الله علیه و آله بود که به موسی رسیده بود. خدای تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید، آن را به چهار نام خوانده:

اول: عصا؛ چنان که فرموده: «أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ»^۱.

دوم: حیة؛ چنان چه فرموده: «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»^۲.

سوم: ثعبان؛ چنان که فرموده: «فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ»^۳.

چهارم: جان؛ چنان که فرموده: «تَهْتَرُ كَأَنَّهُمَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا»^۴.

هم چنین در آن کتاب است که ابن عباس گفته: عصای موسی، یک معجزه نبود، بلکه در آن، هفتاد معجزه بود. پس از آن می گوید: جامع این کتاب را به مطالعه کتب از تفاسیر، تواریخ، قصص و اخبار، به دست آوردم و عمر خود را در آن صرف نمودم، از جمله معجزات آن عصا که در کتب متفرقه مذکور شده اند بیست معجزه به نظر رسیده، آن ها را در این نسخه، در سلک انتظام در آورده، بر آن اشارات غریب و لطایف بدیع متفرع ساختم؛ چنان که به نظر شریف ارباب الباب خواهد رسید و به صنوف تحسین و الوف تزین ایشان، معین مسکین، تشرّف خواهد یافت.

[ذکر معجزات عصای موسی]

معجزه اول: به ثبوت پیوسته که آن عصا دو شعبه داشت. چون موسی علیه السلام به بیابان باز رسید و لشکر زنگبار شام میمنه و میسرة عالم را به ظلام عنبر فام، ملبّس به لباس آل عباس گرداند، جام گیتی نمای عالم به غبار ظلام، تیره فام گشت، آن دو شعبه، مثال آفتاب و ماه نور و ضیا بر افروخت و آن مقدار که چشم کار کرد، به آن نور، منور گشت.

ذکر معجزات عصای موسی

الاصحح الاصحح والافاضل المهدویدة الاحججة المنطق

۱. سوره اعراف، آیه ۱۱۷؛ سوره قصص، آیه ۳۱.

۲. سوره طه، آیه ۲۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۰۷.

۴. سوره نمل، آیه ۱۰؛ سوره قصص، آیه ۳۱.

معجزه دوم: وقتی موسی آرزو مند شراب ناب جنت گشت و خاطر شریفش مایل شیر و انگبین بهشتی بود، دهان مبارک بر آن دو شعبه نهاد؛ از یک شعبه، شیر خالص و از دیگری عسل مصفا پدید آمد.

معجزه سوم: حضرت کلیم الرحمن، چون آتش عطش در باطن او، مشتعل گشت یا وقتی برای سقایت اغنام، آب خواست، بر سر چاه آمد و آن عصا را به چاه فرو گذاشت، هر چند چاه عمیق بود، آن عصا به مقدار مفاک چاه قد کشید، بلند شد و بر بیرون ظرفی بر مثال دلوی پدید آمد، از آب مملو گشته، از قعر چاه برآمد.

معجزه چهارم: چون موسی علیه السلام محتاج طعام شد و سورت مجاعت در باطن مبارکش ظاهر گردید، آن عصا را بر زمین اشاره فرمود، قوت آن روزش به حصول پیوست.

معجزه پنجم: چون موسی علیه السلام میل میوه داشت، آن عصا را بر زمین فرورد، فی الحال سبز شد، شاخه ها بگسترانید، گل و شکوفه پدید آمد و در همان زمان هر میوه که خاطر مبارکش به آن مایل بود، از آن درخت عالی بخت به کمال رسید.

معجزه ششم: هنگامی که موسی علیه السلام با دشمنی مقاتله کرد، از آن دو شعبه، دو اژدها پدید آمد و به جانب خصم موسی علیه السلام تیر انداخت.

معجزه هفتم: چون موسی علیه السلام قطع مراحل می نمود، اگر در راه سنگ، کوه یا درختی پیش می آمد که گذشتن از آن دشوار بود، عصا را بر آن می زد، فی الحال آن ها از راه او بر می خاست.

معجزه هشتم: به هر دریا، رودخانه یا نهری می رسید که بدون کشتی عبور از آن میسر نمی گشت؛ عصا را بر آن می زد، راه پدید می آمد و گذشتن از آن جا آسان می شد.

معجزه نهم: اگر برای موسی علیه السلام سفری پیش می آمد و در بدایت آن مسافت یا در نهایت آن پیاده رفتن بر ایشان دشوار می شد، بر آن عصا قدم می گذاشت و بر آن سوار می شد؛ مثال برق خاطف به سرعت او را به مقصد می رسانید؛ چنان که احتیاج به تحریک پا نبود.

معجزه دهم: اگر در بیابان، راه بر موسی علیه السلام مشتبه می شد، آن عصا طریق موصل به مقصود را برایش آسان می نمود.

معجزه یازدهم: چون بوی ناخوش و کریهی به مشام حضرتش می رسید، آن عصا را می بویید؛ عطری از آن حاصل می شد و استشمام آن را دافع آن بوی ناخوش قرار می داد.

معجزه دوازدهم: اگر موسی علیه السلام عزیمت راه می کرد و در آن راه قطاع طریق بود، آن عصا با وی به سخن در می آمد و می گفت از این راه مرو که قطاع الطريق در کمین اند. **معجزه سیزدهم:** چون گوسفندانش گرسنه بود، به وسیله آن عصا از درخت برایشان برگ فرو می ریخت، هر چند که آن درخت بسیار بلند بود.

معجزه چهاردهم: اگر مار یا موری از حشرات زمین پیدا می شد، آن عصا همه را از وی دفع می کرد.

معجزه پانزدهم: هر سفری که برای موسی علیه السلام اتفاق می افتاد، جهاز، متاع و مایحتاج سفر خود را بر آن عصا بار می کرد و او را برگردن خود می نهاد و هیچ گرانی از آن به حضرت موسی علیه السلام نمی رسید.

معجزه شانزدهم: چون موسی علیه السلام به خواب می رفت، آن عصا به نگاهبانی و شبانی گوسفندان وی قیام و اقدام می نمود، تا زمانی که آن جناب از خواب بیدار می گشت. **معجزه هفدهم:** هر پنجشنبه، آن عصا از پیش حضرت موسی علیه السلام غایب می گشت و به طواف کعبه معظمه می رفت، از آن جا به مدینه سکینه می آمد؛ آن جا که اکنون مرقد پر نور آن سلطان انبیاست، ده بار به خواجه کاینات علیها السلام صلوات می فرستاد و غفران و بخشایش امتان آن حضرت را از خدای تعالی درخواست می کرد.

معجزه هجدهم: چون موسی علیه السلام می خواست بر شهر و ولایتی عبور کند و بر وقایع آن اطلاع یابد، آن عصا را بر می داشت و مثل مرغی طیران می نمود، آن عصا حضرت را بر آن ولایت می برد تا بر احوال و اوضاع آن ولایت مطلع شود.

معجزه نوزدهم: هر چه فرعون در خلأ و ملأ با قوم خود می گفت، عصا،

موسی علیه السلام را از آن ماجرا آگاه می‌گرداند، تا این که آن جناب به تدارک آن می‌پرداخت. **معجزه بیستم:** اگر نزد موسی علیه السلام می‌آوردند و آن گرم بود؛ چنان که خوردن آن به آسانی دست نمی‌داد؛ سر عصا را در طعام در می‌آورد و آن به حد اعتدال باز می‌آمد و اگر طعام سرد بود، گرم می‌شد. معجزات دیگر در آن عصا بود که متون کتب متداول آن را احاطه ننموده و از چهره استظهار آن‌ها قناع نگشوده‌اند و الله المؤید، انتهى.

[بیان در باب عصای موسی]

تنظیر فیه تبشیر

ایضاً در همان کتاب است که اگر پرسند، چون به موسی علیه السلام گوسفندانی دادند، او برای ضیافت مراعی از خیانت سباع، می‌بایست عصایی داشته باشد تا اغنام وی مصون و محفوظ مانند؛ حال ضیافت رعایای خویش و امتان مرحوم را که راعیان «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة»^{۱۹} می‌باشند، به کدام عصا فایز نموده؟

جواب آن است که شعیب نبی، چون گوسفندان خود را به موسی علیه السلام سپرده و به صحرای مدین می‌فرستاد، دانست در آن بیابان سباع و گرگان بسیاری است که در کمین ایشان‌اند و دسترسی به آن‌ها را غنیمت می‌شمرند و انتظار می‌برند، پس عصایی به موسی علیه السلام داد تا شر سباع آن مراعی را از آن مواشی باز دارد.

هم‌چنین حضرت احدیت جل و علا که تو را راعی مراعی خود ساخته و مراعات آن‌ها را بر تو ایجاب فرموده که آن‌ها عبارت از اعضا و جوارحت هستند و تو را با آن‌ها در بیابان مدین دنیا و علف «زین للناس حب الشهوات»^{۲۰} فرستاده؛ به علم ازلی می‌دانند که گرگان شیاطین در کمین اهلاک رعایای تو هستند، لابد برای دفع وسواس

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

ابالسیه **«الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»** ^۱ عصایی که بتواند عروة الوثقیای تو باشد، به تو انعام نموده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و هر معجزه‌ای که از عصای موسی به وجود آمده و مثل آن نیز، از این کلمه طیبه به ظهور رسیده، بلکه به مراتب بهتر و بیشتر تا این بیست معجزه که از خصایص عصای موسی علیه السلام مرقوم افتاد و نظیر آن را در کلمه توحید مبین می‌سازم و جام جهان نمایی برای ارباب تحقیق می‌پردازم.

اول: گفتیم عصای موسی علیه السلام دو شعبه داشت، کلمه توحید نیز دو شعبه دارد؛ یکی اقرار و دیگری تصدیق. آن عصا در شب تاریک روشنی می‌داد و این عصا در ظلمت آباد منکرات، عارفان را به معروفان آشنایی می‌دهد.

دوم: آن عصا از یک شعبه خود شیر سفید و از شعبه دیگرش، عسل مصفا می‌داد و این عصا از شعبه اقرار، شیر شریعت غزای بیضا و از شعبه دیگر عسل مصفای محبت حق تعالی می‌دهد.

سوم: آن عصا هنگام حاجات رسن می‌شد و از قعر چاه مغاک آب برمی‌آورد؛ این عصا در وقت مناجات، از دیده عیناک، آب و از سینه غمناک، آه برمی‌آورد.

چهارم: موسی علیه السلام چون گرسنه می‌شد، آن عصا را بر خاک و گل می‌زدی، برایش طعام حاصل می‌شد؛ بنده گرسنه مائده قرب حق چون این عصا را بر جان و دل زند، به مطلوب واصل می‌گردد.

پنجم: وقتی حضرت موسی علیه السلام فوا که می‌خواست آن عصا درختی می‌شد و به او میوه می‌داد و این عصا چون بنده به از به خواهد، این شجره طیبه او را به جانب قدس شیوه می‌دهد.

ششم: هنگامی که موسی علیه السلام با دشمنان مقاتله می‌کرد، آن عصا تیر تیب از قندیل جیب، برگمان لاریب می‌نهاد و به سوی دشمن می‌انداخت و این عصا، چون ابلیس پر تلبیس قصد ایمان کند، ذوالفقار و سرلام الف خود را برکشد و سپر شیطان لعین را به وسیله آن بیندازد.

۳۰۸۶

الصبح الاشرق والافاق مهد و به الحجة المتكبر

هفتم: اگر کوه یا سنگی عظیم، در راه موسی علیه السلام پیش می آمد، عصا آن را برمی داشت، این عصا نیز اگر کوه گناه یا سنگ راهی برای بنده پیش آید، از جلوی راه او برمی دارد.

هشتم: چون گذر موسی علیه السلام بر دریایی می افتاد، آن عصا را بر آن دریا می زد، آبها از پیش برمی خاست؛ چنان که گرد و غبار از قعر دریا برمی آمد، این جان نیز چون گذر بنده بر دریای آتشین دوزخ افتد، این عصا دریای آتش سوزنده را از پیش بردارد که جز **يَا مُؤْمِنُ! فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَأَ لَهْبِي.**

نهم: اگر راه دور بود، آن عصا مرکب می گشت، موسی علیه السلام را برمی داشت و به منزل مقصود رساند، این عصا نیز اگر بنده از درگاه اله دور افتد، به قوت **«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»** بنده را از درگاه برداشته، به جانب قدس اله حاضر می گرداند.

دهم: اگر موسی علیه السلام راه را نمی دانست، آن عصا او را به طریق مستقیم اشارت می نمود، این عصا نیز چون بنده راه نجات را نداند و به حال خود در ماند، طریق موصل به مقصود را به وی بنماید و ابواب مسدود را بر روی او بگشاید.

یازدهم: چون مشام حضرت موسی علیه السلام مکدر می گشت، آن عصا طیبی از عطر جیب به دماغش می گذراند تا مسام مشام وی بدان رایحه مروح می گشت، این عصا نیز چون برای بنده خللی از کید معاصی و زلات در دماغ پدید آید؛ رایحه ای از مهبت رحمت به مشام جانش رساند و از نتن معاصی و زلاتش برهاند.

دوازدهم: آن عصا موسی را از دزدان که راهزنان زمین اند، خبردار می کرد، این عصا بنده را از دزدان شیاطین که راهزنان دین اند، واقف گرداند.

سیزدهم: آن عصا چون مراعی موسی گرسنه می گشت، از درختان برای ایشان برگ فرو می ریخت، این عصا نیز چون رعایای اعضا گرسنه شوند؛ عطایای طاعات و عبادات از درخت نیک بخت، مثل کلمة طيبة كشجرة طيبة اوراق اسواق برایشان

العبقری العظیم فی الخصال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

نثار گرداند.

چهاردهم: آن عصا حشرات زمین را از موسی علیه السلام دفع می کرد، این عصا موزیات دین را که عبارت از اخلاق ذمیمه اند، از صفات بنده باز می دارد.

پانزدهم: آن عصا در سفر برگردن موسی علیه السلام می نشست و جهاز او را برمی داشت، این عصا بر دل بنده می نشیند و بار گناه را از گردن بنده برمی دارد.

شانزدهم: چون موسی علیه السلام به خواب می رفت، آن عصا گوسفندان او را شبانی می کرد، این عصا چون بنده به خواب غفلت رود، بنده را پاسبانی می کند.

هفدهم: آن عصا هر هفته یک بار کعبه معظمه را طواف می نمود؛ به مدینه می رفت و برای امت مرحومه استغفار می کرد، این عصا روزی چندین بار به قلاب **«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»**^{۱۰} بنده را به آستانه کهربایی می برد و گوینده خود را شفاعت می کند.

هجدهم: آن جا وقتی موسی علیه السلام می خواست ولایتی ببیند، آن عصا، وی را برداشته، بدان ولایت بگذراند، این جا چون بنده بخواهد ولایت عالم ربوبیه را مشاهده نماید، این عصا دل وی را برداشته، به عرش برد تا سر **«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»**^{۱۱} را دریابد.

نوزدهم: آن عصا هرگاه در خلأ و ملاء خبری از فرعونیان از او پوشیده بود، یک یک را به او بیان می کرد، این عصا هرچه در خلوتخانه **«قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»**^{۱۲} فرعون آفرین با حبیب خود خاتم النبیین گفته، یک یک احکام شریعت و نوامیس دیانت را با بنده در میان نهد.

بیستم: آن عصا طعام گرم موسی علیه السلام را سرد و طعام سردش را گرم می کرد، این عصا دل بنده را از دنیا سرد و به محبت خداوند جل و علا گرم می گرداند.

۳۰۸۸

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. سوره طه، آیه ۵.

۳. سوره نجم، آیه ۹.

این جهات مشابهت بین این عصا که کلمة لا اله الا الله است با عصای موسی علیه السلام بود.

[فضیلت توحید بر عصای موسی]

تذیل فیه تفضیل

ایضاً در همان کتاب آمده: ای عزیز! عصای موسی علیه السلام اگر چه عزیز بود اما توحید تو که عصای آن، کلمة طیبه لا اله الا الله است از آن عزیزتر است.

بزرگان در وجوه تفضیل کلمة توحید بر عصای موسی علیه السلام چندین وجه ایراد فرموده‌اند، ما از جمله به بیان ده وجه اقتصار می‌نماییم:

وجه اول: آن عصا از شعیب به موسی علیه السلام رسیده بود و کلمة توحید از خدای بی‌عیب به تو رسیده است که «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»^{۱۸}.

وجه دوم: چنان که فرعون از عصای موسی علیه السلام ترسیده، موسی علیه السلام نیز از عصای خود ترسید، تا آن که خطاب آمد: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ»^{۱۹} و لکن هیچ کس از کلمة توحید نترسد، بلکه امید همه دردمندان به وی بود که «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»^{۲۰}.

وجه سوم: عصای موسی علیه السلام به دلیل «سَنَعِيذُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى»^{۲۱} متلون و متغیّر می‌شد ولی توحید توبه دلیل «يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»^{۲۲} هرگز متغیّر و متبدّل نمی‌گردد.

وجه چهارم: الحال عصای موسی علیه السلام میان مردم موجود نیست، ولی نور توحید تو عرصه اجرام علوی و اجسام سفلی را استیفا نموده است.

بینه معجزات عصا بر کلمة توحید

العبقری العجیب فی الخصال مولانا ضابط الرحمن

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲. سوره طه، آیه ۲۱.

۳. سوره احزاب، آیه ۷۰ و ۷۱.

۴. سوره طه، آیه ۲۱.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

وجه پنجم: عصای موسی علیه السلام شاخه‌ای از درخت بریده بود و لکن توحید تو درختی است که بیخ آن در دل باشد و شاخه آن به فوق العرش رسیده **«كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء»**^{۱۰}.

وجه ششم: آن عصا فقط در دست موسی علیه السلام معجزه می نمود و لا غیر، اما کلمه توحید هر جا که جمال نماید - اگر چه کافر هفتاد ساله باشد - معجزه خود را خواهد نمود که من قال لا اله الا الله دخل الجنة اما به شروطها که از جمله ولای حضرات ائمه اثنا عشر و اقرار و اذعان به امامت آن حجج الله الملك الا کبر است.

وجه هفتم: عصای موسی علیه السلام در آن روز زینت از هیبت، چندین هزار نفر را کشت و در عقبی به عذاب مبتلا گردانید، اما کلمه توحید صدها هزار نفر را در دنیا از کشتن برهانید؛ امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله و در عقبی ایشان را از عذاب برهانید که کلمه لا اله الا الله حصنی، فمن قالها دخل في حصنی و امن من عذابی.

وجه هشتم: عصای موسی علیه السلام او را در ایام حیات نفع رسانید و چون از دنیا رفت، عصا را در دنیا بگذاشت و خود به بزم قدس خرامید و لکن کلمه توحید این خاصیت را دارد که هرگز از بنده جدا نیست و نفع او در دنیا و آخرت از بنده منقطع نمی گردد که **«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»**^{۱۱}.

وجه نهم: قد عصای موسی علیه السلام ده گز بیش تر نبود و در حجم هم، مقدار درمی بیش نبود، الا ما شاء الله و لکن کلمه توحید قد و قامتی دارد که زمین، آسمان، عرش، فرش، ملک، ملکوت، غیبت و شهادت را فرا گرفته، بلی شهبواری است که جولانگاه وی، فضای هوای هویت است.

قال صلى الله عليه وآله: ما قال عبد لا اله الا الله صدقاً الا سعدت و لا يردّها حجاب فإذا وصلت إلى الله تعالى نظر إلى قائلها و حقّ على الله أن لا ينظر إلى موحد الا برحمته.

الصبح الأسمر والأيام مهدور والحجبة المنقطر

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۱.

وجه دهم: محل عصا دست است که «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى»^{۱۷} ولی محل توحید قلب است «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»^{۱۸}، دست از عالم خاک و دل از عالم پاک، آن محل نظر خلق، این محط نظر حق که ان الله لا ينظر إلى صوركم واعمالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم ونياتكم.

[عصای موسی به چهار نام]

اشاره فیها شباهة و بشارة

هم در آن جاست که چون حق تعالی در قرآن مجید عصای موسی علیه السلام را در چهار جا به چهار نام یاد کرد:

اول: عصا که «أَنْ أَلْقِي عَصَاكَ»^{۱۹}، زیرا متکای موسی بود.

دوم: حیة «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»^{۲۰}، زیرا مرده بود؛ زنده گشت.

سوم: ثعبان «ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ»^{۲۱}، زیرا سحر سحرة فرعون را به یک دم درکشید.

چهارم: جان «تَهْتَرُ كَأَنَّهُا جَانٌ»^{۲۲}، زیرا سریع السیر بود.

در کلمة توحید نیز این چهار معنی مندرج است، چرا که او هم متکای اهل اسلام است که «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»^{۲۳}، هم حیة است، زیرا دل مرده را زنده می کند «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»^{۲۴}، هم ثعبان است، چون سحر سحرة نفس را به یک دم نابود می گرداند که «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»^{۲۵} و هم جان؛ یعنی سریع السیر

۱. سوره طه، آیه ۱۷.

۲. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۱۷؛ سوره قصص، آیه ۳۱.

۴. سوره طه، آیه ۲۰.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۰۷.

۶. سوره نمل، آیه ۱۰؛ سوره قصص، آیه ۳۱.

۷. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۸. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۹. سوره احزاب، آیه ۷۰ و ۷۱.

است، زیرا به یک طرفه العین از نزد بنده به مقام قرب باری تعالی متصاعد می‌گردد که
﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۱.

[عصای حضرت آدم نزد حضرت]

نجمه

بدان دومی از مواریت انبیا که هنگام ظهور نزد حضرت بقیة الله می‌باشد، عصای حضرت آدم علیه السلام است؛ چنان که در حدیث مفضل مفضل بن عمر است که وقتی حسنی با عسکر خود وارد کوفه شود، او با حضرت بقیة الله در میان دو لشکر بایستند، پس حسنی به حضرت عرض نماید: اگر تو مهدی آل محمدی، پس عصای جدّ تو رسول خدا کجاست؟ سپس یک یک مخصوصات آن حضرت را اسم می‌برد، تا آن که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: آن‌گاه حضرت قائم علیه السلام جوال یا مانند آن را حاضر نماید که به آن سفت می‌گویند و آن چه او خواسته باشد، در آن است.

مفضل گفت: ای آقای من! همه آن‌ها در سفت است؟

فرمود: بلی، والله! و ترکه جمیع پیغمبران، حتی عصای آدم در آن است.^۲

الحدیث

محمّل است این عصای موسی علیه السلام همان عصای آدم باشد؛ چنان که در کشف مطابق این احتمال، خبری نقل نموده که عصاهای انبیا نزد شعیب جمع شده بود، بعد از این که دخترش را به موسی علیه السلام داد و شبانی گوسفندان خود را به او محوّل نمود، شب هنگام به او فرمود: در این خانه رو و یکی از آن عصاها که در آن است، بردار!

موسی به اندرون خانه آمد و عصایی که آدم از بهشت همراه خود بیرون آورده بود و به میراث از انبیا به شعیب رسیده بود؛ برداشت. چون شعیب مکفوف بود، آن را به

در تحقیق اصل عصای موسی

الاصحاح الاثنا عشر في الغائب مهاد و بنة الحجارة المنسك

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۶-۱۴.

دست مسّ کرد و دانست عصای آدم است، گفت: این را بنه و دیگری را بردار! موسی علیه السلام هفت نوبت به آن خانه آمد و همین عصا به دستش آمد. شعیب دانست وی شایسته آن است. آن را به موسی علیه السلام تفویض نمود و چون عصا را به او داد، گفت: ای موسی! چون به مفرق الطریقین برسی، دوراه پدیدار آید، بر دست چپ برو! اگرچه در دست راست بیشتر گیاه باشد، چون در آن مرغزار، اژدهای عظیمی هست که مرد را با چهارپا فرو می برد.

موسی علیه السلام چون به آن جا رسید، گوسفندان به جانب راست میل کردند و می دویدند، موسی علیه السلام هر چه خواست آنها را باز گرداند، نتوانست، پس بالضرورت بر اثر ایشان رفت، مرغزاری دید که در آن گیاه بسیار رسته بود، گوسفندان به چرا مشغول شدند و موسی علیه السلام به جهت تعب بسیار، همان جا بخفت و عصا را بر زمین فرو برد، اژدها آمد و آهنگ گوسفندان کرد، عصا جانوری گشت، با او بر آویخت و او را کشت.

موسی علیه السلام از خواب برخاست، عصا خون آلوده و اژدها کشته شده بود؛ شادمان شد، آمد و به شعیب خبر داد. شعیب به دختر خود گفت: شوهر تو پیغمبری خواهد بود که برای او در این عصا شانی عظیم باشد. چون شعیب دانست موسی علیه السلام، مرتبه ای عظیم زد حق تعالی دارد و برکت و یمین قدم و حسن رعایت او را در گوسفندان دید، خواست به وی احسانی نماید، گفت: ای موسی! هر بیچه ای از گوسفندان که امسال، ابلق؛ یعنی سیاه و سفید به وجود آید، به تو عطا کردم. حق تعالی در خواب به موسی علیه السلام وحی کرد: این عصا را بر آبی زن که گوسفندان از آن می خورند!

موسی عصا را بر آب زد و گوسفندان از آن آب خوردند. نتایجی که آن سال از ایشان حاصل شد، همه ابلق بودند. شعیب چون دید همه نتایج گوسفندان، آن سال ابلق به وجود آمدند، دانست این روزی است که حق تعالی به وی داده، پس همه را به وی فویض کرد.

در تفسیر منهج الصادقین بعد از ذکر آن چه ما از کشاف نقل نمودیم؛ گفته: در

روایتی دیگر از یحیی بن سلام، مروی است که شعیب گفت: هر سخله که به لون مادر خود نباشد، آن را به تو دادم، پس موسی علیه السلام به طریق الهام در خواب، عصا را بر آب زد و گوسفندان از آن آشامیدند، تمام اولاد آن‌ها بر خلاف شکل امهات خود به وجود آمدند و شعیب همه را تسلیم موسی علیه السلام فرمود.

چنان که محتمل است به قرینه ذکر عصای موسی علیه السلام در حدیث مفضل بعد از ذکر عصای حضرت آدم و به قرینه اخبار دیگر؛ عصای موسی علیه السلام غیر از عصای آدم باشد.

در منهج آمده: چون جناب شعیب، صفورا را به عقد موسی علیه السلام در آورد و صداق او را شبانی گوسفندان خود قرار داد و موسی علیه السلام با صداق مذکور، قبول شرط نمود؛ به شعیب گفت: چرا که مرا به شبانی نصب کرده‌ای، عصایی به من ده تا گوسفندان را برانم و سباع را از آن‌ها دفع نمایم!

شعیب به دختر خود گفت: در فلان خانه برو، چند عصا هست، یکی را بیاور و به موسی علیه السلام بده! دختر رفت، عصایی برداشت و بیاورد، شعیب آن را دید و گفت: این عصا را بگذار و عصای دیگری بیاور!

دختر عصا را پس برد و بنهاد، اما تا خواست دیگری را برگردد، همان عصا به دستش آمده، آورد.

شعیب فرمود: این همان است و سه بار این صورت به این طریق واقع شد. نوبت سوّم، دختر گفت: به خدا سوگند! من قصداً این را بر نمی‌گیرم، هر نوبت که می‌خواهم عصای دیگری بگیرم، این عصا به دستم می‌آید. شعیب آن را گرفت و به موسی علیه السلام داد، چون موسی علیه السلام به شبانی رفت، شعیب از دادن آن عصا پشیمان شد و گفت: روزی مردی این عصا را به من ودیعت داده، جایز نیست آن را به کسی بخشم.

سدهی گفته: صورت چنان بوده که روزی فرشته‌ای به صورت مردی برآمد، آن عصا را نزد شعیب نهاد و برفت. پس شعیب برخاست و از عقب موسی علیه السلام روان شد تا عصا را از او بستاند.

موسی علیه السلام گفت: ای شعیب! این عصا لایق و مناسب حال من است و خاطر من بسی به

در عقد صفورا برای حضرت موسی

الصبيح الأسمرقانی الثابت مهد وية الصحبة المنطقية

آن تعلق گرفته، نمی توانم با خود قرار دهم که آن را رد کنم، لذا هر دو اتفاق کردند اول کسی که پدید آید، او را حکم سازند تا آن چه وی به آن قرار دهد، عمل نمایند. حق تعالی فرشته‌ای را بر صورت مردی فرستاد، چون او را دیدند، گفتند: میان ما حکم باش و صورت حال را به او گفتند.

وی گفت: حکم من آن است که عصا به کسی اولی است که آن را از زمین بردارد. آن گاه عصا را از ایشان بستند، بر زمین نهاد و به ایشان گفت: بردارید! شعیب هر چه خواست بردارد، نتوانست؛ موسی آن را از زمین برداشت و بر دوش نهاد. حکم حکم نمود که این عصا برای تو است.

سپس موسی علیه السلام رفت و آن عصا با او ماند.

از ابوصالح و او از ابن عباس نقل کرده: شعیب خانه‌ای داشت که هیچ کس در آن جا نمی رفت مگر وی و دختری که زن موسی علیه السلام شد. در آن خانه، سیزده عصا بود و شعیب یازده پسر داشت، به هر کس که بالغ می شد، می گفت: برو و عصایی از آن بردار! او می رفت که یکی از آن‌ها را بردارد، آتشی می آمد و آن پسر را می سوزاند تا این که جمله هلاک شدند. چون به دختر گفت: برو و عصا بیاور! او رفت و عصای نیکوتر آورد و هیچ آفتی به وی نرسید.

گفت: ای دختر! تو را بشارت باد که شوهرت پیغمبر خواهد شد و در این عصا امری عظیم برای او رخ نماید که مشهور عالم شود و به جهت آن، بسی مردم در دایره اسلام در آیند.

[نفع دست گرفتن عصا]

بیان کجمع الحما و اعلان بنفع العصا

بدان در شریعت مطهر اسلامی، اتخاذ عصا و در دست گرفتن آن، از سنن اکیده است و اخبار کثیری بر این معنی از حضرت رسول مختار و حضرات ائمه هشت و

چهار عَلَيْهِ السَّلَامُ عزّ صدور یافته، از جمله در تفسیر منهج از تفسیر مجمع البیان^۱ نقل نموده: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **تَعْصُوا فَأَنْهَا مِنْ سِنَنِ الْمُرْسَلِينَ**؛ عصا به دست گیرید که از سنت پیغمبران است که مرسل بودند.

نیز از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت نموده که فرمود: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر که به جهت سفر از خانه بیرون رود و با او عصای بادام تلخ باشد و هنگام توجه به سفر خود، آیه **«وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ»**^۲ را تا قوله تعالی: **«وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»**^۳ تلاوت کند، حق تعالی او را از هر درد و ضرر رساننده‌ای، از هر دزدی تعدی نماینده و از حدّ درگذرنده‌ای و از هر جانور نیش دارنده‌ای ایمن کند، تا آن که به منزل خود رجوع کند و با او هفتاد و هفت فرشته باشد که پیش و پس او را احاطه نمایند و برایش استغفار کنند تا به منزل، معاودت نماید و عصا را از دست بنهد.

تعالی در ثمارالقلوب از جاحظ نقل نموده که گفته: چنین کسی چنین یارایی دارد که احاطه خود را در معنی کلام حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ادعا نماید که درباره عصای خود به باری تعالی عرضه داشت: **«وَلِي فِيهَا مَأْرِبٌ أُخْرَى»**^۴ مگر به تقریب ذهن و ذکر آن چه از منافع آن به خاطرش خطور کند و لکن من جمله‌ای از موارد را ذکر می‌کنم که در آن‌ها حاجت به عصا نمایان و مشهود است. از جمله آن موارد این است که عصا برای دفع گزند مار و عقرب و گرگ و شتری که هیجان شهوت او را دریافته باشد و غیر آن از فحول هایجه دیگر، برداشته می‌شود پیرمرد، مریض و کسی که یک پای او قطع شده و یا آن که اعرج باشد بر آن تکیه می‌کند؛ در این هنگام عصا، قائم مقام پای دیگر است و برای انسان نابینا به منزله کسی است که دست او را می‌گیرد و راه می‌برد، به وسیله آن تنور آتش را به هم می‌زند که خاکستر از روی آتش‌های آن برطرف شود، برای کوفتن

در بیان منافع
همه عصا

الصحيح الاصح والاشهر في إنبات مهدوية الحجج المستدل

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۲۴.

۲. سوره قصص، آیه ۲۲.

۳. سوره قصص، آیه ۲۸.

۴. سوره طه، آیه ۱۸.

گچ، ساروج، حشیش و کنجد آلت است، برای ریختن برگ از درخت، نافع و برای مکاری و پیاده رو و در راه رفتن آن‌ها معین است، باعث استقامت مفلوج و مانع شدن او از اعوجاج در سیر می‌شود و موجب نگاهداری محموم از ارتعاشی است که هنگام تب در بدن او می‌باشد. برای مرکوب به منزله تازیانه است و برای مسافر نافع می‌باشد به این صورت که یک طرف آن را در دسته توشه‌دان یا حلقه آن داخل کند و آن را به دوش کشد و سبب سهولت حمل ثقیل باشد به این که آن را در زیر آن فرو برده، یک سر آن را خودش و طرف دیگرش را کس دیگری گرفته و آن را حمل نمایند.

فیز در وقت فرو بردن آن به دیوار به منزله میخ است و برای کسی که آن را مثل درخت به زمین نشانیده باشد، به مثابه قبله است و هرگاه آن را به زمین فرو برده، پرده ماندی بر بالای آن بکشانند؛ وزانش وزان سایبان است و اگر آهنی تیز بر یک طرفش نصب کنند، به منزله تیر است و اگر آهنش زیادتر باشد، به مثابه نیزه می‌گردد. ترجمه کلام جا حظ تمام شد.

این ناچیز گوید: چون جا حظ ظاهر بین بوده و چشم باطن او را مد رسیده، لذا از بهترین منافع عصا و برترین فواید آن غفلت نموده و آن مذکر بودن انسان برای سفر آخرت است؛ چنان که آن شاعر با حال، مترنم به این مقال است.

حملت العصا لا الضعف اوجب حملها علی ولا ائی تحنیت من کبر

ولکننی الزمت نفسی حملها لا علمها ائی مقیم علی سفر

من عصا را حمل نمودم نه به واسطه آن که ضعف باعث حمل نمودن آن شده باشد و نه به جهت پیری و انحنا و لکن به درستی که من حمل آن را بر نفس خود الزام نمودم تا این که به نفس آگاهی دهم من مسافر؛ یعنی به سوی سرای آخرت و دنیا به مثابه مسافتی است که مسافر آن را طی و سیر می‌کند.

[روایت امام صادق (ع)]

ختم به اهتمام

بدان اصح روایات در خصوص عصای موسی علیه السلام، آن چیزی است که عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده؛ چنان که در منهج است که آن بزرگوار گفت: «کانت عصا موسی قضیب آس من الجنة أتاها به جبرئیل لما توجه تلقاء مدین»^۱؛ عصای موسی شاخه‌ای از درخت مورد بهشت بود که هنگام توجه موسی علیه السلام به مدین، جبرئیل آن را به وی داد و از این جهت خوارق عادات از آن ظاهر می‌شد.

[سنگ حضرت موسی (ع) نزد حضرت (عج)]

نجمه

۳

بدان در زمان ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه الشریف - سومین چیزی که از موارد انبیا با آن جناب هست، سنگ حضرت موسی علیه السلام است که در این آیه مبارکه از قرآن مجید و فرقان حمید ذکر شده: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»^۲ و اخبار در بودن این سنگ در وقت ظهور آن جان جهان در خدمت آن امام عالمیان بسیار است.

از جمله خبر باقری است بنابر آن چه علامه مجلسی در بحار^۳ از غیبت شیخ نعمانی^۴ و او به اسناد خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون حضرت قائم علیه السلام می‌خواهد ظهور نماید، با بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله، انگشتری سلیمان و سنگ و عصای موسی علیه السلام ظهور می‌کند، بعد از آن به منادی خود امر می‌فرماید که ندا کند کسی با خود توشه راه از خوردنی و آشامیدنی بر ندارد، وقتی منادی حضرت، این

الاصحاح الاثنی عشر فی اخبار مهد و بیحیة المنطق

۱. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲. سوره بقره، آیه ۶۰.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.

۴. الغیبة، ص ۲۳۸.

گونه ندا نماید؛ بعضی از اصحاب او خواهند گفت: آن حضرت می خواهد ما و چهار پایانمان را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید.

سپس آن حضرت به راه می افتد و ایشان نیز با آن بزرگوار همراه می شوند، در اول منزلی که فرود می آیند، آن سنگ را نصب می نماید و از آن خوردنی و آشامیدنی و علف بیرون می آید، پس خود ایشان و چهار پایانشان می خورند و می آشامند، تا آن که در پشت کوفه در نجف اشرف فرود می آیند و حضرت نزول اجلال می فرمایند، انتهى.

[بیان سنگ حضرت موسی (ع)]

غصون كثيرة الثمر في شئون لهذا الحجر

در تفسیر منهج است که حجر موسی علیه السلام سنگی مربع و به بزرگی سر آدمی بود که حق تعالی آن را از بهشت برای موسی علیه السلام فرستاده بود و گوید: موسی علیه السلام آن سنگ را از زمین طور برداشته بود و با خود داشت یا آدم آن را از بهشت، اهباط کرده و از طریق ارث به دست شعیب افتاده و شعیب آن را با عصا به موسی علیه السلام داده بود.

در روایتی وارد شده: آن سنگی بود که موسی علیه السلام هنگامی که می خواست غسل کند، جامه خود را بر بالای آن می نهاد و آن سنگ جامه آن جناب را از بنی اسرائیل می گریزانید، چون بعضی از آنها گمان می کردند موسی علیه السلام علت ادره دارد که باد فتق است و در صدد آن بودند که جامه او را در وقت اغتسال بردارند تا برهنه از آب بیرون آید، عورتش منکشف و او رسوا گردد. جبرئیل به موسی علیه السلام گفت: این سنگ را بردار که در آن وقت غریب و عجیب مودع است.

در خبری آمده: بنی اسرائیل در وقت سفر به موسی علیه السلام گفتند: ممکن است به زمینی برسیم که در آن سنگ نباشد و ما به آن احتیاج داشته باشیم، پس موسی علیه السلام سنگی را در میان بار دراز گوش خود نهاد و در حین نزول، چون بر آن عصا می زد، چشمه آبی روان می شد و هنگام کوچ چون بر آن عصا می زد، خشک می شد. بنی اسرائیل گفتند: اگر عصای موسی علیه السلام گم شود، ما از تشنگی هلاک خواهیم شد.

العبقریة الحسنة والخوال مولاتنا صابحة الزمان

حق تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد: عصا را بر آن سنگ مزن و به آن امر کن آب از آن جاری شود، بی آن که عصا بر آن واقع شود تا قوم تو از آن عبرت گیرند. گویند آن سنگ از رخام بود، طول آن، مطابق قامت موسی علیه السلام ده گز و عصا نیز ده گز بود، از مورد بهشت بود و دو شعبه داشت، در شب تاریک آن دو شعبه به مثابه آفتاب مشتعل و روشن بودند، نامش علیق بود؛ موسی آن را بر حمار خود می نهاد و هنگام نزول به دست می گرفت و همین عصا بود که ازدها شد.

از ابوبکر و راق نقل است که آن سنگی سست بود که از دوازده رخنه آن آب عذب بیرون می آمد و چون از آن مستغنی می شدند، بار دیگر بر آن عصا می زد و آب منقطع می گشت، هر روز، شش صد هزار مرد را آب می داد. همه ایشان غیر از چهار پایان و معسکر، دوازده میل بود.

گویند: آن سنگ، چهار روی داشت از هر روی سه چشمه روان می شد و هر جدول آن دوازده جدول، مخصوص به سبطی از اسباط بود؛ چنان چه باری تعالی فرمود: **﴿فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضْرًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾** ^{۱۰۱}

تأویل جلیل فی هدایة السعداء للحضینی باسناده عن جابر الجعفی قال سیدی
الباقر محمد بن علی علیه السلام فی قول الله عزوجل. ﴿وَإِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾ ^{۲۰} **الایه، قال: ان قوم موسی لما شکوا الجذب والعطش**
استسقوا بموسی فاستسقی لهم فسمعت ما قال الله لهم ومثل ذلك ما قال المؤمنون
إلی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا له: یا رسول الله! تعرّفنا من الأئمة من بعدك فما
مضى نبی الآ وله وصی وائمة من بعده وقد علمنا ان علیاً وصیک فمن الأئمة من
بعده فأوحی الله انی قد زوجت علیاً بفاطمة فی سمائی تحت ظلّ عرشی و جعلت
جبرائیل خطیباً لها و میکائیل وکیلها و اسرافیل القابل عن علیّ و امرت شجرة طوبی
فثمرت علیهم لؤلؤ الرطب والدر والیاقوت والزبرجد الأحمر والأصفر و مناشیر

تأویل آیه تریفه و اذا استسقی

الصالح الامامون و انبیا مهد و یة الحجیة المسمیة

۱. سوره بقره، آیه ۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۶۰.

مخطوطة بالنور فيها امان الملائكة من سخطى وعذابى فنثار فاطمة تلك المناشير في ايدى الملائكة يفتخرون إلى يوم القيمة وجعلت نحلتهما من علىّ ونحلتهما عنى خمس الدنيا وثلثى الجنة وجعلت نحلتهما في الأرض اربعة انهار الفرات و نيل مصر و سيحان و جيحان فروجها، أنت يا محمد! بخمس مائة درهم تكون اسوة بها لأمتك بابتك فاذا زوجت فاطمة من علىّ فعلىّ العصا وفاطمة الحجر يخرج منها احد عشر اماماً من صلب علىّ يتم اثني عشر اماماً بعلى حيوة لأمتك تهتدى كل أمة بامامها في زمنه ويعلم كل قوم كما علم قوم موسى مشربهم فهذا تأويل هذه الآية وكان بين تزويج علىّ عليه السلام بفاطمة في السماء و تزويجها في الأرض أربعون يوماً.»

تأويل عليل

في روح البيان نقلاً عن التأويلات النجمية الإشارة في تحقيق الآية اى آية ﴿وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ﴾^{٢٠} الآية، انّ الروح الأنسانى و صفاته في عالم القلب بمثابة موسى وقومه و هو يستسقى ربّه ليرويها من ماء الحكمة والمعرفة وهو مأمور بضرب عصا لا اله الا الله ولها شعبتان من النقى والأثبات تتقدان نوراً عند استيلاء ظلمات صفات النفس و قد حملت من جنّة حضرة الغرّة على حجر القلب الذى كالحجارة أو اشدّ قسوة فانفجرت منه اثني عشرة عيناً من ماء الحكمة لأنّ كلمة لا اله الا الله اثني عشر حرفاً من كلّ عين قد علم كلّ سبط من اسباط الصفات الأنسانية وهم اثني عشر سبطاً من الحواس الخمس الظاهرة والحواس الخمس الباطنة والقلب والنفس ولكل واحد منهم مشرب من عين حرف من حروف الكلمة قد علم مشربه ومشرب كلّ واحد حيث ساقه رائده وقادة قائده فمشرب عذب فرات ومشرب ملح اجاج فالنفوس ترد مناهل المنى والشهوات والقلوب تشرب من مشارب التقى والطاعات والأرواح تشرب من زلال الكشوف والمشاهدات

العبقرى الحسنات والخيرات مولانا صاحب الزمان

۱. ر.ك: نوادر المعجزات، صص ۹۲ - ۹۱.

۲. سورة بقره، آيه ۶۰.

والأسرار تروى من عيون الحقایق بكأس تجلّى الصّفات عن ساقى وسقاہم ربّهم
شرباً طهوراً شراب الأضمحلال في جنب الذات كلوا واشربوا كلوا احدٍ من رزق الله
بأمره و رضاه ولا تعثوا في الأرض مفسدين بترك الأمر و اختيار الوزر و بيع الدين
بالدنیا و ايثار الآخرة على الأولى و اختيارهما على المولى.

[منکرین معجزات ائمه (ع)]

دفع استعجاب و رفع استغراب

بدان کسی که منکر این گونه معجزات می شود، لابد از فرط جهل او به خدای تعالی
و از قلت تدبّر او در عجایب صنع آفریدگار است، چون هرگاه ممکن باشد بعضی
احجار بالخاصیت، حلق شعر و جذب آهن کند - چنان که هر دو اینها مشهود خلائق
است - پس ممتنع نیست حق تعالی حجری صغیر خلق کند که از زیر زمین، جذب آب
و یا از جوانب خود، جذب هوا کند و به قوّه تبریدی که در آن مودع باشد، آن را آب
گرداند.

در ردّ منکرین بر معجزات ائمه

[سنگ حضرت موسی و تکلم آن]

تنویر فی تنظیر

بدان در خبری؛ چنان چه در منهج است، در ابتدای امر حجر موسی علیه السلام چنین وارد
شده: موسی علیه السلام در بعضی راهها به سنگی بگذشت، آن سنگ با او به سخن درآمد که مرا
بردار! به تو و اصحابت بسیار فایده خواهم رساند، موسی آن را برداشت، چون قوم از
او آب خواستند، حق تعالی فرمود: «اضرب بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»^{۱۰}؛

این ناچیز گوید: نظیر این سنگ در تکلم نمودنش با این پیغمبر، در کتب احادیث
و اخبار، بسیار وارد شده و ما از جمله به ذکر یک مورد از آنها اکتفا می نمایم و آن،
تکلم نمودن آن سه سنگ با داود پیغمبر در قضیه قتل جالوت است.

۳۱۰۲

چنان که در تفسیر قمی^۱ است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: قبل از محاربه طالوت با جالوت، خداوند عزت به شموئیل و حی فرستاد: قتل جالوت بردست مردی شبان باشد که زره موسی بر قامت او راست آید و از اولاد لاوی بن یعقوب باشد. آن داود بن ایشا بود، ایشا ده پسر داشت که کوچکترین آنها داود بود، چون حق سبحانه و تعالی به طالوت پادشاهی بر بنی اسرائیل داد و به جهت حرب با جالوت، لشکر را جمع کرد، شخصی را نزد ایشا فرستاد که فرزندان خود را حاضر گردان! ایشا پسران خود را به مجلس طالوت آورد، هر کدام که زره می پوشید، مساوی قامتش نبود؛ نسبت به بعضی کوتاه و نسبت به بعضی دیگر دراز بود.

طالوت به ایشان گفت: فرزند دیگری داری؟

گفت: آری، پسر کوچک دارم که همراه رمه می باشد و آنها را می چراند.

طالوت گفت: او را بیاور! ایشا آمد و به او گفت: طالوت تو را می طلبد. داود فلاخن را در میان بسته، متوجه طالوت شد. در اثنای راه، سه سنگ افتاده بود، به آواز آمدند که ای داود! ما را با خود نگاه دار که از ما فایده بسیار به تو خواهد رسید! داود آنها را برگرفت، او بسیار شدیدالبطش و شجاع و قوی هیکل بود. نزد طالوت آمد، طالوت زره موسی علیه السلام را بر او پوشانید، بر قد و قامت او راست آمد، نه دراز بود و نه کوتاه، سپس طالوت او را به لشکرگاه خود آورد.

شیخ ابوالفتوح در تفسیر چنین آورده: داود چون در راه می آمد که نزد طالوت آید، سنگی با او به سخن آمد که ای داود! مرا بردار! خدای تعالی هلاک جالوت را در من به ودیعت نهاده. آن را برداشت، پس سنگ دیگر رسید و هم چنین گفت، آن را نیز برداشت و همه را در توبره نهاد، تا زمانی که جالوت اسلحه بر خود راست کرد، بر فیل نشسته، مبارز طلب نمود. طالوت اسبی نیکو و سلاحی تمام برای داود حاضر کرد، او پوشید و سوار شد و پاره ای راه رفت.

مردم گفتند: این کودک است، چگونه می تواند با جالوت کارزار کند؟

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنُ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَالِحُ الزَّمَانِ

داود بازگشت و گفت: ای ملک! صلاح نیست به این سلاح با جالوت جنگ کنم. برابر حالت و هیأت خود باز گذار! این حال برایم بهتر است.

طالوت گفت: اختیار داری.

داود پیاده شد، توبره در گردن کرد، فلاخن در دست گرفت، رو به میدان نهاد و در برابر جالوت است، جالوت چون او را دید، در چشمش بسیار حقیر نمود، بر سبیل استهزاء و سخریه گفت: تو به قتال من آمده‌ای؟

گفت: بلی! طالوت گفت: همین ساعت گوشت تو را طعمهٔ ددان می‌کنم.

داود به سخن او التفات نکرد، دست در توبره کرد، یک سنگ بیرون آورد، در فلاخن نهاد و گفت: به نام خدای ابراهیم، چون دوّم را در آن نهاد، گفت: به نام خدای اسحاق و سنگ سوّم را که در آن نهاد، گفت: به نام خدای یعقوب و فلاخن را گرد سر بگردانید و بینداخت. حق سبحانه، هر سه سنگ را یکی گردانید و به باد امر کرد آن سنگ را ببرد، سنگ به میان خود جالوت آمده، فرورفت، از سر و گلو و شکم وی بگذشت و از مقعدش بیرون رفت. داود آمد، پاهای جالوت را گرفت، کشید و نزد طالوت آورد. مسلمانان شاد شدند و داود را دعا کردند والله المعین.

[اخبار سنگ حضرت موسی (ع)]

اخطار الی مختار

بدان ظاهر، بلکه صریح احادیث و اخباری که دربارهٔ حجر موسی علیه السلام وارد شده، این است که آن حجر معین معلومی بود؛ چنان که لفظ الحجر هم که در قرآن است، در قول باری تعالی که می‌فرماید: ﴿فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾^۱؛ بنابراین که الف و لام آن برای عهد باشد، مفید تعین و تشخص است.

ولکن مختار بعضی از مفسرین عامّه، آن است که الف و لام در آن برای جنس است نه عهد؛ یعنی عصا را بر هر سنگی که خواهی بزن! و گفته این در حجّت و آیین در

اخبار واردهای دربارهٔ حجر موسی

الصَّحِيحُ الْأَسْفَرِيُّ فِي بَيَانِ مَهْدِ وَبِقَةِ الْحَجَرِ الْمَنْطَرِ

قدرت اظهر است، چرا که اخراج ماء به ضرب عصا بر جنس حجر، هر حجری که باشد؛ ادلّ بر ثبوت نبوت موسی علیه السلام از اخراج ماء از حجری معین و مخصوص می باشد، چون احتمال می رود توهم شود این خاصیت که اخراج ماء است، در این حجر مخصوص است؛ مثل خاصیت جذب حدید در حجر مغناطیس.

از فاضل کاشانی عجب است که با این که خود از اعظم علمای شیعة اثناعشریة است که آن ها اعتقاد دارند آن حجری مخصوص و معین است که در سبط امام عصر می باشد و آن را در وقت ظهور به حسنی ارائه می فرماید؛ در تفسیر منهج الصادقین بعد از نقل این قول، گفته. این قول اظهر در حجت و ابین در قدرت است مگر آن که گفته شود این فرمایش از ایشان نیست، بلکه از تتمه کلام بعضی از مفسرین عامه است که ایشان کلام او را نقل فرموده اند.

کیف کان ممکن است در جمع میان آنچه از احادیث و اخبار از تشخص و تعیین آن معلوم می شود با مختارین بعض، گفته شود: در اول استسقای قوم از موسی علیه السلام آن جناب عصا را به هر سنگی که می زده، ماء اخراج می نموده و پس از این که این معجزه برای جنابش نزد قوم، ثابت و محقق شد، آن گاه حجری معین را اختیار فرموده باشد که الحال نزد حضرت ولی امر - **عجل الله تعالی فرجه** - است.

[بیان قرطبی از انفجار ماء]

برقان فیها فرقان

اول: قرطبی در تفسیر^۱ خود آورده: آن چه از انفجار ماء و نبع آن از میان انگشتان حضرت خاتم النبیین وارد شده، در مقام اعجاز اعظم از نبع ماء از حجر موسی علیه السلام است، چرا که ما شاهد می کنیم شبانه روز آب هایی از میان سنگ ها نبعان می نماید و لکن این معجزه پیغمبر ما که نبعان ماء از میان اصابع شریفش باشد از هیچ یک از پیغمبران پیش از آن جناب وقوع نیافته، زیرا معهود نیست آب از میان گوشت و خون

۱. تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۴۲۱.

نوعان نماید و خارج گردد.

دوم: وقتی بنی اسرائیل محتاج آب شدند، نزد موسی علیه السلام آمده از حضرتش آب طلب کردند و چون به بقل، قثاء، قوم، عدس، بصل و سایر مأكولات محتاج شدند، به خدمت جنابش آمده، از ایشان آن‌ها را طلب نمودند؛ به خلاف امت مرحوم، چون خداوند درباره ایشان عنایت فرموده و در وقت احتیاج ایشان، آن‌ها را به پیغمبرشان محوّل نفرموده، بلکه فرمود: **وَاسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ وَقَالَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.**

اشارة فيها بشارة

در روح البیان آمده: موسی علیه السلام به خواهش قوم خود، از باری تعالی، آب و عیسی علیه السلام به خواهش قوم خود از باری تعالی مائده طلب نمود، و لکن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از خداوند مغفرت و بخشایش ما را طلب فرمود: **«وَاسْتَغْفِرْ لِدُنُوبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»** «۱».

پس چنان که باری تعالی آن دو پیغمبر را در چیزی اجابت فرمود که قوم حضرت از او سؤال نمودند؛ اگر نبی ما را در آن چه درباره ما از خداوند سؤال نموده، اجابت فرماید و آن سؤال هم به امر خود باری تعالی بوده که آن، مغفرت است؛ غریب و عجیب نباشد.

كلام كالمسك في الختام

در منهج از تفسیر اهل بیت علیهم السلام نقل نموده: چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب می شد و به هلاکت نزدیک می شدند، موسی دست به دعا بر می داشت و می گفت:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ بِحَقِّ عَلِيِّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَ بِحَقِّ عَتْرَتِهِمْ وَ خَلْفَائِهِمْ سَادَةِ الْأَزْكَيَاءِ که این بندگان تشنه جگر خود را آب دهی، سپس بر آن سنگ عصار زده، آب جاری می شد، انتهى.

الصَّحِيحُ الْأَشْعَرِيُّ فِي الْبَيِّنَاتِ مَهْدُورِيَّةَ الْحُجَّةِ الْأَمِينِ

۳۱۰۶

[تابوت سکینه نزد حضرت]

نجمه

۴

بدان چهارمی از مواریت انبیا که هنگام ظهور و خروج آن بزرگوار نزد حضرت بقیة الله است تابوت سکینه می باشد؛ چنان که در حدیث مفصل مفصل بن عمر است که آن حضرت از جمله چیزهایی که از مواریت انبیا از سقط بیرون می آورد و به حسنی نشان می دهد، تابوت است که بقیة آن چه از آل موسی و آل هارون ماند در آن است که ملائکه برمی دارند. الحدیث

در تفسیر منهج آمده: اهل تواریخ و آثار و اکثر مفسران آورده اند که حق سبحانه این تابوت را به آدم فرستاد و در آن صورت پیغمبران و خانه های ایشان تا پیغمبر آخر الزمان بود و صورت خانه او از یاقوت سرخ بود، آن حضرت نشسته بود و اهل بیت و اصحابش گردا گرد او به خدمت ایستاده بودند، جوانی پیش او شمشیر بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته بود: هذا اخوه وابن عمه المؤید بالنصر من عند الله؛ این برادر و پسر عم او و مؤید به نصرت از جانب حضرت عزت است و فردای قیامت، نورانیت او بر آفتاب غلبه کند. این تابوت در طول سه گز، در عرض، دو گز از چوب شمشاد و در زر گرفته بود، آن تا هنگام وفات نزد آدم بود؛ آن را به شیث سپرد و شیث آن را به ولد خود داد و هم چنین به یکدیگر می رساندند تا به ابراهیم علیه السلام رسید، از ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام انتقال یافت و اسماعیل علیه السلام آن را به پسر خود قیدار سپرد. اولاد اسحاق علیه السلام با او منازعه کردند و گفتند: چون نبوت از میان شما بیرون رفته، آن را به ما دهید.

قیدار گفت: این وصیت پدر من است، آن را به کسی ندهم و چون خواست سر تابوت را بکشاید، نتوانست.

منادی آواز داد: ای قیدار! نمی توانی سر این تابوت را بکشایی و تو راهی برای این نداری، زیرا غیر پیغمبر نمی تواند این را بکشاید.

آن گاه تابوت را نزد پسر عمّت ببر که یعقوب اسراییل است و بدو سپار! وی

برخواست، تابوت پرگردن نهاده، از زمین حرم متوجه کنعان شد و یعقوب در کنعان بود.

چون قیدار نزدیک او آمد، از تابوت صریر و آوازی بیرون آمد که یعقوب بشنید و به فرزندان گفت: به خدا سوگند! قیدار آمده و تابوت آورده، برخیزید تا به استقبال او بیرون برویم. همه برخاستند و متوجه قیدار شدند. تا چشم یعقوب بر قیدار افتاد، بگریست، با او معانقه کرد و گفت: ای قیدار! چه شده که رویت زرد گشته و تنت این مرتبه ضعیف و نزار شده؛ دشمن یا مصیبتی به تو رسیده و یا آن که معصیتی از تو صادر گشته که چنین متغیّر اللون شده‌ای و صفا و طراوتی که در جبین اسماعیل بود، از تو زایل گشته؟

گفت: نوری که در پیشانی من بود به رحم زوجه‌ام منتقل شد که زنی عربیه جرهمیه و نامش غاصره است.

یعقوب گفت: **بَخُّ بَخٌّ شَرَفًا بِمُحَمَّدٍ ﷺ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ لِيْخْرُجْهُ إِلَّا فِي الْعَرَبِيَّاتِ الطَّاهِرَاتِ؛** حق تعالی او را بیرون نیارد مگر از زنان عربی که پاک و پاکیزه باشند. ای قیدار! به تو بشارت می‌دهم که دیشب، غاصره، زوجه‌ات، پسری آورده.

قیدار گفت: از کجا دانستی، حال آن که تو در زمین شامی و او در زمین حرم است؟ یعقوب گفت: چون دیشب دیدم درهای آسمان را گشودند و فرشتگان را مشاهده کردم که انواع برکت و رحمت را نازل می‌ساختند و نوری از میان آسمان و زمین دیدم که بر نور ماه غلبه کرده بود؛ دانستم این به جهت شرف و بزرگواری محمد ﷺ است. سپس قیدار تابوت را به یعقوب تسلیم کرد، برگشت و روی به حرم نهاد، چون به منزل خود رسید، دید غاصره پسری آورده و او را حمل نام نهاده، نور محمدی در پیشانی او لایح و لامع بود.

بشارت دادن یعقوب به قیدار

الصَّبِيحُ الْأَسْفَرِيُّ وَالْبَنَاتُ مَهْدُ وَيَّةَ الْحَجَّةِ الْمَكْرُمَةِ

القصة: آن تابوت در میان بنی اسرائیل بود، تا این که به موسی ﷺ انتقال یافت و در آن تورات، نعلین، عصا و ثیاب موسی ﷺ، عمّامة هارون، پاره‌ای ترنجبین که در تیه بر ایشان می‌بارید و ریزه‌های الواح بود. آن بعد از وفات موسی ﷺ به طریق ارث منتقل

می‌شد، تا آن که به شموئیل رسید. بنی‌اسرائیل هنگام محاربه این تابوت را به منزلهٔ رایت و علم پیش لشکر قرار می‌دادند و به واسطهٔ سکینه‌ای که در آن بود بر دشمن ظفر می‌یافتند.

گفته‌اند سکینه جانوری به اندازهٔ گربه بود و دو چشم مانند مشعل افروخته داشت که کسی قوت دیدن آن را نداشت. از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که روی آن مشابه روی انسان بود و دو بال داشت، وقت کارزار از تابوت بیرون می‌آمد و مانند بادی که سخت بوزد، بر روی دشمنان می‌جست و آن‌ها را متفرق می‌ساخت، لذا بنی‌اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر قرار می‌دادند.

گویند صورت او از زبرجد و سر و دنبالش، مانند سر و دنبال گربه بود و دو بال داشت، در وقت جهاد فریادی می‌کرد و بر روی دشمن می‌جست و نزد بعضی، مراد به سکینه، تورات موسی علیه السلام بود، هرگاه موسی علیه السلام مقاتله می‌کرد، آن را پیش خود می‌گذاشت؛ بنی‌اسرائیل مطمئن می‌شدند و از جنگ نمی‌گریختند.

گویند: مراد به تابوت، قلب و سکینه آن چه از علم و اخلاص و ذکر الله الذی تطمئن الیه القلوب در او است و اتیان سکینه بر قلب، عبارت است از این که قلب را بعد از این که خالی از علم و وقار بود، مقرّ این‌ها قرار داد.

[بیان محققین بر سکینه]

جوهرهٔ ثمینه فی اطلاقات السکینه

قال بعض المحققین علی ما فی روح البیان السکینه تطلق علی ثلاثة اشياء بالأشترک اللفظی:

اول: ما اعطى بنو اسرائيل فی التابوت، كما قال الله تعالى: ﴿إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ﴾^{۱۰} فيه سکینه من ربکم قال المفسرون: هي ریح ساکنه تخلع قلب العدو بصوتها رعباً إذا التقى الصّفان وهي معجزة لأنبيائهم وكرامة لملوكهم.

العبقریة الحسنة والخصال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

بیان اطلاقات محققین بر سکینه

دوم: شیء من لطائف صنع الحقّ یلقى علی لسان المحدث الحکمة كما یلقى الملك الوحی علی قلوب الأنبیاء مع ترویج الأسرار و کشف السّرّ.

سوم: هی الّتی انزلت علی قلب النّبی و قلوب المؤمنین و هی شیء یجمع نوراً و قوّة و روحاً یسکن إلیه الخائف و یتسلّی به الحزین كما قال تعالی: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

بالجملة صاحب منهج فرموده: از وهب بن منبه روایت است که هنگام کارزار یک آوازی؛ مانند آواز گریه از او می آمد و ایشان را یقین می کردند ظفر خواهند یافت. سدی گفته: در آن جا طشتی زرین بود و اصحّ آن است که در او صورتی به شکل آدمیان بود، مانند باد جهنده از تابوت بیرون می جست، بر روی دشمنان می جهید و ایشان را متفرّق می ساخت؛ چنان که گذشت. هرگاه بنی اسرائیل در امری خلاف می کردند، آوازی از آن جا بیرون می آمد و میان حقّ و باطل حکم می کرد و چون فسق و فجور و انواع معاصی میان بنی اسرائیل شایع شد، حق سبحانه عمالقه را بر ایشان مسلط گرداند تا تابوت را از ایشان بستند.

سبب آن بود که پیری که اشموییل نبی را تربیت می کرد، عیلی نام داشت، اعلم بنی اسرائیل و صاحب قران ایشان بود و دو پسر داشت. پسران او در قربانی، خیانت و به آن دست دراز می کردند و چون زنان در بیت المقدّس نماز می گزاردند، به ایشان در می آویختند و آن ها را اذیت می کردند.

حقّ سبحانه به اشموییل وحی کرد که به عیلی بگو دوستی فرزندان نمی گذارد ایشان را از این افعال شنیع، منع و از خیانت در قربانی و زنان، زجر کنی. به جلال و کبریایی خود سوگند! این مرتبه و مقام را از تو بستانم و فرزندان را هلاک کنم. چون اشموییل این خبر را به عیلی رساند، او ترسید و بسیار پریشان و مضطرب شد.

در همان ایام، دشمنی با لشکر عظیم به ایشان روی آورد، عیلی پسران را با لشکر بسیار به کارزار فرستاد و بر عادت معهود، تابوت را همراه ایشان کرد و بعد از

الصّبح الاکثر و انما یهدو به الحجة المستطرا

فرستادن پسران با لشکر گران، به جهت خبری که اشموییل به او داده بود، ترسان و لرزان بود، ناگاه یکی نزد او آمد و گفت: لشکر بنی اسرائیل شکست خوردند، هر دو پسرانت کشته شدند و تابوت را بردند. عیلی بر بالای کرسی نشسته بود تا این خبر را شنید، افتاد و مرد. کار بنی اسرائیل، هرج و مرج شد، همه متفرق گشتند و انواع پریشانی و مصایب در میان ایشان افتاد، تا وقتی که حق تعالی به طالوت مرتبه پادشاهی داد و بنی اسرائیل علامت صحت پادشاهی او را از اشموییل طلبیدند.

گفت: علامت وی آن است که تابوت باز به دست شما آید.

[کیفیت رسیدن تابوت به بنی اسرائیل]

تمة للبیانات المذكورة کالتدیل فی کیفیت رجوع التابوت الی بنی اسرائیل

کیفیت رسیدن تابوت به ایشان به این وجه بود: آنان که تابوت را برده بودند، آن را به قریه‌ای از قرای فلسطین آوردند، در بتخانه‌ای نهادند و بت بزرگ را بر بالای آن نشانند، چون روز دیگر به بتخانه آمدند، دیدند آن بت زیر تابوت افتاده و تابوت بالای آن است. بار دیگر، بت را بالای تابوت نهادند، روز دیگر نیز بر طریق اول یافتند، سپس بت را بر آن وضع کردند و پای آن بت را با میخ آهنین بر تابوت دوختند. وقتی روز سوم آمدند، دیدند دست و پای بت شکسته و زیر تابوت افتاده و همه بتان دیگر بر روی در آمده‌اند.

آن‌گاه تابوت را از آن جا بیرون آوردند و به ناحیه‌ای از نواحی شهر نهادند. در اهل آن ناحیه دردی در گردن پیدا شد که اکثرشان به آن علت مردند. گفتند باید این تابوت را از این شهر بیرون برد، پس آن را به شهر دیگر بردند. حق تعالی در آن شهر جانوری ایجاد فرمود که مانند موش بود، هر که را می‌زد، می‌کشت، در یک شبانه روز، مردم بسیار را گزید و هلاک کرد.

سپس تابوت را به صحرا آوردند و در کنار آبی خاک کردند، هر که از آن آب طهارت می‌کرد، علت ناسور و قولنج در او پدید می‌آمد، پس به کار خود در ماندند و

ندانستند با به آن تابوت چه کنند. آخر زنی از ذریه انبیای بنی اسرائیل به ایشان گفت: تا این تابوت در میان شما باشد، از بلا خلاص نخواهید شد. به سخن آن زن عمل کردند، تابوت را بر گردونی نهادند و گردون را برگردن دو گاو قوی بستند، آنها را از ولایت خود بیرون آورده، در بیابان سر دادند.

حق سبحانه چهار فرشته بر آن دو گاو موکل گرداند و آنها را تا زمین بنی اسرائیل می راند، آن گاه رسنها را بگسیختند، تابوت را آن جا گذاشتند و برگشتند. بامداد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند، تابوت را دیدند، شادمان شدند، آن را برداشتند و به سرای طالوت آوردند و کار مملکت طالوت به وسیله آن مستقیم شد.

[کلام بعض ارباب اشارات]

عبارة فيها اشارة

قال بعض ارباب الاشارات القرآنية: كما ان آية خلافت طالوت كانت في تابوت السكينة، كذلك آية خلافة العبد وملكه أن يظفر بتابوت قلب فمعه سكينة من ربه وهي الطمأنينة بالأيمان والانس مع الله وبقية مما ترك آل موسى وآل هارون وهي عصا الذكر كلمة لا اله الا الله وهي كلمة التقوى وهي الحية التي اذا فتحت فها تلقف سحر سحرة صفات فرعون النفس فعصا ذكر الله في تابوت القلوب وقد اودعها الله بين اصبعي جماله وجلاله كما قال عليه السلام قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن فبصفة الجلال يلهمها فجورها وبصفة الاكرام يلهمها تقويها، كما قال تعالى فالهمها فجورها وتقويها ولم يستودعها ملكاً مقرباً ولا نبياً مرسلأ، فشتان بين امة سكينتهم فيما للأعداء عليه تسلط و بين امة سكينتهم فيما ليس للأولياء و لا للأنبياء عليه ولاية فإن كان في ذلك بعض التورية موضوعاً ففي تابوت قلوب هذه الامّة جميع القرآن محفوظ و إن كان في تابوتهم بيوت فيها صور الأنبياء ففي تابوت قلوبهم خلوات ليس فيها معهم غير الله، كما قال في القدسيات: لا يسعني أرضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب عندي المؤمن فإذا تيسر لطالوت روح الإنسان أن يؤتى تابوت

قول بعض ارباب اشارات

الصحيح الاصحاح الثاني من مذهبنا المصطفى

القلب الربانی فسلم ملك الخلافة و سریر السلطنة واستوثق علیه جمیع اسباط الصفات الأنسانی فلا یرکن إلى دنیا الغدّارة المکاره بل یتهجّر منها و یتبرّز لقتال جالوت الأماره وهذا لا یتیسّر الا بفضل الله والمتابعة عن الشریعة الغراء والأنقیاد للائمة الاثنی عشر - علیهم صلوات الله - .

[برية الحكم]

تنویران فیها تنظیران

اول: نظیر تابوت سکینه که هرگاه بنی اسرائیل در امری خلاف می کردند، آوازی از آن جا بیرون می آمد و میان حق و باطل حکم می کرد؛ چنان که سابقا گذشت **برية الحكم** است که آن هم یکی از معجزات موسویّه بوده و هزار سال میان بنی اسرائیل باقی مانده؛ چنان که در تاریخ مجدی که به زینة المجالس، معروف و مؤلف آن سید جلیل، مجدالدین محمد، از معاصرین شیخنا الجلیل البهائی است؛ چنین آورده: از دیگر معجزات موسی علیه السلام بریة الحكم بود که تا هزار سال میان بنی اسرائیل باقی ماند. کیفیت آن چنان بود که موسی علیه السلام دکله ای از زر و صوف و کتان ساخته بود، در نسج آن جواهر نفیسی تعبیه کرده، سه سطر نوشته و هر سطری به لونی ملون بود، اسمای ابراهیم و اسحاق و اسباط را نیز بر آن جا نقش کرده و شیب این اسامی، حروف تهجی در آن جا مثبت شده بود.

چون در میان بنی اسرائیل مهمی حادث می شد و کیفیت آن را نمی دانستند، نزد امام اعظم هارونی می آمدند و می ایستادند تا امام، جامه ای که خاص او بود، می پوشید و بریة الحكم را بالای آن ثیاب در بر می افکند، بعد از آن که حادثه را بروی شرح می کردند، همان لحظه از بریة الحكم جواب می شنیدند. اگر سخن بسیار بود، کیفیت آن صورت از حروف تهجی بدان محل، ظاهر می گشتی و از ترکیب حروف، چگونگی حالات منکشف می شد.

گویند در زمان یوشع بن نون، شخصی مبلغی خطیر دزدید و به هیچ گونه راه بدان

بیان بریة الحكم حضرت موسی علیه السلام

العبقریة المحمدیة والخوال مولاتنا صابغ الزمان

نمی بردند، یوشع بدان وتیره عمل نموده، نام سارق را پیدا کرد و بعد از اعتراف، به استیصال او امر فرمود.

دوم: ایضاً نظیر این دو چیز در تمیز محقّ از مبطل در میان بنی اسرائیل، حوض پرآبی بوده؛ چنان که در تاریخ سابق الذکر آمده: دیگر از آن جمله؛ یعنی از معجزات، حضرت موسی علیه السلام حوضی پر آب کرده و فصل و بند آن را به دست هارون داده بود. چون شخصی نسبت به منکوحه خود، شگی در خاطرش می افتاد و درباره وی گمانی می برد، نزد هارون رفته، آن حال را عرض می کرد، هارون قدری آب از آن حوض در کوزه کرده مقداری خاک بر سر انگشت برداشته، در آن آب می افشاند، بر آن دعا می خواند، می دمید، صورت حال را با نام زن برمی خواند و آب را به او می داد تا بخورد، اگر زانیه بود، فی الحال سیاه گشته، می ترکید و همان لحظه هلاک می شد و اگر صالحه بود، هیچ مضرتی به وی نمی رسید، نیز در آن سال به فرزند رشیدی حامله می شد، اگرچه آن زن عقیم بود، این معجزه تا هزار سال در میان بنی اسرائیل باقی بود.

نقل است که در آن روزگار دو خواهر شبیه به همدیگر بودند؛ چنان که بیننده به دشوار میان ایشان فرق می گذاشت. شوهر یکی از آن دو نسبت به منکوحه خود، گمانی نمود و صورت حال را به آینه دل هارونی عرض کرد، ایشان به طلب زن فرستادند، آن عورت مکر کرده، خواهر خویش را فرستاد، آن ضعیفه آب معمول را خورد و چون عمل قبیح نکرده و چیزی از او صادر نشده بود، آسیبی بدو نرسیده، سپس آن عورت به خانه آمد، خواهر او را استقبال نمود و در کنار گرفت. تا نفس این صالحه که آب خورده بود به دماغ خواهر که زنا نموده بود رسید، فی الحال آن زانیه سیاه شد، ورم نموده، ترکید.

الصَّحیحُ الْأَسْفَرُ وَالْأَثَابُ مَهْدُ وَبِقِیَّةِ الْأَمَلِ

[صاع یوسف (ع) نزد حضرت (عج)]

نجمه

۵

بدان پنجمی از مواریت انبیا که در زمان ظهور حضرت بقیة الله با آن بزرگوار

می‌باشد، صاع حضرت یوسف است؛ چنان که در حدیث مفصل مفصل و غیره است و آن بنا بر فرموده حضرت صادق علیه السلام همان طور که در تفسیر صافی است، قدحی از طلا بوده و آن پیمانه حضرت یوسف بود و اطلاق سقایت بر آن در قول باری تعالی که می‌فرماید: «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ»؛ به واسطه این است که این قدح، اولین مشربه آن جناب بود و چون طعام، عزیزالوجود شد؛ اکراماً للطعام، یوسف آن را کیل خود قرار داد. مشربه بودنش با فرمایش حضرت صادق علیه السلام که فرمود: جنس آن طلا بوده؛ منافی نیست، زیرا ممکن است در شریعت آنان، استعمال اوانی طلا و نقره جایز بوده.

بعضی از مفسرین گفته‌اند آن قدحی از نقره و بعضی گفته‌اند از بلور بوده، بعضی گفته‌اند قدحی از زمرد سبز و دیگری گفته از یاقوت سرخ بوده که قیمت آن دویست هزار دینار بوده و آن ظرفی بود که حضرت یوسف از آن آب می‌آشامید.

در تفسیر گواشی است که آن قدح از طلا و مرصع به جواهر بود و یوسف به جهت اکرام برادران، آن را برای طعام ایشان کیل قرار داد. کاشفی گفته: به جهت عزت و نفاست طعام در آن وقت آن را پیمانه ساخته بود و این همان صاعی است که به امر یوسف برای نگاهداری بنیامین نزد خود، آن را در رحل بنیامین نهادند؛ چنان که کیفیت آن در کتب تفاسیر و اخبار و تواریخ مذکور است.

در تاریخ حافظ ابرو آورده: چون صاع را از بار بنیامین بیرون آوردند و به مجلس عزیز حاضر کردند و برادران همه به جمع حاضر بودند و برای استخلاص بنیامین به شفاعت آمده بودند، یوسف در حضور آن جماعت بر صاع دست زده، گوش بر صاع داشت؛ بعد از آن خطاب کرد: ابن طاووس می‌گوید شما دوازده برادر بودید، یکی را فروختید. بار دیگر بر صاع دست زده، گفت: صاع می‌گوید: بعد از آن که برادر را از پیش پدر بردید، در چاه افکندید و بعد، او را از چاه بیرون آوردید و به بیست درم و دینار سیاه فروختید، پیراهنش را به خون بزغاله ملطخ گردانیده، نزد پدر بردید و

العبقریة فی الحدیث والخبر و التفسیر
بیرون آمدن صاع از بار بنیامین

گفتید: این خون برادر ماست. نوبت دیگر، بر صاع دست زده، گفت؛ می گوید: به پدر خویش دروغی گفتید و هنوز گرفتار آن دروغ هستید، خدا هنوز از شما در گذشته، بار دیگر، بر صاع دست زده، گفت: صاع می گوید: برادر خویش را فروختید، قباله‌ای نوشته، نامه‌های خود را بر آن ثبت کردید و به مشتری برادر خود دادید.

چون برادران این نوع سخنان را استماع نمودند، ترسیدند و گفتند: ایها العزیز! این صاع، دروغ می گوید و از این جمله که ذکر شد، همین پیراهن بیان واقع بوده است. یوسف غضبناک شده، فرمود: صاع من، هرگز دروغ نگفته، شما به او نسبت دروغ می دهید و پندارید همه، همچون شما منسوب به دروغ‌اند! آن‌گاه بار دیگر بر صاع دست زده، گفت: صاع می گوید: آن خط در خزانه تو است، اکنون اگر خواهید، بفرمایم تا قباله را بیاورند.

گفتند: بلی، آن‌گاه یوسف قباله را حاضر گرداند، چون خط خود را دیدند، شناختند و لکن از غایت خجالت، انکار کردند و گفتند: این خط ما نیست و ما از این واقعه خبر نداریم.

یوسف به بنیامین فرمود: تو خط ایشان را می شناسی، بین خط ایشان است یا نه؟ بنیامین دید و گفت: خط ایشان است. دانستند که برای افکار هیچ رویی نمانده، مقر آمدند. اما گفتند: این، یوسفی که برادر ما بود، نیست، بلکه ما کنیزک زاده‌ای یوسف نام داشتیم که او را به مالک فروخته بودیم و این حجت به نام او مرقوم است.

یوسف باز از بنیامین سؤال کرد: آیا این قوم کنیزک بچه‌ای یوسف نام داشته‌اند؟ گفت: نه، هرگز در خاندان ما کنیزک زاده‌ای به این نام نمی بود. ای عزیز! صاع تو راست گو است، نوبت دیگر از وی سؤال کن که این برادر در حیات است یا نه؟ یوسف بر صاع دست زده، فرمود: زنده است و تو او را بینی.

باز بنیامین به عزیز التماس نموده، از این صاع پیرس چه کسی او را دزدیده؟ یوسف بار دیگر بر صاع دست نهاد و گفت: صاع خشم آلود است و چنین می گوید: از من چه می‌پرسی که چه کسی تو را دزدیده؟ چون دیدی که از بارگه مرا بیرون آوردند.

الصنيع الاثمن والابواب مهدوية الحجة المنطقية

[بیان موعظه]

ایقاظ لأرباب الأتعاض

ذکر موعظه ای مناسب این مقام

در بعضی از تفاسیر بعد از نقل آن چه مذکور شد، آمده: ای عاصی بیچاره! از آن روز بترس که مالک الملوک جلّ جلاله عاصی را به اقرار آورده، هر چند بنده در ذیل انکار چنگ زند؛ چنان که در خبر است که هیچ بنده ای نیست مگر این که خدای تعالی بی واسطه و بی ترجمانی با وی حساب کند، پس حق تعالی فرماید: ای بنده عاصی! آن چه در نامه عمل تو است، به مباشرت تو بوده یا فرشتگان من، به غلط بر تو نوشته اند؟ بنده گوید: بار خدایا! این نامه من نیست و من این گناهان را نکرده ام.

حق تعالی فرماید تا شب و روز را بیاورند و بر معاصی وی گواهی دهند.

بنده گوید: در شهادت اتفاق در زمان و مکان در میانه شهود، شرط است، اگر گناه در روز بوده، شب چه داند و اگر در شب بوده، روز چه داند؟ این ها دروغ می گویند. حق تعالی به کرام الکاتبین می فرماید تا گواهی دهند. خطاب آید: در گواهی این ها چه جرح و دفع داری؟

گوید: الهی! این ها دشمن مایند و گواهی خصم، معتبر نیست، زیرا هنوز ما بنی آدم نبودیم که این ها درباره ما می گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ»^۱ هنوز نبوده و گناه نکرده، بر ما گواهی می دادند؛ امروز هم می توانند گناه نکرده، گواهی دهند.

حق تعالی فرماید تا آسمان و زمین گواهی دهند.

بنده گوید: دروغ می گویند، زیرا این ها بیگانه اند، مرا کجا دیده اند؟

حق تعالی فرماید: اگر این ها بیگانه اند، من گواه آشنا، از تن تو بگذرانم، پس بر

زبانش مهر نهند و دستش را به سخن آرند، گوید: من ناشایست چنین گرفتم، پای او گوید: به نابایست چنین رفتم، چشم گوید: به نامحرم نگریستم، گوش گوید: ملامتی و مناهی چنین شنیدم، فرج گوید: به فواحش چنین مباشرت نمودم؛ هر عضوی جدا جدا

به عصیان خود گواهی دهد.

آن‌گاه حق تعالی بند از زبان وی بردارد و گوید: در گواهی این‌ها چه می‌گویی؟
گوید: خداوند! همه دروغ می‌گویند، هر یک از این‌ها در دنیا آرزویی از من
خواستند، من آرزویشان را به آن‌ها نرساندم، لذا در حق من چنین گواهی می‌دهند.
آن‌گاه حق تعالی به خودی خود گواهی دهد: اگر همه این‌ها دروغ می‌گویند، من که
می‌دانم تو چه‌ها کرده‌ای، یاد داری در فلان روز و فلان موضع چه کردی؟ من آن‌جا
حاضر بودم. چون حق تعالی ادای شهادت فرماید، دیگر هیچ عذری برای بنده نماند،
خجل می‌گردد، فرو می‌ماند و عرض می‌کند: الهی! من از شرمساری خجالت منکر
می‌شدم. اکنون هرچه خواهی بکن که مستوجب عقوبتم، انتهی.

[پیراهن یوسف (ع) نزد حضرت]

۶

نجمه

بدان ششمی از مواریت انبیا که در زمان ظهور امام عصر و ناموس دهر - عجل الله
فرجه الشریف - با ایشان می‌باشد، قمیص حضرت یوسف و پیراهن آن جناب است که
آن را از مصر به کنعان فرستاد، یعقوب آن را بر صورت خود انداخت و باعث روشنی
چشم او گردید؛ چنان که در کمال‌الدین^۱ به اسناد خود از مفضل بن عمر و او از
حضرت صادق^{علیه السلام} روایت نموده که از آن حضرت شنیدم، می‌فرمود: آیا می‌دانی
پیراهن یوسف چه بود؟
عرض کردم: نه.

فرمود: وقتی برای ابراهیم آتش فراهم شد که او را به آتش اندازند، جبریل با این
پیراهن بر او نازل گردید و آن را بر آن پوشاند و به سبب آن، گرمی و سردی ضرری به او
نرساند. وقتی هنگام وفات ابراهیم^{علیه السلام} رسید، آن را در میان بازو بندی کرده، به بازوی
اسحاق و او آن را به بازوی یعقوب بست و چون یوسف متولد شد، یعقوب آن را به

الصحيح الأسفرو في مناقب مهدي و نبي الحج المصطفى

۳۱۱۸

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، صص ۱۴۲ - ۱۴۳.

بازوی یوسف بست؛ آن در بازوی یوسف بود تا وقتی که ماجرای او به جایی منجر گردید که قضیه اش مشهور است.

چون یوسف آن را از میان بازو بند در آورد، یعقوب بوی آن را دریافت. این قول خدای تعالی است: **(إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْتَنُونِ)**^۱؛ به درستی که بوی یوسف به مشام می رسد، اگر شما مرا به نقصان عقل نسبت می کنید، پس آن، همین پیراهن بود که از بهشت آورده شده.

عرض کردم: فدایت شوم! آن پیراهن از یوسف به که منتقل شد؟ فرمود: به اهلش و آن هنگام خروج قائم علیه السلام نزد او می باشد. بعد از آن فرمود: هر پیغمبری که به علمی یا غیر آن وارث شد، هر آینه آن به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گردید و به او رسید، انتهی. اخبار بدین مضمون که آن پیراهن بهشتی بوده، بسیار است.

[آیه ذَهَبُوا بِقَمِيصِي]

ان شاء مقال في جواب سؤال

در تفسیر بحر الدرر است که اگر پرسند از کجا برای یوسف معلوم شد به بوی پیراهنش، بنیایی پدر معاودت خواهد کرد که فرمود: **(ذَهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا)**^۲؛ جواب آن است که به وحی الهی معلوم کرده بود و جبریل به او خبر داده، نیز می شاید که یوسف به فراست معلوم کرده باشد قوت باصره یعقوب ضعیف گشته و از کثرت بکاء و تنگی دل، سوادش به بیاض مبدل گردیده و لکن هنوز به حد عمی نرسیده و چون حزن و اندوه انبوه گردد، به ضعف بصر منجر شود و باز چون فرح و ابتهاج به افراط رسد، آن ضعف به قوت، مبدل گردد و آن نقصان از وی زایل شود، این احتمال با قوانین طبیعه موافق است.

ایضاً اگر کسی گوید یعقوب چگونه بوی پیراهن را از هشتاد فرسنگ راه شنید؛

تَحْفِيقُ آيَةِ ذَهَبُوا بِقَمِيصِي
الْعَبْرَةُ فِي الْحَسَنَةِ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

تَحْفِيقُ آيَةِ ذَهَبُوا بِقَمِيصِي

۱. سوره رعد، آیه ۹۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۳.

جواب بر دو وجه است:

اَوَّل: آن، محمول بر معجزه است که از مسافتی چنین دور، بوی آن پیراهن را استنشاق کرد.

دَوَم: بنا بر آن چه مجاهد مفسر گفته چون آن پیراهن از جنت بود، رایحه‌ای از آن همراه باد صبا گردانیدند و آن رایحه در اقطار و اکناف عالم منتشر گشت، چون فوایح آن روایح به مشام یعقوب رسید، شناخت این بوی جنت است - انبیا و اوصیا به ادراک این معنی مخصوص اند - و دانست بوی جنت در دنیا منحصر به همان پیراهن است که از بهشت آورده بودند و آن پیراهن مختص جناب یوسف عليه السلام است، لاجرم در ادراک آن رایحه گفت: **«إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفَنَّدُونِي»** .

تحفة للذكي منقولة عن الجلدكي

«قال الجلدكي في كتاب الأنسان من كتاب البرهان على ما هو المنقول في روح البيان لعمرى: كلما كثفت طينة الأنسان وزادت كثافتها نقصت حواسه في مدرکاتها لحجب الكثافة الطّارية على ذات الأنسان من اصل فطرته. واما جوهر ذات الأنسان إذا لطف وتزايدت لطافته فإنّ جميع حواسه تقوى وتزيد ادراكها وكثير من اشخاص النوع الأنسانی يدركون بحاسة الشّم الروائح العطرة من بعد المسافة على مسافة ميل أو اكثر من ذلك على مسيرة اميال ولعلّ من تزايدت لطافته يدرك رائحة ما لارائحة له من الروائح المعتاده، كما قال تعالى حكاية عن يعقوب: **«إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ»** وهذه الحاسة مخصوصة به اهل الكشف لا بغيرهم من الناس، انتهى.

الاصح الاستغناء عن الخائب مهدوية الحجية المنطقية

اقول: و من هذا الباب قول نبينا عليه السلام انى لأجد رائحة الرحمن من جانب اليمن.

۳۱۲۰

[حکمت سفیدی دیده یعقوب]

تحفة للذکی منقولة عن الجلدکی اشارة عرفانیة و غیرة ربانیة

در احسن القصص آمده: اگر کسی پرسد حکمت در سفیدی دیده یعقوب چه بود؟
والعلم عندالله، جواب آن را از دو وجه گفته اند:

وجه اول: ارباب محبت می گویند: یعقوب دعوی محبت یوسف کرده بود و دلیل صدق محبت، آن است که محب، نظر از غیر محبوب بدارد و چشم به روی غیر نگشاید و چون در هنگام فقدان یوسف، بنیامین را منظور خود ساخته و با او آرام گرفته بود، غیرت محبت، دیده وی را از دیدن غیر بر دوخت و از مشاهده دیدار غیر محبوب، محبوب گردانید، بدان معنی که دیده ای که از دیدار محبوب محروم ماند و باید غیر را ببیند، بهتر است که آن دیده نابینا غیر را هم نبیند.

وجه دوم: ارباب اشارت می گویند: برادران یوسف خواستند میان او و یعقوب مفارقت اندازند تا یوسف را نبیند، او را فراموش کند، فقط ایشان را ببیند و به ایشان محبت ورزد؛ چنان که حق تعالی فرمود: **﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا﴾**^۱؛
الی قوله تعالی **﴿يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ﴾**^۲، حق تعالی دیده یعقوب را سفید گرداند تا اگر از مشاهده جمال یوسف محروم ماند، باری به ایشان هم نظر نکند و دل او را از محبت یوسف مملو نمود تا طرفه العینی او را فراموش نکند که تالله تفتوء تذکر یوسف.

تنظیر فیه تبشیر

هم چنین در آن کتاب نظیر این واقعه است که ابلیس لعین نسبت به آدم عليه السلام کیدی پیش برد تا او را از بهشت بیرون آورد و مقصودش آن بود که از حسدی که داشت آدم را که در جوار قرب خداوندی جل و علا و حریم حرم وصال متمکن بود از دار قرب و جوار مولایش بیرون آورد و به جوار خویش، دار دنیا که دنیا ملعونه فرود آورد تا

بیان حکمت در سفیدی دیده یعقوب

العبقری العجیب والحسب والحوال مولانا صاحب الزمان

۱. سوره یوسف، آیه ۸.

۲. سوره یوسف، آیه ۹.

همه آدم و اولاد او، آن لعین را بینند، از فرمان او اطاعت نمایند و نسبت به مولا مخالفت ورزند، کان الله تعالی یقول: ای ابلیس! مرادت همان بود که بندگانم در دنیا تو را بینند و از نظر عنایتم محروم مانند، به عزت و جلال! من دیده ایشان را از دیدار تو محجوب گردانم و محبت و شوق خویش را در دل‌های ایشان ودیعت نهم تا در جمیع حالات و در تمام حرکات و سکنات به یاد من باشند که ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۱ و هر روز از روزنه من القلب إلى الرب روزنه، به سی صد و شصت نظر، منظور من گردند تا همه با من باشند و از تو یادی نیاورند مگر به طرد و لعن که ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^۲.

دقیقه رقیقه

بدان باری تعالی جلّ ذکره امر حضرت یوسف را از ابتدای امرش تا انتهای آن بر سه پیراهن جاری فرمود؛ یکی پیراهن علامت ﴿وَجَاؤُا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾^۳، دوم پیراهن شهادت ﴿إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ﴾^۴، سوم پیراهن بشارت ﴿ذَهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا﴾^۵، پیراهن، علامت کذب برادران را ظاهر کرد و سبب اندوه یعقوب فراهم آمد. پیراهن، شهادت دروغ زلیخا را ظاهر کرد و سبب اندوه زلیخا گردید. پیراهن، بشارت خبر سلامتی یوسف را آورد و موجب بهجت و سرور یعقوب شد.

لطیفة شریفه

در بعضی از کتب معتبر است که پنج پیراهن باعث خجالت پنج تن شد.

الصبيح الأسمرقونى العارف المهدى والحقبة العظمى

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.
۲. سوره حجر، آیه ۴۲.
۳. سوره اسراء، آیه ۶۵.
۴. سوره یوسف، آیه ۲۷.
۵. سوره یوسف، آیه ۹۳.

اول: پیراهن آدم که او را خجل گرداند و آن چنان بود که چون به اکل شجره اقدام نمود، پیراهن از وی گریزان شد و بدن مبارکش عریان گشت که «فَبَدَّتْ لَهَا سَوَاتُهَا»^۱ و لکن عورتشان به دلیل لفظ لهما بر ایشان مکشوف بوده بر غیر ایشان. **دوم:** پیراهن موسی علیه السلام بود که کافران را خجل گرداند، واقعه آن چنان بود که موسی از بسیاری حیا که بر وی غالب بود، پیش مردم جسد خود را برهنه نمی کرد. کافران گفتند موسی به علت برص گرفتار است و لذا از دیدن مردم احتراز می کند. موسی روزی پیراهن از تن بیرون کرده، بالای سنگی نهاده، به آب درآمد، چون از آب بیرون شد، خواست پیراهن را بپوشد، آن سنگ به قدرت کامل الهی دوید، موسی نیز از پی او دوان شد، آن سنگ چون میان کفار رسید، قرار گرفت و موسی هم چنان برهنه میان کافران آمد و پیراهن خود را گرفت، آن ها اندام مبارکش را از جمیع علت ها مبرا دیدند و از گفتار خود خجل گشتند.

سوم: پیراهن چاک شده یوسف، زلیخا را خجل نمود که «وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ»^۲.

ارباب اشارت در این مقام گفته اند: یوسف در آن وقت دو پیراهن داشت؛ یکی آن که به عنوان تعویذ پوشیده بود و آن از بهشت بود و دیگری آن بود که زلیخا بر ظاهر اندام او پوشانیده بود. پیراهن بهشتی نهان و پیراهن زلیخا آشکار بود، دست زلیخا به پیراهن بهشتی که در نهان بود، نرسید، به پیراهن ظاهر دست زده، آن را پاره کرد.

کذالك بنده مؤمن دو پیراهن دارد؛ یکی ظاهری که عبارت از طاعت و دیگری باطنی که اشاره به توحید و معرفت است. ابلیس لعین وقتی قصد بنده مؤمن کند، دستش به پیراهن توحید نرسد، زیرا حق تعالی آن را در صندوق دل استوار ساخته، پس دست به جانب پیراهن طاعت دراز کند که نمایان است و به چنگ و سوسه در آن درآویزد تا بتواند که در طاعتش قصوری پدید آورد.

العبقری الحسنة والحول مولانا صاحب الزمان

کلام ارباب اشارات در پیراهن یوسف

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۲۱.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۷.

چهارم: پیراهن خون آلود یوسف که برادران او را خجل گرداند، چرا که چون نظر یعقوب بر پیراهن آمد و آن را درست دید، گفت: عجب گرگ حلیم و بردباری بوده که یوسف را در این پیراهن خورده و هیچ آسیبی به پیراهن نرسیده. برادرانش از این سخن خجل گشتند.

پنجم: پیراهن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بوده که پسر عبدالله بن ابی سلول را خجل گرداند و آن چنان بود که پسر آن نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پدرم بیمار است، پیراهن شما را می طلبد تا به قیامت بدرقه برد. حضرت رسالت دست برگوی گریبان برد تا گره را بگشاید، هر گره که می گشود، باز بسته می شد، تا این که نفاق وی بر همه حاضران ظاهر و از این راه خجالت به پسر وی ملحق شد؛ والله العین، انتهى.

[خاتم سلیمان (ع) نزد حضرت]

نجمه

بدان هفتمی از موارث انبیا که در وقت ظهور امام زمان و خلیفه خداوند رحمان با آن بزرگوار می باشد، خاتم حضرت سلیمان، حشمة الله است؛ بنابر آن چه در حدیث مفصل مفصل بن عمر است.

در کمال الدین "به اسناد خود از ریّان بن صلت روایت نموده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آیا تو صاحب این امری؟

فرمود: من صاحب این امرم؛ یعنی خلافت و امامت حق من است و لکن، من آن نیستم که زمین را پر از عدل می گرداند؛ چنان که از جور پر شده، چگونه می شود آن کسی که زمین را پر از عدل می گرداند با وجود این ضعف بدن که در من می بینی؟ قائم کسی است که هنگام خروجش در سنّ پیران و صورت جوانان می باشد و بدنش به نوعی پر قوت و پر زور است که اگر دستش را به درخت بزرگی دراز کند، آن را از بیخ بَر کند و اگر میان کوه ها نعره کشد، سنگ های سخت از هیبت صدایش خرد شده، از هم

الصحيح الاصح في بيان مهاد وية الصحبة المنطق

می باشد، عصای موسی و خاتم سلیمان نزد وی می باشد، آن حضرت، پسر چهارم از اولاد من است، خدای تعالی هر قدر که بخواهد، او را در پس پرده خود، غایب و پنهان خواهد نمود، بعد او را ظاهر می گرداند و با او زمین را پراز عدل می کند؛ چنان که پراز ظلم و جور گردیده.

[نزاع علما در خاتم سلیمان (ع)]

بیان حاسم للنزاع الواقع في هذا الخاتم المساع

بدان بنا بر آن چه علامه مجلسی فرموده در این خاتم شریف، میان علمای عامه و خاصه، نزاعی عظیم است، مفسرین و محدثین اهل سنت و جماعت عقیده دارند سلطنت و پادشاهی حضرت سلیمان منوط و مربوط به آن خاتم بود که هر وقت واجد آن بود، پادشاه بود و گاهی که فاقد آن می شد، از خلافت و سلطنت می افتاد.

این چیزی بود که بالخاصیة در آن خاتم قرار داده شده بود و لذا وقتی در دست دیوی صخر نام افتاد و مدت چهل روز در دست او بود، آن دیو سلطنت و خلافت را حایز شد. کیفیت آن بنا بر آن چه در بحار پنجم و جلد اول از حیات القلوب علامه مجلسی رحمته الله و تفسیر منهج الصادقین و غیر این هاست، چنین است که قصاص و جهال بی ایمان روایت کرده اند: روزی دیوان به سلیمان رساندند که در صیدون - مدینه ای در بعضی جزایر است - پادشاهی عظیم الشأن است که هیچ پادشاهی قدرت ندارد به محاربه او رود، چون دریا آن بلد را احاطه نموده.

سلیمان به باد امر کرد او را بالشکر جن و انس به آن جا برد، با آن پادشاه محاربه نمود، او را کشت و دخترش را که جرّاده نام داشت و در نهایت حسن بود به حوزة تصرف خود در آورد و چون بسیار صاحب جمال بود، سلیمان او را دوست می داشت ولی او با سلیمان نمی ساخت و پیوسته می گریست. سلیمان به او گفت: ای دختر! سلطانی که بهتر از من باشد، کجا یابی؟

دختر گفت: اگر چه پادشاهی بهتر از تو، بلکه مساوی تو، یافت نمی شود، اما اشتیاق

نزاع علمای شیعه و سنی در خاتم سلیمان

العبقریة فی الخاتم المساع مولانا صاحب الزمان

پدر بر من غالب گشته و آتش مهاجرت او، دل مرا کباب ساخته؛ اگر می خواهی
فی الجملة آتش مهاجرت او در دل من منطقی شود، بفرما صورت پدر مرا بسازند تا در
آن بنگرم و به وسیله آن تسلی یابم.

سلیمان فرمود صورت او را تصویر کردند و لباس پدر او را بر آن صورت پوشاندند.
دختر چون نزد پدر خود به عبادت اصنام اشتغال داشت، این جانیز بنا بر آن عادت با
جمعی از کنیزان به عبادت آن صورت میل نمودند. چون مدت چهل روز سلیمان از این
معنی بی خبر بود، آصف بن برخیا به واسطه اطلاع پیدا نمودنش از آن کیفیت به سلیمان
گفت: می خواهم خطبه ای بخوانم که مشتمل بر حمد خدا و ثنای انبیا باشد.
سلیمان گفت: روا باشد.

آصف بر منبر رفت، پیغمبران را ثنا گفت و اصلاً متذکر سلیمان نشد. سلیمان از این
معنی غمناک گشت. چون آصف از منبر پایین آمد، سلیمان گفت: چرا همه پیغمبران
را ثنا گفتی و مرا گذاشتی؟

آصف گفت: زیرا چهل روز است که در خانه توبت می پرستند و تو از آن بی خبری.
سلیمان چون این کیفیت را شنید، آن صورت را شکست، دختر را محبوس ساخت و به
محکمه باز آمد. وقتی مجلس قضا انقضا یافت، او تقاضای بول پیدا کرد، به متوضار رفت
و بنا بر عادت که داشت، خاتم از دست بیرون کرد و به امّ ولد خود که امینه نام داشت،
داد و آن خاتمی بود که ملک، نبوت و تسخیر جنّ، انس، طیور، وحوش و شیاطین منوط
به آن بود. خدای تعالی شبه جسد سلیمان را به دیوی انداخت که صخر نام داشت و
صاحب بحر بود، همین دیو بود که در حین بنای بیت المقدس، سلیمان را به الماس
رهنمون کرد.

القصة آمد و به امینه گفت: خاتم مرا بده! امینه انگشتر را به وی داد، در انگشت
کرد، بر جای سلیمان نشست، همه رعیت مسخر وی شدند و شبه دیو بر سلیمان افکنده
شد، چون از متوضی بیرون آمد و انگشتری طلبید، امینه بانگ بر وی زد که سلیمان
انگشتری را گرفت.

الصبيح الأسمر و الثابت مهد و به الحجّة المنطقية

سلب سلطنت از حضرت سلیمان در چهل روز

بالجملة سلیمان هر جا می رفت او را می زدند، می راندند و می گفتند: تو دیوی! آخر کار او به جایی رسید که در خانه ها می رفت، گدایی می کرد و هرگاه می گفت من سلیمانم، او را می زدند، دشنام می دادند و بر سرش خار و خاشاک می ریختند. چون دریافت آن امتحان و فتنه است، روی به صحرا نهاده، چهل روز در بیابان ها می گشت و تضرع و زاری می کرد تا خدای بر وی رحمت کرده، توبه اش را قبول نمود. صخر چهل روز در ملک، مال، حشمت و سلطنت سلیمان، تصرف و در نبوت و زنان سلیمان دخل کرد و دین و ملک او را متغیر ساخت.

چون آصف آن حال را دید، گفت: مگر سلیمان دیوانه شده یا مرتد گشته، چون چهل روز که به عدد ایام بت پرستیدن آن دختر و کنیزان بود، گذشت، فرشته آمد و صخر را از آن جا دور کرد. آن دیو پرید، به هوا رفت، انگشتری را در دریا انداخت و ماهی انگشتری را فرود برد. اتفاقاً همان روز، آن ماهی به دست سلیمان افتاد، چون شکم آن را شکافت، انگشتری را در شکمش یافته، برداشت، باز به مسند نبوت و مملکت داری نشست و جن، انس، وحوش، طیور و شیاطین را مسخر فرمان خود ساخت.

گویند سلیمان در آن چهل روز هر چه طعام می طلبید، به او نمی دادند تا این که روز چهارم زنی ماهی ای به او داد، شکم آن را شکافت، خاتم را اندرون آن یافت. گروهی دیگر بر آنند که چون سلیمان را می زدند، از میان مردم بیرون آمد و پیش جماعتی آمد که مشغول ماهی فروختن بودند، او هر روز برای ایشان ماهی می آورد و ایشان هر روز دو ماهی به او می دادند، تا آن که چهل صباح بر این منوال گذراند، روز چهارم چون شکم ماهی ای که به او داده بودند، شکافت، خاتم را در آن دید.

۳۱۲۷

این ناچیز گوید: آن چه نقل نمودیم، مطابق نقل صاحب منهج است و در حیات القلوب بعد از این که قریب به این را به نحو اختصار آن نقل نموده؛ فرموده: عامه گفته اند، این است معنی قول حق تعالی که ما سلیمان را امتحان کردیم و جسدی بر کرسی او انداختیم، مراد از جسد، شیطان است که به صورت او

العبقری العسکری والخوال مولانا صاحب الزمان

بر کرسی اش نشست، انتهى.

پس این روایت قصاصین و کذابین صریح است در این که خاتم سلیمان بالخاصیة به دست هر کس بیفتد و لو اهرمن و دیو باشد، قهراً کار سلیمان از او بروز و ظهور کند.

[روایت امام صادق(ع)]

روایة عن بعض التفسیر الخاصیة، مثبتة للخاتم هذه الخاصیة

بدان علی بن ابراهیم قمی رضی الله عنه در تفسیر^۱ خود، روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که صریحاً دلالت دارد بر این که سلطنت و پادشاهی سلیمان منوط و مربوط به خاتم آن جناب بوده، مضموناً هم با روایت عامیة‌ای که از منهج منقول افتاد، مطابق است و آن، این است که در تفسیر آیه **﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ﴾**^۲ الی قوله تعالی **﴿وَ اٰخِرِیْنَ مُقَرَّنِیْنَ فِی الْاَصْفَادِ﴾**^۳ که حق تعالی می فرماید: باد را برای سلیمان مسخر گردانیدیم که به امر او هر جا که می خواست، نرم جاری می شد و شیاطین را برای او مسخر کردیم که عمارت‌ها، بنا و در دریا غواصی کنند، برای او و دیگران از شیاطینی که بر یکدیگر به زنجیرها بسته بودند؛ گفته است: آن‌ها چند شیطان بودند که مقیدشان کرده و برهم بسته بود، به سبب آن که وقتی خدا ملکش را سلب کرده بود، از او نافرمانی کردند؛ چنان که از حضرت صادق علیه السلام منقول است: حق تعالی پادشاهی سلیمان را در انگشترش گذاشته بود، هرگاه انگشتر را در دست می کرد، جمیع جن، انس، شیاطین، مرغان هوا و وحشیان صحرا نزد او حاضر می شدند و او را اطاعت می کردند. بر تخت خود می نشست، حق تعالی بادی می فرستاد و تخت او را با جمیع شیاطین، مرغان، آدمیان، چهارپایان و اسبان به هوا به هر جایی که می خواست،

روایت مروی‌ای از حضرت صادق علیه السلام

الصَّحیحُ الاسْفَرَوِیُّ اَبْنُ اَبِی نَاصِرٍ مَهْدَوِیَّةُ الْحَجَّیَّةِ الْمَسْمُوكَةِ

۳۱۲۸ می برد.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. سوره ص، آیه ۳۶.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۹؛ سوره ص، آیه ۳۸.

را شکافت که آن را بشوید، ناگاه انگشتر خود را در شکم آن یافت. آن را در انگشت خود کرد، جمیع جنیان، شیاطین، آدمیان، مرغان و وحشیان دور او جمع شدند، به جای خود برگشت و شیطان را بالشکرهایش گرفت، بعضی را در میان آب مقید کرد و بعضی را در میان سنگ به نام‌های بزرگ خدا محبوس گردانید؛ ایشان تا روز قیامت محبوس و معذب خواهند بود.

حضرت سلیمان به ملک خود برگشت و به آصف که کاتب و وزیر او بود و خدا در حق او فرموده علمی از کتاب نزد او بود که تخت بلقیس را به یک چشم به هم زدن حاضر می‌گرداند؛ اعتراض نمود و گفت: من مردم را معذور می‌دارم که نمی‌دانستند او شیطان است، تو را چگونه معذور دارم که می‌دانستی؟

آصف گفت: به خدا سوگند! آن ماهی که انگشتر تو را برداشته بود، می‌شناختم و پدر، مادر، عمو و خالوی آن ماهی را نیز می‌شناختم، اما امر الهی چنین بود، شیطان به من گفت برایم بنویس؛ چنان که برای سلیمان می‌نوشتی. گفتم: قلم من به ظلم و جور جاری نمی‌شود. گفت: پس بنشین و چیزی بنویس! من به ضرورت می‌نشستم و چیزی برای او نمی‌نوشتم و لکن ای سلیمان به من خبر ده چرا هدهد را دوست داری؟ حال آن که از همه مرغان خسیس‌تر و بدبوتر است! فرمود: برای آن دوست دارم که آب رازیر سنگ سخت می‌بیند. آصف گفت: چرا آب رازیر سنگ می‌بیند ولی دام رازیر یک مشت خاک نمی‌بیند و به دام می‌افتد.

سلیمان فرمود: چون امری مقدر شود، دیده کور می‌گردد.^۱

[وجه تنافی دو روایت با مذهب]

ردود علی مضمون الروایتین وجود لصختهما فی البین

بدان جمیع متکلمین و مفسرین طایفه شیعه - انا و الله براهنهم - این دو روایت را انکار کرده، ردّ نموده، طرح ساخته‌اند، چون مضمون آن‌ها از چندین وجه، با قواعد

در وجوه واردی در سلطنت سلیمان

الصحيح الاصح والافضل مذهبنا والحقبة العظمى

مذهب و ملت منافی است:

وجه اول: پیغمبر خدا منزّه از آن است که حیوانی را به سبب غافل شدن خود از نماز بی گناه گردن بزند و پی کند، چرا که او از نماز غفلت نمود و نسبت به آن اسبان ظلم کرد؛ چنان که بر مراجع به آن هویدا است.

وجه دوم: پیغمبری و پادشاهی خدایی و سلطنت الهی به انگشتر نیست که هر کس انگشتر را دست کند، پادشاه شود. سید علم الهدی در تنزیه الانبیا، بعد از این که قصه مذکور را از طریق عامّه نقل نموده: آن چه قصاص گمراه در این باب نقل کرده‌اند، بدیهی البطلان است و جایز نیست مثل آن بر یکی از انبیا صادر شود و معقولیت ندارد نبوت در خاتم باشد، چون آن مقتضی این است که خاتم همیشه با سلیمان باشد، زیرا نزع آن، موجب سلب نبوت است که اگر بعضی اوقات داشته باشد و بعضی اوقات نداشته باشد، لازم می‌آید در وقتی پیغمبر باشد و در وقتی دیگر نباشد، انتهى.

اما وجه سوم: اگر شیطان اقتدار داشته باشد به صورت پیغمبر متمثل و مصور شود، هر آینه اعتماد و وثوق از کلام پیغمبران، فرموده‌ها و کردارهای ایشان بر طرف می‌شود، زیرا محتمل خواهد بود آن چه از ایشان می‌گویند و می‌کنند، شیطانی برایشان افترا کند.

وجه چهارم: اگر شیطان چنین اقتداری بر دوستان خدا دارد، باید با دشمنی‌ای که با ایشان دارد، یکی از آن‌ها را روی زمین باقی نگذارد، بلکه همه را بکشد، کتاب‌هایشان را بسوزاند، خانه‌هایشان را خراب کند و آن چه مقتضای عداوت او است، نسبت به ایشان عمل کند.

وجه پنجم: چگونه با قواعد ملت و مذهب درست آید که حق تعالی دیو کافری را متمکن گرداند که دست به حرمت پیغمبری دراز کند و پیرامون ناموس او گردد؟ چون شناخت این عقیده کالنار علی اللمنار آشکار است، لذا چنان که در بحار و حیات القلوب است، بعضی گفته‌اند: حکم شیطان بر همه چیز سلیمان جاری شد به غیر از زنان او که برایشان دست نیافت.

ششم: اگر آن بت پرستی که از جرّاده و کنیزان سلیمان ظهور یافت، به رخصت و رضای او باشد، موجب کفر است و چگونه کفر بر پیغمبر خدا روا باشد و اگر بدون اطلاع او بود؛ اولاً چگونه می شود چنین چیزی بر چنان پیغمبری مخفی باشد و ثانیاً در این هنگام او چه تقصیری داشت که این عقوبت ها برش مترتب شود؟ این ما حاصل بعضی از ردود بود که در تنزیه الانبیا، بحار پنجم، اول حیات القلوب و سایر کتب معتبر از این دو روایت عامی و خاص ذکر نموده اند و لذا آن ها را طرح نموده، روایت تفسیر قمی را بر تقیّه حمل کرده اند.

[عقیده شیعه در خاتم سلیمان]

اعتقاد حقانی فی الخاتم السلیمانی

آن چه شیعه حقه محقه درباره خاتم حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - عقیده دارند، این است که آن مثل تابوت سکینه که علامت سلطنت طالوت بود، برای خلافت و سلطنت حضرت سلیمان علامت و نشانه بوده این که سلطنت و خلافت آن حضرت وجوداً و عدماً، منوط و مربوط به آن بوده است و دو روایتی که یکی از آن ها را شیخ صدوق در کمال الدین و دیگری را شیخ طوسی در امالی نقل نموده اند که ظاهرشان مفید اناطت و ارتباط خلافت و سلطنت سلیمان به آن انگشتر و سبب بودن او برای آن ها است، چون در آن ها ذکر استیلای شیطان نیست؛ طرح نموده و علامه مجلسی و غیره، آن ها را بر علامت بودنش برای خلافت و سلطنت حضرت حشمت الله حمل نموده اند.

ما تتمیماً للفائدة و تعمیماً للعائده آن ها را در این مقام نقل می نمایم.

روایت اول: شیخ صدوق در کمال الدین "۱" به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: چون حق تعالی به داود وحی فرستاد که سلیمان را خلیفه خود گرداند، بنی اسرائیل به فریاد آمدند و گفتند: خردسالی را بر ما خلیفه می کند، در حالی

بیان عقیده شیعه در خاتم سلیمان

الاصحیح الاسمری و اثبات مهدویة الحجّة المنتظر

که بزرگ‌تر از او در میان ما هست. داود سرکرده‌ها و اکابر اسباط بنی‌اسرائیل را طلبید و گفت: آن چه در باب خلافت سلیمان گفتید، به من رسید، شما عصاهای خود را بیاورید و هر یک نام خود را بر عصایتان بنویسید، شب با عصای سلیمان در خانه می‌گذاریم و صبح بیرون می‌آوریم، هر که عصایش سبز شده و میوه داده باشد، به خلافت الهی سزاوارتر خواهد بود. چنین کردند، عصاها را در خانه گذاشتند، در را بستند و سرکرده‌های قبایل بنی‌اسرائیل همه از آن خانه حراست کردند.

داود نماز بامداد را با ایشان به جا آورد، در را گشود و عصاها را بیرون آورد. بنی‌اسرائیل دیدند عصای سلیمان در میان عصاها برگ برآورده و میوه داده، آن گاه به خلافت آن حضرت راضی شدند. سپس حضرت داود در حضور بنی‌اسرائیل علم سلیمان را امتحان نمود و پرسید: ای فرزند! چه چیز خنک‌تر و راحت‌بخش‌تر است؟ سلیمان فرمود: عفو کردن خدا از بندگان و عفو کردن بعضی جرم بعضی را.

آن گاه پرسید: ای فرزند! چه چیز شیرین‌تر است؟

فرمود: محبت و دوستی و این رحمت خدا در میان بندگان است. داود خندید، شاد شد و به بنی‌اسرائیل گفت: این بعد از من خلیفه من در میان شماست، بعد از آن، سلیمان امر خود را مخفی داشت، زنی خواست و مدتی از شیعیان خود پنهان شد. زنی روزی به او گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! چه بسیار خصلت‌های تو کامل و بوی تو خوش است و در تو خصلتی نمی‌بینم که از آن کراهت داشته باشم مگر آن که خرج تو با پدر من است، اگر به بازار بروی و متعرض روزی شوی، امیدوارم خدا تو را ناامید برنگرداند.

سلیمان گفت: والله! من از کارهای دنیا، کاری نکرده‌ام و نمی‌دانم. آن روز به بازار رفت، در تمام روز گشت ولی چیزی نیافت.

شب نزد زن خود برگشت و گفت: امروز چیزی نیافتم.

زن گفت: با کی نیست، اگر امروز نشد، فردا خواهد شد. روز دیگر نیز رفت تا شام گشت، برگشت و گفت: امروز نیز چیزی نیافتم.

زن گفت: فردا ان شاء الله خواهی یافت.

روز سوّم به ساحل دریا رفت، ناگاه دید مردی شکار ماهی می‌کند، به او گفت: راضی می‌شوی من در شکار کردن تو را مدد کنم و مزدی به من بدهی؟ صیّاد گفت: بلی، سلیمان صیّاد را مدد کرد، چون فارغ شدند، صیّاد دو ماهی به عنوان مزد به حضرت داد.

سلیمان ماهی را گرفت و خدا را حمد کرد، شکم یکی از آن‌ها را که شکافت، انگشتری در میان شکم او یافت. انگشتر را گرفت، میان جامه خود بست و خدا را شکر کرد، ماهی‌ها را پاکیزه نمود و به خانه آورد. زنش بسیار شاد شد و گفت: می‌خواهم پدر و مادرم را بطلبی تا بدانند تو کسب کرده‌ای.

چون ایشان را طلبید و از آن ماهی تناول کردند، سلیمان به ایشان گفت: آیا مرا می‌شناسید؟

گفتند: نه، والله تو را نمی‌شناسیم، اما بهتر از تو کسی را ندیده‌ایم.

آن‌گاه انگشتر خود را که در شکم ماهی یافته بود، بیرون آورد و در دست کرد، در همان ساعت مرغان و جنیان همه گرد او آمدند، باد در فرمان او شد و پادشاهی‌اش ظاهر گشت. زن و پدر و مادر او را برداشت و به بلاد اصطخر آورد، شیعیان او از اطراف عالم نزدش جمع شدند، از شدت‌هایی که در ایّام غیبت آن حضرت به ایشان روی داده بود، شاد شدند و فرج یافتند.

مدتی پادشاهی کرد، چون هنگام وفاتش شد، آصف پسر برخیا را به امر الهی وصی خود گرداند، شیعیان پیوسته نزد آصف می‌آمدند و مسایل دین خود را از او اخذ می‌نمودند، پس خدا، آصف را به غیبت طولانی از میان ایشان غایب گردانید و باز برای شیعیان ظاهر شد و مدتی در میان ایشان ماند، سپس با ایشان وداع کرد، ایشان به او گفتند: دیگر کجا تو را بینیم؟ فرمود: نزد صراط در قیامت. از ایشان غایب گردید و به سبب غایب شدن او، بلیه بر بنی اسرائیل، سخت و بختنصر بر ایشان مستولی شد و نسبت به ایشان کرد آن چه کرد.

مولات بنی اسرائیل از آصف بن برخیا

الصّبح الاسمر و اَبات مَهْد و نَقِ الحِجَّة الممَّنك

روایت دوم: شیخ جلیل طوسی در کتاب امالی به سند معتبر دیگر از آن حضرت؛ یعنی امام صادق علیه السلام روایت کرده: چون پادشاهی سلیمان بر طرف شد، از میان قوم خود بیرون رفت و مهمان مرد بزرگی شد، آن مرد از حضرت ضیافت نیکو کرد، به آن جناب بسیار احسان نمود و به سبب فضایل، کمالات و عباداتی که از آن جناب مشاهده می نمود، نسبت به آن حضرت بسیار تعظیم و توقیر بیار فرمود و دختر خود را به آن حضرت تزویج نمود.

روزی دختر به حضرت گفت: چه بسیار اخلاق تو نیکو و خصلت هایت کامل است و در تو خصلت بدی نمی بینم مگر آن که در خرج پدر منی، پس سلیمان به ساحل دریا آمد و صیادی را بر شکار ماهی اعانت کرد، صیاد، ماهی ای به او داد و از شکم آن ماهی، انگشتر پادشاهی خود را یافت.

[بیان علامه مجلسی]

اعادة لا تخلوا عن افادة

چنان که سابقاً ذکر شد، علامه مجلسی رحمته الله و غیر ایشان، این دو روایت را بر علامت و نشانه بودن انگشتر برای خلافت و سلطنت حضرت سلیمان حمل نموده اند و عبارت علامه مزبور در حیات القلوب چنین است: این دو حدیث که شیخ صدوق و شیخ طوسی روایت کرده اند، چون در آن ها ذکر استیلای شیطان نیست؛ ممکن است حق تعالی برای امتحانی که قوم آن حضرت را فرموده باشد یا تأدیبی که آن حضرت را بر فعل مکروهی نموده باشد، مدتی پادشاهی ظاهری آن حضرت را سلب نموده باشد، از میان قوم خود غایب شده و باز به امر الهی به سوی قوم خود برگشته باشد؛ چنان که گذشت که بسیاری از پیغمبران از قوم خود غایب شدند و باز به سوی ایشان برگشتند و آن انگشتر سبب پادشاهی نباشد، بلکه علامت عود پادشاهی ظاهری و امر به برگشتن به سوی قوم خود بوده باشد والله تعالی یعلم.

عبارت علامه مزبور تمام شد و معتقد عامه که آن را برای سلطنت حضرت

سلیمان علت می دانند، باطل گردید.

ولنعم ما قال الشاعر:

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

فرائد فیها فواید

اول:

ثعالبی در ثمارالقلوب آورده: در شرافت و علو و نفوذ امر به خاتم سلیمان مثل زده می شود، چرا که سلطنت سلیمان به نبودن آن خاتم از او زایل شد و به سبب عود آن خاتم به سوی او عود نمود.

در این باب، قصه معروفی است، گفته شده: انگشتر آن جناب معجزه آن حضرت بود؛ چنان که عصای موسی علیه السلام، معجزه موسی علیه السلام بود و سلاطین و ملوک در اتخاذ خواتم برای منشورات خود به سلیمان اقتدا نمودند.

دوم: در مجموعه معتبره دیده شد خاتم سلیمان به این شکل مشکل بوده:

سوم: ایضاً در همان مجموعه آورده که نقش خاتم سقراط حکیم این بوده: من غض طرفه استراح قلبه.

نقش خاتم اقلیدس این بوده: من صان لسانه کثر اعوانه.

نقش خاتم افلاطون این بوده: تحریک الساکن اسهل من تسکین المتحرک.

نقش خاتم ارسطو طالیس این بوده: المنکر لما لا یعلم خیر من المقر لما لا یعلم.

اما نقش خاتم دیوجانس این بوده: من لم یملك عقله لم یملك غضبه.

نقش خاتم جالینوس این بوده: من ملک شهوته دام صحته.

نقش خاتم بقراط این بوده: المریض الذی یشتهی خیر من الصحیح الذی

لا یشتهی، انتهى.

چگونگی در نقش خاتم بزرگان

الصحيح الاقسط والافاض المهدو والحقبة المستطير

[کتاب انبیاء نزد حضرت]

نجمه

۸

بدان هشتمی از مواریث انبیا که در زمان ظهور نور موفورالسرور حضرت حجّت بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - با آن جناب می باشد، کتب منزلی بر ایشان است؛ چنان که روایات صریح که بر بودن مواریث تمام انبیا با آن حضرت دلالت دارند، عموماً دالّ بر این مطلب اند، علاوه بر آن که سیّد جلیل و حبر نبیل، سیّد شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی که از جمله علمای عصر شاه طهماسب ثانی و از سدنة روضة سنیه هشتم از ارباب عصمت سبع المثانی است، در کتاب مستطاب وسیلة الرضوان که در احوالات سلطان خراسان تألیف فرموده و استادنا المحدث النوری - نور الله مرقدہ الشریف - در کتاب دارالسلام، بعض منامات را از آن کتاب نقل نموده و مؤلف و مؤلف را به وثاقت و جودت تألیف ستوده؛ علایم و صفاتی برای امام نگاشته و عدد آن ها را به صد و پنجاه انهاء داشته و ما تمام آن علایم را در عنوان هفتاد و دوّم از جزء دوّم کتاب الجنّة العالیه که به طبع رسیده، مذکور داشته ایم^۱.

در علامت شصت و نهم بالخصوص به این مطلب تصریح نموده و فرموده: علامت شصت و نهم آن است که کتب جمیع پیغمبران نزد امام است.

هم چنین در اخبار وارده در اوضاع زمان ظهور، بالخصوص از تورات حضرت موسی علیه السلام و سایر کتب الهی اسم برده شده است که آن بزرگوار آن را ظاهر می نماید؛ چنان که در جلد سیزدهم بحار^۲ به اسناد خود از جابر روایت نموده که گفت: مردی خدمت حضرت باقر علیه السلام آمده، عرض کرد: این پانصد درهم را از من قبض کن که زکات مالم است.

حضرت فرمود: خودت آن ها را برای فقرا، همسایگان و برادران مسلمان مسکینات صرف کن! بعد از آن فرمود: چون قائم اهل بیت قیام می کند، اموال را

۱. طالب به آن جا رجوع کند.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹.

بالسویته، قسمت و در خصوص رعیت با عدالت حکم می‌کند. هر که از او اطاعت نماید، هر آینه خدا را اطاعت کرده و هر که با او مخالفت کند، هر آینه با خدا عصیان و مخالفت نموده.

نامیدن او به مهدی به این جهت است که خدا او را به امور مخفی راه می‌نماید، تورات و سایر کتاب‌های خدا را در انطاکیه از مغاره‌ای بیرون می‌آورد، در میان اهل تورات با تورات، در میان اهل انجیل با انجیل، در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم می‌فرماید. اموال خلائق از زیر و روی زمین خدمت آن حضرت جمع می‌شود، سپس حضرت به خلائق می‌فرماید: بیایید به سوی اموالی که برای آن‌ها ارحام را قطع نمودید، خون‌ها را ریختید و به محرّمات الهی مرتکب شدید. آن قدر به خلائق مال عطا می‌فرماید که احدی پیش‌تر از او، آن قدر نداده و زمین را پر از عدل و قسط و نور می‌گرداند؛ چنان که پر از ظلم و جور و شرّ گردیده.

[وجه تسمیه حضرت به مهدی (عج)]

یوسف بن یحیی السّلمی در کتاب عقدا الدرّ^۱ فی اخبار الامام المنتظر از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی را مهدی می‌گویند، زیرا به سوی امری خفی هدایت می‌کند و تورات و انجیل را از زمینی که به آن انطاکیه می‌گویند، بیرون می‌آورد.

در **نجم ثاقب** است که به روایت دیگر فرمودند: به مهدی نامیده شد، زیرا او به سفرهای تورات هدایت می‌کند، پس آن‌ها را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهود را به سوی آن‌ها دعوت می‌کند؛ قریب سی هزار نفر به این کتب اسلام می‌آورند،^۲ نیز در آن کتاب است که به روایت دیگر او را مهدی نامیدند، چون به سوی کوهی از کوه‌های شام هدایت می‌کند، آن‌گاه از آن‌جا، سفرهایی از تورات را و با آن‌ها با یهود محاجّه

وجه تسمیه آن جناب به مهدی - عجل الله تعالی فرجه -

الاصحاح الاسفرونی اثبات مهدویة الحجّة المنتظر

۳۱۳۸

۱. عقدا الدرّ فی اخبار المنتظر، ص ۴۰.

۲. همان.

می‌کند؛ جماعتی از یهود بر دستش اسلام می‌آورند.»^۱

این ناچیز گوید: چون در این روایات شریف، اسمی از تورات و انجیل برده شده و آن‌ها بعد از قرآن مجید و فرقان حمید، معظم‌ترین کتب سماوی می‌باشند، پس مناسب چنین آمد که در این مقام، فی‌الجمله ارخای عنان قلم در چگونگی آن‌ها، تعدّدشان و نبودن این تورات و انجیلی که فعلاً در میان یهود و نصارا معروف‌اند، از کتب سماویّه و سایر خصوصیات آن‌ها بشود، پس بعون الله و حسن توفیقه می‌گوییم:

اسطار تشرق منها الأنوار في تذكّار ما للتورية من الأسفار

اما لفظ آن، پس بستانی صاحب دایرة‌المعارف در کتاب محیط‌المحیط خود که در لغت عربیّه است، گفته: تورات اسم پنج سفر موسی عليه السلام و آن معرب تورا است که لفظی عبرانی است، معنی آن شریعت و وصیّت و جمع آن تورات و توریات است و بر تمام عهد قدیم اطلاق می‌شود و بسا بر هر دو عهد قدیم و جدید اطلاق می‌شود.

اما در چگونگی این تورات که فعلاً در میان مردم و خاصّه طایفه یهود مشهود و معروف است؛ فاضل اوحدی محمد فرید و جدی معاصر در کتاب دایرة‌المعارف خود چیزهایی گفته است، آن کتاب به دایرة‌المعارف اسلامی معروف است، چرا که مؤلف آن از دانشمندان اهل سنت است به خلاف دایرة‌المعارف بستانی، زیرا مؤلف آن، مسیحی است.

بالجمله در آن کتاب است که در دایرة‌المعارف لاروس، تحت کلمه تورات چنین نگاشته: علم عصری و لاسیما نقد آلمانی به تحقیق بعد از ابحات مستفیضه‌ای در آثار قدیمی، تاریخ و علم لغات ثابت کرده این تورات معروف را موسی عليه السلام ننوشته و آن جمع شده جمعی از احبار یهود است که اسم خود را در آن ننوشته‌اند و متعاقباً آن را تألیف نموده‌اند؛ یعنی سفرأ بعد سفر آن را جمع کرده‌اند و اعتماد آن احبار در تألیف آن بر روایات سماعی بوده که آن‌ها را پیش از اسیری بابل شنیده‌اند، بلکه بعضی علما بر این

۱. عقدرالدرر فی اخبار المتظر، ص ۴۰.

رفته که اسفار خمسة تورات، حاوی تمام روایات بنی اسرائیل نیست، بلکه فقط شامل اشارات، رموز و حکایاتی است و این که قصه هجرت مصر که در آن می باشد، جز قصه وهمیه نیست یا حادثه ای رمزیه است و برای او ادنی، اصل حقیقی نیست. کلام لاروس تمام شد.

پس از آن خودش می نویسد: برای طایفه سامره که صنفی از یهودند، توراتی است که با تورات متداول میان یهودیان مخالفت دارد و تا کنون تاریخ ظهور این تورات سامریان معلوم نشده و با آن که علما در واقف شدن به مبدأ ظهور آن، جد و جهد اکید نموده اند، هنوز موفق به دانستن آن نشده اند.

آن چه معلوم شده این است که این تورات تا قرن شانزدهم مسیحی ناپیدا بوده، در قرن هفدهم، عالم «ایسریوس» چند نسخه آن را از طرف شرق جلب نمود و در همان وقت هم «مسیو هارلی دوسانس» که سفیر دولت فرانسا بود، نسخه ای از آن را با کتب دیگر نزد دولت ترکیه جلب نمود؛ یعنی در حدود غرب آورد، انتهى.

اما عدد اسفار آن پنج است؛ چنان که شیخنا الجلیل البهائی در کشکول فرموده: تورات پنج سفر است:

سفر اول: در آن به دو خلقت و تاریخ زمان آدم تا زمان حضرت یوسف ذکر می شود.

سفر دوم: در آن استخدام مصریین برای بنی اسرائیل، ظهور موسی علیه السلام و هلاکت فرعون، امامت هارون، نازل شدن کلمات عشر و شنیدن قوم کلام حق سبحانه و تعالی ذکر می شود.

سفر سوم: تعلیم قربانی ها بر سبیل اجمال در آن مذکور است.

سفر چهارم: عدد قوم موسی علیه السلام، تقسیم شدن زمین بر ایشان، احوال رسولانی که موسی علیه السلام آن ها را به سوی شام فرستاد و اخبار من و سلوی و غمام در آن ذکر می گردد.

سفر پنجم: در آن احکام، وفات هارون و خلافت یوشع علیه السلام مطرح است.

تخالف یهود در تورات

الصحيح الاصح في الغارات مهد ونبأ الصحبة المنتظر

في اسفار اخرى لدى الأخبار والقراء

بدان چنان که در کتاب سابق الذکر نقل فرموده، ربانیون و قرّاء به قول نبوت انبیای دیگری غیر از موسی عليه السلام، هارون و یوشع از بقیة یهود منفردند، آنها نوزده کتاب از آن پیغمبران نقل می نمایند و آنها را بر پنج سفر تورات اضافه می کنند، مجموع کتب این طایفه بر چهار مرتبه است:

مرتبه اول: تورات است به شرحی که ذکر شد.

مرتبه دوم: چهار سفر است که آنها را اول می نامند.

اول از آن چهار سفر را از یوشع می دانند، ارتفاع منّ، محاربة یوشع، فتح بلاد توسط او و تقسیم بلاد مفتوح به قرعه در آن ذکر می شود.

دوم، سفر حکام خوانده می شود، در آن اخبار قضات بنی اسرائیل ذکر می گردد.

سوم، آن را از شموئیل می دانند، در آن نبوت او، سلطنت طالوت و قتل جالوت توسط داود ذکر می شود.

چهارمی را سفر الملوک گویند، در آن اخبار ملک داود و سلیمان و غیر آنها، هم چنین ملاحم و آمدن بختنصر و خراب شدن بیت المقدس ذکر می شود.

مرتبه سوم: نیز، چهار سفر است که آنها را اخیره نامند:

اول آنها را به شعیا نسبت دهند و در آن توبیخ بنی اسرائیل، انذار به ما وقع و بشارت برای صابرين است.

دوم را از امیا دانند، در آن خرابی بیت المقدس و هبوط به جانب مصر ذکر می شود.

سوم را از حزقیل دانند، حکم طبیعیّه و فلکیّه به نحو رمز و اخبار یا جوج و مأجوج در آن مذکور است.

چهارم دوازده سفر است، در آن اندازات به زلازل، ملخ و غیر اینهاست و به منتظر؛ یعنی به خروج و ظهور او اشاره است؛ چنان که تمام ملتین بر این قایل اند، هم چنین به محشر، نبوت یونس، بلعیده شدن توسط ماهی، توبه نمودن آن جناب، نبوت

زکریا و بشارت به ورود خضر علیه السلام و الصلوة اشاره است.

مرتبۀ چهارم: یازده سفر است:

سفر اول: در تاریخ نسب اسباط و غیر ایشان است.

سفر دوم: مرامیر داود پیغمبر است که آن‌ها صد و پنجاه مزمارند، تمام آن‌ها در

طلبات از باری تعالی و در ادعیه‌اند.

سفر سوم: قصه حضرت ایوب است و در آن مباحثی کلامی می‌باشد.

سفر چهارم: آثار حکمیّه از حضرت سلیمان علیه السلام است.

سفر پنجم: در احکام اخبار است.

سفر ششم: مشتمل بر نشایدی عبرانی از حضرت سلیمان در مخاطبه نفس و عقل

می‌باشد.

سفر هفتم: به جامع الحکمه خوانده شده و از حضرت سلیمان است، در آن حث و

ترغیب بر طلب لذات عقلی باقی و تحقیر لذات جسمی فانی است و به تعظیم خدای

تعالی - جللت عظمته - و ترسانیدن بندگان از حضرت قدس او اشاره می‌باشد.

سفر هشتم: به نواح خوانده شده و آن از ارمیا علیه السلام است، در آن پنج مقاله به ترتیب

حروف معجم است که در بیت المقدس به آن‌ها ندبه نموده است.

سفر نهم: در آن سلطنت اردشیر ذکر می‌شود.

سفر دهم: از دانیال پیغمبر و در آن، تفسیر منامات و حال بعث و نشور است.

سفر یازدهم: از عزیر نبی و در آن، صفت عود نمودن قوم از ارض بابل به بیت

المقدس و بنای آن است.

این ناچیز گوید: این مجملی از چگونگی تورات به معنی الاعم از عهد قدیم و

عهد جدید یهودیان بود که به تصدیق خارج از ملت اسلامی، آن‌ها کتب سماوی و

صحف الهی نیستند، بلکه از ملفقات اخبار آن طایفه با جحود و انکارند.

تخجیل لاهل الانجیل

اما انجیل، پس لفظ آن بنا بر آن چه که در محیط المحيط ذکر شده، معرب از اَوْنَجِلُیون به کسر همزه، فتح واو، سکون نون، کسر جیم، سکون لام و ضمّ یا است که لفظی یونانی و معنی آن، ابنای جید، بشارت و یا خبر مفرح می باشد.

اما عدد آن، نزد نصارا بسیار است و لکن معروف و مشهور آن ها چهار انجیل است که انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا می باشند، در این اناجیل، ترجمه حیات حضرت عیسی علیه السلام و اقوال، اعمال و آداب آن بزرگوار ذکر می شود.

اما انجیل متی، بنا بر نقل صاحب دایرة المعارف اسلامی، اقدم اناجیل اربعه است، چون سی سال بعد از عیسی علیه السلام به لغت عبری و در بیت المقدس نوشته شده.

انجیل مرقس بعد از این که انجیل متی نوشته شده، در روما به لغت یونانی نوشته شده و در حدود سال شصت و شش مسیحی منتشر گردید.

اما انجیل لوقا که انجیل سوم است، بعد از آن دو انجیل نوشته شده است.

انجیل یوحنا بعد از مسیح علیه السلام و ماضی شصت سال نوشته شده است؛ یعنی کتابت آن سال نود و سه مسیحی بوده. صاحب دایرة المعارف بعد از ذکر این ها گفته: این ها اناجیلی هستند که کنیسه مسیحیه بر آن ها اصطلاح نموده و معتبر دانسته اند، این ها از جانب باری تعالی از طریق وحی و به وساطت روح الامین جبریل بر مؤلفین آن ها نازل شده است.

این ناچیز گوید: همین مطلب در بی اعتباری آن ها کفایت می کند، زیرا وحی بر غیر نبی ممنوع است، علی الخصوص که توسط جبریل امین باشد و پیغمبر نبودن این چهار نفر که مؤلف این چهار انجیل اند، کالشمس فی وسط السماء، هویدا است و اگر مراد ایشان از وحی، الهام باشد؛ چنان که در قوله تعالی ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^۱ است، مضایقه ای نیست و لکن این با مختار و معتقد ایشان که می گویند به وساطت روح الامین بر ایشان وحی شده، ناسازگار است.

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنُ فِي الْخُصُولِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

بالجملة صاحب دایرةالمعارف مذکور نوشته: علاوه بر این چهار انجیل، اناجیل دیگر هم یافت شده، اسامی آنها از این قرار است:

اول: انجیل میلاد مریم و طفولت المسيح ﷺ.

این انجیل به متی نسبت داده شده و علامه «تهیلو» آن را منتشر ساخته و گفته: آن از اناجیلی است که در قرون وسطی به اسم «انفاتیای سالفاتوریس» منتشر یافته و لکن تمام نسخ این انجیل چنان مفقود شده بود که علامه «تهیلو» بر یک نسخه از آنها واقف نشده که ظن خود را به وسیله آن تأیید نماید، سال هزار و هشت صد و سی و دو مسیحی یک نسخه از این انجیل به طبع رسید و در مکتبه وطنیه فرانسویه که در پاریس است، سپرده و محفوظ شد.

بیان انجیل میلاد مریم و طفولت مسیح

دوم: انجیل توما الاسرائیلی

علامه «کوتلییه» در مکتبه ملک از این انجیل جزوه‌ای یافت که به یونانی، مکتوب و در قرن پانزدهم مسیحی نوشته شده بود، علامه مزبور بعد از این که به تصحیح آن اعتنا نمود، آن را در اروپا منتشر ساخت. نسخه‌ای از این انجیل در مکتبه فینا یافت می‌شود و لکن آن با نسخه‌ای که در پاریس می‌باشد در بسیاری جهات، مخالف می‌باشد.

سوم: انجیل جال الأصفر

«غلیوم بوستل» آن را در بعضی از سیاحتش یافت و سال هزار و پانصد و پنجاه و هفت مسیحی در شهر بال، از توابع سوسیره، آن را طبع نمود، نیز سال هزار و پانصد و هفتاد مسیحی در «ستراسبورع» از توابع آلمانیا طبع شد و سبب ثوره مسیحیین بر ضد «غلیوم بوستل» گردید و او را به وضع و جعل این انجیل متهم نمودند که آن را برای اضرار به متدینین جعل نمود.

پس از علامه مزبور که ناشر این انجیل بود، علامه «تباندر» صورتی از انجیل را طبع نموده، منتشر ساخت و آن با انجیلی که «غلیوم بوستل» انتشار داده، فی الجمله مخالف بود.

چهارم: انجیل نیکودیم

در دایرةالمعارف قرن نوزدهم نوشته: تصوّر نمودن انسان، امروزه آن چه را که برای این انجیل بوده از اقبال مردم به سوی آن در تمام جبل های وسطی تا قرن پانزدهم مسیحی دشوار و صعب است. این آن انجیلی است که در ادبیات از جهت اقتباس از آن و استشهاد به آن بر سایر اناجیل مقدم است. این انجیل در قرن های وسطی در تمام قلمرو اروپا منتشر شد، انتشار آن از ارجای اروپا تجاوز نموده، به انگلتره رسید و در مدت کمتر از بیست و پنج سال، هفت مرتبه متوالی؛ یعنی از سال هزار و پانصد و هفت تا سال هزار و پانصد و بیست و دو در لوندیره به طبع رسید. مکرر برای ایتالیا ترجمه شده و الآن چندین ترجمه آلمانی از آن موجود است.

پنجم: انجیل الطفولة

این انجیلی بسیار قدیمی است و به لغت یونانی نوشته شده، «هنری سبک» در قرن هفدهم به نسخه ای از آن که به لغت عربی بوده، واقف شد و آن را در اروپا به طبع رساند. این انجیل، منسوب به «پطرس حواری» است، از این جهت آن را در اعتبار، مثل اناجیل اربعه که جامع آنها نیز از حواریین بوده اند، می دانند و انجیل پنجمش گویند.

ششم: انجیل مرسیون

این انجیل نزد طایفه مرسیونیه اعتبار تام و تمام دارد و از بیشتر جهات شبیه انجیل لوقاست.

صاحب دایرةالمعارف می گوید: ما این فصل را که درباره این اناجیل عنوان نموده ایم، مختصراً از دایرةالمعارف قرن نوزدهم فرانسویّه نقل کرده ایم، او می نویسد:

هفتم: انجیل برنابا

صاحب دایرةالمعارف می گوید: این انجیل در قرن هجدهم مسیحی در کتابخانه یکی از امرا یافت شد، آن را به لغت انگریزیّه ترجمه نموده اند، چندین مرتبه به همین لغت به طبع رسیده و به لغت عربی هم ترجمه شده، آن از حیثیت عدم صلب عیسی و غیر آن با قرآن موافق است.

ترجمه عبارات صاحب دایرةالمعارف تمام شد.

این ناچیز گوید: داعی انجیل برنابا را از اوّل تا آخر ملاحظه نموده ام و قول صاحب دایره را درباره این انجیل تصدیق می کنم، زیرا از اناجیل دیگر، اقرب به قرآن و اجنب از بیان چرند و هذیان است و لکن آن را کتاب آسمانی دانستن، چنین سهل و آسان نیست، اگرچه مرقومات در آن برای ردّ نوع نصارا مثل تیغ بران است و لذا این طایفه، آن را انکار نموده و می گویند: از مجعولات یکی از اهالی اصفهان است و از بعضی از موثّقین مسموع شد که جناب جلالت مدار و دانشمند روزگار، فاضل ادیب و کامل اریب، حیدر قلی خان سردار کابلی - ائده الله الملك العلی - به ترجمه آن به لغت فارسی اشتغال دارد و عمری را در بلده کرمانشاهان به نشر معارف می گذراند، سال هزار و سی صد و سی و هشت از کاظمین تا سامرّا در خدمت ایشان بودم و در هیچ آنی از انا لذت آن مصاحبت را فراموش نمی کنم. در این نزدیکی ترجمه مزبور به آخر رسید و منطبع گردید، بدین واسطه احتمال کتاب آسمانی بودن اناجیل اربعه مرتفع

شد. ۳۱۴۶

نقل کلام عن انیس الأعلام

بدان در آن کتاب آمده: «سلوس» از علمای مشرکین و بت پرستان می باشد در صده

دوم از میلاد بود و کتابی در بطلان دین مسیح نوشته است. **واکهارن** که از علمای مشهور اهل جرمن می باشد، قول این فاضل مشرک بت پرست را در کتاب خود به این نحو نقل کرده: مسیحیین انجیل های خود را سه یا چهار مرتبه تبدیل نموده اند، بلکه زیادتر از این، تبدیل مضامین اناجیل تغییر و تبدیل یافت، انتهى.

قول این فاضل مشرک را ملاحظه کنید که به ما خبر می دهد مسیحیین، اناجیل خود را تا زمان او، بیش از چهار مرتبه تغییر داده بودند، فرقه ای می باشند که منکر نبوت، الهام و کتب سماویّه ای اند که نزد اهل کتاب است، جمعیت و کثرتی در دیار اروپا پیدا کرده اند، علمای پروتستنت این ها را مسمی به ملحد می نمایند و جمعیت و اقوال غریبی در ردّ دین مسیح دارند. اگر بخواهیم اقوال ایشان را در باب تحریف فقط نقل نماییم، کلام بسیار به طول می انجامد، پس خوب است به نقل دو قول از اقوال ایشان اکتفا نماییم، هر کس زیادت اطلاع خواسته باشد به کتاب های ایشان که در اکناف عالم منتشر است، رجوع کند.

گوییم: «پارکو» از حکمای فرنگستان گوید: ملت پروتستنت گوید: به درستی که معجزات ازلی و ابدی عهد عتیق و جدید را از این که صدمه خفیفی به آنها برسد، حفظ کرده است، لکن این مسأله نمی تواند در مقابل لشکر اختلاف که سی هزار تا هستند، مقاومت کند، انتهى.

پس قول این حکیم را ملاحظه کنید که چگونه دلیل الزامی را به نحو استهزا ذکر نموده، لکن در تحریر خود طریق احتیاط را مراعات نموده و بر تحقیق میل اکتفا کرده و الا می گفت: صد و پنجاه هزار یا هزار هزار؛ چنان که قبلاً دانستی.

صاحب **اکسهوموو** از حکما در باب پنجم از تتمه کتاب خود، المطبوع سنه هزار

و هشت صد و سیزده از میلاد در بلد لندن به این نحو نوشته: این فهرست کتاب هایی است که مشایخ از قدمای مسیحی ذکر نموده اند و آنها را به مسیح علیه السلام، حواریین و سایر مریدین؛ یعنی مریدین مسیح علیه السلام از هفتاد و چهار عدد نسبت داده اند.

منسوب به حضرت عیسیٰ علیه السلام هفت عدد:

- رسالة مسیح به انگریس ملک ادیسه.
- رسالة مسیح به پطرس و پولس.
- کتاب تمثیلات و وعظ مسیح علیه السلام.
- زبور مسیح که در خفیّه حواریین و مریدین را تعلیم می نمود.
- کتاب شعبده و سحر.
- کتاب مسقط رأس مسیح و مریم و ظئر آن؛ یعنی دایه مریم.
- رسالة مسیح علیه السلام که در صد ششم از آسمان افتاد.

منسوب به مریم علیها السلام هشت عدد:

- رسالة مریم با کتاسس.
- رسالة مریم به سیسیلیان.
- کتاب مسقط رأس مریم.
- کتاب مریم و ظئر او؛ یعنی دایه.
- تاریخ مریم و حدیث آن.
- کتاب معجزات مسیح علیه السلام.
- کتاب سؤالات صغار و کبار مریم.
- کتاب نسل مریم و خاتم سلیمانی.

منسوب به پطرس حواری یازده عدد:

- انجیل پطرس.
- اعمال پطرس.
- مکاشفات پطرس.
- مکاشفات پطرس ایضاً.

اسامی انجیل منسوبه به عیسی و مریم

الْمَسِيحُ الْأَسْفَرِيُّ الْبَارِتْ مَهْدِي وَيَا الْحَجَّةَ الْعَمَلِيَّةَ

رسالة پطرس بکلیمنس.

مباحثة پطرس و ایپین.

وعظ پطرس.

کتاب مسافرت پطرس.

کتاب قیاس پطرس.

تعلیم پطرس.

آداب نماز پطرس.

منسوب به یوحنا، نه عدد:

اعمال یوحنا.

انجیل دوّم یوحنا.

کتاب مسافرت یوحنا.

حدیث یوحنا.

رسالة یوحنا مجید روپک.

کتاب وفات مریم.

تذکرة مسیح و نزولش از صلیب.

مکاشفات دوّم یوحنا.

آداب صلوات یوحنا.

منسوب به آندریاه حواری، دو عدد:

انجیل آندریاه.

اعمال آندریاه.

منسوب به متی حواری، دو عدد:

انجیل طفولیت.

آداب صلوات متی.

منسوب به فیلیپ حواری، دو عدد:

انجیل فیلیپ.

اعمال فیلیپ.

منسوب به برتولما، یک عدد:

انجیل برتولما.

منسوب به توما، پنج عدد:

انجیل توما.

اعمال توما.

انجیل طفولیت مسیح.

مکاشفات توما.

کتاب مسافرت توما.

منسوب به یعقوب حواری، سه عدد:

انجیل یعقوب.

آداب صلوات یعقوب.

کتاب وفات مریم.

منسوب به متیاه حواری که بعد از مسیح، در عدد حواریین داخل شد، سه عدد:

انجیل متیاه.

حدیث متیاه.

اعمال متیاه.

منسوب به مرقس، سه عدد:

انجیل مصریین.

آداب صلوات مرقس.

کتاب پیشین برنیاده.

منسوب به برنیاده، دو عدد:

انجیل برنیاده.

رسالة برنیاده.

منسوب به تهیودوشن، یک عدد:

انجیل تهیودوشن.

منسوب به پولس، پانزده عدد:

اعمال پولس.

اعمال ته کله.

رسالة پولس با دوقیین.

رسالة سؤم پولس بتسالو نیکیان.

رسالة سؤم پولس به قرناتیان.

رسالة اهل قرناتیان به او و جواب آن رساله از جانب او.

رسالة پولس به سنینکا و جواب آن رساله از سنینکا به پولس.

مکاشفات پولس.

مکاشفات پولس ثانیاً.

وزن پولس.

اتابی کشن پولس.

انجیل پولس.

وعظ پولس.

کتاب افسون مار پولس.

پریسبت پطرس و پولس.

بعد صاحب «اکسیهومووا» گفته: چون طغیان اناجیل، مکاشفات و رسایل ظاهر گردید که اکثر اینها تا الآن نزد اکثر مسیحیین مسلم الثبوت است؛ ایضاً پس چطور مشخص می شود کتب الهامیه همان کتابهای مسلم نزد فرقه پروتستنت می باشد و زمانی که ملاحظه نماییم این کتابهای مسلم نیز، قبل از ایجاد صنعت طبع، قابل الحاق و تبدیل بود؛ اشکال واقع می شود.

ایضاً در مغالطه مسیحیین که گفته اند: مسیح علیه السلام به حقانیت کتب عهد عتیق شهادت داده، پس هرگاه به حقانیت آنها محرف بودند، شهادت نمی داد، بلکه بر او بود که یهود را بر تحریف ملزم نماید.

در جواب گفته: اولاً؛ چون تواتر لفظی برای کتب عهد عتیق و جدید ثابت نشده و سند متصل به مصنفین ندارند؛ چنان که در باب اول دانستی و جمیع انواع و اقسام تحریف در کتابهای عهد عتیق و جدید مثبت و محقق گشته و تحریف اهل دین و

دیانت را نیز برای تأیید مسأله یا دفع اعتراضی در قول سی ام از مقصد اول در جواب مغالطه اول معلوم و مشخص نمودیم و به دلایل قاطع و براهین ساطع ثابت کردیم هیچ دقیقه ای از دقایق تحریف را در این کتب باقی نگذاشتند، پس این کتب از همین جهت نزد اهل اسلام مشکوک است، فعلى هذا احتجاج به بعضی از آیات این کتابها بر اهل

اسلام تمام نیست، بلکه غلط و باطل است، زیرا جایز است آیات محتجُّ بها الحاقی باشند که بعضی از مسیحیین از اهل دین و دیانت در آخر قرن دوّم یا در قرن سوّم علاوه کردند در مقابل فرقه ابی وئیّه، مارسیولیه و مانی کیز.

این تحریف به جهت تأیید مسأله مقبول بعد از ایشان رجحانی پیدا کرد، چنان که در مقابل فرقه ایرین دیوتی کنیس این کار را کردند و این تحریفات بعد از ایشان ترجیحی پیدا کرد، زیرا فرق سه گانه مذکور کلاً یا بعضاً منکر کتاب های عهد عتیق بودند. انکار آن ها را در جواب مغالطه اوّل دانستی، بلکه در تاریخ خود در بیان حال فرقه مارسیونیه گوید:

این فرقه به دو خدا اعتقاد داشتند؛ یکی خالق خیر، دوّم خالق شرّ و می گفت: تورات و سایر کتاب های عهد عتیق را خدای دوّم؛ یعنی خالق شرّ داده و همه این ها مخالف عهد جدید می باشند، انتهى.

لارڈنر در صفحه چهارصد و هشتاد و ششم از مجلد هشتم تفسیر خود در بیان حال این فرقه نوشته: این فرقه می گفت: خدای یهود غیر از پدر عیسی علیه السلام است و عیسی علیه السلام برای محو شریعت موسی علیه السلام آمده، زیرا شرع موسی علیه السلام مخالف انجیل است، انتهى. **ایضاً** لارڈنر در مجلد سوّم از تفسیر خود، در بیان حال فرقه مانی کیز نوشت: مورّخین اتفاق دارند تمام این فرقه، کتب مقدّس عهد عتیق را در همه وقت قبول نداشت و در اعمال ارکلاس عقیده این فرقه به این نحو نوشته شده: شیطان، انبیای یهود را خدعه کرد، شیطان با موسی علیه السلام و با سایر انبیای یهود تکلم نمود، این فرقه به آیه هشتم از باب دهم انجیل یوحنا متمسک می شد که مسیح به ایشان فرمود: انبیای یهود راهزن و دزد می باشند.

-

این ناچیز گوید: این آیه به این نحو است که عیسی علیه السلام فرمود: هشتم جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند و گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند، انتهى. **ثانیاً:** گوییم هرگاه از الحاقیت و غیر الحاقیت، تغییر و تبدیل قطع نظر نماییم، باز می توانیم بگوییم سند تمامی این کتب از فرمایشات مسیح علیه السلام ثابت نمی شود، زیرا

العقبة في الحسنة والخوال مؤلانا ضاحك الزمان

مسیح علیه السلام عدد و اسمای تمام کتب عهد عتیق را بیان نفرمود، پس از کجا معلوم و مشخص می‌گردد کتاب‌های مستعمل در میان یهود از عهد عتیق، سی و نه عدد بود بنا بر تسلیم و قبولی فرقه پروتستنت یا چهل و شش عدد بنا بر قول، تسلیم و قبولی فرقه کاتلک بود، زیرا در میان کتاب‌های مقبول نزد دو فرقه مذکور، کتاب دانیال نیز می‌باشد.

جماعت یهود که معاصر مسیح علیه السلام بودند و هم‌چنین متأخرین ایشان، غیر از یوسفس، این کتاب را آسمانی و الهامی نمی‌دانند، بلکه به نبوت دانیال نیز معترف نبودند و یوسفس مورخ که تاریخ او عموماً نزد مسیحیین معتبر است - مرد یهودی متعصب که بعد از عیسی علیه السلام بود - در تاریخ خود به این قدر اقرار و اعتراف می‌نماید و گوید: نزد ما چند هزار کتاب نیست که با هم متناقض باشند، در نزد ما بیست و دو کتاب می‌باشد که احوال از منة ماضیه در آنها نوشته شده و این کتاب‌ها الهامی می‌باشند.

از آن جمله، پنج کتاب مال موسی علیه السلام است، در این پنج کتاب، احوال عالم از ابتدای خلقت تا وفات موسی علیه السلام بیان شده. سیزده کتاب از نوشته‌های انبیا می‌باشد که در آنها احوال از منة انبیا از موت موسی علیه السلام تا زمان سلطنت اردشیر نوشته شده و چهار کتاب دیگر، مشتمل بر حمد و ثنای الهی است، انتهى.

پس از شهادت این مورخ، حقیقت این کتب متداول ثابت نمی‌شود، زیرا غیر از تورات، هفده کتاب بیان کرد، حال آن که غیر از تورات، سی و چهار کتاب نزد فرقه پروتستنت و چهل و یک کتاب نزد فرقه کاتلک می‌باشد. مع ذلک معلوم نمی‌شود کدام کتاب از کتاب‌هایی که فعلاً مستعمل مسیحیین می‌باشند، داخل در هفده کتاب است، زیرا این مورخ غیر از کتاب مشهور حزقیال، دو کتاب دیگر را نیز در تاریخ خود به آن جناب منتسب نموده، پس ظاهر است دو کتابی که الان وجود ندارند، نزد مورخ / در عدد هفده کتاب داخل بوده‌اند.

پیش‌تر دانستی کریزاستم و علمای کاتلک اقرار و اعتراف دارند جماعت یهود به

صانع کردن و سوزاندن بعضی کتاب‌ها را

الصبيح الأسفلر والنبات مهد و بنو الحجية المنطق

جهت غفلت، بلکه به جهت عدم دیانت، کتاب‌ها را ضایع کردند، بعضی را پاره کردند و برخی را سوزاندند، پس جایز است بگوییم کتاب‌هایی که ضایع و مفقود شد، داخل در عدد این هفده کتاب باشند، بلکه می‌خواهیم بگوییم کتاب‌هایی که می‌خواهیم شرح دهیم و بیان نماییم، الآن که فرقهٔ پروتستانت، فرقهٔ کاتلک و غیرهما از یهود و نصارا نمی‌توانند گم شدن آن‌ها را انکار نمایند؛ پس جایز است اکثر کتب مفقود، در عدد این هفده کتاب داخل باشند که مورخ بیان نموده.

برهان علی اتقان القرآن

بعد از این که اختلاف تورات و اناجیل دانسته شد که هر یک از اسفار تورات با دیگری و هم‌چنین هر یک از اناجیل با انجیل دیگر در بسیاری از جزئیات، بلکه کلیات که چه قدر با یکدیگر اختلاف دارند، با این که نویسندگان آن‌ها از احبار، حواریین و از عظمای پیروان شریعت موسویّه و ملت عیسویّه بوده‌اند، علی‌الخصوص اناجیل اربعه که نویسندگان آن‌ها از تلامذهٔ حضرت مسیح علیه السلام و شاهد اعمال و سامع اقوال آن برگزیدهٔ حضرت متعال بوده‌اند و نهایت اهتمام را در حفظ و ضبط وقایع اعمال و افعال آن حضرت داشته‌اند.

باید دانست اگر برهانی بر بودن قرآن از کتب نازل از آسمان و من عند الرحمن، جز همین محفوظ بودن آن از اختلاف و تغییر با این زیادی نسخش به اکثر کثیر نباشد؛ همانا برای انسان متدبّر بصیر کافی است، کما قال تعالی: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ﴾^۱ ﴿لَوْ جَدُّوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲. ما برای تأیید این برهان خطیر قضیه‌ای را از تفسیر کبیر امام فخر رازی نقل می‌نماییم.

او در تفسیر کبیر خود چنین آورده: انطا کیه قریه‌ای است که در قرآن مجید در قصهٔ ۳۱۵۵ حضرت موسی و خضر علیه السلام فی قوله تعالی: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَيْنَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعْنَا أَهْلَهَا

۱. سوره نساء، آیه ۸۲

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۲

فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا»^۱، به آن اشاره شده است، چون اهل انطاکیه بر نزول این آیه شریفه فاضحه واقف شدند و دانستند این عار و شمار تا انقراض عالم بر آنها ثابت است که دو پیغمبر جلیل از ایشان طلب طعام نمایند و ایشان ابا و امتناع ورزند، پس یک بار شتر زر سرخ؛ چنان که در کتاب نزهت المجالس شیخ عبدالرحمان صفوی است یا مالی بسیار، چنان که در تفسیر مزبور است، خدمت جناب ختمی مرتبت روانه نمودند و از حضرت مسؤل داشتند کلمه «فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا» را که به بای موخده تحتانیه است و بر نحالت و نان کوری اهل آن قریه دلالت دارد و در نکوهش اهل انطاکیه، بهتر از این کلمه نشاید ادا نمود؛ به «فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا»^۲ که به تالی مشنات فوقانیه است، تبدیل فرماید تا بر سخاوت، جود و نان دهی اهل آن قریه دلالت نماید و این مدحی برای ایشان باشد.

آن بزرگوار اموال ایشان را رد نموده، فرمود: «مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي»^۳ من نتوانم از خود و بدون اجازه حضرت پروردگار قرآن مجید را تغییر و تبدیل دهم، اگرچه به یک نقطه باشد. اهل انطاکیه چون چنین دیدند، مایوسانه اموال را برداشته، مراجعت کردند.

در ورود مرد یهودی در مجلس مأمون

الصبح الأسفریون الثابت مهدویة الحجية المنظر

[مرد یهودی در مجلس مأمون]

نقل سدید احری بالتأیید

سزاوارتر از قضیه مذکور در تأیید و تشیید برهان مذکور، قضیه ای است که بیهقی آن را در شعب الایمان نقل نموده که یحیی بن اکثم گوید: مردی یهودی بر مأمون وارد شد و چون بنای سخن گذارد، مأمون او را در نهایت فصاحت و بلاغت یافت، لذا او را به اسلام دعوت نمود. مرد یهودی ابا ورزید، چون یک سال گذشت، دوباره آن یهودی در محضر مأمون حاضر شد، در حالی که اسلام آورده و فصلی مشبع از علم فقه را

۳۱۵۶

۱. سوره کهف، آیه ۷۷.

۲. سوره یونس، آیه ۱۵.

دریافته بود. مأمون از سبب اسلام او سؤال نمود.

مرد گفت: چون سال گذشته از مجلس خلیفه بیرون آمدم، در صدد افتادم دین‌ها را امتحان نمایم و حق آن‌ها را از باطل بشناسم. نسخه‌ای از تورات نوشته، در آن زیاد و کم نمودم، در بیع و معابد یهود برده، فروختم. پس از آن نسخه دیگری از تورات را به همان نحو از تحریف و تغییر نوشته، به یهودیان فروختم تا سه مرتبه ولی احدی در خصوص تحریف و زیاد و کم نمودن آن‌ها حرفی نزد.

سپس سه نسخه از انجیل را نوشته، در آن‌ها تحریف نموده، زیاد و کم کرده، آن‌ها را در کنایس نصارا برده، فروختم ولی احدی از نصارا در محرف بودن آن‌ها سخنی نگفت.

بعد از آن، سه مرتبه، سه نسخه از قرآن را نوشته، در هر سه نسخه، تحریف و زیاد و کم به کار برده، آن‌ها را نزد وراقین اهل اسلام بردم که خریداری نمایند، در هر مرتبه که آن نسخه را ملاحظه می نمودند و می دیدند محرف است، آن را از دست انداخته، نمی خریدند و می گفتند: این قرآن محرف و کم و زیاد شده، پس دانستم قرآن کتابی محفوظ از جانب خداست و این امر سبب اسلام من شد.

یحیی بن اکثم گوید: در آن سال به مکه رفته، سفیان بن عیینه را ملاقات نمودم و این قضیه را برایش نقل کردم. سفیان گفت: مصداق این در کتاب خداست. گفتم: در کجای آن؟

سفیان آیه **﴿بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ﴾**^۱ را خواند و گفت: این آیه درباره تورات و انجیل است که حفظ آن‌ها بر عهده یهود و نصارا قرار داده شده و لذا آن‌ها را ضایع نمودند، و لکن در حق قرآن فرموده: **﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾**^۲، پس خداوند آن را حفظ فرمود و از ضیاع خلق مصون و محروس داشت.

۱. سوره مائده، آیه ۴۴.

۲. سوره حجر، آیه ۹.

[بیرق رسول خدا (ص) نزد حضرت]

نجمه

۹

بدان فهمی از مواریت انبیا که هنگام ظهور آن جان جهان و امام عالمیان با حضرت می باشد، رأیت و بیرق رسول خداست که آن، از وقت نزولش بر آن جناب تا کنون به هم پیچیده و باز نشده است مگر دو دفعه؛ یکی در غزوه بدر و دیگری در جنگ جمل؛ چنان که شیخ نعمانی از جناب صادق علیه السلام نقل نموده که در خبری فرمود: جبریل رأیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز بدر نازل نمود، والله آن از پنبه، کتان، ابریشم و حریر نبود.

راوی پرسید: پس از چه بود؟

فرمود: از برگ بهشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در روز بدر باز کرد، آن گاه آن را پیچید و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد، پس پیوسته نزد آن جناب بود، تا آن که روز بصره شد، آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام آن را باز نمود؛ خدای تعالی برای او فتح کرد، سپس آن را پیچید و آن در این جا نزد ماست، احدی آن را باز نمی کند، تا این که قائم علیه السلام برخیزد، هر گاه برخاست، آن را باز می کند. احدی در مشرق و مغرب نمی ماند، مگر آن که آن را ملاقات می کند و رعب از پیش روی آن به مسافت یک ماه و از راست و چپ آن، یک ماه سیر می نماید.^{۱۰}

نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که به ابی حمزه فرمود: ای ثابت! گویا قائم اهل بیت خود را می بینم که بر این نجف شما مشرف شد و به دست خود به ناحیه کوفه اشاره فرمود، چون بر نجف شما مشرف شود، رأیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را باز می کند. وقتی آن را باز کند، ملائکه بدر بر او فرود می آیند.

ابو حمزه گفت: رأیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او و سایر آن از نصر خداوند است. آن را به سوی چیزی دراز نمی کند

۳۱۵۸

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۳۰۸-۳۰۷.

مگر آن که آن را تباه می‌کند.^۱

به روایت صدوق در کمال‌الدین^۲: چون آن را باز کند، سیزده هزار و سی صد و سیزده ملک بر او فرود آید که همه آن‌ها منتظر قائم علیه السلام بودند، تفصیل آن ملایکه بنا به روایت کامل‌الزیاره^۳ و غیبت نعمانی^۴ از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام چنین است که ابوبصیر گفت: گفتم: همه این ملایکه بر حضرت فرود می‌آیند؟

فرمود: آری، ملایکه‌ای که با نوح در کشتی و آن‌ها که با ابراهیم بودند، زمانی که او را در آتش انداختند، آن‌ها که با موسی بودند، زمانی که دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت، آن‌ها که با عیسی بودند زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد، چهار هزار ملایکه مسومین؛ یعنی نشان کرده شده به عمّامه‌های زرد که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، هزار ملایکه مردّفین؛ یعنی از پی‌همدیگر درآمده، سی صد و سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملکی که نازل شدند و اراده داشتند حسین بن علی علیه السلام را نصرت کنند، پس به ایشان در مقاتله اذن نداد؛ آن‌ها نزد قبر آن حضرت ژولیده و غبارآلود هستند و تا روز قیامت بر آن حضرت گریه می‌کنند.

ریس ایشان ملکی است که به او منصور می‌گویند. هیچ زایری آن حضرت را زیارت نمی‌کند، مگر آن که او را استقبال می‌کنند، مودّعی با او وداع نمی‌کند مگر آن که او را مشایعت می‌کنند، احدی از ایشان مریض نمی‌شود مگر آن که او را عیادت می‌نمایند، کسی از ایشان نمی‌میرد مگر آن که بر جنازه او نماز می‌خوانند و بعد از مردنش، برای او استغفار می‌کنند، همه این‌ها در زمین‌اند و برخاستن قائم علیه السلام را تا وقت خروجش انتظار می‌کشند.

در غیبت نعمانی^۵ از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: چون میان اهل

در جمع شدن یاوران حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه -

العبقري الحسني والحسن والحسين في الحوزة المولانا صاحب الزمان

۱. الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۳۰۸ - ۳۰۹.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، صص ۶۷۱ - ۶۷۲.

۳. کامل‌الزیارات، صص ۲۳۳ - ۲۳۴.

۴. الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

۵. همان، ص ۳۰۷.

بصره و امیرالمؤمنین علیه السلام تلاقی شد، رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را باز کرد، پس قدم‌های اهل بصره بلرزید، آفتاب زرد نشد که گفتند: ای پسر ابوطالب! ما را امان ده و فرمود: چون روز صفین شد، از حضرت سؤال کردند که آن رایت را باز کند، اجابت فرمود. امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمار بن یاسر را شفیع حاجت خود کردند.

به امام حسن علیه السلام فرمود: ای فرزند من! برای این قوم مدتی است که باید به آن برسند، به درستی که این رایتی است که بعد از من جز قائم علیه السلام آن را باز نمی‌کند.

این ناچیز گوید: چون در این مقام فی الجمله بیانی از شؤون لوای دنیویّه حضرت هادی کلّ و ختم رسل گردید، خوش دارم بالمناسبت اشاره‌ای اجمالی به شؤون لوای اخرویّه آن بزرگوار که به لوای الحمد معروف است، بنمایم، فاقول:

[لوای حمد]

بیان فی الحلاوة کالقند و تبیان لشئون لواء الحمد

بدان در اخبار کثیره‌ای از طرف عامّه و خاصّه وارد شده که لوای حمد در روز قیامت از تشریفات حضرت سید المرسلین و شفیع‌المدنّین و حامل آن امام‌المتّقین و امیرالمؤمنین است و فضیلت حاملیت آن لوا برای آن بزرگوار در میان فریقین کالشمس فی راتعة النهار، مسلم، برقرار، هویدا و آشکار است؛ چنان که در معارج النبوه آمده: از تشریفات حضرت ختمی مرتبت در روز قیامت این است که لواء الحمد به دست آن حضرت است؛ چنان که فرموده: «لواء الحمد بیدی یومئذ»^۱ و به روایت دیگر فرمود: «أنا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر وما من نبیّ آدم ومن سواه الاّ وهو تحت لوائی»^۲ و همه انبیا و رسل در ظلّ لوای دولت آن بزرگوار باشند.

نقل است که ارتفاع آن لوا هزار سال راه باشد، قصبه آن از درّ بیضا، سنان او از یاقوت حمرا، زجّه او از زمرد اخضر و دارای سه شعبه از نور است؛ یکی در مشرق،

فضیلت حمل حضرت امیر علیه السلام لواء الحمد را

الصّبح الاصفیّ فی الغایت مهذب و الحجة المنطق

۱. بسل المهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۵۲.

۲. المستدرک، ج ۱، ص ۳۰.

دیگری در مغرب و یکی متوجه طرف مکه است و بر آن سه سطر نوشته شده؛ سطر اول آن، بسم الله الرحمن الرحيم، سطر دوم آن، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ و سطر سوم، لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله.

چون این لوارا در عرصات حاضر گردانند، منادی ندا کند: أَيْنَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْعَرَبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْمَكِّيِّ التَّهَامِيِّ الْحَرَمِيِّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. آن گاه حضرت رسالت پیش آید و لوای مبارک را به دست گیرد؛ بعد از آن از آدم تا عیسی عليه السلام و سایر صدیقان، شهدا، صالحان و کافه اهل ایمان و ایقان در پای آن مجتمع گردند، آن گاه برای هر یک از این فرقه، براق، حله و تاجی حاضر گردانند، برای حضرت مقدس نبوی، تاجی از نور بیاورند و بر فرق مبارک آن سلطان انس و جان نهند و لباسی از حریر سبز بر بدن مبارکش بپوشانند، هفتاد هزار علم و هفتاد هزار لوای پیش آن حضرت برند و لوای حمد را به دست شاه مردان، علی مرتضی عليه السلام دهند، این افواج با این اعلام و الویه در سایه لواء الحمد در آیند، هر که طریق سنیة محمدی را سلوک داشته، همراه کند و همه سالم و غانم به جنات عدن نزول نمایند.

این ناچیز گوید: این همان رایتی است که سید الشعرا اسماعیل الحمیری در قصیده عینیة خود به آن اشاره نموده و فرموده:

ووجهه كالشمس اذ تطلع

وراية يقدمها حيدر

وراية الحمد له ترفع

غدا تلاقى المصطفى حيدر

تنمية في وجه تسمية

۳۱۶۱

ایضاً در آن کتاب است که وجه تسمیة آن به لواء الحمد بنا بر آن چه در تفسیر بحر العلوم و بعضی از کتب تذکیری روایت نموده اند، این است که چون آدم هنگام درآمدن روح در بدن به عطسه مبادرت نمود و الحمد لله گفت و در جواب از جانب

باری تعالی یرحمک ربّک سبقت رحمتی غضبی شنید؛ در آن حین نور محمدی در جبین مبین آن حضرت متحرّک بود و آرام نمی گرفت، در حین عطسه از آن نور، آوازی برآمد؛ چنان که مرواریدی بسایند.

آدم گفت: الهی! این آواز چیست؟

خطاب آمد: آن نور فرزند تو محمد، پیغمبر آخرالزمان است.

تمنای دیدن نور محمدی در دل آدم مستعلا گشت، آن نور را از پیشانی به سر انگشت مسجّه اش انتقال داده، به نظرش جلوه گر نمودند. وقتی آدم در آینه اظفار، نور آن سید ابرار را دید، فی الحال انگشت مسجّه درآورده، به شهادتین مبادرت نمود، این سنت را تا قیامت در میان اولاد نهاد و نقوش مهر و محبتش بر صحیفه دل و جان به رقوم صدق و ایقان بنگاشت و از برکت انتقال آن نور به یمین آدم علیه السلام، یمین، برکت، خیر و سعادت قرین یمین او آمد، اولادی که در جانب یمین متمکن بودند، سعادت مند و به لقب اصحاب یمین ارجمند گشتند و آنان که در شمال آدم علیه السلام بودند، از این سعادت محروم ماندند.

القصة، چون آدم جمال محمدی را در آینه مسجّه خود دید، خطاب آمد: ای آدم! هر کس که از غیب فرزندی به ظهورش آید، هدیه ای به او ارزانی دارد، اکنون هدیه تو به این فرزند ارجمند چه خواهد بود؟

گفت: خداوندا! از لطایف و عواطفی که از خزانه کرم به من ارزانی فرموده ای، همین کلمه الحمد لله بیش نیست که بر زبان اجرا فرموده ای و بر ثواب آن اصرار نموده ای، من ثواب حمد خود را به فرزند دولت مند خود ارزانی داشتم. حق تعالی از ثواب آن حمد، لواء الحمد را آفرید، آن را به این اسم مسما گرداند و به سید انبیا مختصّ

[بیت الحمد]

تنویز فی تنظیر

در فضیلت مرگ فرزندان آدم

بدان بیت الحمد بهشتی که برای بندهٔ فرزند مرده است، از جمله نظایر لواء الحمد است که بر تجسم اعمال و اقوال دلالت دارند، کما هو الحق المحقق من المذهب. در تفسیر منهج الصادقین ذیل آیه شریفه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ»^۱ بعد از تفسیر ثمرات به محصولات فرموده: یا مراد، مرگ فرزند است که میوهٔ باغ دل می باشد.

از حضرت رسالت نقل است که چون فرزند بندهٔ مؤمن بمیرد، حق تعالی گوید: اقبضتم ولد عبدی؛ روح فرزند بندهٔ مرا قبض کردید؟
گویند: نعم.

فرماید: اقبضتم ثمرة قلبه، میوهٔ دل او را قبض کردید؟
گویند: نعم.

فرماید: ماذا قال عبدی؛ بندهٔ من در آن حال چه گفت؟
گویند: حمدك واسترجع؛ حمد تو کرد و کلمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»^۲ را تکلم نمود.

سپس فرماید: ابنوا لعبدی بیتاً فی الجنة وسموه بیت الحمد؛ برای بندهٔ من، خانه‌ای در بهشت بنا کنید و آن را بیت الحمد نام نهید.

[اختر کاویان]

بیان فی البیرق الأصفهانی المشهور باختر کاویانی

بدان از جمله بیرق‌های تاریخی دنیا، اختر کاویان است که علی سبیل التخفیف آن را اختر کاروان باکاف و واوبروزن اختر شاهان هم استعمال می کنند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

نیز بر آن درفش کاویانی اطلاق می نمایند و اینها بنا بر آن چه در برهان قاطع است، نام علم افریدون باشد و آن از کاوه آهنگر اصفهانی بود که پادشاهان عجم بعد از شکست ضحاک، آن را بر خود شگون گرفته بودند و آن چرمی بود که کاوه آهنگر هنگام کار کردن بر میان خود می بست.

گویند حکیمی در علوم طلسمات به غایت ماهر بوده و به شکل صد در صدی بر آن نقش کرده بود. بعضی گویند شکلی از سوختگی های آتش در آن چرم به هم رسیده بود که این خاصیت را داشت؛ یعنی هر جنگ که آن همراه بود، فتح می شد، آن را مرصع کرده بودند و در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به دست مسلمانان افتاد، آن را پاره پاره نمودند و بر مسلمانان قسمت کردند.

این ناچیز گوید: ظاهر این است که مراد صاحب برهان قاطع از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زمان اسلام باشد، زیرا افتادن آن بیرق به دست مسلمین در زمان خلافت عمر بن الخطاب بوده، کما لایخفی علی الواقف بالسیر و التواریخ.

از بعضی از تواریخ معتبر نقل شده: از جمله مقاماتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اعمال علم جفر فرموده و آن را به مردم ارائه نموده؛ پر کردن عدد پوستی است که در مقابل علم کاوه آهنگر اصفهانی ترتیب داد که بدین واسطه لشکر اسلام بر لشکر فرس و عجم غلبه نمودند.

کیفیت این اجمال آن است که ضحاک که علی الاصح خواهرزاده جمشید و برادرزاده شداد، صاحب بهشت ارم است؛ مردی متهور و سفاک بود که به او بیور اسب؛ یعنی صاحب ده هزار اسب می گفتند؛ چون همیشه در اصطبل او ده هزار اسب بسته بود و عجم به او ده آک؛ یعنی صاحب ده عیب می گفتند، آن عیوب این است:

- ۱- قلت حیا
- ۲- قصر قامت
- ۳- کثرت اکل
- ۴- زشتی صورت

۳۱۶۴

بیان عیوب موجوده های در ضحاک و
الصبح الاسفریون اثبات مهد وید الحجة المنتظر

۵- نخوت

۶- افراط ظلم

۷- فحاشی در گفتار

۸- تعجیل در امور

۹- بلاهت

۱۰- بد دلی.

اولین امر قبیح و فعل شنیعی که از او صادر شد، قتل پدرش بود، بعد از آن برگزیدن سفاکان و خونریزان و بعد از این‌ها بی‌اعتنایی‌اش به متظلّمان بود.

در تاریخ مجدی است که گویند: ضحاک با جَنّی دوستی داشت، آن جنّ قلم زرّین مجوفی به ضحاک داده، گفت: هرگاه به زن یا پسری میل داشتی، این قلم را در دهان گیر و به جانب او بدم، فی الفور مطیع و شیفته تو شود.

بالجملة در ایّام سلطنتش دو قطعه گوشت به هیأت دو مار از دوش‌های ضحاک برآمده، از آن‌ها المی عظیم به او رسید که اطّبا از معالجه آن عاجز شدند. جنّی که با او دوست بود، گفت: علاج این وجع، مرهمی است که از مغز سر آدمی ساخته شود. بنابراین آن ملعون هر روز دو نفر از رعیت را می‌کشت، از مغز سر آن‌ها مرهم ترتیب داده، وجع خود را تسکین می‌نمود. بعد از مدّتی، نفیر عام برآمده، کاوه آهنگر اصفهانی که دو پسر او را به امر ضحاک کشته بودند، خروج کرده، چرم پاره‌ای که حدّادان در وقت کار بر کمر بندند، بر سر چوبی نموده، فریاد برآورد: هر که طالب شاه افریدون است، با من موافقت نماید.

خلایق با او موافقت کرده، به البرز کوه رفتند، فریدون را که ضحاک در آنجا

حبس نموده بود، از حبس درآورده، بر سریر سلطنت و حکمرانی نشانند، متوجّه دفع ضحاک شدند، ضحاک را گرفته، دوالی از پس سر تا کمرگاه او بریده، بر دستش بستند، وی را به کوه دماوند برده، به قتل رساندند.

فریدون آن چرم پاره را که کاوه در حین خروج بر چوب کرده بود، به جواهر و

یواقیت و زمرد گرانبها مرصع نموده، به درفش کاویان موسوم ساخت، هر یک از سلاطین کیانی که بر سریر سلطنت می نشست، چیزی از جواهر بر آن می افزود تا به حدی رسید که مقومان از قیمتش عاجز آمدند، آن درفش را در برابر هر لشکر که بلند می کردند، فی الفور شکست خورده، منهزم می شد و این به واسطه عددی بود که از شراره آتش در آن چرم پر شده بود.

چون لشکر اسلام در زمان خلافت عمر با سلطان عجم که نامش یزدجرد بود، بنای حرب گذاشت، چندین مرتبه شکست خورده، منهزم شد، این خبر به مدینه رسید و عمر خودش اراده نمود به سمت عجم برود، پس در این خصوص با حلال مشکلات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت نمود.

حضرت فرمود: انّ هذا لأمر لم یکن نصره لأحد لا بکثرة ولا بقلة وهو دین الله الذی اظهره وجند الله الذی اعدّه و امدّه حتّی بلغ ما بلغ و طلع حیث ما طلع کن قطباً و استدر الرّحی بالعرب انّ الأعاجم أن ینظروا إلیک یقولون هذا اصل العرب فإذا اقتطعتموه استرحتم، فیکون ذلك اشدّ لکلبهم علیک وطمعهم فیک.

پس از آن فرمود: غلبه عجم به واسطه عددی از شراره آتش است که در چرم دامن کاوه پر شده؛ پوستی حاضر کنید تا من آن را از عددی پر کنم که بر عدد درفش کاویان غالب باشد. پوستی حاضر ساختند، حضرت آن را از اعداد پر نموده، فرمود: آن را علم مانند و در مقابل درفش کاویان بدارند.

بنا بر نقل سید سند جزایری در شرح غوالی اللثالی به خواهش عمر، امام حسن علیه السلام را هم همراه لشکر اسلام روانه عجم فرمود. این مرتبه بعد از تقابل فریقین لشکر اسلام غالب شد، یزدجرد فرار کرد، دختران او اسیر شدند و غنایم بسیار به دست اهل اسلام آمد، از جمله همین درفش کاویان بود که جواهراتش میان ایشان تقسیم شد.

[پیراهن حضرت رسول (ص) نزد قائم (عج)]

نجمه

۱۰

بدان دهمی از موارث انبیا که در هنگام خروج حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام با آن حضرت است، پیراهن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن را بر بدن مبارک خود پوشانده؛ چنان که شیخ نعمانی در کتاب غیبت ^۱ به اسناد خود از یعقوب بن شعیب روایت نموده که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: آیا پیراهنی را که قائم با آن قیام خواهد نمود به تو ننمایم؟

عرض کردم: آری، بنما!

امر فرمود: صندوقی را آوردند، قفل آن را گشود و پیراهن کرباسی از آن بیرون آورد، دامن‌ها و آستین‌های آن را گشود و باز کرد، ناگاه در آستین چپ آن خونی دیدم. حضرت فرمود: این، پیراهنی است که وقتی دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند، ایشان در برداشتند؛ این خون از آن است، قائم علیه السلام این پیراهن را به تن کرده، قیام خواهد فرمود.

آن خون را بوسیدم و آن پیراهن را بر رویم مالیدم. بعد از آن حضرت صادق علیه السلام آن را پیچید و برداشت.

تنویر فیه ذکر نظیر

بدان نظیر پیراهن مبارک حضرت ختمی مرتبت در خون آلودگی و باقی ماندن خونس در این مدت متمادی، جبهه حضرت یحیی بن زکریا است؛ چنان که در جلد ششم بحار آمده: ابتدا معرفت یهود به ظهور وجود مسعود حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بود که جبهه‌ای از حضرت یحیی نزد رؤسای آنها بود که به خون آن حضرت آلوده شده بود و هنگام شهادت آن بزرگوار بر دوش مبارکش بوده و رنگ آن سفید بوده است.

این ناچیز گوید: احتمال دارد همان مدرعه‌ای باشد که مادرش در حال طفولیت

برای او ترتیب داده بود که آن را به دوش می گرفت، به بیت المقدس رفته با زهاد و عباد مشغول عبادت می شد.

الحاصل، در کتب سالفه یهود علامت او ان ظهور وجود مبارک حضرت رسول ﷺ را چنین بیان نموده بودند که هرگاه خون جبّه سفیدی که به خون حضرت یحیی آغشته است، تر و تازه شود و قطره قطره از آن بچکد؛ آنگاه ظهور نور محمدی نزدیک است.

در تفسیر حضرت یحیی به قائم انبیا

احبار یهود در وقت تولد آن بزرگوار، تقاطر خون تازه از آن جبّه را مشاهده نموده، اضمحلال دین خود را به ظهور آن سرور نزدیک دانستند، لذا به جدّ و جهد در اطفای آن نور خدا برآمدند، به کرات از یهودیان اطراف به مکه معظمه می فرستادند تا بلکه به آن بزرگوار دست یافته و قبل از بعثت، ایشان را به قتل برسانند و از آن جایی که لا یحییق المکر السییء الا باهلہ، همان کیدها باعث افتضاح خود آن ملعون ها می شد؛ چنان که کید عبدالله بن ابی دربارۀ قتل آن بزرگوار و اصحابش دامن گیر خود آن ملعون شد، دخترش با جمعی از یهود به درک واصل شد و عروسی اش به عزا مبدل گردید.

مکیده یهودیه و معجزه محمودیه

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که چون امر نبوت حضرت رسول ﷺ در مدینه رواج گرفت، حسد عبدالله بن ابی که از رؤسای یهود بود، دربارۀ آن حضرت زیاد شد و در صدد قتل آن حضرت برآمد، تا آن که دخترش را شوهر داد.

برای ولیمۀ عروسی دخترش، حضرت رسول ﷺ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اصحاب را وعده خواهی کرد، میان صحن منزل خود، حفیره ای حفر کرد و بالای آن را به فروش پوشاند و میان آن حفیره را مملوّ از تیر، شمشیر و نیزه زهرآلوده کرد، نیز جماعتی از یهودان را در مکانی با شمشیرهای برهنه زهرآلوده پنهان کرد که تا آن حضرت و اصحابش روی آن حفیره پا گذاشته، در قعر آن فرود بیفتند؛ با شمشیرهای

۳۱۶۸

الصبح الاسمر والابواب مهدویة الحجة المستنکر

برهنه بیرون آمده، آن بزرگوار و اصحابش را تماماً به قتل برسانند.

بیت طعام زهر آلوده یهودیان

هم چنین طعامی را که برای آن سرور و اصحابش ترتیب داده بود، زهر آلود نمود که اگر از نشستن در صحن خانه و بالای آن حفیره امتناع نمایند و کید آن‌ها در افتادن آن جناب و اصحابش در حفیره مزبور کارگر نشود، لا اقل از طعامی که مسموم است، تناول نموده، شهید شوند.

جبریل امین هر دو کید را از جانب رب العالمین به آن حضرت خبر داد و عرض کرد: خداوند می فرماید: به منزل عبدالله بن ابی برو و هر کجا تو و اصحابت را نشان می دهد، بنشینید و هر غذایی که نزد شما حاضر می کند، تناول فرمایید که من شما را از کید و شر او کفایت می نمایم.

حضرت رسول ﷺ با امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر صحابه وارد منزل عبدالله شدند، آن ملعون آن‌ها را بر نشستن در صحن خانه تکلیف نمود. حضرت رسول ﷺ با اصحابش تماماً بالای بساطی که روی آن گودال افتاده بود، نشستند. عبدالله تعجب نمود چرا آن‌ها در آن گودال نیفتادند، گویا زیر آن بساط، زمین صعب و سخت است. چون عبدالله از اثر نمودن این کید مأیوس شد، به احضار آن طعام مسموم امر نمود.

غذا را حاضر کردند، حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این طعام را به تعویذ نافی معوذ نما! پس آن حضرت این کلمات را بر آن غذا قرائت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الشَّافِي بِسْمِ اللَّهِ الْكَافِي بِسْمِ اللَّهِ الْمُعَافِي بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ وَلَا دَاءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱.

آن دو بزرگوار با تمام اصحابی که در آن مجلس بودند، از آن غذا تناول فرمود، از آن مجلس بیرون آمده، متفرق شدند. عبدالله چون دید آن طعام مسموم به آن‌ها ضرری نرساند، گمان کرد اشتباه نموده و در آن طعام زهر داخل نکرده اند، پس به آن یهودی که با شمشیرها جهت قتل حضرت رسول ﷺ و اصحابش پنهان شده بودند، امر نمود از زیادت آن طعام بخورند، آن‌ها مشغول خوردن از آن غذا شدند.

الْعَبْقَرِيُّ الْهَيْسَتِيُّ فِي الْأَسْوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

دختر عبدالله چون خودش مباشر آن گودال و فرش گستردن بر بالای آن شده بود، از فرو رفتن آن بساطها تعجب نموده، آمد بساط را بالا گرفت، دید زیر آن بساط، زمین سخت و صلب است، لذا بالای آن نشست که ناگاه صدای ناله و نوحه اش بلند شد، چون عبدالله بالای آن گودال آمده، دختر خود را میان آن شمشیر و نیزه و تیرهای زهرآلوده دید که جان به مالک دوزخ داده و از آن طرف، یهودیانی که از فضلات طعام حضرت رسول ﷺ خورده بودند، تماماً به درک واصل شدند.

عبدالله وقتی حال را بدان منوال دید، غدغن نمود که احدی از اقوامش علت فوت آنها را از عبدالله اظهار نکند، پس عروسی آن ملعون که برای دخترش تهیه نموده بود به عزا مبدل شد و مصداق من حفر بئراً لأخیه، وقع فیه آشکار گردید، چرا که اولاً ظاهر اخ در این روایت، مطلق غیر است و ثانیاً در صدق اخوت بودن تمام مردم از اولاد آدم ﷺ کفایت می کند و از وجهه همین ملاک است که خود حضرت رسول ﷺ، امیر المؤمنین ﷺ و غیرهما نسبت به بعضی از یهودیان، یا اخ الیهود می فرمودند؛ چنان که در بسیاری از اخبار است.

بالجملة چون این خبر به سمع مبارک حضرت رسول ﷺ رسید، علت فوت آنها را از عبدالله سؤال فرمود.

عبدالله عرض کرد: دخترم از پشت بام افتاد و آن جماعت به مرض اسهال مبتلا شدند.

انارة فیها اشارة

بدان در حدیث مفضل مشهور و غیر آن اشیای چندی از حضرت ختمی مرتبت اسم برده شده که به طریق وراثت نزد آن حجّت عصر و امام زمان است؛ مثل عصا، انگشتر، برد، عمامه سحاب، اسب مربع نام، ناقه غضبا، استر دلدل نام، حماری که اسمش یعفون بوده، شتر سواری جنابش که مسما به براق بوده و زرّه آن بزرگوار که فاضل نام داشته است و چون بیان کیفیت و خصوصیت هر یک از اینها موجب طول کلام و

بیان جگونی دو انفار

الصحيح الاصحق في اخبار مهدوية الحجية المنطق

خارج از وضع این عجاله موجزة الآغاز و الانجام است، لذا بیان آن‌ها را به مظان خودشان موکول نموده، غیر از دو تا و لکن بیان یکی از آن‌ها را که شمشیر آن بزرگوار است و نزد اهل روزگار به ذوالفقار معروف است در نجمة آتیه به طریق تفصیل متعرض می‌شویم.

[ذوالفقار علی (ع) به دست قائم (عج)]

نجمة

بدان یازدهمی از مواریت انبیا که هنگام خروج و ظهور حضرت بقیة الله به آن جناب می‌باشد، شمشیر حضرت رسول خدا ﷺ است که به ذوالفقار معروف است؛ چنان که در غیبت نعمانی^۱ به اسناد خود از عبدالله بن سنان از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: خداوند عالم ابا دارد مگر از این که وقتِ وقت قرار دهندگان را خلاف گرداند و بیرق قائم، بیرق رسول خدا ﷺ است. سپس آن بزرگوار بیرق رسول خدا ﷺ را به نحوی که سابقاً مذکور افتاد، بیان می‌نماید، هم چنین پیراهن آن سرور را به نحوی که در نجمة سابق بیان گردید، بیان می‌فرماید و کذلک زره آن حضرت را بر وجهی که در نجمة مذکور به آن اشاره شد، بیان می‌فرماید تا آن که می‌فرماید: شمشیر رسول خدا ﷺ که ذوالفقار باشد در کمر مبارکش بسته است، هشت ماه شمشیر کشیده، کافران و منافقان را به قتل می‌رساند.

اولین کسانی که آن حضرت به تعزیر و تنبیه‌شان ابتدا می‌کند، طایفه بنی شیبه می‌باشد، دست‌ها و پای‌های ایشان را قطع می‌کند و از دیوار کعبه معظمه می‌آویزد، منادی اش ندا می‌کند: ایشان دزدان خدا؛ یعنی دزدان بیت‌الله‌اند. بعد از آن به امر قریش شروع می‌نماید، پس دربارهٔ ایشان سوای کشیدن شمشیر، کار دیگری نمی‌کند، آن حضرت خروج نمی‌کند تا وقتی که دو طغرا مکتوب در خصوص تبری نمودن از علی علیه السلام خوانده شود؛ یکی در کوفه و دیگری در بصره.

العبقري الحسني والخوال مولانا صاحب الزمان

اسطار تشرق منها الانوار وتذکار لما ورد في اصل ذی الفقار

بدان در اصل شمشیر معروف به ذوالفقار، نظر به اختلاف احادیث، اخبار و تخالف سیر و آثار در میان علمای اخبار، اقوال بسیار است.

قول اول: در تفسیر منهج الصادقین در تفسیر آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ

شَدِيدٌ﴾^۱ فرموده: بیشتر مفسران بر آن اند که مراد به حدید در این آیه مبارکه، شمشیر است. در اخبار اهل بیت آمده: مراد به آن ذی الفقار است که از آسمان برای رسول خدا ﷺ نازل شد، حضرت رسول ﷺ آن را به امیرالمؤمنین ﷺ داد تا با آن با دشمنان خدا قتال کند.

قول دوم: ایضاً در آن تفسیر است که در روایتی آمده: ذوالفقار از جمله هدایایی

بود که بلقیس نزد سلیمان فرستاده بود و آن به دست منبّه بن الحجاج افتاد، روز بدر حضرت امیرالمؤمنین ﷺ او را کشت و آن را گرفت.

این ناچیز گوید: این آن چیزی است که در تفسیر مذکور است ولکن از محیط

المحیط بطرس بستانی صاحب دایرة المعارف چنین معلوم می شود که عاص بن منبّه شمشیری ذوالفقار نام داشته؛ چنان که حضرت امیر نیز تیغی ملقب به این لقب داشته و هر یک از اینها غیر دیگری است؛ همان طور که نام صاحب تیغ اول، عاص بن منبّه است نه منبّه بن الحجاج.

فی الكتاب المذكور ذوالفقار سيف العاص بن منبّه قتل يوم بدر و هو ایضاً لقب

سيف الامام علي بن ابيطالب ﷺ وعليه قول الشاعر:

لا سيف الا ذوالفقار ولا فتى الا على

قول سوم: آن در اصل، چوبی دو سر یا سعه‌ای از خرما بوده؛ چنان که ایضاً در

تفسیر سابق الذکر است و به روایتی دیگر، پیغمبر ﷺ چوبی دو سر از درختی برگرفت، به امیرالمؤمنین ﷺ داد و فرمود: به این جهاد کن! چون آن را به دست گرفت، تیغی دو سر شد، به وسیله آن جهاد می کرد و دشمنان خدا را می کشت.

الصبح الاشرق والاشراق مهدوية الحجة العسكرة

در این که ذوالفقار چوبی دو سر بوده

قول چهارم: در بعضی از تفاسیر عامه در تفسیر «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»^۱ از ابن عباس نقل نموده‌اند که گفته: مراد از حدید، ذوالفقار است، چرا که خداوند آدم را از بهشت نازل نمود، در حالی که ذوالفقار با او بود و خلقت آن از برگ درخت آس بهشتی است، پس آدم بود که با دشمنان خود از جنّ و شیاطین محاربه می‌کرد.

قول پنجم: ایضاً در بعضی از تفاسیر و مجمع‌البحرین است که اصل آن از آهن بتی بود که در یمن آن را ستایش می‌کردند، پس جبریل بر حضرت رسول ﷺ نازل شده، عرض کرد: علی علیه السلام را بفرست تا آن بت را در هم شکند. امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، آن بت را شکست و از آهن آن، دو تیغ ترتیب داد که یکی از آن‌ها، ذوالفقار است.

قول ششم: آن تیغی از منبّه بن الحجاج السهمی بوده که در غزوه بنی المصطلق از او گرفته شد.

قول هفتم: اصل آن، نصف از سیبی بهشتی بوده که نصف دیگر آن، منشاء تکوّن نطفه شریفه فاطمه زهرا علیها السلام گردیده؛ چنان که در کتاب عرجه الاحمدیه الی حضرة الاحدیة که از تألیفات عالم جلیل و فاضل نبیل، شیخ محمد جعفر بن اسماعیل است که برادر لسان الوعّاظ و ترجمان الحفّاظ، جناب حاج ملا باقر واعظ طهرانی مازندرانی، مؤلف کتاب خصایص الفاطمیة، روح و ریحان و جنت نعیم که در احوال حضرت عبدالعظیم است، می‌باشد، بعد از این که روایت میل فرمودن حضرت رسول ﷺ در لیلۀ معراج، سیب بهشتی را نقل فرموده که به روایت دیگر فرمود: نصف آن سیب را خوردم و از آن، نطفه صدیقه طاهره بسته شد و اما نصف دیگر آن، به قدرت کامل الهی ذوالفقار گردید؛ چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: روزی از حجره بیرون آمدم، صدیقه طاهره در حجره تشریف داشت، شنیدم که با کسی حرف می‌زند، داخل حجره شدم و از آن مخدّره پرسیدم: با چه کسی حرف می‌زدی؟

گفت: با برادرم ذوالفقار.

پرسیدم: او چگونه برادر تو است؟

گفت: در شب معراج سیبی را به پدرم، حضرت رسالت دادند، نیمی را تناول کرد که نطفة من منعقد شد و نیمی دیگر از آن به قدرت کامل الهی ذوالفقار گردید.

قول هشتم: اصل آن، قطعه‌ای از آهن بود که از زمان جرهم با غیر ایشان نزد خانه کعبه باقی مانده بود، آن را ترتیب داده، این سیف معروف گردید؛ چنان که در مجمع البحرین طریحی است.

[بیانی در باب ذوالفقار علی (ع)]

ختم فیما یتعلق بالمقام

بدان در این مقام اشاره به چند امر مناسب است:

امر اول: تکلم این تیغ بر آن به مثل تکلم نمودن انسان است؛ چنان که با حضرت صدیقه طاهره تکلم می نمود؛ بنا بر روایت منقول از عرجة الاحمدیه که گذشت، در بعضی از کتب معتبر است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ذوالفقار را بر تارک کافری فرود آورد و آن تیغ ابداً بر آن کافر تأثیری ننمود، با آن که معروف است: کانت ضربات علی علیه السلام وتر إذا عتلی قد و اذا عترض قط، اما در آن مورد از بریدن اهمال نمود؛ آن حضرت چنین اراده فرمود که او را بکشند، ناگاه به زبان طلق به تکلم درآمده، عرض کردم: یا علی ائی مأمور وقد بقی فی اجل المشرك تأخیر؛ یا علی ساکت باش! به درستی که من مأمور به امر پروردگارم؛ یعنی در بریدن و عدم آن، هنوز اجل این مشرک سر نرسیده که من او را به قتل برسانم و لذا در قطع اهمال ورزیدم.

امر دوم: در بعضی از مواضع معتبر، تحدید عرض و طول این سیف بدین نحو شده که عرض آن یک و جب و طول آن هفت و جب بوده، اگرچه این تحدید با خبر کذب که در امر پنجم از تاریخ بحیره نقل می شود، فی الجمله مخالفت دارد که آن به مثابة شمشیرهای متعارف بوده است؛ چنان که بیاید.

امر سوم: در وجه نامیدن این سیف به ذوالفقار چنین گفته اند: چون در وسط آن

الصبح الاصفی و الغایت مهدویة الحجة العسکریة

۳۱۷۴

فقاری بوده؛ مثل فقاری که در استخوان پشت انسان و حیوان است؛ از این جهت آن را به این اسم نامیده‌اند. فقار ظهر عبارت از مهره‌هایی است که نخاع را ضمّ می‌نماید و آن را خرز آن ظهر می‌نامند.

بعضی در وجه تسمیة آن به این اسم، چنین گفته‌اند: چون بر احدی زده نمی‌شد، مگر آن که او را در دنیا از حیات و زندگانی فقیر می‌کرد و در آخرت از دخول جنت و رضوان و از قرب حضرت ملک منان محروم می‌نمود و لذا او را به این اسم موسوم داشته‌اند.

امر چهارم: چنان که ذوالفقار اسم برای شمشیر رسول خدا ﷺ است، هم چنین اسم برای یکی از اسب‌های آن بزرگوار است؛ بنا بر آن چه شیخنا الطریحی در مجمع البحرین متعروض شده، عبارت ایشان در آن کتاب در لغت فرس این است:

کان للنبیّ افراس منها:

۱ - السكب، اشتراه من اعرابی من بنی فزاره وکان ادهم و کان اسمه عند الأعرابی الضرس فسمّاه النبیّ السكب

۲ - والمرتجز، سمّی بذلك الحسن صهیله

۳ - واللزاز، قال السهیلی: معناه انه لا یسابق شیئاً الا نزهای اثبته

۴ - والطّرز، بكسر الطاء

۵ - واللحیف، کان یلحف الأرض بحریة

۶ - والورد، اهداه له تمیم الداری إلى أن قال و قیل کان له غیرها وهی الأبلق،

ذوالفقار، ذواللمه، المرتجل، السرخان، الیعسوب، البحر، الأدهم و غیر ذلك، انتهى.

اگرچه در بعضی از نسخ مجمع به طریق نسخه بدل بر بالای ذوالفقار، ذوالفقار

نوشته شده؛ چنان که ما نوشته‌ایم و در جلد ششم بحار، ذوالفقار " ضبط شده و عبارت آن، این است: وکانت له ﷺ اربعة افراس المرتجز، ذوالعقال، السكب والشحاء والله العالم بحقیقة الأمر.

امر پنجم: در تاریخ بحیره چنین آورده: روزی در مجلس هارون الرشید صفت ذوالفقار و ضرب حیدری می کردند، چون حضار بیش از حد صفت آن شمشیر را برشمردند، هارون خوشش نیامد، فرمود: فلان شمشیر، فلان شمشیر، فلان شمشیر و فلان شمشیر را بیاورید و قریب به ده شمشیر را نام برد، در آخر گفت: تیغ بهرام گور، شمشیر سیف ذی بزن و ذوالفقار علی بن ابی طالب علیه السلام را هم بیاورید. وقتی مجموع سیوف را آوردند، از میان همه، ذوالفقار را برآورد و گفت: این شمشیری است که این همه از آن می گویند. حضار آن تیغ را مشاهده نمودند، شمشیری به قد و اندازه شمشیرهای متعارف و رخ رخ دیدند؛ چنان که گویا آن را پیچیده باشند. عرب رِخ را که به فتح «راء» و سکون «خاء» است و در لغت فرس به معنی شکاف، رخنه و چاک آمده؛ فقار می گویند، بنابراین آن را ذوالفقار نامیده اند. عبارت بحیره با بیان معنی رخ از داعی به لغت فرس تمام شد.

تنقید بقول سدید

بدان بعد از این که از اخبار معتبر مضبوط در کتب اعظام از محدثین طایفه امامی - شیّد الله ارکان مذهبهم - کالشمس فی رائة النهار محقق و آشکار گردید که ذوالفقار از مواریتی است که نزد امام عصر و حجت زمان است و یداً به ید از هر امامی به امام دیگر منتقل شده تا به آن حضرت رسیده، پس بودنش در خزانه هارون الرشید مورد انکار، تکذیب و تنقید است و آن را جز بر اکاذیب اهل تواریخ و سیر و نویسندگان وقایع، بدون استناد به اصلی معتبر، نمی توان حمل کرد.

مگر آن که احتمال داده شود چون بعضی از خلفای امویّه احیاناً مواریت نبویّه را از امام معاصر خود مطالبه می نمودند و آن بزرگواران هم از باب تقیّه و محض خشنودی ایشان، بعضی از اسلحه و اشیا را به اسم میراث از پیغمبر آخر الزمان نزد آن ها می فرستادند، پس از این اسم خوشحال می شدند و از تعرّض به آن سروران دین اغماض می نمودند، ایشان نیز اندکی مرفّه الحال می گشتند.

اصحاح الامم و القبا و الهدیة الحجة المنتظر

احتمالات را جمعه به میراث انبیا

لذا آن اسلحه و اشیا به اسم مواریث پیغمبر از خزاین بنی امیه به خزاین خلفای عباسی منتقل شده باشند که از جمله مثلاً شمشیری به اسم ذوالفقار حیدر کرار بوده؛ چنان که جرجی زیدان در آداب اللغة العربیة می نویسد: دوازده چیز از تحف تاریخی از خزاین اموی به خزاین عباسی منتقل شد که از جمله، شمشیری از حضرت حسین علیه السلام و شمشیری از امام صادق علیه السلام بود؛ چنان که این ناچیز شاهی برای این احتمال در کتاب راحة الروح نقل نمودم.

آن قضیه زید بن الحسن و هشام بن عبدالملک با حضرت باقر علیه السلام است و این که هشام مواریث رسول را از آن صاحب مناقب و مفاخر مطالبه می کند، حضرت شمشیر و اسلحه و اشیا بی به این اسم و عنوان می فرستد و هشام آن ها را به عنوان میراث از پیغمبر آخر الزمان می پذیرد. ما روایت آن را در وجه هشتم از آن کتاب، از بحار نقل نموده ایم که کتاب مزبور در این نزدیکی از طبع خارج شد، اگرچه مدتی نگران بوده ایم، فارغ الی الکتاب المزبور المذكور و قل الله اعلم بحقایق الامور، انتهى ما اردناه.

[مصحف علی (ع) نزد قائم (عج)]

نجمه

۱۲

بدان دوازدهمین شیء میراثی که هنگام ظهور امام غایب از انظار و سایر در بلدان و امصار با حضرت می باشد، مصحف جمع شده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و قرآن جامع آن، جبل الله المتین است که حضرت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بی تغییر و تبدیل جمع نمود؛ چنان که در نجم ثاقب، اظهار این قرآن را یکی از خصایص حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه - دانسته و فرموده: یکی از خصایص آن جناب، اظهار مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام است که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بی تغییر و تبدیل جمع نمود و تمام آن چه بر سبیل اعجاز بر آن حضرت نازل شده بود، داراست.

پس از جمع، آن را بر صحابه عرضه نمود، آن ها از آن اعراض نمودند، پس آن را

مخفی نمود، آن به حال خود باقی است، تا آن که بر دست آن جناب ظاهر شود و خلق مأمور شوند آن را بخوانند و حفظ نمایند و به جهت اختلاف ترتیبی که با مصحف موجود دارد و به آن مأنوس شده‌اند، حفظ آن از تکالیف مشکل مکلفین خواهد بود.

در غیبت نعمانی «۱» مروی است که فرمود: قائم علیه السلام به امر، کتاب و قضایای جدید خروج می‌کند، نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: گویا به سوی شیعیان خود در مسجد کوفه نظر می‌کنم که خیمه‌ها برپا کرده‌اند و قرآن را به نحوی که نازل شده، به مردم تعلیم می‌دهند. «۲»

نیز از اصبع بن نباته از آن جناب روایت کرده که فرمود: گویا عجم را می‌بینم که خیمه‌هایشان در مسجد کوفه است و قرآن را چنان که نازل شده، به مردم تعلیم می‌دهند.

گفت؛ گفتم: یا امیرالمؤمنین! این قرآن به همان نحو نازل شده نیست؟
فرمود: نه، اسم هفتاد نفر از قریش و اسم‌های پدرهایشان به اسم از آن محو شده و ابولهب را جز برای نقص رسول خدا صلی الله علیه و آله وانگذاشتند، چون عم آن جناب بود. «۳»
نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: واللّه! گویا به سوی آن حضرت؛ یعنی قائم علیه السلام بین رکن و مقام نظر می‌کنم که از مردم بر کتابی جدید بیعت می‌گیرد. «۴»
در کافی از جناب باقر علیه السلام مروی است که فرمود: در تفسیر آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ» «۵» که اختلاف کردند؛ یعنی بنی اسرائیل؛ چنان که این امت در کتاب اختلاف کردند و زود است در کتابی که با قائم می‌باشد، اختلاف کنند، آن را می‌آورد، تا این که جماعت بسیاری از مردمان آن را انکار می‌کنند، پس آن‌ها را پیش می‌طلبند و گردن‌شان را می‌زنند.

الصحيح الاصح والاشهر في كتاب مهاد وهدى الصحابة المعظمين

۱. الغيبة، ص ۲۳۳.
۲. همان، ص ۳۱۸.
۳. الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۸.
۴. همان، ص ۱۹۴.
۵. سوره هود، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۴۵.

[عرضه قرآن علی (ع) بر انصار]

شیخ طبرسی در احتجاج از ابی ذر غفاری روایت کرده که چون رسول خدا ﷺ وفات نمود، علی علیه السلام قرآن را جمع کرد، آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و برایشان عرضه داشت، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به این وصیت فرموده بود، چون ابوبکر آن را باز کرد، **دکم صفحه اول آن که باز کرده بود، فضایح قوم بیرون آمد.**

عمر برخاست و گفت: یا علی آن را برگردان! ما حاجتی به آن نداریم.

حضرت آن را گرفت و برگشت، تا آن که می گوید: چون عمر خلیفه شد، از آن جناب سؤال کرد که آن قرآن را به او بدهد تا آن را در میان خود تحریف کنند، پس گفت: یا اباالحسن! اگر آن قرآنی را که نزد ابی بکر آوردی، می آوردی بر آن مجتمع شویم.

حضرت فرمود: هیئات! راهی به آن نیست، آن را نزد ابی بکر نیاوردم مگر آن که حجت بر شما تمام شود و روز قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم یا بگوئید آن را نزد ما نیاوردی. به درستی که کسی جز مطهرون و اوصیا از فرزندان من آن را مس نمی کند.

عمر گفت: آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست؟

فرمود: آری، هرگاه قائم فرزندان من خروج کند، آن را ظاهر می کند و مردم را بر آن وامی دارد، پس سنت بر آن جاری می شود.

نیز از خبر مفضل گذشت که حسنی به حضرت حجت علیه السلام عرض می کند: اگر تو مهدی آل محمدی، پس مصحفی که جد تو امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بدون تغییر و تبدیل جمع کرد، حضرت آن را از سفظ بیرون آورده، به او نشان می دهد.

در ارشاد^{۱۰} شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم آل

محمد خروج کند، برای آنان که قرآن را در ترتیب به مردم تعلیم می دهند، خیمه ها می زنند.

آوردن حضرت امیر علیه السلام قرآن را به نزد ابی بکر

العبقری الحسین الخوال مولانا صاحب الزمان

در غیبت، فضل بن شاذان^{۱۰} همین مضمون را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.

[پرسش و پاسخ پیرامون قرآن]

انشای مقال و جواب سؤال

بعد از این که از این اخبار مذکور و اخبار کثیر دیگر که مجموع آنها به حدّ تواتر رسیده، محقق و معلوم شد قرآنی که فعلاً در میان مسلمانان به کتاب آسمانی، معروف و به وحی سبحانی، مشهور است قرآنی نیست که امیر علیه السلام جمع کرده و نزد ائمه بوده تا به حضرت بقیّة الله رسیده، پس اگر کسی سؤال کند: چگونه برای ما مسلمانان و لاسیما شیعیان امیر مؤمنان، قرائت نمودن این و ترتیب آثار قرآنیّت نمودن بر این جایز است، بلکه قرائت قرآن بر نحوی که نازل شده، بر ما لازم است و این که بر آیات اطلاع پیدا کنیم که کدام بر خلاف آیات و مواردی است که نزد ما شایع است.

جوابش این است: ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - ما را در قرائت و ترتیب اثر قرآن نمودن بر همین قرآن موجود میان ما مرخص فرموده‌اند و به ما اذن نداده‌اند آن را در موضعی قرائت نماییم که می‌دانیم خلاف حقیقت است، یا بر حقیقت آن بر نحو حقیقت آن چه نازل شده، مطلع شده‌ایم، دلیل بر این مدّعی اخبار کثیر و فیری است که در اصول معتبر شیعه ثبت و ضبط شده است.

از جمله در کافی به اسناد خود از بعض اصحاب حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که گفت: به آن جناب گفتم: فدایت گردم! ما آیاتی در قرآن می‌شنویم که آن آیات آن چنان که ما آنها را می‌شنویم، نزد ما نیست و نیکو نمی‌دانیم آنها را قرائت نماییم. فرمود: به همان نحوی قرائت نمایید که آنها را قرائت می‌کنند.

ایضاً در کافی^{۱۱} به اسناد خود از سالم بن سلمه روایت نموده که گفت: مردی

۳۱۸۰

الاصحیح الاسطرلابی الثابت مهدویة الحجية المنسقة

۱. ر.ک: کفایة المهدی [گزیده]، ذیل حدیث سی و نهم، ص ۳۰۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۲.

بر حضرت ابی عبدالله علیه السلام قرائت نمود و من حروفی از قرآن استماع می نمودم که بر نحوی که مردم قرائت می کردند، نبود.

حضرت ابی عبدالله علیه السلام به آن مرد فرمود: از این قرائت باز ایست و به نحوی که مردم قرائت می کنند، قرائت نما تا وقتی که قائم ما قیام فرماید، وقتی قیام کند، کتاب باری تعالی را بر حدّ خودش؛ یعنی به نحوی که در واقع و نفس الامر نازل شده، قرائت می فرماید و قرآنی بیرون می آورد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نوشته. مراد از نوشتن آن بزرگوار، جمع و تألیف آن قرآن است، کما لا یخفی.

جواب سدید لسؤال جدید

اگر گفته شود به مفاد اخبار کثیر وجود نقص در قرآن مشهور میان خود را مسلم می داریم، پس چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بر سریر خلافت متمکن شد، آن را تصحیح نفرمود با آن که به حسب ظاهر در آن وقت مانعی از تصحیح آن برای حضرت نبود؟

می گوییم: آن جناب زمان جلوس بر سریر خلافت ظاهری، باز از تصحیح آن متمکن نبود، چرا که آن سرور در آن وقت هم تقیه می فرمود و آن تقیه، مانع از تصحیح این قرآن بود، زیرا در تصحیح آن، تشنیع بر خلفای سابق بر آن جناب لازم می آمد؛ چنان که حضرت در وقت تمکن از خلافت بر ابطال صلوات ضحی، قادر و از اجرای متعه حج و نساء متمکن نشد؛ بر عزل شریح قاضی که عمر او را به قضاوت نصب نموده بود، ظفر نیافت و به عزل معاویه که در زمان خلفای قبل امارت شام را به او داده بودند، نایل نشد.

۳۱۸۱ در احتجاج، طبری ضمن مکالمه حضرت ولایت مآب با زندیق، به این جواب تصریح فرموده اند.

علاوه بر این، می توان گفت: تصحیح نشدن این قرآن توسط آن حضرت در وقت تمکن از خلافت، مشتمل بر مصلحتی بوده که بعد از فی الجمله تأملی آشکار می گردد

جواب سدید در سؤال جدید

العبقری العجیب فی الخصال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

و آن، این است که روز قیامت برآوردندگان نقص بر این قرآن، از این جهت هم، حجّت تامّ و تمام گردد، به نحوی که شناعة فعل ایشان نزد تمام اهل محشر هویدا شود، چون بعد از این که از مصدر جلال، خطاب حضرت ذوالجلال به امت محمد ﷺ صادر و به ایشان گفته شود چگونه قرائت نمودید کتابی را که من به سوی شما نازل نمودم؟

به این نحو از ایشان جواب صادر شود که ما آن را چنین و چنان قرائت نمودیم. به آن‌ها خطاب رسد: من قرآن را به طریقی که شما قرائت می‌نموده‌اید، نازل نکرده‌ام؛ چرا چرا آن را ضایع و سقط کردید و ناقص ساختید؟

امت جواب دهند: بار خدایا! ما درباره قرآن تقصیر ننموده‌ایم و آن را ضایع نساخته‌ایم، بلکه قرآن به همین نحو از اسلافمان به ما رسیده بود.

خداوند به حمله وحی خطاب نموده، بفرماید: شما در تبلیغ وحی و در ادای امانت من تقصیر کرده‌اید.

آن‌ها عرضه بدارند: بار خدایا! ما در وحی تو تفریط ننموده‌ایم، بلکه فلان و فلان بعد از رفتن پیغمبرشان از دنیا، در قرآن و وحی تو تفریط نموده، آن را ناقص ساخته، کم کردند.

بدین واسطه شناعة افعال و فضاحت اعمال ایشان برای تمام اهل محشر ظاهر می‌شود و بدین جهت علاوه بر استحقاقشان برای نکال و عقاب به جهت تفریط آن‌ها در امر رسالت و تقصیر نمودنشان در غصب خلافت، مستحق خزی عظیم و عذاب الیم می‌گردند.

بیان شریف و قول فصل فی حکمة عدم اظهار الائمة بقرآن الاصل

اگر گفته شود سلّمنا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافتش به جهت تقیّه از تصحیح این قرآن متمکن نشد و این که باقی گذاردن آن بر همان نقص و سقطی که کرده بودند، مشتمل بر مصلحت اتمام حجّت بوده به نحوی که مشروحاً در سؤال دوّم ذکر شده، پس چرا ائمة بعد از آن بزرگوار، قرآن اصل را که منظم و مصون و محفوظ از

الصحيح الاصحح والاثبات مهد وية الحجية المستطارة

نقص و سقط بوده، به اُمت دفع ننموده، آن را به ایشان تعلیم نفرمودند، تا آن که اظهار و دفع آن بر عهده حضرت ولی عصر و ناموس زمان باشد؛ مانع ایشان از این مطلب، چه بوده است؟

جوابش این است که چند وجه برای آن بزرگواران در عدم اظهار و دفع آن قرآن به اُمت منظور نظر بوده؛ چنان که از فحای اخبار استفاده می شوند.

وجه اول: اگر با وجود قرآن موصوف در میان مردم، قرآن اصل ظاهر می شد، همانا در میان اُمت اختلاف واقع می شد، چون طایفه‌ای آن را و جماعتی قرآن موصوف را کتاب آسمانی می دانستند و این اختلاف باعث رجوع مسلمین به کفر اصلی و برگشتن از دین حنیف اسلامی می باشد، لذا آن بزرگواران قرآن اصلی را به مردمان دفع نفرمودند.

وجه دوم: از واضحات و بدیهیات است که در زمان آن بزرگواران، شوکت منافقین بیشتر و غلبه ایشان بر مؤمنین اظهر و اکثر بود، پس اگر سروران دین، قرآن اصل منزل از حضرت رب العالمین را به شیعیان خود اظهار می داشتند، دفع می نمودند و آن‌ها را بر قرائت به طبق آن امر می فرمودند، هرآینه منافقین نسبت به آن کاری را می کردند که رییشان نسبت به این قرآن احداث کرد و چون آن انوار الهی از این حادثه ایمن نبودند، آن را اظهار نفرمودند.

وجه سوم: بر فرض این که حضرات ائمه طاهرین، آن قرآن را اظهار می داشتند، معمول به و مقروء عنه واقع نمی شد، چرا که اشتها قرآن معروف، باعث انکار و موجب استنکار و استکبار از قبول آن می گردید، الی غیر هذِهِ من الاسرار والحکم الّتی تستفاد من تضاعیف الاخبار الواردة عن الائمة الاطهار.

این ناچیز گوید: این ترجمه چیزی است که سید سند، مرحوم آقا سید حبیب الله خویی در شرح نهج البلاغه خود مرقوم داشته.

العبقریة الحسنة والخوال مولانا صاحب الزمان

بیان وجه سوم و ذکر اخبار

اخطار فيه اعتذار

بدان عمده غرض و مقصد این ناچیز از موارث دوازده گانه انبیا، توضیح و تشریح آنها، ذکر مزایا و خصوصیات و اکتشاف جلال و شئونات راجع به هر یک در این عجاله، با این که تعرض از این گونه امور، به محال آن‌ها موکول و از سبک و تیره کتب غیبت خارج است؛ این بود که خواستم به برادران ایمانی و اخلاقی روحانی بفهمانم و به ایشان تذکر دهم که هر یک از این اشیای دوازده گانه که مخصوص پیغمبری اولوالعزم یا رسولی با عظم بوده، موجب امتیاز می‌شود و شاه فرد از اعجاز آن بزرگوار به شمار می‌آورد و به واسطه دارا بودن آن رسول و نبی و الاشان بر اهل آن دوره و زمان که آن جناب مبعوث بوده، بر ایشان فایق آمده و بر دشمنان دین غالب گشته، پس از این جا، باید پی برد به این که امام زمان و خلیفه الرحمان چه سلطنت الهی و چه هیمنت ربّانی‌ای دارد که تمام این اشیای علی سبیل الوارثه به ایشان منتقل شده و بدیهی است لازمه وراثت این است که همان نحوه سلطنتی که مورث در چیز میراثی داشته، وارث آن هم چیز داشته باشد.

فبناء علی تلك المراتب

با کمال افتخار و اختیال به این مقال مترنم شو و بگو حضرت مهدی موعود که وارث جمیع انبیا و رسل و خلف تمام ائمه و هادیان سبیل است، جامع جمیع صفات کمالی آن بزرگواران و حاوی تمام اشیای مخصوص و ممیز ایشان است.

به عبارت فصیح از این فرد فارد، نور واحد و شخص ماجد همان چیزی متمشی می‌شود که از فرد فرد انبیا، مرسلین، اوصیا و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - در اظهار شئونات جلال و جمال الوهیت، بیان صفات حضرت ربوبیت، ترویجات ناموسی و تأییدات دینی، غلبه بر اعدا و دعوت مردم به سوی حریم کبریا، متمشی می‌شد.

اگر خواهی بگو: آن چه همه آن خوبان داشته‌اند، این یگانه گوهر بحر وجود و

الصحيح الامعزق والعبارة مهدوية الحجية المستطرد

مصدق حدیث «من اراد ان ينظر الى آدم»

یکتا مظهر صفات جلال و جمال حضرت ملک معبود به تنهایی داراست، این حدیث را دلیل بر این دعوی بدان: «من أراد أن ينظر إلى آدم وشيث فها أنا ذا آدم و شيث ومن أراد أن ينظر إلى نوح و ولده سام فها أنا ذا نوح وسام ومن أراد أن ينظر إلى ابراهيم واسماعيل فها أنا ذا ابراهيم واسماعيل و من أراد أن ينظر إلى موسى و يوشع فها أنا ذا موسى و يوشع ومن أراد أن ينظر إلى عيسى وشمعون فها أنا ذا عيسى وشمعون الا ومن أراد أن ينظر إلى محمد و اميرالمؤمنين فها أنا ذا محمد و اميرالمؤمنين الا ومن أراد أن ينظر إلى الحسن والحسين فها أنا ذا الحسن والحسين الا ومن أراد أن ينظر إلى الائمة من ولد الحسين عليه السلام فها أنا ذا الائمة».»^۱

نیز قول شاعر را که گفته:

ان يجمع العالم في واحد

ليس من الله بمستنكر

برای تصدیق این مدعی، بر خوان! انتهی.

ختمه ذکره حتم

بدان از جمله مواردی است که در زمان حضرت داود برای فصل بین خصوم و ناموس دهر، زنجیر عدلی است که در زمان حضرت داود برای فصل بین خصوم و تمیز محقق از مبطل از آسمان آویخته بوده؛ چنان که در بحار^۲ در حدیث صحیح از حضرت صادق عليه السلام منقول است: در عهد داود زنجیری از آسمان آویخته بود که مردم، نزد آن زنجیر محاکمه می بردند، هر که محق بود، دستش به زنجیر می رسید و هر که مبطل بود، دستش نمی رسید. در آن زمان، شخصی گوهری به دیگری سپرد، او انکار کرد در حالی که گوهر را میان عصای خود پنهان کرده بود.

صاحب مال نزد او آمد و گفت: بیا نزد زنجیر برویم تا حق ظاهر شود. چون نزد زنجیر رفتند، صاحب مال دست دراز کرد و دستش به زنجیر رسید. چون نوبت

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۸.

امانت دار شد، به صاحب مال گفت: عصای مرا نگاه دار تا من نیز دست برسانم. دست او نیز رسید، چون گوهر در میان عصا بود و عصا را به صاحب مال داده بود. وقتی این حيله از ایشان صادر شد، حق تعالی زنجیر را به آسمان برد و به داود وحی نمود: به گواه و قسم در میان ایشان حکم کن!

در احادیث معتبر بسیار منقول است: چون قائم آل محمد علیه السلام ظاهر شود، به حکم داود، به علم خود و به حکم واقع، حکم خواهد کرد و گواه نخواهد طلبید.

قضیه واقعیّه من داود صادره بامر الله الملك الودود

بدان چون به احکام واقعی حکم فرمودن حضرت داود، خالی از غرابت نیست، لذا این ناچیز تئیمماً للفائده و تعمیماً للعائده در این مقام به سه حکم از آن‌ها اشاره می‌نمایم.

[احکام صادره از داود (ع)]

اول: در بحار^۱ به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: حضرت داود از حق تعالی سؤال کرد در هر مرافعه که نزد او می‌آورند؛ حق تعالی حکم واقع را که در علم کامل او هست، به او وحی نماید تا به آن نحو میان ایشان حکم کند.

حق تعالی وحی فرمود: ای داود! مردم تاب نمی‌آورند ولی من برای تو خواهم کرد. شخصی آمد، نزد او تظلم و بر دیگری دعوی کرد که بر او ستم کرده.

حق تعالی وحی فرمود: حکم واقع آن است که بگویی مدعی علیه گردن کسی که بر او دعوی کرده، بزند و مال‌های او را به مدعی علیه بدهی.

در احکام داود میان بنی اسرائیل

الصحيح الاصح والافضل والاعزى وهو ما في نسخة المصحف الشريف

چون چنین کرد، بنی اسرائیل به فغان آمدند و گفتند: مردی آمد و اظهار کرد بر من ستم شده، تو حکم کردی ظالم گردن مظلوم را بزند و مال‌های او را بگیرد.

داود دعا کرد: پروردگارا! مرا از این بلیّه نجات ده!

۳۱۸۶

خدا به داود وحی فرمود: تو از من سؤال کردی حکم واقع را به تو الهام کنم؛ آن که به دعوا پیش تو آمده بود، پدر مدعی علیه را کشته و مال هایش را گرفته بود، من حکم کردم به قصاص پدر، خود او را بکشد و مال های پدر خود را از او بگیرد. پدرش در فلان باغ زیر فلان درخت مدفون است، به آن جا برو، نامش را بگو و او را ندا کن تا به تو جواب گوید، از او سؤال کن چه کسی او را کشته.

داود بسیار شاد شد و به بنی اسرائیل گفت: خدا مرا در این قضیه فرج کرامت فرمود. ایشان را به خود زیر آن درخت برد و ندا کرد. پدر آن مرد از زیر آن درخت گفت: لَبَّيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ خُذْ!

فرمود: تو را که کشته؟

گفت: فلان مرد مرا کشت و مال هایم را متصرف شد. بنی اسرائیل راضی شدند و داود استدعا کرد حق تعالی تکلیف حکم واقع را از او بردارد. وحی آمد: بندگان من در دنیا تاب حکم واقع را نمی آورند، پس از مدعی، گواه بطلب و مدعی علیه را سوگند بده! حکم واقع را به من گذار که در روز قیامت میان ایشان خواهم کرد.

دوم: به سند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: حضرت داود از پروردگار خود سؤال کرد یک قضیه از قضایای آخرت را که در میان بندگان خود خواهد کرد، به او بنماید.

حق تعالی به او وحی کرد: به آن چه از من سؤال کردی، احدی از خلق خود را مطلع نکرده ام و سزاوار نیست غیر از من کسی به آن نحو حکم کند. بار دیگر داود چنین استدعا کرد.

جبریل آمد و گفت: از خدا چیزی سؤال کردی که پیش از تو، هیچ پیغمبری سؤال نکرده، حق تعالی دعایت را مستجاب کرد، در اولین قضیه ای که فردا بر تو وارد می شود، حکم آخرت را ظاهر خواهد کرد.

صبح که شد، داود در مجلس قضا نشست. پیر مردی آمد که به جوانی چسبیده بود و در دست جوان، خوشه انگوری بود. پیر مرد گفت: ای پیغمبر خدا! این جوان داخل باغ

من شده، درخت‌های تاک مرا خراب کرده و بی‌رخصت من، انگور خورده.

داود به آن جوان گفت: چه می‌گویی؟

آن جوان اقرار کرد که آن چه او دعوی می‌کند، کرده‌ام.

حق تعالی وحی نمود: اگر به حکم آخرت میان ایشان حکم کنی، دل تو بر نمی‌تابد و بنی اسرائیل قبول نخواهند کرد. ای داود! این باغ مال پدر این جوان بود، این پیرمرد به باغ او رفت، او را کشت، چهل هزار درهم از مالش را غصب و او را در کنار باغ دفن کرد، شمشیری به دست آن جوان بده تا به قصاص پدر خود گردن آن پیرمرد را بزند، باغ را تسلیم آن جوان کن و بگو فلان موضع از باغ را بکند و مال خود را بیرون آورد.

داود ترسید و این حکم را موافق فرموده خدا جاری کرد.^{۱۹}

سوم: ایضاً در روایت دیگر منقول است: دو شخص در گاوی نزد داود مخاصمه کردند و هر دو بر ملکیت خود گواه آوردند. داود نزد محراب رفت و گفت: پروردگارا! حکم کردن میان این دو مرد مرا مانده کرد، تو میان ایشان حکم کن!

وحی آمد: بیرون رو، گاو را از آن که در دست او است، بگیر، به دیگری بده و گردن او را بزن!

چون چنین کرد، بنی اسرائیل به فریاد آمدند و گفتند: هر دو گواه آوردند و آن که در دستش بود، احق بود که گاو مال او باشد، ولی داود از او گرفت و گردنش را زد. حضرت داود به محراب برگشت و گفت: پروردگارا! بنی اسرائیل از حکمی که فرمودی به فریاد آمدند.

وحی آمد: آن که گاو در دستش بود، پدر دیگری را کشته و گاو را از او گرفته بود. بعد از این هرگاه چنین اموری برایت پیش آید، به ظاهر شرع میان ایشان حکم کن و از من سؤال مکن میان ایشان حکم کنم، حکم مرا به روز قیامت بگذار!^{۲۰}

الصَّحِيحُ الْأَشْفَقُ وَالْإِنْبَاءُ مَهْدٌ وَيَقِيحُ الْمَسْئَلُ

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، صص ۶-۷.

۲. همان، صص ۷-۸.

عبقریه دوازدهم

[علایم ظهور در حدیث مفضل]

بدان چون حدیث مفضل، مفصل‌ترین احادیثی است که در علایم ظهور آن سرور و کیفیت رجعت ائمه طاهرین در این ماتمکده ظلمت‌قرین، وارد شده، لذا خوش داشتم مضامین آن را در این عبقریه، ضمن چند نجمه به حیز تحریر در آورم.

[زمان ظهور مهدی (ع)]

نجمه

علامه مجلسی در بحار^۱ می‌فرماید: در بعضی مؤلفات، اصحاب ما از حسین بن حمدان، او از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله که هر دو حسینی‌اند، ایشان از ابی‌شعیب محمد بن نصیر، او از عمر بن فرات، او از محمد بن مفضل و او از مفضل بن عمر روایت کرده که او گفته: از آقای خود حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای ظهور مهدی علیه السلام وقتی معینی هست که خلائق بدانند؟

فرمود: حاشا از این که خدای تعالی برای آن وقتی معین گرداند که شیعه بدانند!

عرض کردم: ای آقای من! چرا این‌گونه است؟

فرمود: زیرا وقت ظهورش عبارت است از ساعتی که خدای تعالی در کتاب خود

فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا

إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲؛ از وقت قیام ساعت از تو می‌پرسند، بگو علم

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳ - ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

آن جز نزد پروردگار خودم نیست، جز او آن را در وقتش ظاهر نمی‌گرداند و آن ساعت به آسمان‌ها و زمین‌ها گران است.

نیز عبارت از همین وقت است آن ساعتی که خدای تعالی فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا»^۱؛ ساعت را از تو می‌پرسند که کی قیام خواهد نمود. نیز فرموده: «عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»؛ علم ساعت نزد خداست، نه نزد دیگری و خدای تعالی فرموده که علم آن نزد احدی است. هم چنین فرموده: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»^۲؛ ایشان منتظر نمی‌شوند مگر به ساعتی که با غفلت و ناگهانی به ایشان بیاید، به درستی که علامت‌های آن رسیده، نیز فرموده: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^۳؛ ساعت نزدیک شد و ماه منشق گردید و باز فرموده: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ الْأَيْنَ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۴؛ چه چیز تو را دانا کرد به این که قیام ساعت نزدیک است، آنان که به حقیقت آن تصدیق ندارند، به ظهور آن می‌شتابند و آنانی که به آن ایمان آورده و تصدیق کرده‌اند از ظهور آن می‌ترسند و می‌دانند آن حق است و باید واقع گردد. آگاه شوید! به درستی که آنان که در خصوص ظهور ساعت مجادله می‌کنند، هر آینه در گمراهی و از راه هدایت دورند. خدمت آن حضرت عرض کردم: معنی مجادله چیست؟

فرمود: این است که می‌گویند قائم کی متولد شده، چه کسی او را دیده، کجا می‌باشد و کی ظهور خواهد کرد؟ همه این سخنان از راه تعجیل و شتاب به امر خدا، از راه شک و ریب کردن و مدخلیت نمودن به قدر او در قضای الهی است، ایشان آنان‌اند که در دنیا زیانکاری کرده‌اند و بدترین عاقبت کار برای کافران است.

الصَّبِيحُ الْأَشْفَقُ وَالْأَشْفَقُ مَهْدِيٌّ وَالْحَجَّةُ الْمُبَشِّرَةُ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.
۲. سوره محمد، آیه ۱۸.
۳. سوره قمر، آیه ۱.
۴. سوره شوری، آیه ۱۸ - ۱۷.

عرض کردم: آیا برای ظهورش وقت معینی نیست؟

فرمود: یا مفضل! من برای آن وقت معین نمی‌کنم و نمی‌شود برای آن وقت تعیین کرد. به درستی که هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین نماید، هرآینه با خدا در علمش شریک شده و ادعا نموده بر اسرار خدا مطلع شده، برای خدا هیچ سری نیست الا این که به این خلائق رسیده که دل‌هایشان معکوس شود، از راه خدا گمراه گردند و از اولیای او اعراض کنند، برای خدا هیچ خبری نیست مگر این که نزد ایشان است و خدا آن خبر را به ایشان القا نکرد، جز این که حجت خود را بر ایشان تمام نماید، انتهى.

[ابتدای ظهور مهدی (ع)]

نجمه

۲

ایضاً مرحوم علامه مجلسی - نور الله مرقدہ الشریف - می‌فرماید: مفضل خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ای مولای من! ابتدای ظهور مهدی چگونه می‌شود؟ فرمود: یا مفضل! با اشتباه حال ظهور می‌کند، تا این که امرش آشکار می‌شود. بعد از ظهور، ذکرش در میان خلق، بلند و امرش ظاهر می‌گردد، به نام، کنیه و نسبش ندا کرده می‌شود، ذکر نام، کنیه و نسبش در زبان‌های اهل حق و باطل، موافق و مخالف بسیار می‌شود، تا این که با شناختن آن حضرت حجت بر ایشان تمام می‌شود. علاوه بر این، این‌ها را برای خلائق حکایت کرده، نشان داده‌ایم و نام، نسب و کنیه او را شناخته بودیم.

به خدا سوگند! هرآینه امر آن حضرت با ذکر نام، نسب و کنیه‌اش در زبان‌های ایشان، آشکار می‌گردد، حتی بعضی از ایشان همه این‌ها را برای بعضی دیگر ذکر می‌کنند برای این که حجت بر ایشان لازم و تمام شود.

بعد از آن خدای تعالی او را ظاهر می‌گرداند؛ چنان که در قرآن مجید به رسول خود وعده فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ خدای تعالی آن چنان خدایی است که فرستاده خود را با هدایت

و دین حق به سوی خلاق فرستاد، برای این که او را بر همه دین‌های باطل غالب گرداند، هر چند مشرکان آن را ناخوش می‌دارند.

مفضل عرض کرد: ای مولای من! تأویل قول خدای تعالی: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^{۳۱} چیست؟

فرمود: آن معنی قول خدای تعالی است: ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^{۳۲}؛ با کافران بجنگید تا فتنه واقع نشود و همه دین برای خدا باشد. ای مفضل! به خدا سوگند! هر آینه اختلاف دین‌ها و ملت‌ها از میان برداشته و همه دین، یکی می‌شود؛ چنان که خدای تعالی فرموده: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^{۳۳}؛ دین نزد خدا، اسلام است و بس.

نیز فرموده: ﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^{۳۴}؛ هر که غیر از اسلام، دین دیگری بطلبد، هرگز از او قبول نمی‌شود و روز قیامت از جمله زیانکاران خواهد بود، انتهى.^{۳۵}

[دین پدران قائم (ع)]

نجمه

۳

ایضاً در همان کتاب از مفضل نقل کرده که گفت: شرفیاب حضور مقدس حضرت صادق علیه السلام شدم و عرض کردم: ای سید من! آیا دین پدران قائم که ابراهیم، نوح، موسی و محمد علیهم السلام باشند، اسلام بود؟

فرمود: آری ای مفضل! آن اسلام است نه غیر آن.
عرض کردم: آقای من! آیا این مطلب را در کتاب خدا یافته‌ای؟

بیان مفضل در دین اسلام
الصحيح الاصح والاعلم هو الهدى والحق المستقيم

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره انفال، آیه ۳۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۵. بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۴ - ۳.

فرمود: آری، از اوّل تا آخر قرآن این مضمون بسیار است، از جمله آن‌ها این آیه است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^{۱۹}. نیز از این جمله قول خدای تعالی است: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ»^{۲۰}.

از جمله قول خدای تعالی در قصّه ابراهیم و اسماعیل است: «مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً»^{۲۱}؛ ما را چنان کن که به تو اسلام بیاوریم و از اولاد ما هم امت مسلمی خلق کن! و از این جمله است قول خدای تعالی: «حَتَّىٰ إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^{۲۲}؛ تا وقت غرق شدن، او را دریافت، گفت: ایمان آوردم و تصدیق کردم به این که معبودی نیست مگر آن خدایی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از جمله مسلمانانم و در قضیه سلیمان و بلقیس فرموده: «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۲۳}؛ با سلیمان به پروردگار عالم، اسلام آوردم.

از این جمله قول عیسی علیه السلام است که گفت: «قَالَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ، قَالَ الْخَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^{۲۴}؛ عیسی علیه السلام گفت: یاران من در خصوص امر الهی چه کسانی‌اند؟ خواریون گفتند: ما انصار و یاوران خداییم و به خدا ایمان آوردیم؛ شاهد باش که ما مسلمانیم.

از این جمله قول خدای تعالی است: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا»^{۲۵}؛ آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند، برای خدا اسلام آورده‌اند، بعضی با صمیم قلب و بعضی با اکراه.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

۴. سوره یونس، آیه ۹۰.

۵. سوره نمل، آیه ۴۴.

۶. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۲.

۷. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

از این جمله قول خدای تعالی در قصه لوط است: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱؛ در آن جا از مسلمانان بیشتر از اهل یک خانه نیافتیم. نیز از این جمله قول خدای تعالی است: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾^۲ و قول خدای عزوجل: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ﴾^۳ تا ﴿نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۴؛ آیا وقتی مرگ به یعقوب رسید، شما حاضر بودید، حال آن که ما به او اسلام آورده ایم؟

عرض کردم: ای سید من! دین ها چند تا است؟

فرمود: چهار تا و هر یک از آن ها شریعتی علی حدّه است، انتهى الحدیث.^۵

[وجه تسمیه طوایف]

نجمه

۴

ایضاً در بحار^۶ از مفضل روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ای آقای من! چرا طایفه مجوسیّه، مجوس نامیده شدند؟ فرمود: زیرا ایشان در میان طایفه سریان، خودشان را به مجوس منسوب نمودند، مجوس نام مردی کوچک گوش بود که آیین آتش پرستی را اختراع نمود، آن ها ادعا نمودند آدم و شیث که به هبة الله ملقب اند، نکاح مادران، خواهران، دختران، خاله ها، عمه ها و سایر زنان را که نسبت به ما محرم اند را برایمان حلال کرده اند، ایشان به ما امر کرده اند آفتاب در هر سمتی که باشد، به همان سمت نماز بگذاریم و برای نماز وقت تعیین نکرده اند، این گونه جز از راه افترا بستن به خدا، آدم و شیث علیهم السلام سخنان نیست.

وجه تسمیه طایفه مجوسیّه به مجوس

الصَّحَابَةُ الْأَسْفَرِيَّةُ وَالْبَنَاتُ مَهْدُ وَيَّةَ الْحَجَّابَةِ الْمَسْطَرَّةِ

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۳.

۴. سوره بقره، آیه ۱۳۳ و ۱۳۶.

۵. بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۴-۵.

۶. همان، صص ۵-۶.

مفضل گوید: عرض کردم: ای سید من! وجه نامیدن قوم موسی علیه السلام به یهود چیست؟
فرمود: یهود به معنی هدایت یافته است، خدای تعالی هم از ایشان حکایت کرده،
بی فرماید: **﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾**^۱؛ به سوی تو هدایت یافتیم.

عرض کردم: وجه نامیدن طایفه نصارا به نصارا چیست؟

فرمود: مشتق از نصرت است و عیسی علیه السلام فرمود: من انصاری اِلی الله و تا آخر آیه
تلاوت فرمود: یعنی یاران من در خصوص تکلیفات الهی چه کسانی هستند؟
حواریین گفتند: ما یاری کنندگان خدا هستیم، پس نامیدن ایشان به انصاری از
جهت یاری کردن ایشان به دین خداست.

مفضل گوید: عرض کردم: ای مولای من! نامیدن طایفه صایبان به صایبان از چه
جهت است؟

فرمود: صایبان به معنی میل کنندگان است. ایشان هم به این اعتقاد میل کردند که
انبیا، رسل، ملت‌ها و شریعت‌ها بی فایده‌اند و هر چه انبیا آوردند و خبر دادند، لغو و
باطل است، پس ایشان توحید خدا، نبوت انبیا، رسالت مرسلین و وصی بودن اوصیا را
انکار کرده‌اند. ایشان به اعتقاد خودشان، بی شریعت، بی کتاب و بی پیغمبرند و همه اهل
عالم را معطل دانسته‌اند. مفضل از راه تعجب عرض کرد: سبحان الله! این چه علم
جلیل‌القدری است؟ فرمود: آری، یا مفضل! آن را به شیعیان ما برسان تا در خصوص
دین شک نکنند، انتهى الخبر.

[رؤیت مهدی (ع) در زمان ظهور]

نجمه

۵

۳۱۹۵ **ایضاً در بحار**^۲ است که مفضل خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ای سید من!
مهدی در کدام سرزمین ظهور خواهد کرد؟

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶.

فرمود: در وقت ظهورش چشم هیچ کس او را نبیند و هر که غیر از این بگوید، او را تکذیب کنید.

مفضل عرض کرد: ای سید من! آیا مهدی زمان ولادتش دیده نمی شود؟

فرمود: آری! دو سال و نه ماه از وقت ولادتش، از صبح شب جمعه، هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت باشد تا شب جمعه، هشتم ماه ربیع الاوّل سال دویست و شصتم هجری و آن روز، روزی است که پدرش در شهری که در کنار دجله می باشد، وفات می یابد، آن شهر را مرد متکبر، ظالم و گمراه که نامش جعفر و لقبش متوکل است، بنا خواهد کرد و او متاکل؛ یعنی خورنده است، لعنت خدا بر او باد! آن شهری است که به آن سرّمن رأی می گویند و آن ساء من رأی است.

در سال دویست و شصت هر مؤمن که اهل حقّ است، او را می بیند و اهل شکّ و ریب او را نمی بینند، امر و نهی او در آن نافذ و جاری و خودش از آن جا غایب و پنهان می شود، در حرم جدّش رسول خدا ﷺ قصری است که در صابر می باشد و آن، نام جایی است، در یک سمت مدینه ظاهر می شود و هر کس خدا به او سعادت کرامت فرمود، آن حضرت را می بیند. بعد از آن روز آخر سال دویست و شصت و شش غایب و پنهان می شود و هیچ چشمی او را نمی بیند تا وقتی که همه چشم ها او را می بینند؛ یعنی تا وقت ظهورش.

[تکلم حضرت مهدی (ع)]

نجمه

۶

ایضاً مفضل خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ای سید من! چه اشخاصی با آن حضرت سخن می گویند و او با که سخن می گوید؟

فرمود: با ملایکه، مؤمنان جنّ نیز با وی هم کلام اند و امر و نهی اش به ثقات و الیان و وکلای او بیرون می آید، هنگام غیبتش محمد بن نصیر نمیری در صابر، در خانه اش نشسته، بعد از آن در مکه ظهور می کند. یا مفضل! به خدا سوگند! گویا آن حضرت را

می بینم که داخل مکه شده، در حالی که لباس های رسول خدا ﷺ در بر، عمامه زردی بر سر و کفش های پینه دار رسول خدا ﷺ را به پاهایش کرده، عصایش را به دست گرفته و در پیش، چند رأس بز لاغر می راند، تا آن که آن ها را نزدیک بیت الله می رساند. در آن جا احدی او را نمی شناسد، او در صورت جوانی ظهور می کند.

مفضل گفت: ای سید من! آیا آن حضرت بر می گردد و جوان می شود یا به حالت پیری ظهور می کند؟

فرمود: سبحان الله! آیا این را کسی می داند؛ یعنی آن را کسی نمی داند، بلکه هر وقت امر خدای تعالی به او رسید، با هر کیفیت و صورتی که خواهد، ظاهر می شود. مفضل عرض کرد: ای سید من! از کدام مکان و چگونه ظهور می کند؟

فرمود: یا مفضل! تنها ظاهر می شود، تنها به بیت الله می آید و تنها داخل کعبه می شود و شب بر او می آید در حالی که تنهاست، وقتی شب تاریک شد و خلائق به خواب رفتند، جبریل، میکائیل و صفوف ملائکه خدمت آن حضرت نازل می شوند. جبریل خدمتش عرض می کند: ای سید من! سخن مقبول جاری است.

در آن حال آن حضرت دست مبارک را به روی مبارکش می کشد و می گوید: الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض ننبوء من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين؛ حمد خدایی را که وعده خود را صادق گرداند و ما را وارث زمین نمود؛ در هر جای بهشت که بخواهیم، منزل می گیریم؛ پس اجر و جزای عمل کنندگان چه خوب است!

میان رکن و مقام می ایستد، به آواز بلند صدا می کند و می گوید: ای جماعت نقبا و خاصان من! و ای کسانی که خدای تعالی پیش از ظهورم شما را در روی زمین برای نصرت و یاری من ذخیره گذاشته، با صمیم قلب و اطاعت نزد من آید!

صدای آن حضرت در شرق و غرب زمین به همه ایشان می رسد در حالی که بعضی از ایشان در محراب عبادت و بعضی دیگر میان رخت خواب اند. با یک صدا کردن، صدای او را می شنوند، دعوتش را قبول نموده، رو به سمت وی می گذارند و زمانی بر

العبقري الحسين في الحول مولانا صاحب الزمان عليه السلام

نزول جبریل بر آن جناب وقت ظهور

ایشان نمی‌گذرد مگر به قدر نگاه کردن چشم، تا این که همهٔ ایشان در میان رکن و مقام پیش رویش حاضر می‌شوند.

در آن حال خداوند کردگار امر می‌فرماید نوری ستون‌وار از زمین تا آسمان کشیده می‌شود، به سبب آن، همهٔ مؤمنان در روی زمین روشنایی اخذ می‌کنند، نوری از آن به همهٔ مؤمنان که اندرون خانه‌های خودشان‌اند، می‌رسد و دل‌های ایشان به سبب آن، شادان می‌شود، آن‌ها نمی‌دانند قائم ما اهل بیت ظهور کرده، بعد از آن، صبح می‌کنند در حالی که پیش روی آن حضرت ایستاده‌اند، ایشان سی صد و سیزده مؤمن به قدر اصحاب رسول خدا ﷺ در جنگ بدر می‌باشند.^۱

[بیعت با حضرت مهدی (ع)]

نجمه

۷

ایضاً در بحار^۲ است که مفضل خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض می‌کند: ای آقای من! آیا هفتاد و دو نفری که با امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیده‌اند، با اصحاب قائم علیه السلام ظهور می‌کنند؟

فرمود: از ایشان، امام حسین علیه السلام در حالی که عمامهٔ سیاه در سر گذاشته با دوازده نفر مؤمن از شیعهٔ علی علیه السلام ظهور می‌کند.

مفضل عرض کرد: ای آقای من! آیا پیش از قیام و ظهور قائم، با امام حسین علیه السلام بیعت می‌کنند؟

فرمود: نه، یا مفضل! زیرا هر بیعتی که پیش از ظهور قائم منعقد می‌شود، بیعت کفر، نفاق و خدعه است. خدای تعالی بیعت‌کننده و بیعت کرده شده را لعنت می‌کند. یا مفضل! قائم پشت به کعبه داده، دست مبارکش را دراز

می‌کند. دستش مانند آفتاب روشن و نورانی می‌نماید و می‌فرماید: این دست

در فضیلت بیعت با امام علیه السلام

الصبيح الأسفرق والنبات مهد و دية الحجية المنطق

۳۱۹۸

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۷-۶.

۲. همان، ص ۱۰-۷.

خداست، از جانب خدا و به امر خداست.

سپس این آیه کریمه را تلاوت می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ»^{۱۰}... الخ؛ به درستی که آنان که با تو بیعت می‌کنند، این است و جز این نیست که در حقیقت با خدا بیعت کرده‌اند. دست خدا بالای سر ایشان است، هر کس بیعت را بشکند، بر نفس خود ضرر زده. اولین کسی که دست مبارک آن حضرت را می‌بوسد، جبرئیل است و بعد با حضرت بیعت می‌کند. بعد از او ملایکه و نجبای جن و بعد از ایشان، نقبا بیعت می‌کنند.

اهل مکه به آواز بلند صدا می‌نمایند و می‌گویند: این مرد کیست که پیش بیت الله است؟ این جماعت چه کسانی‌اند که نزد اویند؟ این علامت و معجزه که امشب دیدیم، چیست، حال آن که تا حال مانند آن دیده نشده؟

بعضی از ایشان به بعضی دیگر گوید: این مرد، همان صاحب بزهاست و بعضی به برخی دیگر گوید: نگاه کنید و ببینید از این جماعت که نزد آن مرد است، می‌شناسید؟ آن‌ها گویند: هیچ یک از ایشان را نمی‌شناسیم مگر چهار نفر از اهل مدینه، ایشان فلان و فلان‌اند، نام‌هایشان را می‌شمارند.

این قضیه در اول طلوع آفتاب این روز واقع می‌شود، وقتی آفتاب درآمد و هوا روشن شد، صداکننده‌ای از جرم آفتاب با زبان عربی فصیح به نوعی که همه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها می‌شنوند، خلائق را ندا می‌کند: ای جماعت خلائق! این مرد مهدی آل محمد است. او را با نام جدش رسول خدا ﷺ می‌نامد و کنیه او را هم ذکر می‌کند، او را به امام حسن عسکری و امام علی النقی تا به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دهد و می‌گوید با او بیعت کنید و تابعش شوید، تا این که هدایت یابید و از امرش مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید.

در آن حال، اولین کسانی که دست مبارک آن حضرت را می‌بوسند، ملایکه می‌باشند. بعد از ایشان جنیان و بعد، نقبا دست مبارکش را می‌بوسند و می‌گویند:

شنیدیم و اطاعت کردیم. و هیچ شنونده‌ای از خلائق نمی‌ماند مگر این که این ندا را می‌شنود، خلائق از اهل بیابان، بلد و دریا روی آورند، بعضی با بعضی دیگر سخن می‌گویند و بعضی آن چیزی را که با گوش‌های خود شنیده‌اند از بعضی دیگر می‌پرسند که این ندا چه بود که شنیدیم؟

وقتی آفتاب به غروب نزدیک شده، صدا می‌کند: ای گروه خلائق! پروردگار شما در وادی یابس، از سرزمین فلسطین، ظهور نموده؛ او عثمان بن عنبسه اموی از اولاد یزید بن معاویه است، با او بیعت کنید تا هدایت یابید، با وی مخالفت نوزید که گمراه می‌شوید.

در آن حال ملایکه، جنیان و نقبا سخن او را ردّ و او را تکذیب می‌کنند و به او می‌گویند: سخت را شنیدیم و اطاعت نکردیم، در آن حال هیچ شگاک، اهل ریب، منافق و کافری نمی‌ماند مگر این که به سبب ندای دوّم گمراه می‌شود.

آقای ما، قائم علیه السلام پشت به کعبه می‌دهد و می‌فرماید: ای گروه خلائق! آگاه شوید هر که می‌خواهد به آدم و شیث نگاه کند، هرآینه من آدم و شیثم؛ یعنی در اخلاق و اوصاف. هر که می‌خواهد به نوح و پسرش سام نگاه کند، هرآینه من نوح و سامم. آگاه شوید! هر که می‌خواهد به ابراهیم و اسماعیل نگاه کند، هرآینه من ابراهیم و اسماعیلیم. هر که می‌خواهد به موسی و یوشع نگاه کند، هرآینه من موسی و یوشعم. آگاه شوید! هر که می‌خواهد به عیسی و شمعون نگاه کند، هرآینه من عیسی و شمعونم. آگاه شوید! هر که می‌خواهد به محمد و علی - صلوات الله علیهما - نگاه کند، هرآینه من محمد و علی امیر المؤمنین علیه السلام. آگاه شوید! هر که می‌خواهد به حسن و حسین علیه السلام نگاه کند، هرآینه من حسن و حسین علیه السلام. آگاه شوید! هر که می‌خواهد به ائمه که از اولاد حسین علیه السلام نگاه کند، هرآینه منم ائمه ام علیه السلام، خواهش مرا اجابت و قبول کنید! به درستی که پاره‌ای چیزها را که به شما خبر داده شده و پاره‌ای چیزها که خبر داده نشده، به شما خبر می‌دهم. هر که کتاب‌ها و صحف خدا را خوانده، از من بشنود، بعد از آن به خواندن صحفی که خدا به آدم و شیث نازل گردانیده، ابتدا می‌کند؛ در

الصّبح الاکثر و انباء مهد و الحجة المبرکة

آن جا امت آدم و شیث که به هبة الله ملقب است، گویند: به خدا سوگند! هر آینه صحف حق، این است که آن حضرت می خواند. هر آینه چیزهایی به ما آموخت که در آن صحف ندانسته بودیم؛ چیزهایی که برای ما مخفی مانده بود و چیزهایی که از آن صحف سقط شده، تبدیل و تحریف گردیده بود.

بعد از آن، صحف نوح، ابراهیم، تورات، انجیل و زبور را می خواند. پس، اهل تورات، انجیل و زبور گویند: به خدا سوگند! هر آینه این حق صحف نوح و ابراهیم است که اصلاً از آن سقط نشده و تبدیل و تحریف نیافته و به خدا سوگند! هر آینه این تورات جامع، زبور تمام و انجیل کامل است و اینها چند برابر کتابهایی است که ما خوانده ایم.

سپس قرآن را تلاوت می فرماید؛ آن گاه مسلمانان گویند: به خدا سوگند! هر آینه این قرآن حقی است که خدای تعالی به محمد ﷺ نازل گردانیده، از آن، هرگز آیه یا کلمه ای انداخته نشده و تبدیل و تحریف در آن واقع نگشته.

آن گاه دابة الارض میان رکن و مقام ظاهر می شود، بر روی پیشانی مؤمن، مؤمن و بر پیشانی کافر، کافر می نویسد. بعد از آن، مردی که رویش به پشت و پشتش به سینه برگردانده شده، نزد آن حضرت می آید، پشتش می ایستد و عرض می کند: ای سید من! مژده ای آورده ام، ملکی به من امر کرد: خدمت تو بیایم و مژده هلاکت سفیانی را در بیدا به شما برسانم.

حضرت می فرماید: قصه خود و برادرت را بیان کن!

آن مرد گوید: من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم، ممالک را از دمشق تا بغداد خراب کردیم، آنها را خراب گذاشتیم و کوفه و مدینه را نیز خراب نمودیم. منبر رسول خدا ﷺ را در مدینه شکستیم و استرهای ما در مسجد رسول خدا ﷺ فضله انداختند، از آنجا بیرون آمدیم در حالی که سی صد هزار نفر بودیم و اراده خراب کردن بیت الله و قتل اهل مکه را داشتیم.

وقتی به بیدا رسیدیم، آخر شب آنجا منزل کردیم، ناگاه صیحه کننده ای صیحه

تلاوت امام زمان علیه السلام قرآن مجید را

الْعَبْرَةُ الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ

کرد: ای بیدا! این قوم ستمکار را هلاک گردان! در آن حال زمین شکافته شد و همه آن‌ها را فرود برد. به خدا سوگند! هر آینه از آن اردو عقاب شتری هم باقی نماند - آن ریسمانی است که به وسیله آن زانوی شتر را می‌بندند - پس هیچ چیز از آن اردو باقی نماند مگر من و برادرم.

ناگاه ملکی سیلی به روی ما زده، روی‌های ما به پشت برگشت؛ چنان که می‌بینی، سپس آن ملک به برادرم گفت: ای نذیر! یعنی ای ترساننده! وای بر تو! به دمشق نزد سفیانی ملعون برو، او را از ظهور مهدی آل محمد بترسان و بگو: خدای تعالی لشکر تو را در بیدا هلاک گردانید. و به من گفت: ای بشیر! یعنی مزده دهنده به مکه نزد مهدی برو و مزده هلاک شدن ظالمان را به او برسان و به دست او توبه کن که توبه‌ات را قبول خواهد کرد.

آن‌گاه قائم دست مبارکش را بر روی وی می‌کشد، رویش برمی‌گردد و راست می‌شود؛ چنان که اول بوده، او با حضرت بیعت می‌کند و در خدمتش می‌باشد.

[حضرت مهدی (ع) در زمان ظهور]

نجمه

۸

ایضاً مفضل خدمت آن جناب عرض کرد: ای سید من! آیا ملائکه و جن در نظر ما خلائق آشکار می‌شوند؟

فرمود: یا مفضل! به خدا سوگند! هر آینه ایشان آشکار می‌شوند، با حضرت سخن می‌گویند و حضرت با آنان سخن می‌گوید؛ چنان که مرد با خدمتکاران و اهل و عیال خود سخن می‌گوید.

رفتار امام زمان با اهل مکه

الاصحاح الاثنا عشری فی اثبات مهدویة الحجة المنتظر

مفضل عرض کرد: ای سید من! آیا ملائکه و جن با آن حضرت به اطراف و اکناف عالم می‌روند؟

فرمود: آری، یا مفضل! به خدا سوگند! ایشان در ارض هجره که بین نجف و کوفه است، فرود می‌آیند، در آن وقت عدد اصحاب از ملائکه، چهل و شش هزار و از جن،

شش هزار نفر می‌باشد. در روایت دیگر چنین است: جنّ هم به قدر ملایکه می‌باشد و خدای تعالی با ایشان، آن حضرت را یاری می‌کند.

مفضل گوید: ای آقای من! آن حضرت نسبت به اهل مکه چه کار می‌کند؟ فرمود: ایشان را با حکمت و موعظه حسنه دعوت می‌نماید و ایشان بر بقیه اطاعتش کردن می‌گذارند. در آن حال مردی از اهل بیت خود را در مکه نایب و والی می‌گذارد، از آن جا بیرون شده، اراده مدینه می‌کند.

مفضل عرض کرد: ای سید من! آن حضرت نسبت به بیت چه کار می‌کند؟ فرمود: آن را بر هم می‌زند و از آن باقی نمی‌گذارد مگر پایه‌هایی را که عبارت است از اول خانه‌ای که در مکه در عهد آدم برای خلائق ساخته شده و باقی نمی‌گذارد مگر دیوارهایی را که ابراهیم و اسماعیل در بالای آن پایه‌ها بنا کردند و غیر از این دو تا را خراب می‌کند، زیرا آن را پیغمبر یا وصی پیغمبری بنا نکرده، آن گاه، آن را چنان که خدا بخواهد، بنا می‌کند و آثار ظالمان را در مکه، مدینه، عراق و سایر اقالیم بر هم می‌زند و خراب می‌کند، مسجد کوفه را خراب می‌گرداند و مانند اولش می‌سازد، قصر عتیق را نیز خراب می‌نماید، ملعون است! ملعون است! کسی که آن را ساخته.

مفضل عرض کرد: ای سید من! آیا توطن آن حضرت در مکه می‌باشد؟ فرمود: نه، یا مفضل! مردی از اهل بیت خود را در آن جا نایب می‌گذارد. وقتی از آن جا می‌رود، اهل آن جا بر سر نایب ریخته، او را می‌کشند.

حضرت به سوی ایشان بر می‌گردد، ایشان با ذلت، خواری و فروتنی نزد آن حضرت می‌آیند در حالی که گریه و زاری می‌کنند و می‌گویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم. حضرت ایشان را موعظه و نصیحت می‌کند، می‌ترساند و مردی از خود ایشان را نایب و حاکم می‌کند و بعد بیرون می‌رود؛ اهل آن جا بر سر او ریخته، به قتلش می‌رسانند.

چون خبر به حضرت می‌رسد، یاران خود از جنّ و نقبا را به سوی ایشان بر می‌گرداند و می‌فرماید: برگردید و از اهل مکه احدی را باقی نگذارید مگر کسی را که ایمان بیاورد و اگر نبود رحمت پروردگار شما که همه اشیا را فرا گرفته و آن هم

منم؛ هر آینه با شما به سوی ایشان برمی گشتم، زیرا ایشان همه عذرهای را که میان خودشان و خدا و میان من و ایشان بود، قطع کردند.

یاران حضرت به سوی ایشان برمی گردند و ایشان را به قتل می رسانند. به خدا سوگند! هر آینه، از صد نفر، یکی سالم نمی ماند، چنین نیست، به خدا سوگند! هر آینه، از هزار نفر، یکی سالم نمی ماند.

مفضل گوید: عرض کردم: ای سید من! خانه مهدی و محل جمعیت مؤمنان کجاست؟

فرمود: پایتختش کوفه، مجلس حکمش مسجد جامع کوفه، بیت المال و محل قسمت اموال و غنیمت مسلمانانش مسجد سهله و خلوتگاهش صفاها و سگوهای سفید می باشد که در اطراف دو عزی واقع شده، آنها دو بنای مشهورند.^{۱۰}

[حضور مؤمنان در کوفه]

نجمه

۹

ایضاً مفضل گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ای مولای من! آیا همه مؤمنان در کوفه می باشند؟

فرمود: آری، به خدا سوگند! هر آینه هیچ مؤمنی نمی ماند مگر این که آنجا یا در حوالی آن می باشد. هر آینه قیمت زمینی که به قدر جولانگاه یک اسب باشد به دو هزار درهم می رسد. هر آینه بسیاری از خلائق دوست دارند یک وجب زمین از سرزمین سبع را به یک وجب طلا بخرند. سبع محلی از محالات همدان است. سواد کوفه به قدر پنجاه و چهار میل راه می باشد و قصرهای آن، همسایه کربلای معلّا می شود؛ کربلای معلّا مقامی است که ملایکه و مؤمنان در آنجا آمد و رفت و تردد می کنند و برای آن شأن بلندی می باشد.

در آنجا چنان برکت رو می آورد که اگر مؤمن بایستد و پروردگار خود را یک

الصحيح الاصح في الفاتحة مهدوية الحجة المنتظر

۳۲۰۴

دفعه بخواند، هر آینه هزار برابر دنیا به او عطا می‌فرماید.

بعد از آن، حضرت آهی کشیده، فرمود: یا مفضل! بقعه‌های زمین بر یکدیگر تفاخر نمودند و کعبه بیت‌الله الحرام به بقعه کربلا تفاخر کرد. در آن حال از جانب ربّ الارباب وحی رسید: ای کعبه! ساکت باش و بر کربلا تفاخر و تفوق مکن، زیرا در آن جا بقعه مبارکه موسی علیه السلام است، در آن جا شجره ندا کرده شده، در آن جا آن ربوه است؛ یعنی تلی که حضرت مریم و عیسی در آن جا مأوی گرفتند، در آن جا دولاب آبی است که سر مبارک امام حسین علیه السلام شسته شد، در آن بقعه، مریم عیسی علیه السلام راشست و غسل ولادت کرد، آن جا بهترین بقعه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا به معراج بالا رفت و در آن جا برای شیعه ما تا ظهور قائم چیزهای بسیاری هست. ^{۱۱}

[ورود حضرت مهدی (ع) به مدینه]

نجمه

۱۰

مفضل گوید: خدمت آن جناب عرض کردم: ای سید من! بعد از آن قائم کجا می‌رود؟

فرمود: به مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وارد آن جا می‌شود، برای او مرتبه و مقام عجیبی ظاهر می‌گردد که به سبب آن، برای مؤمنان شادی و برای کافران خواری ظاهر می‌شود.

مفضل عرض کرد: ای سید من! آن مرتبه و مقام عجیب چیست؟

فرمود: حضرت به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد و می‌فرماید: ای گروه خلائق! آیا این قبر رسول صلی الله علیه و آله است؟

عرض می‌کنند: آری، ای مهدی آل محمد! بعد از آن می‌پرسد که با جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی در قبرند؟

در جوابش گویند: دو هم صحبت و دو هم خوابه او که ابابکر و عمر باشند.

العبقری العجیب والحول مولانا صاحب الزمان علیه السلام

در ورود امام زمان به مدینه طیبه

۳۲۰۵

آن حضرت با وجود آن که ایشان را می‌شناسد، در حالی که همهٔ خلائق می‌شنوند، از آن‌ها می‌پرسد: ابوبکر و عمر چه کسانی هستند و چگونه شد از میان خلائق، این دو نفر نزد جدم رسول خدا ﷺ مدفون گردیدند و شاید دو نفری که این‌جا مدفون شده‌اند، غیر از ابوبکر و عمر باشد؟

ایشان گویند: ای مهدی آل محمد ﷺ! غیر از ایشان، کسی دیگر در این‌جا نیست. ایشان در این‌جا دفن شده‌اند، زیرا خلیفهٔ رسول الله ﷺ و پدران زنان او بودند. حضرت می‌فرماید: آیا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد؟ گویند: ما با صفتشان آن‌ها را می‌شناسیم و هم خوابهٔ جدت غیر از ایشان کسی نیست.

باز حضرت می‌فرماید: آیا در میان شما کسی هست که غیر از این‌ها بگوید یا در خصوص ایشان شک کند؟ در جوابش گویند: چنین کسی نیست.

حضرت بیرون آوردن ایشان را تا سه روز به تأخیر می‌اندازد و این خبر در میان خلق منتشر می‌شود. پس از آن مهدی ﷺ آن‌جا حاضر می‌شود، دیوارها از روی قبر آن دو نفر برمی‌دارد و به نقبای خود می‌فرماید: قبرهای این دو نفر را بشکافید و ایشان را جستجو و تفحص کنید!

با دست‌های خود جستجو کرده، ایشان را بیرون می‌آورند در حالی که مانند ایام حیاتشان تر و تازه‌اند، نپوسیده‌اند و تغییر نیافته‌اند، کفن‌ها را از بدن‌هایشان در می‌آورند و امر می‌فرماید ایشان را از بالای درخت خشک و پوسیده‌ای، بالا می‌برند و به دار می‌کشند، در آن حال، آن درخت سبز و خرم شده، برگ در می‌آورد و شاخه‌هایش دراز می‌شود.

۳۲۰۶

چون داستان ایشان ظاهر شود و آنان که نسبت به اهل حق شکاک‌اند، این قضیه را مشاهده می‌کنند، می‌گویند: به خدا سوگند! هر آینه این شرافت و رفعت درست است که الآن برای ایشان مشاهده کردیم، هر آینه به محبت و دوستی ایشان فایز شدیم،

الصبح الاسفرونی اخبار مهدویة الحجية المنسك

هر کس به قدر حبه‌ای از محبت آن دو نفر در دلش پنهان شده باشد، اظهار می‌کند، نزد ایشان حاضر می‌شود و ایشان را دوست می‌دارد و به آن‌ها مفتون و فریفته می‌شوند. منادی مهدی ندا می‌کند: هر کس این دو صحابه و همخوابه رسول خدا ﷺ را دوست دارد در یک سمت بایستد. در آن حال، خلائق دو گروه می‌شوند؛ یکی دوستدار آن دو نفر و دیگری تبری کننده و بیزار شونده از ایشان.

در آن اثنا، مهدی علیه السلام به دوستان ایشان می‌فرماید: از ایشان تبری کنید و بیزار شوید. ایشان گویند: ای مهدی آل محمد! ما وقتی ندانسته بودیم چنین قرب و منزلتی برای ایشان نزد خدا هست، از ایشان تبری نکرده، بیزار نشدیم، حالا چگونه از ایشان بیزار شویم که چنین فضیلت و کرامتی از ایشان مشاهده کردیم و در این حال از ایشان دیدیم، آن چیزی را که دیدیم؛ یعنی بدن‌های ایشان را تر و تازه دیدیم و درخت خشکیده از برکت ایشان، سبز و خرم گردید، بلکه به خدا سوگند! هر آینه از تو و از کسانی که به تو ایمان آورده‌اند و به ایشان ایمان نمی‌آورند و از کسی که ایشان را به دار کشید، از قبر بیرون آورد و در حق ایشان کرد آن چه را که کرد؛ بیزار می‌شویم.

چون مهدی این سخنان را از ایشان می‌شنود به باد سیاه امر می‌فرماید بر ایشان بوزد و آن‌ها را مانند بیخ‌های پوسیده خرما گرداند. بعد از آن می‌فرماید، ایشان را از دار پایین می‌آورند، به اذن خدای تعالی آن‌ها را زنده می‌گرداند و امر می‌فرماید همه خلائق جمع شوند.

سپس کرده‌های آن دو نفر را در هر عهد و اوان و هر عصر و زمان برای ایشان حکایت می‌کند، حتی قصه کشته شدن هابیل پسر آدم، جمع نمودن آتش برای سوزاندن ابراهیم، انداختن یوسف به چاه، حبس یونس در شکم ماهی، قتل یحیی، به دار کشیده شدن عیسی، عذاب و ایدای جرجیس و دانیال علیه السلام، زدن سلمان فارسی و آتش سوزنده در درب خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام برای سوزاندن ایشان، تازیانه زدن به دست صدیقه کبرا، فاطمه زهرا علیه السلام، صدمه زدن بر شکم او و سقط کردنش پسرش محسن علیه السلام، زهر خوراندن به امام حسن علیه السلام، کشتن امام حسین علیه السلام،

رفتار امام زمان با ابی بکر و عمر وقت ظهور

العبقری الحسب الخصال مؤلفات صاحب الزمان

بریدن سرهای اطفال، عمو زادگان و یاوران آن حضرت، اسیر نمودن ذریه رسول خدا ﷺ، ریختن خون‌های آل محمد، هر خونی که ریخته و هر فرجی که به طریق حرام و طی کرده شده و همه خیانت‌ها، فواحش، معصیت، ظلم و جورها را که از عهد آدم تا قیام قائم از خلایق صادر شده، می‌شمارد و به گردن ابوبکر و عمر ثابت و لازم می‌گرداند، ایشان هم به آن‌ها اقرار و اعتراف می‌کنند.

آن‌گاه حضرت امر می‌فرماید تا قصاص مظلومه کسانی که در آن‌جا حاضرند، از ایشان بگیرند. بعد از آن، باز ایشان را در بالای همان درخت به دار می‌کشند و به آتش امر می‌فرماید ایشان را با آن درخت بسوزانند. سپس به باد امر می‌فرماید خاکسترشان را به دریاها بپاشد.^{۱۰}

[عذاب ابوبکر و عمر]

نجمه

ایضاً مفضل عرض می‌کند: ای سید من! آیا این عذاب، آخر عذاب‌های ایشان است؟ فرمود: هیئات! یا مفضل! به خدا سوگند! هر آینه ایشان زنده می‌شوند و سید اکبر؛ یعنی رسول خدا ﷺ و صدیق اکبر، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و سایر ائمه علیهم‌السلام و هر مؤمنی که ایمانش کامل و هر کافری که کفرش در مرتبه کمال باشد؛ حاضر می‌شوند و از ایشان برای خودشان قصاص و انتقام می‌گیرند، به نوعی که در هر شبانه روز، هزار بار کشته و زنده می‌شوند تا وقتی که خدا خواسته باشد.^{۱۱}

بنده حقیر مترجم گوید: وجه ثبوت این معاصی و قبایح بر ذمه ابوبکر و عمر، با وجود این که اکثر این‌ها پیش از تولد آن‌ها واقع شده؛ این است که خالق بی‌همتای نوری آفریده و به تبعیت آن، در مقابلش ظلمتی آفریده که ضد آن نور است؛ چنان که فرموده:

۳۲۰۸

الصحيح الاصحاح والافعال ممدودة الاحصاء المتعدي

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴-۱۲.

۲. همان، ص ۱۴.

﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ﴾^۱، به عبارت دیگر خیری خلق کرده و در ازای آن شری، به عبارت اخری، محقق آفریده و در مقابلش مبطلی، تا این که خلائق را امتحان نماید، خبیث را از طیب و بدان را از نیکان سوا و جدا گرداند، زیرا اگر تنها نور را می آفرید، هر آینه اساس امتحان از هم می پاشید.

اغوی عمر شیطان لعین را (لعنه)

بنابر این لازم و متحتم است که هر ظلمتی در مقابل آن نور، مضمحل و مغلوب شود، ولی، باز معامله امتحان به اتمام نمی رسد و شکی هم در این باب نیست که قوی ترین نور که خداوند کردگار آفریده، نور پاک محمد و علی علیهما السلام است، زیرا اولین چیزی است که خدا آفریده؛ چنان که آن بزرگوار خود فرموده: **اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي؛** اولین چیزی که خداوند کردگار آفریده، نور من است و هر چه به مبدأ نزدیک تر شد، اقوا و اشرف از آن است که از مبدأ دور است، پس نور آن دو بزرگوار، از انوار سایر انبیا و اوصیا قوی تر است، زیرا نسبت به همه این ها اصل است و ضد و ظلمتی که در مقابل این نور پاک است، ظلمت ابوبکر و عمر است.

بنابر این به حکم مقدمه سابق، لازم آید ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیاء، حتی از ظلمت شیطان هم قوی تر باشد؛ چنان که شیطان فریب عمر را خورد، از این جهت گفته شده:

ان كان ابليس اغوى الناس كلهم فانت يا عمر اغويت شيطانا

ابلیس همه خلائق را گمراه کرده، ایشان را فریب داد؛ تو ای عمر! شیطان را گمراه کردی و او را فریب دادی.

پس ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیاء بیشتر است، زیرا این مطلب در مقابل نور پاک محمد و علی علیهما السلام و نور ایشان از سایر انوار قوی تر است، هم چنین ظلمتی که در مقابل آن است، باید از سایر ظلمت ها قوی تر باشد، زیرا این مطلب باید در قوت و ضعف با آن نور، مساوی باشد، لذا این ظلمت، مبدأ، اصل و منشأ سایر ظلمت ها است. وقتی این مقدمات را تمهید نمودیم، گوئیم: چنان که در اعمال به همه انبیا، اولیا،

۳۲۰۹

العبقري الحسني والخوال مولانا صاحب الزمان

شهدا، صلحا، صدیقین و مؤمنین، فیض امداد و اعانت از آن نور پاک عاید می‌گردد، هم چنین در اعمال شرّ بر همه کافران، منافقان، فاسقان و سایر اشقیاء، امداد و اعانت از آن ظلمت خبیث و ناپاک می‌رسد، پس آن ظلمت خبیث در همه معاصی و قبیاحی که در عالم واقع شده و خواهد شد، مدخلیتی دارد.

چنان که آیه وافی هدایت به این مدعی ناطق است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾^۱ «... الخ؛ یعنی خدای تعالی ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، ایشان را از ظلمت به سوی نور بیرون می‌آورد و آنان که کافر شدند، اولیای ایشان طاغوت است؛ یعنی بت است که ایشان را از نور به ظلمت بیرون می‌آورد، ایشان دوزخیان‌اند که در آن جا مخلد خواهند شد. تحقیق این مطلب توسط بنده حقیر، بدین نهج قویم و صراط مستقیم از فیض امداد معادن علوم و اسرار؛ اعنی ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - است.

در بحار است که مؤلف^{علیه السلام} در مقام توجیه این مدعی ذکر نموده: الزام معاصی و قبیاحی که بعد از این دو نفر در عالم واقع شده بر ایشان، از این جهت است که ایشان با منع کردن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} از حق خود و دفع نمودن مقام خلافت از او، سبب شدند سایر ائمه^{علیهم السلام} مخفی، پنهان و مغلوب شوند و سلاطین جور تا زمان قائم^{علیه السلام} بر خلائق مسلط گردند و این باعث کفر کافران و گمراهان و فسق فاسقان شد.

اذا ثبوت آن معاصی و قبیاحی که پیش از تولد ایشان است بر ایشان، از این جهت است که آن‌ها به آن قبیاح راضی شده‌اند و هر که به کرده دیگری راضی شود، مانند کسی است که به آن مرتکب شده.

بعد از آن، به آن دو فقره که بنده حقیر تحقیق نمودم، اشاره فرموده؛ چنان که گفته: دور نیست که ارواح خبیثه ایشان در صدور این قبیاح از اشقیاء مدخلیت داشته باشد؛ چنان که ارواح ائمه در اعمال خیر به انبیا و رسل امداد و اعانت می‌کردند و در دفع بلیات از ایشان شفاعت می‌نمودند.

الاصح الاستغناء عن اثبات مهد و بئنا الحجة المتعذر

پس از آن گفته: با قطع نظر از همه این‌ها، ممکن است این کلام را بدین نهج تأویل نماییم که مثل و مانند قبایح همه اهل عالم بر ذمه ایشان ثابت خواهد شد؛ یعنی ایشان در شقاوت با همه اشقیا برابرند، زیرا مثل افعال همه اشقیا از آن دو نفر صادر گردید. بعد مهدی به سمت کوفه متوجه می‌شود و بین کوفه و نجف اشرف فرود می‌آید، در آن وقت / اصحابی که در خدمتش می‌باشند، چهل و شش هزار ملایکه و مثل این مقدار جن می‌باشند و نقبایش سی صد و سیزده مرد هستند.

توجه امام زمان علیه السلام به جانب کوفه و نجف

[بغداد در زمان ظهور]

نجمه

۱۲

ایضاً در بحار^۱ است که مفضل عرض کرد: ای آقای من! در آن زمان، دارالفاسقین؛ یعنی بغداد چگونه می‌باشد؟

فرمود: در لعنت خدا و غضب او، بسیاری فتنه‌ها آن را خراب می‌گرداند و در حالت خرابی آن را باقی می‌گذارد، وای بر آن‌جا و بر کسی که در آن‌جا باشد، از شر بیدق‌های زرد و بیدق‌هایی که از مغرب زمین می‌آیند، از کلب جزیره و از شر بیدق‌هایی که از دور و نزدیک به آن‌جا رو می‌آورند!

به خدا سوگند! هرآینه گونه‌گونه عذاب‌ها به آن‌جا نازل می‌شود که هرگز مانند آن‌ها از ابتدای عالم تا انتهای آن به سایر امتان گمراه و گردنکش نازل نشده. هرآینه به آن‌جا عذابی نازل می‌شود که مانند آن را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و طوفان اهل آن‌جا جز با شمشیر نمی‌شود. وای بر کسی که در آن‌جا برای خود مسکن قرار بدهد! زیرا هر که در آن‌جا اقامت نماید، در شقاوت باقی می‌ماند و هر کس بیرون رود، در رحمت خدا می‌باشد.

به خدا سوگند! هرآینه اسباب دنیوی چنان برای اهل آن‌جا فراهم می‌آید که گفته می‌شود دنیا عبارت از آن‌جاست، جز عمارت‌ها و قصور آن بهشت نیست، حورالعین

العبقری العبقری فی الخصال و مولانا صاحب الزمان

جز دختران آنجا نیست و ولدان مخلدون عبارت از پسران آنجا است. هرآینه گمان می‌کنند خدای تعالی روزی بندگان را جز به اهل آنجا قسمت نکرده.

هرآینه در آنجا افترا بستن به خدا و رسول او، حکم کردن به خلاف احکام کتاب خدا، شهادت دروغ، شرابخواری، فجور، خوردن خبایث و ریختن خون‌های ناحق به حدی واقع می‌شود که در همه دنیا واقع نمی‌باشد مگر کمتر از آن‌ها. پس از آن، خدای تعالی آنجا را با این فتنه‌ها، لشکرها و بیرق‌ها خراب می‌گرداند به نوعی کس آنجا گذر نماید، گوید بغداد در آنجا نبوده.

سپس، حسنی که جوانی خوشروی است در سرزمین دیلم خروج می‌کند و به آواز فصیح صدا می‌نماید: ای آل احمد! دعوت کسی را اجابت و قبول کنید که خلائق بر غیبتش تأسف می‌خوردند و در اطراف ضریح جدش رسول خدا ﷺ ندا خواهد کرد. در آن حال خزینه‌هایی که در طالقان‌اند، به او اجابت می‌کنند، چون خزینه‌ها از طلا و نقره نیستند، بلکه مردانی‌اند که مانند پاره‌های آهن‌اند، بر اسب‌های سفید سوار شده، حربه‌ها به دست گرفته، ظالمان را به قتل می‌رسانند تا وقتی که وارد کوفه می‌شوند، در حالی که اکثر زمین را از خبایث و جور ظالمان، صاف و پاک می‌گردانند و آنجا را برای خود نزول و مقام می‌گیرند.

بعد از آن خبر مهدی به او و اصحابش می‌رسد، در آن حال اصحاب حسنی به او گویند: ای پسر پیغمبر خدا! این مرد کیست که در مملکت ما فرود آمده؟

حسنی گوید: بیایید بیرون برویم ببینیم او کیست و غرضش چیست؟

به خدا سوگند! هرآینه حسنی خدمت آن حضرت بیرون می‌رود و عرض می‌کند: اگر تو مهدی آل محمدی، پس عصای جدت رسول خدا ﷺ، انگشتر، لباس، زره‌اش فاضل نام، عمامه‌اش سحاب نام، مادیانش یربوع نام، اشترش غضبا نام، اشترش دلدل نام، الاغش یعفور نام، اسب نجیبش براق نام و مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام کو؟

در آن حال حضرت این‌ها را بیرون می‌آورد، عصا را برمی‌دارد و بالای سنگ سختی می‌کارد، ناگاه سبز شده، شاخ و برگ می‌آورد. غرضش از نشان دادن این معجزه،

الصحيح الاصح والاشرف والابواب مهدية والحيمة المنطقية

آن است که اصحاب حسنی فضیلت آن حضرت را بدانند، تا این که با او بیعت نمایند. آن گاه حسنی از راه تعجب به حضرت گوید: الله اکبر! دستت را دراز کن تا بیعت نمایم. آن حضرت دست مبارکش را دراز کرده، حسنی و لشکرش به او بیعت می کنند مگر چهل هزار نفر که صاحبان قرآن ها و به طایفه زیدیه مشهورند، ایشان بیعت نمی کنند، زیرا می گویند حکایت رویانیدن عصا جز سحر عظیم نیست. در آن حال هر دو لشکر به هم آمیخته، با یکدیگر می جنگند. مهدی به طایفه زیدیه که از بیعتش روگردانیده اند، رو می آورد، موعظه و نصیحت می کند و تا سه روز ایشان را به سوی حق می خواند. اما ایشان طغیان و کفر را می افزایند، آن گاه می فرماید همه ایشان را به قتل برسانند. بعد از آن به اصحاب خویش می فرماید: قرآن ها را از ایشان بگیرید و بگذارید، تا این که برای ایشان باعث مسرت گردد؛ چنان که آن ها را تبدیل و تحریف کرده، تغییر داده، به احکام آن ها عمل ننموده اند.

[مصدق یوم قبلی السرائر]

نجمه

۱۳

ایضاً در بحار از مفضل است که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: ای مولای من! مهدی بعد از این چه کار می کند؟ فرمود: برای سفیانی لشکری به سمت دمشق می فرستد، او را می گیرند و بالای صخره ای سرش را می برند. بعد از آن امام حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر اصحاب خود که در کربلای معلای در خدمتش بودند، به دنیا رجوع می کنند، باید از رجعت نورانی و آشکار آن حضرت تعجب نمود.

۳۲۱۳ پس از آن صدیق اکبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رجوع و خروج می کند، در نجف اشرف خیمه ای برای آن حضرت زده می شود و چهار ستون برای آن برپا می گردد؛ ستونی در نجف، ستونی در هجر، ستونی در صفا و ستونی در مدینه، گویا چراغ های آن خیمه را می بینم که مانند آفتاب و ماه تابان؛ آسمان و زمین را منور

گردانیده‌اند، در آن وقت مصداق این آیه متحقق می‌شود: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»^{۱۰} و «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ»^{۱۱}... تا آخر آیه.

در آن روز عقاید، نیّت‌ها و چیزهایی که در دل‌ها پنهان است، امتحان کرده می‌شود، تا این که نیکی و بدی آن‌ها ظاهر شود و از همدیگر تمیز یابند و همه زن‌های شیردهنده از شدت هول آن روز از بچه‌های خود غافل می‌شوند.

سپس سید اکبر، رسول خدا ﷺ با انصار و مهاجرین خود، با آنان که به او ایمان آورده، او را تصدیق کرده و در جهاد در خدمتش شهید شده‌اند؛ ظهور می‌کند و احضار می‌شود و کسانی را که آن حضرت را تکذیب کرده‌اند و در حق بودنش شک نموده‌اند؛ آنان که فرمایش او را بر او برگردانده‌اند، کسانی که در حق وی گفته‌اند ساحر، کاهن، دیوانه و با هوای نفس خود سخن گوینده است و آنان که با حضرت محاربه و مقاتله کرده‌اند همه را احضار می‌کنند برای این که با حق و راستی از ایشان قصاص و انتقام گرفته شود در عوض کارهایی که از وقت بعثت رسول خدا ﷺ تا زمان ظهور مهدی عجل الله فرجه در عصر هر یک از ائمه عليهم السلام کرده‌اند؛ جزا داده می‌شوند.

آن وقت تاویل این آیه به عرصه ظهور می‌پیوندد: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^{۱۲}؛ می‌خواهیم بر کسانی که ایشان را ضعیف شمرده‌اند، منت بگذاریم، ایشان را ائمه و وارثان روی زمین قرار دهیم، در روی زمین به ایشان تمکین و قدرت دهیم و از دست ایشان به فرعون، هامان و لشکرهایشان عذابی بنماییم که از آن می‌ترسند.

مفضل عرض کرد: ای سید من! فرعون و هامان چه کسانی هستند؟

فرمود: ابوبکر و عمر - لعنه الله علیه - .

الصبيح الأسفرزق في إنبات مهدوية الحجية المنطقية

۱. سوره طارق، آیه ۹.

۲. سوره حج، آیه ۲.

۳. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

[حضرت رسول (ص) همراه قائم (ع)]

نجمه

۱۴

ایضاً مفضل خدمت آن حضرت عرض می‌کند: ای سید! آیا رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام، با قائم می‌باشند؟

فرمود: ایشان ناچارند بر روی زمین قدم بگذارند. آری، به خدا سوگند! هرآینه همه دنیا را می‌گردند، حتی به پشت کوهی که دنیا را احاطه کرده، می‌روند، ظاهر این است که مراد از آن کوه، کوه قاف است. آری، به خدا سوگند! هرآینه ظلمات و قعر دریاها را می‌گردند و هیچ مکانی نمی‌ماند، مگر این که به آن جا قدم می‌گذارند و دین خدا را برپا می‌دارند.

بعد گویا ما، جماعت ائمه را نگاه می‌کنیم و خودمان را می‌بینم که پیش روی رسول خدا ﷺ ایستاده، به آن حضرت شکایت می‌کنیم که بعد از تو، امت، ما را تکذیب نمودند، حکم ما را بر روی ما برگرداندند، به ما دشنام دادند، لعنت کردند، ما را به قتل ترساندند و خلفای جور برای نظم امور خود، ما را از مکه و مدینه به پایتخت خودشان بردند، بعضی را به ستم حبس کردند و به قتل رساندند.

[شکایت حضرت زهرا (س) از آن دو (عمر و ابوبکر)]

در آن حال، رسول خدا ﷺ گریه می‌کند و می‌فرماید: پسران من! هیچ اذیت و آزاری به شما نرسیده، مگر این که پیش از شما مانند آن به جدتان رسیده. سپس فاطمه علیها السلام شروع کرده، از ابوبکر و عمر شکایت می‌کند و می‌گوید: به من اذیت و آزار رساندند، فدک را از من غصب کرده، گرفتند، در مجلسی که مهاجر و انصار جمع شده بودند، نزد ابوبکر و عمر رفتم و در این خصوص با ایشان گفتگو کردم؛ سختم را رد نمودند و گفتند: پیغمبران میراث نمی‌گذارند، من قول زکریا و یحیی - علی نبینا و علیه السلام - و قصه داود و سلیمان را برایشان حجت و دلیل آوردم. «

در گردش امام زمان جمع عالم را

العنقري الحسني في الخصال مولانا صاحب الزمان

۳۲۱۵

مترجم گوید: قول زکریا؛ چنان که خدای تعالی حکایت نموده، این است: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۱؛ پروردگارا! از قدرت کامل خود، پسری به من کرامت فرما تا از من و آل یعقوب میراث برد و قصه سلیمان این است؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^۲؛ سلیمان به داود وارث گردید.

فاطمه علیها السلام این دو آیه را برای ابوبکر و عمر حجت گرفت و گفت: شما می گوید پیغمبران برای اولاد خود میراث نمی گذارند، پس این دو آیه را چگونه جواب می گوید؟

بعد از آن، فاطمه علیها السلام گوید: عمر به من گفت: قباله ای که پدرت در خصوص فدک برای تو نوشته، بیرون آور! قباله را در آوردم، آن را از من گرفت، پیش مهاجر، انصار و سایر عرب گشود، بر آن، آب دهان انداخت و پاره اش کرد. در آن حال گریستم، اندوهناک و گریه کنان در گرمی هوانزد قبر تو آمدم و به خدای تعالی و به تو، ای پدر! استغاثه نمودم و پناه آوردم، به قول رقیه دختر صفی متمثل شده، گفتم:

قد كان بعدك انباء حنبئة	لو كنت شاهدا لم يكبر الخطب
انا فقدناك فقد الأرض وابلها	واختل اهلك فاشهدهم فقد لعبوا
ابدت رجال لنا فحوى صدورهم	لما وريت و حالت دونك الحجب
لكل قوم لهم قرب و منزلة	عند الأله على الادنين مقترب
ياليت قبلك كان الموت حل بنا	اما اناس ففاز و ابا لذي طلبوا

بعد از وفات تو خبرهای شداید و مصایب واقع شد، اگر تو در وقوع آنها حاضر بودی، هرآینه مصایب و شداید بزرگ نمی شدند. به درستی که تو را مفقود و ناپاب کردیم؛ چنان که زمین قطره باران را مفقود می گرداند، اهل و عیال تو مختل و پریشان شدند، پس حال ایشان را ببین که ابنا چگونه با ایشان بازی می کنند؛ یعنی به اذیت و

۳۲۱۶

الصبيح الأسفر و الغارات مهد و ربة الحجية المنظر

۱. سوره مریم، آیه ۵ و ۶.

۲. سوره نمل، آیه ۱۶.

آزارشان مشغول می‌شوند. عده‌ای وقتی تو وفات کردی، از ما دور شدی و میان ما و تو حجاب و حایل اتفاق افتاد؛ عداوت ما را که در دل‌های خود پنهان داشته بودند، آشکار کردند و به سبب وفات تو برای هر قومی که قرب و منزلت دارند، نزدیک و ملحق شدن به ارادل هست و فروپایگان این معنی در وقتی است که لام جرّ و مقرب را مصدر میمی بخوانیم و اگر لام را لام ابتدا بخوانیم، باید مقرب را به صیغه اسم فاعل بخوانیم، بنابراین معنی بیت چنین می‌شود: هرآینه بعد از وفات تو هر قومی که برای ایشان قرب و منزلتی نزد خدا هست به فروپایگان ملحق می‌شوند؛ یعنی بعد از وفات تو عزّت ایشان به ذلّت و خواری مبدّل گردید.

معنی بیت آخر این است: کاش پیش از وفات تو، مرگ مرا درمی‌یافت! و اما پاره‌ای از مردم، به چیزی که می‌طلبیدند، رسیدند؛ یعنی مردمانی که مرگ تو را می‌طلبیدند و آرزو می‌کردند، به مطلب خویش رسیدند.

پس از آن، قصه ابوبکر را خدمت پدر بزرگوارش نقل می‌کند که ابوبکر، خالد بن ولید، قنفذ و عمر بن خطاب را در خانه ما فرستاد و سایر خلائق را جمع کرد برای این که امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه‌اش بیرون کرده، برای بیعت با ابوبکر به سقیفه بنی ساعده برآند.

آن وقت امیرالمؤمنین علیه السلام به انضباط امورات زن‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله، جمع کردن قرآن، ادای دیون او و به جا آوردن وعده‌هایش مشغول بود. دیون آن حضرت، هشتاد هزار درهم بود. امیرالمؤمنین علیه السلام همه اموال خود را فروخت و دیون رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادا نمود.

عمر گفت: یا علی! بیرون آی و امری را که همه مسلمانان بر آن اتفاق کرده‌اند، قبول کن! اگر قبول نکنی، تو را به قتل می‌رسانیم.

فضّه، کنیز من، در جوابش گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به کارهایی مشغول است، اگر پیش خود در حق وی انصاف کنید، هرآینه حق با او است. در آن حال برای سوزاندن خانه امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه، حسن، حسین، زینب، امّ کلثوم علیها السلام و فضّه، همه در

شکایت حضرت زهرا به پدرش خاتم النبیا

العنقی الحسنا والخوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

خانه جمع شده، آن را آتش زدند.

در آن حال از پشت در بیرون آمدم، خطاب کرده، گفتم: ای عمر! وای بر تو! این چه جرأتی است که بر خدا و رسولش ﷺ می کنی! آیا می خواهی نسل پیغمبر را از دنیا، قطع و فانی گردانی و نور خدا را خاموش کنی، حال آن که خدا تمام کننده نور خود است؟

چون این سخن را شنید، خشمناک گردید، به من گفت: ای فاطمه! ساکت شو! زیرا محمد حاضر نیست، ملایکه از جانب خدا امر و نهی به او نمی آورند و علی مانند یکی از مسلمانان است؛ یعنی فضیلت و زیادتی بر دیگران ندارد. یکی از این دو امر را اختیار کن یا بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند یا این که همه شما را می سوزانیم.

آن گاه با گریه و زاری به درگاه خداوند کردگار عرضه داشتیم: اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو فَقْدَ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَصَفِيِّكَ وَارْتِدَادِ أُمَّتِهِ عَلَيْنَا وَمَنْعِهِمْ إِيَّانَا حَقًّا الَّذِي جَعَلْتَهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمَنْزِلَ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ؛ پروردگارا! از فقدان و نبودن نبی، رسول و برگزیده ات به تو شکایت می کنیم و از این که امت، سخنان ما را بر روی ما، رد و ما را از حق منع نمودند؛ آن چنان حقی که آن را در کتاب خود به پیغمبرت نازل گردانیدی و برای ما قرار دادی.

عمر گفت: ای فاطمه! این سخنان احمقانه زنانه را بگذار، زیرا هیچ نشده خدای تعالی نبوت و خلافت را در یک خاندان جمع نموده باشد. در آن اثنا در خانه آتش گرفت و قنقد برای گشودن آن به اندرون خانه دست دراز کرد، عمر به بازوی من تازیانه زد و بازویم مانند دملج سیاه شد. آن بازو بند سیاهی است که زنان به بازو می بندند. در را با پایش چنان زد که به شکم خورد و محسن را که شش ماهه بود، سقط نمود.

الصبيح الأسمر والبنات مهدوية الحجة العسكرة

عمر، قنقد و خالد بن ولید به درون خانه هجوم آوردند، رویم را وا کردم، طوری که گوشواره هایم از زیر چارقد نمایان شد، با آواز بلند گریه می کردم و می گفتم: وابتاه! وای رسول الله! دخترت فاطمه را تکذیب می کنند، می زنند و بچه او را در شکم می کشند.

شکوه حضرت زهرا به جناب خاتم انبیا

در آن وقت، امیرالمؤمنین علیه السلام از داخل خانه بیرون آمد، در حالی که چشم‌های مبارکش سرخ شده بود، عبایش را از برش درآورد، بر روی من انداخت، مرا به سینه‌اش چسباند و گفت: ای دختر رسول خدا! به درستی که دانسته‌ای خدای تعالی پدرت را برای عالمیان رحمت فرستاده؟ رضای الهی را منظور کرده؛ مقنعه و چارقدت را برمدار و سرت را بالا مکن! یا فاطمه! به خدا سوگند! اگر این‌ها را نفرین نمایی، هر آینه خدای تعالی در روی زمین کسی را که به رسالت محمد، موسی، عیسی، ابراهیم، نوح و آدم علیهم السلام شهادت دهد و اقرار نماید، نیز جنبنده‌ای را در زمین و پرنده‌ای در هوا باقی نمی‌گذارد مگر این که هلاک می‌گرداند.

بعد از آن به عمر فرمود: یا بن الخطاب! وای بر تو! از شر کرده‌های امروز و ما بعدت! پیش از آن که شمشیر بکشم و مابقی عمرت را هلاک گردانم، از خانه‌ام بیرون رو!

در آن حال عمر، خالد بن ولید، قنفذ، عبدالرحمان و ابی‌بکر از خانه بیرون رفتند. در آن اثنا امیرالمؤمنین علیه السلام فضّه را صدا کرد که یا فضّه! نزد خاتون خود بیا و برای وی قبالگی کن، زیرا از صدمه در که بر شکمش رسید، محسن را سقط می‌کند؛ آن طفل به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد رسید و به او شکایت خواهد کرد.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام، من، حسن، حسین، زینب و امّ کلثوم علیهم السلام را در تاریکی شب برداشت و به خانه‌های مهاجرین و انصار برد. خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و عهد و پیمانی را که در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در چهار جا با آن حضرت بیعت کرده بود، به ایشان یادآوری نمود و به ایشان فرمود: لقب امیرالمؤمنین بودن را برای من قبول کردید. همه ایشان در جواب آن حضرت وعده دادند: فردا تو را یاری می‌کنیم.

فردا که شد، همه از یاری او پس نشستند. بعد از شکایت فاطمه علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام برمی‌خیزد و محنت و مصیبتی را که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کند و می‌گوید: قصه من با این امت؛ مثل قصه هارون با بنی‌اسرائیل و سخن من به تو امروز مانند سخن هارون است که به

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَخْوَالُ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْبَيْتِ الْأَمِينِ

موسی علیه السلام گفت: «ابن أمّ إنَّ القَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ القَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱؛ ای پسر مادرم! به درستی که قوم، مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس چنان مکن که دشمنان بر من شماتت کنند و مرا به آن قوم ستمکار مگردان!

پس صبر نموده، انتظار فرج می کشیدم و در مقام تسلیم و رضا ایستادم و به سبب مخالفتشان با من و شکستن عهد و پیمانی که با ایشان بسته بودم، حجّت بر ایشان تمام گردید. یا رسول الله! به مصیبت‌ها و محنت‌هایی متحمل شدم که وصیّ هیچ پیغمبری به مانند آن‌ها متحمل نشده، حتی مرا با ضربت عبدالرحمان بن ملجم - لعنة الله - به قتل رساندند.

خدای تعالی نگران ایشان بود؛ زمانی که بیعت مرا شکستند و طلحه و زبیر، عایشه را به بهانه حجّ و عمره به مکه بردند، از آن جا به بصره آوردند و آن جا را مسخر کردند، من لشکر را برداشته، به مقاتله ایشان رفتم. اولاً خدا و بعد تو و احکامی که آورده بودی، برایشان یادآوری نمودم. اصلاً به ایشان اثر نکرده، از این عمل قبیح برنگشتند، پس با آن‌ها جهاد کردم، تا این که خداوند کردگار، مرا بر ایشان غالب گردانید، حتی خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته و دست‌های هفتاد نفر که یکی بعد از دیگری، افسار شتر عایشه را گرفته بودند، بریده شد.

یا رسول الله! در میان غزوات تو و غزواتی که بعد از تو کردم، دشوارتر و شدیدتر از این جنگ ندیدم، به درستی که از جمله شدیدترین، بزرگ‌ترین و هولناک‌ترین جنگ‌ها بود که من کردم، لکن به شداید آن صبر نمودم؛ چنان که خدای تعالی مرا به چیزی تأدیب نموده بود که در قول خود تو را به آن تأدیب کرده بود: «وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللّٰهِ»^۲؛ صبر کن و صبر تو جز با خدا نیست.

یا رسول الله! به خدا سوگند! هر آینه تأویل این آیه بعد از تو در میان امت به عرصه

الصَّبْرُ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْحَرْبِ وَ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْبُغْضِ وَ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْكُفْرِ وَ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْكُفْرِ وَ عَلَى مَا نَزَلَ مِنَ الْكُفْرِ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۷.

ظهور و تحقق رسید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^{۱۰}؛ محمد نیست، مگر پیغمبری که چند پیغمبر پیش از او بودند و قبل از او گذشتند. آیا امر چنین است که اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به دین های اصلی خود برگردید، پس بر خدا ضرری نخواهد رسید.^{۲۰}

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشینند گورد

خدای تعالی بعد از این به شکرکنندگان جزا و عوض خواهد داد.

مترجم گوید: مراد امیرالمؤمنین علیه السلام از این سخن چیزی است که تاویل این آیه به آن ناطق است، انتهى الحدیث... الخ.

[شکایت امام حسن (ع)]

نجمه

۱۵

ایضاً در بحار^{۲۰} است که بعد از اتمام شکایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن در خدمت جدش به شکایت برمی خیزد و می گوید: ای جد بزرگوار! وقتی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به کوفه هجرت فرمودند، در خدمتش بودم تا وقتی که با ضربت عبدالرحمان بن ملجم - لعنة الله - شهید شد و به من چیزهایی وصیت نمود که توبه او وصیت فرموده بودی. بعد از آن خبر شهادت پدرم به معاویه لعین رسید. آن لعین، زیاد لعین را با صد و پنجاه هزار نفر به جنگ من به کوفه فرستاد و به او امر کرد من، برادرم حسین علیه السلام، سایر برادرانم، اهل بیت، شیعیان و دوستان ما را بگیرد و اگر کسی از ما از این مقام ابا نماید، گردنش را بزند و سرش را برای او بفرستد.

چون از این تدبیر معاویه مخبر شدم، برای نماز از خانه بیرون آمدم، داخل مسجد

العنقري الحسني والخوال مؤلانا صا الحسب الزمان

شکایت حضرت مجتبی علیه السلام به خاتم انبیا

۳۲۲۱

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۱-۱۷.

۳. همان، ص ۲۳-۲۱.

جامع کوفه شدم و بالای منبر رفتم، خلائق هم در آن جا جمع شدند. سپس حمد و ثنای الهی را به جا آوردم و گفتم:

«یا معشر الناس! عفت الدیار ومحیت الأثار وقلّ الأصطبار فلا قرار علی همزات الشیاطین وحکم الخائنین السّاعة والله صحّت البراهین وفصّلت الایات وبأنت المشکلات ولقد کنا نتوقّع تمام هذه الاية تأویلها قال الله عزّ و جلّ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱، فلقد مات والله جدی رسول الله و قتل ابی علیه السلام وصاح الوسواس الخناس فی قلوب الناس ونعق ناعق الفتنة وخالفتهم السنة فیا لها من فتنة صماء عمياء لا یسمع لداعیها ولا یجاب منادیها ولا یخالف وإیها ظهرت كلمة النفاق وسيّرت رايات أهل المراق من الشام والعراق هلّموا رحمکم الله إلى الإفتتاح والنور الوضاح والعلم الجحجاح والنور الذی لا یطفی والحقّ الذی لا یخفی ایها الناس تیقفوا من رقدة الغفلة و من تکایف الظلمة فو الذی فلق الحبة وبرأ النسمة وتردّی بالعظمة لئن قام إلیّ منکم عصبه بقلوب صافية و نیات مخلصه لا یكون فیها شوب نفاق ولانیة افتراق لأجاهدن بالسيف قدماً ولأضیقنّ من السیوف جوانبها ومن الرماح أطرافها ومن الخیل سنايکها فتکلّموا رحمکم الله^۲».

معانی کلمات فصاحت سمات و مضاعین فقرات بلاغت آیات این است: ای گروه خلائق! دیار اسلام، مندرس و کهنه، آثار شریعت و ایمان، محو و صبر اهل ایمان بر این اوضاع کم شد، پس در این زمان بر مفساد شیطان صفتان و حکم خائنان آرام و قرار ننداریم.

به خدا سوگند! هر آینه دلایل و علایم امتیاز حقّ از باطل و امور مشتبه، آشکار و شبهه از آن برداشته شد که حقّ با ائمه است و هر آینه به ظهور تحقق تأویل این آیه

۳۲۲۲

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۶.

منتظر بودیم که محمد پیغمبری نیست جز این که سایر پیغمبران پیشتر از آن گذشته‌اند. آیا چنین است که اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به دین‌های اصلی خود خواهید برگشت و هر کس به دین اصلی خود برگردد، بر خدای تعالی هیچ ضرری نخواهد رساند و خدای تعالی بعد از این به شکرگزارندگان جزا و عوض خواهد داد.

به خدا سوگند! هرآینه تاویل آن، ظاهر و محقق گشت، زیرا جدم رسول خدا ﷺ وفات فرمود، پدرم کشته شد و سواس خناس در دل‌های خلائق، اساس و سوسه را برپاداشت؛ اهل فتنه به فتنه و فساد صدا بلند کرده، با سنت و طریقت پیغمبر مخالفت کردند، پس این فتنه کور و کر چه عجیب است که در اثنای آن، دعوت داعی به حق و استغاثه کسی که برای نجات یافتن از آن فتنه یا برای اضمحلال آن، استغاثه می‌کند؛ شنیده نمی‌شود و از او اطاعت می‌کنند، بلکه از صاحب و برپاکننده آن اطاعت و انقیاد می‌نمایند، سخنان نفاق‌آمیز ظاهر گشت، بیرق‌های اهل خلاف و نفاق در مملکت‌ها گردانده شد و لشکرهای خارجیان از اهل شام و عراق دچار شده، بر یکدیگر خروج کردند.

خدا شما را رحمت کند! به سوی ابتدای کار، نور آشکار، علم بزرگ و بسیار، نوری که هرگز خاموش نمی‌شود و حقی که مخفی و پنهان نمی‌ماند، بیایید ایها الناس! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی‌های احاطه‌کننده ضلالت و گمراهی بیرون آید!

سوگند به آن خدایی که دانه را شکافته، انسان را آفریده و ردای عظمت و جلال پوشیده! هرآینه اگر جماعتی از شما با دل‌های صاف و نیت‌های خالص که اصلاً نفاق و مخالفت در آن‌ها نباشد، با من بیعت نماید، هرآینه با شمشیر با تک تک شجاعان و

دلیران جهاد می‌کنم و اطراف شمشیرها، سرها، نیزه‌ها و سم‌های اسب‌ها را از بسیاری جهاد به تنگ می‌آورم. خدای تعالی شما را رحمت کند! سخن بگویید و جواب دهید. بعد از آن عرض می‌کند: یا رسول الله! گویا به دهان‌های اهل کوفه، جلو سکوت زده شده و همه ایشان جز بیست نفر مرد از اجابت دعوت‌م ساکت شدند، ایشان از جا برخاسته،

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنُ وَالْخَوَالِمَةُ لَنَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

نزد من آمدند و گفتند: یا بن رسول الله! جز به نفس‌ها و شمشیرهای خود مالک نیستیم، در خدمت ایستاده، از امر و رأی تو اطاعت می‌کنیم، به هر چه می‌خواهی ما را مأمور کن!

به یمین و یسار نگاه کردم، غیر از آن بیست نفر کسی را ندیدم که با من بیعت و اطاعت نماید. در آن حال پیش خود گفتم: من پیرو جدم رسول خدا ﷺ هستم، او وقتی سی و نه نفر معین و یاور داشت؛ در خفیّه و پنهان خدا را عبادت می‌نمود و امر خدا را اظهار نمی‌کرد، چون خدای تعالی معین و یاور او را چهل نفر نمود، آن وقت صاحب جمعیت شد و امر الهی را ظاهر گرداند. اگر با من هم چهل نفر باشند، هر آینه در راه خدا جهاد می‌کنم و لازمه جهاد را به عمل می‌آورم.

پس از آن سر به سمت آسمان بلند کرده، گفتم: اللهم انی قد دعوت وانذرت وامرت ونهیت وکانوا عن اجابة الدّاعی غافلین وعن نصرته قاعدین وعن اطاعته مقصّرين ولأعدائه ناصرین اللهم فأنزل علیهم رجزك وبأسک وعذابك الّذی لا یردّ عن القوم الظالمین؛ پروردگارا! به درستی که خلائق را به راه حق خواندم، ترساندم و به ایشان امر و نهی نمودم، ایشان از اجابت و یاری کردن من پس نشستند، در اطاعت به امر من، تقصیر و دشمنانم را یاری کردند. پروردگارا! عذاب خود را به ایشان نازل کن! آن چنان عذابی که از قوم ستمکاران بازداشته نمی‌شود.

این فقرات را به درگاه الهی عرض نموده، از منبر فرود آمدم. آن گاه به عزم رحلت از کوفه به مدینه بیرون رفتم، عده‌ای نزد من آمدند و گفتند: معاویه - علیه اللعنه - سرداران خود را به شهر انبار و کوفه فرستاد، مسلمانان را از هر طرف به غارت اموال آن جا متوجه نمود، کسانی که با وی جنگیدند، به قتل رساند و زنان و طفلان را نیز کشت.

۳۲۲۴

به ایشان گفتم: ای اهل کوفه! وفا ندارید. پس به همراهی ایشان جمعیت و لشکری روانه نمودم، به ایشان گفتم: باز اهل کوفه معاویه را اطاعت و اجابت نموده، بیعت مرا شکستند.

الصّبح الأسفر و الثّبات مهدویة الحجّة المنطوق

[شکایت امام حسین (ع) به جدش]

نجمه

۱۶

آن‌گاه امام حسین علیه السلام با آن‌که در خدمتش جام شهادت نوشیده‌اند، به خون خودشان آلوده به شکایت برمی‌خیزد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به این حال می‌بیند، می‌گریزد و به سبب گریه او، اهل آسمان‌ها و زمین همه می‌گریند و فاطمه علیها السلام چنان گریه می‌کند که زمین و ساکنان آن را به تزلزل می‌آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستد، امام حسن علیه السلام در سمت راستش و فاطمه علیها السلام در جانب چپش می‌ایستد، در آن حال امام حسین علیه السلام می‌آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به آغوش می‌گیرد و می‌گوید: یا حسین! فدایت شوم! چشم‌های تو و چشم‌های من به دیدن تو روشن باد! شیر خدا! یعنی حمزه سیدالشهدا در سمت راست امام حسین علیه السلام و جعفر طیار و پسر ابوطالب در سمت چپش می‌ایستند.

در آن حال خدیجه، دختر خویلد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام ناله زنان و فریادکنان محسن را می‌آورند، فاطمه زهرا علیها السلام می‌گوید: «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعِدُونَ»^{۱۰}؛ «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخْضَرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»^{۱۱}؛ این همان روزی است که به شما وعده شده بود، در این روز هر ذی‌نفسی که عمل خیر کرده، جزا و عوض آن را می‌یابد و هر که معصیت و عمل بد کرده آرزو می‌کند کاش میان او و عمل بدش، مسافت دور و درازی می‌بود و به آن مرتکب نمی‌شد.

مفضل گوید: چون حضرت صادق علیه السلام این سخنان را فرمود، گریه شدیدی کرد، حتی ریش مبارکش از قطرات سرشکش ترگشت، آن‌گاه فرمود: چشمی که هنگام ذکر این قضیه گریان نشود، هرگز روشن مباد!

مفضل گوید: من هم گریه بسیاری کردم، بعد از آن عرض نمودم: ای مولای من! این

شکایت سیدالشهدا به جدش خاتم انبیا

العبقری العتقی العتق فی الخصال مولانا صاحب الحجب الزمانی

۳۲۲۵

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

گریه چقدر ثواب دارد؟

فرمود: اگر این گریه از اهل حق صادر شود، ثوابش به حساب نمی آید.
بعد از آن مفضل عرض کرد: مولای من! در خصوص تأویل این قول خدای عزوجل چه می فرمایی؟ «وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»^۱؛ وقتی از موؤد؛ یعنی از کسی که به قبر گذاشته شده، سؤال شد در مقابل کدام جرم و گناه کشته شده ای؟
حضرت فرمود: یا مفضل! به خدا سوگند! هرآینه موؤد عبارت از محسن است، زیرا موؤده از ما اهل بیت است، هر که غیر از این بگوید، تکذیبش کنید، پس روز رجعت یا قیامت از محسن می پرسند: تو را در مقابل کدام جرم و تقصیر به قتل رساندند؟^۲

[وعدده خداوند به حضرت زهرا(س)]

نجمه

۱۷

ایضاً مفضل عرض می کند: ای مولای من! بعد از این چه می شود؟
فرمود: فاطمه دختر رسول خدا ﷺ برمی خیزد و می گوید: اللَّهُمَّ انجز وعدك وموعدك لي فيمن ظلمني وغصبني وضربني وجزعني بكل اولادي؛ پروردگارا! به وعده ای که به من کرده ای وفا کن، وعده ای در خصوص انتقام کشیدن از کسانی که درباره من ستم نموده، حقم را غصب کرده اند، آنان که مرا زده، در خصوص کشتن همه فرزندانم به درد و جزع آورده بودند.

در آن حال، همه ملائکه هفت آسمان، حاملان عرش، ساکنان هوا، اهل دنیا و آنان که در طبقات زمین اند، به حال آن مظلومه، با آواز بلند به درگاه الهی گریه و ناله و فریاد می کنند. در آن وقت احدی از کسانی که با ما جنگیده، در حق ما ستم کرده، به اذیت هایی که به ما رسیده، راضی شده اند؛ باقی نمی ماند مگر این که در این روز هزار

الصبيح الأسفرز و الغائب مهد وية الحجية المنسطر

۳۲۲۶

۱. سوره تکویر، آیه ۸ و ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳.

بار کشته می‌شود، نه آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، زیرا ایشان شربت مرگ را نمی‌چشند، بلکه حال ایشان چنان می‌باشد که خدای تعالی فرموده:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^{۱۰۱}؛ گمان مکنید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگان‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد خداوند خود رزق و روزی داده شده‌اند در حالی که به آن چه خدا به ایشان عطا فرموده، مسرور و شادمان‌اند. به ملاحظه حال کسانی که با ایمان و عبادت و جهاد در دنیا مانده‌اند، هنوز از پشت سر به ایشان نرسیده‌اند، زیرا می‌دانند اگر ایشان هم از دار دنیا به دار عقبی رحلت نمایند، هر آینه به کرامت خدا فایز خواهند شد، بر ایشان خوف و بیم نیست و هرگز محزون و اندوهگین نخواهند گشت،^{۱۰۲} انتهى.

تفسیر آیه شریفه راجعه به شهدا

[منکرین رجعت]

نجمه

۱۸

ایضاً در بحار^{۱۰۳} از مفضل است که خدمت حضرت صادق علیه السلام: ای مولای من! عده‌ای از شیعیان شما به رجعتان قایل نیستند.

فرمود: آیا قول جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و قول ما ائمه را نشنیده‌ای که می‌گوییم: «وَلَنُنذِرَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ^{۱۰۴}»؛ هر آینه پیش از عذاب بزرگ، عذاب کوچک را به ایشان می‌چشانیم.

آن حضرت فرمود: عذاب کوچک، عذاب رجعت و عذاب بزرگ، عذاب روز

العبقري الحسني والخوال مؤلانا صا حجب الزمان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۶ - ۲۴.

۴. همان، ص ۲۴.

قیامت است؛ روزی که زمین و آسمان در آن روز به غیر این زمین و آسمان تبدیل می‌شوند و در محضر خدای یگانه و قهار حاضر می‌باشند.

مفضل عرض کرد: ای مولای ما! از آیات قرآن دانسته‌ایم شما برگزیدگان خدایید؛ یکی از آن‌ها این است: «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ»^۱؛ هر که را بخواهیم، مرتبه‌اش را چند درجه بلند می‌گردانیم. نیز این قول خدای تعالی: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۲؛ خدا داناتر است به این که رسالت و نبوتش را به که می‌سپارد و از این جمله قول خدای عزوجل است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۳؛ به درستی که خدای تعالی از میان عالمیان، آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را برگزید در حالی که ایشان یک نسل‌اند و بعضی از ایشان از بعضی دیگر است و خدای تعالی شنوا و داناتر است. حضرت فرمود: یا مفضل! ما کجای این آیه مذکور شده‌ایم؟

عرض کردم: در قول خدای تعالی: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۴؛ نزدیک‌ترین خلائق به ابراهیم آنان‌اند که پیرو او گشتند، این پیغمبر است و آنان که به او ایمان آورده‌اند و خدای تعالی صاحب امور مؤمنان یا دوست ایشان است.

از این جمله قول خدای عزوجل است: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ»^۵؛ به مذهب و طریقت پدرتان، ابراهیم، تابع شوید، او شما را مسلمان نامید.

از این جمله قول خدای تعالی است که از ابراهیم حکایت نموده: «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ

الصَّبِيحُ الْأَسْفَرِيُّ فِي تَأْلِيفَاتِهِ مَهْدِيَّةً إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

۱. سوره انعام، آیه ۸۳

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۸.

۵. سوره حج، آیه ۷۸.

«أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»^۱؛ پروردگارا! مرا از ستایش بت‌ها دور گردان! ما می‌دانیم رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز ستایش بت نکردند و یک طرفه العین برای خدای تعالی شریک قرار ندادند.

قول خدای تعالی از این جمله است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲؛ وقتی پروردگار ابراهیم علیه السلام، او را به ذکر کلماتی واداشت، او آن‌ها را به اتمام رساند، خدای تعالی به او فرمود: من تو را امام و پیشوای خلائق قرار می‌دهم.

او عرض کرد: پروردگارا! از اولاد من هم امام و پیشوا قرار ده! فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد.

بعد از آن مفضل عرض کرد: هیچ ستمکاری به عهد امامت نمی‌رسد.

فرمود: از کجا دانستی ظالم و ستمکار به امامت نمی‌رسد؟

عرض کرد: ای آقای من! مرا با چیزی که به آن طاقت ندارم، امتحان، اختیار و آزمایش مکن، زیرا هر چه دانسته‌ام، از علم شما دانسته‌ام و از فضل احسان خدا که به شما داده، اخذ نموده‌ام.

حضرت فرمود: یا مفضل! راست گفתי! اگر به نعمتی که خدای تعالی در این باب به تو عطا کرده، اقرار نمی‌کردی، هر آینه این گونه صاحب فضل و دانش و اهل علم و بینش نمی‌شدی. یا مفضل! کدام آیات در قرآن بر این که کافر، ظالم و ستمکار است، دلالت دارد؟

عرض کرد: این قول خدای عزوجل: «الْمُنَافِقِينَ (الْكَافِرُونَ) هُمُ الْفَاسِقُونَ» و «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ کافران، ستمکاران و فاسقان‌اند و هر که فاسق و ستمکار باشد، هر آینه خدای تعالی او را امام و پیشوای خلائق نمی‌کند.

فرمود: احسنت یا مفضل! از کجا به رجعت ما قایل شده‌ای؟ حال آن که مقصران،

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

شیعیان معتقدند رجعتی نیست تا خدای تعالی ملک و سلطنت دنیا را به ما رد کند و آن را به مهدی بدهد، وای بر ایشان! خدای تعالی کی ملک و سلطنت را از ما گرفته که بخواهد به ما رد کند و پس دهد؟

مفضل عرض کرد: به خدا سوگند! هرآینه چنین نیست که می‌گویند، ملک از شما گرفته نشده و نخواهد شد، زیرا آن ملک و سلطنت، ملک نبوت، رسالت، وصیت و امامت است.

آن حضرت فرمود: یا مفضل! اگر شیعیان ما در آیات قرآن تأمل و تفکر نمایند، هرآینه در فضایل ما شک نمی‌کنند. آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌اند: ﴿وَفُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۱؛ می‌خواهیم بر کسانی که خلائق، آنها را در روی زمین ضعیف شمردند، منت بگذاریم، ایشان را ائمه و پیشوا قرار می‌دهیم، و رثه روی زمین می‌کنیم، در روی زمین به ایشان تمکین می‌دهیم و از قهر و غلبه پیشوایان روی زمین، چیزهایی به فرعون و هامان می‌نماییم که از آنها حذر می‌کنند و می‌ترسند. یا مفضل! به خدا سوگند! هر آینه به درستی که تنزیل این آیه در شأن بنی‌اسرائیل و تأویل آن درباره ما و فرعون و هامان، عبارت از ابوبکر و عمر - لعنة الله - است.

[حکم متعه در بیان امام صادق (ع)]

نجمه

۱۹

در بحار^۲ علامه مجلسی از مفضل روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ای آقای من! حکم متعه چیست؟

فرمود: حلال مطلق است و شاهد این مطلب، قول خدای عزوجل است: ﴿وَلَا جُنَاحَ

الصحيح الاصحاح الثاني مهابت مهابت مهابت مهابت

۳۲۳۰

۱. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۹ - ۲۶.

عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَ لَكِنَّ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا»^۱؛ بر شما حرجی نیست در این که زنان عده‌دار را با سخن پوشیده و طریق تعریض، خواستگاری نماید یا در دل‌های خود مخمّر و پنهان دارید که بعد از انقضای عده، ایشان را عقد نماید، چون خدای تعالی می‌داند شما به خیال این که مبادا دیگری سبقت گیرد و آنان را تزویج کند، به ایشان اظهار میل و رغبت خواهید کرد، از این جهت خواستگاری ایشان را به طریق تعریض، قصد نکاح بعد از عده برای شما حلال گردانید و لکن در خفیه با ایشان زنا نکنید، از ایشان عهد و پیمان بگیرید که از تزویج دیگران ابا و امتناع نمایند مگر این که به آن زنان قول معروف؛ یعنی قول مشهور بگویید. قول معروف عبارت است از تزویج زنان به اطلاع ولی ایشان و شهود. احتیاج به ولی برای این است که نسل، ثابت و نسب صحیح گردد و استحقاق به عمل آید.

[تفسیر آتوا النساء]

شاهد این نیز، قول خدای تعالی است: «وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»^۲؛ صداق‌های زنان را به ایشان عطا نمایید، پس اگر به رضای خود از آن صداق‌ها به شما بخشند، آن را بخورید در حالی که برایتان گوارا و شفاست.

خدای تعالی طلاق زنان تزویج شده را جز در حضور دو نفر شاهد عادل مسلمان جایز نکرده و در خصوص سایر شهادتات که در دعوی دماء، فروج، اموال و املاک است، فرمود: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»^۳؛ دو نفر از مردان خود شاهد بگیرید، اگر دو

تفسیر آیه شریفه و آتوا النساء

العبقری العجیب فی الحسب و الخصال مولانا صاحب الزمان

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۵.

۲. سوره نساء، آیه ۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

مرد نباشد، یک مرد و دوزن از کسانی که به شهادتشان راضی هستید.

[کیفیت طلاق]

خدای تعالی کیفیت طلاق را بیان نموده، می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ»^۱؛ ای پیغمبر! اگر بخواهید زنان را طلاق دهید، هر آینه در ایام طهر بدهید که از عده حساب خواهد شد و حیض‌ها را که عده به آن‌ها تمام می‌شود، بشمارید و طریقه پروردگار خود را در این باب پیش گیرید. اگر مطلقه با یک طلاق که آن‌ها را یک صیغه یا بیش‌تر جمع کند از شوهرش باین می‌شد، هر آینه خدای تعالی نمی‌فرمود، حیض‌ها را که عده با آن‌ها تمام می‌شود، بشمارید و طریقه تقوا را در این باب پیش گیرید تا قول خدای تعالی: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أُمُورًا»^۲ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۳؛ این شرایط و احکام طلاق، حدود الهی‌اند، هر که از حدود الهی تجاوز نماید؛ یعنی طلاق را به خلاف شرایط آن جاری گرداند، هر آینه به نفس خود ظلم نموده؛ یعنی از اطاعت الهی بیرون رفته و به معصیت او مرتکب شده. تو نمی‌دانی، گاه هست که خدای تعالی بعد از این، امر دیگری را احداث نماید. پس وقتی ایشان به تمام شدن عده نزدیک شدند، آن وقت به طریق خوشی؛ یعنی به دادن نفقه، کسوت و مسکن به ایشان رجوع کنید یا به طرز خوش از ایشان جدا شوید؛ یعنی ایشان را به حال خود واگذارید تا عده‌شان تمام شود و به این از شما راضی شوند. هنگام طلاق و رجوع، از خودتان دو عادل شاهد بگیرید، برای این که مرد، طلاق و زن، رجوع را انکار ننماید و شاهد برای رضای الهی شهادت دهد، نه برای اغراض فاسد. ای جماعت مکلفین! این امر حق، امری

الصحيح الامتزاز في اثبات مهذوية الحجية المستطرفة

۳۲۳۲

۱. سوره طلاق، آیه ۱.

۲. سوره طلاق، آیه ۱ و ۲.

است که کسانی که وجود و یگانگی خدا و روز قیامت را تصدیق کرده‌اند، به وسیله آن موعظه و نصیحت می‌شوند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از امری که خدا بعد از این احداث می‌کند، کراهت و نفرتی است که در میان زن و شوهر واقع می‌شود، از این جهت او را در حضور دو نفر عادل، مطلقه می‌کند. وقت طلاق دادن، آخر قرء و قرء عبارت از حیض است. واجب است طلاق بعد از فرود آمدن نقطه سفید واقع شود که بعد از زردی و سرخی و بعد از آب زرد و خون می‌آید.

نیز مراد از امری که خدا احداث می‌کند، عطوفت، مهربانی و زوال کراهت است که از طلاق اول تا دوم و از دوم تا سوم میان زوج و زوجه حادث می‌شود، لذا زوج به زوجه رجوع می‌کند و این معنی قول خدای تعالی است: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «زنان طلاق داده شده، مدت سه طهر صبر کرده، به خودشان نگاه کنند و عده نگاه دارند. اگر ایشان به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند، حلال نیست چیزی را که خدای تعالی در رحم‌های آنها خلق کرده، کتمان نمایند؛ یعنی حلال نیست حامله بودن یا حیض دیدن خودشان را کتمان نمایند و اگر شوهرهایشان اراده اصلاح داشته باشند، به رجوع کردن به ایشان در مدت عده سزاوارترند.

برای زنان حق‌هایی در ذمه شوهران است که مانند آنها هم برای شوهران است، در ذمه زنان، حقوق زنان و در ذمه شوهران، نفقه، کسوت، حسن معاشرت و هم‌خوابگی است و حق شوهران در ذمه زنان، اطاعت و انقیاد ایشان به شوهران است و این که بیگانگان را به رختخواب خودشان راه ندهند، نطفه مرد را محافظت نمایند و در سقط آن، حيله و تدبير ننمایند. مردان فضیلتی بر زنان دارند و آن عبارت است از

۳۲۳۳

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسْبُ وَالْحَوْلُ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

اطاعت زنان به ایشان، زیادت حصه ایشان در میراث و اختصاص جهاد به مردان. خداوند عالم، صاحب عزت و حکمت است.

[تفسیر آیات طلاق]

پس از آن امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از این آیه، این است: برای شوهران است که اگر اراده اصلاح داشته باشند، از وقت یک طلاق تا طلاق دیگر به زنان رجوع نمایند و برای زنان است که در مدت مذکور به شوهران رجوع کنند. بعد از آن خدای تبارک و تعالی فرموده: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ»^۱؛ طلاقی که زوجه بعد از آن، حق رجوع دارد، دو طلاق است.

پس بعد از دو طلاق، باید شوهر او را به طریق خوش و طرز دلکش نگه دارد یا به طریق احسان و خوبی از او جدایی ورزد؛ یعنی دفعه سوم او را طلاق دهد، هرآینه از شوهر باین می شود و این معنی قول خدای تعالی است: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»^۲؛ اگر شوهر طلاق سوم را جاری نمود، هرآینه آن زن بعد از آن، بر او حلال نیست تا وقتی که شوهر دیگری کند، بعد از او طلاق بگیرد؛ آن وقت به شوهر اول حلال می شود و او می تواند مانند سایرین از او خواستگاری کند؛ او از سایرین به آن زن اولی نیست.

آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی متعه را در کتاب خود حلال فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در این خصوص از جانب خدا به مسلمانان اذن داده، قول خدای عزوجل این است: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلُّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ

۳۲۳۴

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۰.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^{۱۱}؛ از زنان آنان که نسبت به شما محرم اند یا شوهر دارند، بر شما حرام شد، مگر کنیزان که با خریدن، مالک ایشان می شوید، زیرا بیع کنیزی که معقوده است به معنی طلاق دادن می باشد. خدای تعالی حلال نمودن حلال و حرام گردانیدن حرام را بر شما نوشته و سوای زنان محرم و شوهردار را برایتان حلال گردانیده و حلال شد که با اموال خودتان، زنان باعفت و غیرزنا کار بخواهید.

پس اگر زنانی را در عوض چیزی متعه کنید، اجرت ایشان را که بر شما لازم می شود، ادا نمایید و بعد از تعیین اجرت متعه در خصوص امری که شوهر و زن به آن راضی شده اند؛ مانند افزودن، کم کردن، بخشیدن و به تأخیر انداختن ادای آن، حرجی بر شما نیست. به درستی که خدا صاحب علم و حکمت است.

کیفیت متعه شدن خواهر عمر (عنه)

[متعه شدن خواهر عمر]

بعد از آن، امام صادق علیه السلام فرمود: فرق میان معقوده به عقد دائم و متعه آن است که برای معقوده صدق و برای متعه اجرت می باشد. مسلمانان در ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله خواه در حج و خواه در غیر حج، در ایام ابوبکر و چهار سال از ایام عمر متعه می کردند، تا این که روزی عمر به منزل خواهرش عفرارفت، ناگاه در آغوش او بچه ای دید که از پستانش به او شیر می دهد و قطرات شیر را در دهان آن بچه مشاهده نمود.

در آن حال غضبناک شده، از شدت غضب لرزید، عرق نمود، بچه را از آغوش خواهرش گرفت و بیرون رفت، به مسجد رسید، بالای منبر رفت و گفت: خلائق را ندا کنید تا به نماز جماعت بیایند، هنوز وقت نماز نرسیده بود. خلائق دانستند این ندا برای نماز نیست، بلکه برای امری است که عمر اراده کرده. همه در مسجد حاضر شدند.

آن گاه عمر گفت: ای گروه مهاجرین و انصار و اولاد قحطان! کیست از شما که دوست بدارد محرم های خود را از زنانی که شوهر نکرده اند در حالتی ببیند که مانند

العبقری العجیب فی الحسب و الخصال مولانا صاحب الزمان

این طفل را زاییده و به او شیر می‌دهد.

حضار گفتند: آن را دوست نمی‌داریم.

عمر گفت: آیا نمی‌دانید خواهرم عفرا، دختر مادرم ختمه و پدرم خطاب، شوهر

نکرده؟

گفتند: آری، می‌دانیم که شوهر ندارد.

گفت: در این ساعت به منزل او رفتم و این بچه را در آغوشش دیدم، او را به خدا

سوگند دادم که این بچه از کجاست؟

گفت: متعه شده‌ام. پس ای گروه خلائق! شما به کسانی که این‌جا حضور ندارند،

اعلام نمایید متعه‌ای که در عهد رسول خدا ﷺ برای مسلمانان حلال بود، من حرام

گردانیدم، هر که از این ابا نماید، هر آینه با تازیانه او را خواهم زد.

در میان آن جماعت کسی گفته او را انکار و رد نکرد و نگفت پیغمبری بعد از

رسول خدا ﷺ و کتابی بعد از قرآن نیامده و ما مخالفت تو را با خدا و رسولش ﷺ و

کتاب او قبول نمی‌کنیم، بلکه گفته او را قبول نموده، همه راضی شدند.

[شرایط متعه]

نجمه

۲۰

ایضاً مفضل عرض کرد: مولای من! شرایط متعه چیست؟

فرمود: یا مفضل! برای متعه هفتاد شرط است هر که یکی از آن‌ها را عمل نکند، به

نفس خود ظلم نموده.

عرض کرد: ای آقای من! به ما امر فرموده‌اید زن زنا کار، زنی که به افساد مشهور

است و زن دیوانه را متعه نکنیم و به ما فرموده‌اید زن را به زنا تکلیف نماییم، اگر قبول

کرد، متعه کردن او حلال نخواهد بود و اگر این‌ها را ندارد، مرد باید به او بگوید نفس

خود را به حکم کتاب خدا و سنت پیغمبر او ﷺ به متعه گی به من ده، باید اجرت و

مدت آن را که یک ساعت، یک روز، دو روز، یک ماه و یا یک سال، کمتر یا بیشتر

الصحيح الاصحح والافضل والافضل

باشد، تعیین نماید و اجرت آن چیزی است که هر دو به آن راضی شده باشند؛ مانند انگشتر، بند نعلین، نیمه خرما و بیش از این مانند درهم، دنانیر یا متاعی که زن به آن راضی شود. اگر زن این اجرت را بخشید، هر آینه برای او حلال می شود؛ مانند صداق که زنان معقوده به شوهران شان می بخشند؛ چنان که خدای تعالی در حق ایشان فرموده: **﴿فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾**^{۱۰۱}؛ اگر زنان با رضا و طیب نفس، چیزی از صداق های خود به شما بخشند، هر آینه آن را بخورید که برایتان گوارا و شفاست.

بعد از آن، مرد به زن می گوید تو را متعه می کنم به شرطی که تو از من میراث نبوی و من از تو میراث نبیوم و به شرطی که نطفه خود را هر جا بخواهم بگذارم؛ در رحم تو یا بیرون می ریزم و بر تو واجب است بعد از گذشتن مدت متعه گی، چهل و پنج روز یا مدت یک حیض استبرانمایی؛ یعنی صبر کنی و شوهر نروی.

چون زن این تکالیف را قبول نمود، دوباره این ها را به او می گویی، بعد از آن، صیغه متعه را جاری می کنی، اگر تو و او بخواهید مدت متعه را زیاد کنید، می توانید بر آن مدت قدری بیفزایید. در این حدیث برای ما روایت شده اگر زن، متعه شدن را قبول می کند، باید احوالش را بیان نماید که آیا شوهر، حمل و یا عده دارد یا نه و بر تو حرجی نیست.

نیز شاهد این مدعی قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که «خدا بر پسر خطاب لعنت کند! اگر او نبود، هیچ مرد شقی و زن شقیه زنا نمی کرد، زیرا مسلمانان به سبب متعه از زنا مستغنی می شدند.

سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي**

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي
الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾^{۱۰۲}؛ از خلائق منافقی

۱. سوره نساء، آیه ۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۴ و ۲۰۵.

هست که گفته او که به تو ایمان آورده‌ام و در دار دنیا مصاحب تو هستم، به پیشگاه نظرت، مستحسن و خوش‌نما می‌آید، به خدا سوگند یاد می‌کند، او را شاهد می‌گیرد و می‌گوید: خدایا شاهد باش بر این که گفته من همان است که در دل دارم، حال آن که او شدیدترین خصومت‌کنندگان با تو است، وقتی از نزدت برمی‌گردد با سرعت و تعجیل راه می‌رود، برای این که در روی زمین مفسده؛ یعنی قطع ارحام و خونریزی برپا دارد و دین و اولاد را هلاک و ضایع گرداند، خدای تعالی فساد را دوست نمی‌دارد.

مترجم گوید: غرض حضرت صادق علیه السلام از تلاوت این آیه، اشاره به این است که عمر بن الخطاب در حیات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله طریقه نفاق را پیش گرفته، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار ایمان و اخلاص می‌نمود؛ بعد از وفات آن حضرت، خیابان باطنی را آشکار نموده، اساس مفسده و تبدیل احکام دین را برپا نموده.

پس از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس نطفه خویش را در حال مقاربت با معقوده دایمی، بیرون از رحم او بریزد، ده اشرفی دینه نطفه از باب کفاره بر ذمه‌اش می‌آید. از شرایط متعه این است که مرد مختار است نطفه را به هر جای متعه که می‌خواهد بگذارد، وقتی آن را در رحم او گذاشت و از آن بچه به عمل آمد، هر آینه آن بچه به حسب شرع به پدرش ملحق می‌شود،^۱ «انتهی الحدیث».

[شکایت ائمه بعد از ظهور]

نجمه

۲۱

در بحار^۲ از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: بعد از اتمام شکایت جدم امام حسین، جدم علی بن الحسین و پدرم حضرت باقر علیه السلام برمی‌خیزند و از آن اذیت‌ها که در حق ایشان شده، خدمت جده‌شان رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کنند. بعد از آن من برمی‌خیزم و از اذیت‌هایی که ابی جعفر منصور به من کرده، خدمت جدم رسول

۳۲۳۸

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲ - ۲۹.

۲. همان، صص ۳۳ - ۳۲.

خدا ﷺ شکایت می‌کنم.

بعد از من، پسر امام موسی علیه السلام برمی‌خیزد و کرده‌های هارون الرشید درباره او را خدمت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کند. پس از آن علی بن موسی علیه السلام برمی‌خیزد و کرده‌های مأمون در حق او را خدمت جدش شکایت می‌کند. سپس محمد بن علی؛ یعنی امام محمد تقی علیه السلام برمی‌خیزد و کرده‌های متوکل عباسی درباره او را به جدش شکایت می‌کند. بعد از آن، امام علی النقی علیه السلام برمی‌خیزد و به جدش شکایت می‌کند. پس از آن، امام حسن عسکری علیه السلام برمی‌خیزد و از اذیت‌هایی که معتز به او کرده، خدمت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کند.

آن گاه مهدی که همنام جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، برمی‌خیزد، در حالی که ملایکه در اطرافش می‌باشند، او پیراهن حضرت را در بر کرده که با خون او، زمانی که پیشانی‌اش مجروح و دندان مبارکش شکسته شد، آغشته شده بود؛ به این حالت می‌آید، پیش روی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ایستد و عرض می‌کند: ای جد بزرگوار! صفات و شمایل مرا برای امت بیان فرمودی، ایشان را به من دلالت نمودی و نسب، نام و کنیه مرا به ایشان نشان دادی؛ یعنی به امت فرمودی شخصی بعد از من می‌آید که صفات، شمایل و نسبش چنان و نام و کنیه‌اش فلان است.

امت، فرموده تو را قبول نکرده، مرا انکار نمودند، از گفته تو تمرد کردند و گفتند او هنوز موجود و متولد نشده، او کجاست، کی به وجود آمد و در کدام مکان باشد، حال آن که پدرش وفات یافت و اولادی بعد از خود باقی نگذاشت، اگر خبر بودن او در روی زمین صحت داشت، هر آینه خدای تعالی ظهورش را تا این وقت به تأخیر نمی‌انداخت! به همه این سخنان کدورت آمیز صبر نموده، منتظر فرج بودم، تا این که خداوند کردگار در ظهور و خروج، مأذونم فرمود.

[حمد رسول خدا (ص) در زمان ظهور]

در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا

حمد رسول خدا در وقت ظهور

الأرض تنبوء من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين؛ حمد باد خدای را که وعده خود را در حق ما راست گرداند و ما را بر روی زمین وارث نمود؛ در بهشت، هر جا را که بگزینیم و بخواهیم، منزل می‌کنیم، پس اجر و جزای عمل‌کنندگان چه خوب است! بعد از آن می‌فرماید: فتح و نصرت خدا فرا رسید و تأویل قول حق سبحانه و تعالی تحقق به هم رسانید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱؛ او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق بر خلائق فرستاد، برای این که او را بر همه دین‌ها غالب گرداند، هر چند که مشرکان آن را ناخوش بدارند. غرض رسول خدا ﷺ از تلاوت این آیه، این است که وقت غالب شدن ما بر سایر مذاهب و ادیان، الآن است.

سپس این آیه را تلاوت می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ»^۲... الخ؛ یعنی یا محمد! به درستی که ما برای تو فتح کردیم، فتح کردنی که آشکار است، برای این که خدای تعالی گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد و نعمت خود را برای تو، تمام نماید، تو را به راه راست هدایت کند و به تو یاری دهد، یاری کردنی که نادر و کمیاب است.

[مناجات حضرت رسول (ص)]

نجمه

۲۲

ایضاً مفضل خدمت آن جناب عرض می‌کند: مولای من! رسول خدا ﷺ چه گناهی داشت که خدا آن را بخشید؟

فرمود: یا مفضل! به درستی که جناب رسول خدا ﷺ به درگاه الهی این گونه مناجات نمود: پروردگارا! همه گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم علی و شیعیان اولاد ائمه اطهار را که تا روز قیامت از ایشان صادر خواهد شد، به گردن من بینداز و

۳۲۴۰

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره فتح، آیه ۱ و ۲.

مرا به سبب شیعیانمان، بین انبیا و مرسلین رسوا مگردان! خدای تعالی دعایش را قبول فرموده، همه گناهان را به گردن او انداخت و بعد، آنها را بخشید.

مفضل گوید: چون این را شنیدم، بسیار گریستم و عرض کردم: ای آقای من! این موهبت از فضل الهی است که از برکت شما به ما رسیده.

حضرت فرمود: یا مفضل! شیعیانی که پیغمبر، گناهانشان را به گردن کشید، جز تو و امثال تو نیستند و لکن یا مفضل! این حدیث را به شیعیانی که در ترک عبادت و عمل پروا ندارند، خبر مده، چون به این حدیث اعتماد کرده، اطاعت و عبادت را ترک می کنند و به این جهت از رحمت الهی محروم می باشند، زیرا ما اهل بیت چنانیم که خدای تعالی در حق ما فرموده: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ»^{۳۱}؛ ائمه شفاعت نمی کنند مگر کسانی را که نزد خدا پسندیده شوند، از خوف و خشیت الهی بترسند و وا همه کنند،^{۳۲} انتهى.

[تأویل لیظهره علی الدین]

نجمه

۳۳

ایضاً مفضل عرض کرد: ای مولای من! چرا خدا در روز رجعت می فرماید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^{۳۳}؛ برای این که در روز رجعت او را بر همه دین ها غالب گرداند، آیا رسول خدا ﷺ زمان بعثت بر همه دین ها غالب نشد؟

فرمود: یا مفضل! اگر رسول خدا ﷺ در زمان بعثت بر همه دین ها غالب می شد، هر آینه در روی زمین مجوسیان و یهودیان، طایفه صابیان - که ملایکه را معبود می دانند -، نصارا، افتراق، مخالفت، شک، ریب، شرک، بت پرستان، ماه پرستان، ستایش کنندگان ستارگان، آتش پرستان و سنگ پرستان نمی بودند، بلکه تأویل قول

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۳.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳.

خدای تعالی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱ عبارت از مهدی علیه السلام در روز رجعت است، این معنی قول خدای عز و جلّ است: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»^۲؛ با کافران و منافقان قتال و جهاد نمایید تا فتنه واقع نشود؛ یعنی دین باطل میان خلائق باقی نماند و تمام دین برای خدا باشد.

مفضل عرض کرد: شهادت می‌دهم شما از علم خدا دانسته‌اید و با قدرت و سلطنت او قادر و توانا شده‌اید، به حکم او گویا می‌شوید و به امر او عمل می‌کنید!

امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از آن مهدی علیه السلام به کوفه برمی‌گردد و از آسمان در آن جا جرّادی از طلا می‌بارد؛ چنان که در بنی اسرائیل به واسطه ایوب بارید، آن گاه خزاین زمین از طلا، نقره و جواهر را به اصحابش قسمت می‌کند.

مفضل عرض کرد: مولای من! اگر کسی از شیعیان شما فوت کند و در ذمه‌اش از برادران دینی یا مخالفان، قرض و دین باشد، حالش چگونه است؟

فرمود: اولین کاری که مهدی می‌کند این است که در اطراف عالم ندا می‌کند برای هر کس در ذمه احدی از شیعیان ما، دینی هست بگوید، حتی آن حضرت دانه سیر بیابان و خشخاش را که در ذمه شیعیان باشد، ردّ و ادا می‌نماید. کجا مانده که قنطارهای طلا و نقره و املاک را ادا نکند، بلکه همه آن‌ها را به صاحبانش ادا می‌کند.^۳ قنطار، دو بیست و قیه نقره است، بعضی دو بیست رطل و برخی، معانی دیگر گفته‌اند.

[مدّت خلافت قائم (ع)]

نجمه

۲۴

ایضاً مفضل عرض کرد: مولای من! بعد از این، چه خواهد شد؟

فرمود: قائم بعد از آن که شرق و غرب زمین را می‌گردد، به کوفه و مسجد آن جا

۳۲۴۲

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۳؛ سوره انفال، آیه ۳۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۳۳-۳۴.

می آید و مسجدی را که یزید بن معاویه وقتی امام حسین علیه السلام را به قتل رساند، بنا نموده بود؛ خراب می کند. نیز مسجدی را که برای خدا ساخته نشده، خراب می کند، ملعون است! ملعون است! کسی که آن را بنا نموده.

مفضل عرض کرد: ای مولای من! مدت خلافت قائم چه مقدار است؟ در جوابش گفت: خدای عزوجل فرموده: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ خَالِدِيْنَ فِيْهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»^{۱۱}، «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوْبٍ»^{۱۲}؛ روز قیامت خلایق دو گروه می باشند؛ بعضی شقی و بعضی سعید. آنان که شقی اند، در آتش می باشند و در آن جا نفس برای ایشان به بیرون آوردن و به اندرون کشیدن می باشد، مادامی که آسمان ها و زمین ها باقی اند، آن ها در آتش مخلّداند مگر وقتی که خدا بخواهد، آن وقت از آتش بیرون می آیند. اما آنان که سعیداند، در بهشت می باشند، مادامی که آسمان ها و زمین باقی اند در آن جا مخلّداند مگر وقتی که خدای تعالی بخواهد، آن وقت از بهشت بیرون می آیند و عطای الهی در حق ایشان عطایی است که منقطع نمی شود.

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: معنی «غَيْرَ مَجْدُوْبٍ» این است که آن نعمت و عطا از ایشان بریده نمی شود، بلکه آن نعمتی دایمی و ملکی است که نهایت ندارد، حکمی است که منقطع نمی باشد، امری است که جز به اختیار خدا باطل نمی شود و مشیت و اراده ای است که او جز آن اراده را نمی داند، بعد از آن قیامت، چیزهایی واقع می شود که خدای تعالی در کتاب خود وصف و بیان فرموده. «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا كَثِيْرًا»^{۱۳}.

در بحار است که مؤلف گوید: غرض حضرت صادق علیه السلام از تلاوت این آیه در

جواب مفضل، اشاره به این است که انقطاع نعمت از اهل بهشت و هم چنین مدت

۱. سوره هود، آیه ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲. سوره هود، آیه ۱۰۸.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۴.

خلافت قائم علیه السلام منوط به مشیت الهی است، هر قدر که خدا بخواهد، خلافت خواهد نمود. مضمون این است که صادق علیه السلام این آیه را به زمان رجعت تفسیر کرده، به تقریب این که مراد از بهشت و آتش آن باشد که در عالم برزخ است. این وجه، اظهر و جوهی است که در تأویل این آیه ذکر شده. بنده حقیر، مترجم گوید: مفسرین و جوهی در خصوص این آیه ذکر کرده‌اند، لکن ایراد آن‌ها در این باب، از مقصد کتاب بیرون است.

[بیان علامه مجلسی (ره)]

نجمه

۲۵

علامه مجلسی رحمته الله فرموده: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر، «حدیث مفضل را بدین نهج ایراد کرده که محمد بن ابراهیم بن محسن عطار آبادی به من خبر داد که حدیث آینده را با خط پدرم، ابراهیم بن محسن یافتم و خط پدرش را هم به من نشان داد، نسخه‌ای از روی آن نوشتم، صورت این حدیث چنان است که حسین بن حمدان، از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله آن را چنان که مذکور شده تا این جا ذکر نمود، گویا جوانان اهل طالقان را که به منزله خزین‌هایند، می‌بینم که حربه‌ها به دست گرفته، به اسب‌های سفید سوار شده، از بسیاری شوق به جنگ و جهاد، مانند گرگان صدا می‌کنند. سردارشان مردی از قبیله تیمی می‌باشد که به او شعیب بن صالح گویند.

پس امام حسین علیه السلام میان ایشان رو می‌آورد، در حالی که روی مبارکش مانند دایره قمر می‌باشد، جمالش خلایق را به تعجب می‌آورد و پی قتل ظالمان می‌افتد، شمشیرش، بزرگان، کوچکان، فروپایگان و بلندمایگان را فرا می‌گیرد، بعد از آن، همه این بیدق‌ها و لشکرها را برمی‌دارد و می‌برد، تا این که وارد کوفه می‌شود در حالی که بسیاری از اهل زمین آن جا می‌باشند، آن جا را برای خود مقرّ و مقام قرار می‌دهد. آن

الصحيح الاصحح والاشهر والاثبات مهدوية الحجة المنتظر

۳۲۴۴

گاه خبر مهدی علیه السلام در کوفه به آن حضرت و اصحابش می‌رسد.

در آن حال اصحاب امام حسین علیه السلام خدمتش عرض می‌کنند: یا بن رسول الله! این مرد کیست که به مملکت ما آمده؟

آن حضرت می‌فرماید: بیاید بیرون رویم تا ببینیم او کیست و مطلبش چیست؟
به خدا سوگند! هر آینه امام حسین علیه السلام می‌داند او مهدی است و او را می‌شناسد و از این سخن جز رضای الهی اراده نمی‌کند؛ یعنی مرادش این است که مهدی علیه السلام را به اصحاب خود بشناساند.

آن حضرت با چهار هزار مرد که قرآن‌ها و شمشیرها را به گردن‌ها حمایل کرده، لباس‌هایی که مانند پلاس است، پوشیده‌اند، از کوفه بیرون می‌رود. آن حضرت می‌آید، تا این که در نزدیکی مهدی علیه السلام فرود می‌آید و می‌فرماید: از این مرد؛ یعنی از مهدی پیرسید او کیست و غرضش چیست؟

در آن حال بعضی از اصحاب امام حسین علیه السلام به سوی لشکر مهدی می‌روند و می‌گویند: این جماعتِ جولان‌کنندگان خدا، به شما تحیت و سلام می‌فرستد! شما کیستید، صاحب شما کیست و چه می‌خواهید؟

اصحاب مهدی علیه السلام در جوابش گویند: صاحب ما مهدی آل محمد است و ماها که از جن و ملایکه و انس هستیم، یاران اویم.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: او را بگذارید که در یک جا همدیگر را ببینیم.

مهدی از میان لشکرش بیرون می‌آید و با امام حسین علیه السلام بین دو لشکر می‌ایستند. در آن حال امام حسین علیه السلام می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمدی، پس عصای جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله، انگشترش، لباس و عمامه و اسب او، اشترش غضبا نام، اشترش دلدل نام، الاغ او یعفور نام، اسبش براق نام، تاجش و قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرده و بی‌تغییر و تبدیل است، کو؟

در آن حال، سله قائم را احضار می‌فرماید که همه این‌ها در آن می‌باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: همه این‌ها و متروکات همه پیغمبران در آن سله می‌باشد،

حتی عصای آدم و نوح، ترکه هود و صالح، مجموعه ابراهیم، پیمانۀ یوسف، پیمانۀ و ترازوی شعیب، عصا و تابوت موسی که بقیۀ ترکه موسی و آل هارون در آن است و ملائکه آن را برمی دارند، زره داود، انگشتر سلیمان و تاجش، اسباب و اثاث سیّاحی عیسی و میراث همه انبیا و مرسلین در این سلّه می باشد.

چون امام حسین علیه السلام این ها را می بیند، به قائم می گوید: یا بن رسول الله! از تو خواهش می کنم عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این سنگ بکاری و از خدای تعالی مسألت نمایی آن را روی این سنگ برویاند. غرض حضرت این است که اصحابش فضل مهدی را ببینند تا از او اطاعت کنند و با او بیعت نمایند. مهدی عصا را برمی دارد و روی آن سنگ می کارد.

پس در آن می روید، بلند می گردد و شاخ و برگ درمی آورد به نوعی که بر لشکر امام حسین علیه السلام سایه می افکند، چون این معجزه از آن حضرت صادر می شود، امام حسین علیه السلام می گوید: الله اکبر! یا بن رسول الله! دستت را دراز کن تا با تو بیعت نمایم. سپس امام حسین علیه السلام و لشکرش با او بیعت می کنند مگر چهار هزار نفر از آن هایی که قرآن حمایل کرده، لباس های پلاس پوشیده اند و به طایفه زیدیّه مشهورند. ایشان بیعت نمی کنند و می گویند رویانیدن عصا جز سحر عظیم نیست. ترجمۀ حدیث مفضل به نقل از ترجمۀ جلد سیزدهم بحار الانوار تمام شد، انتهى.

ثقة روایت مرویه ای از مفضل

[کلام در باب مفضل بن عمر]

تذنیب موجز مختصر فی ترجمۀ مفضل ابن عمر

بدان رجالتین درباره مفضل بن عمر جعفی، راوی این روایت، سخن به ضد رانده اند، پس بعضی او را از غلات و برخی از اجلّه روات خوانده اند، اخبار ماذح و قاذح او در مسفورات کبار در مرای و منظر علما اخبار است و لاسیما در تنقیح المقال شیخنا المعاصر المامقانی والواصل إلى رحمة الله الملك السبحانی.

حق آن است که او صحیح الاعتقاد و ثقة جلیل القدر است؛ چنان که شیخ مفید در

ارشاد فرمود: مقن روی النصّ عن ابی عبدالله علی ابنه ابی الحسن موسی من شیوخ اصحاب ابی عبدالله وخاصته و بطاشه وثقاته الفقها الصالحین رحمهم الله المفضل بن عمر الجعفی ومعاذین کثیر ".... الخ.

مؤید به بنای وحید بهبهانی - اعلی الله مقامه - بر وثاقت او؛ چنان که در تعلیقه خود بر رجال کبیر فرموده: **ومما یؤید علی عدم غلوّه، ایّ المفضل بل علی وثاقته وجلالته کونه من وكلاء الصادق والکاظم وخدامهما مدّة مدیده ظهوراً لا یبقی معه ریب فلو کان غالباً لَمَّا رضیاً** علیهما السلام بوکالتہ وخدمته، بل کانا علیهما الصلوة والسلام یطردانه وهذا مرجح اخبار المدح ویرفع التیمة عن رواتها، انتهى کلامه علیه السلام.

عبریه سیزدهم

[رجعت و کیفیت آن]

در بیان معنی رجعت و کیفیت آن است، در آن دو مطلع و چند برج و در هر برج، چند نجمه است.

مطلع اول: بدان رجعت در لغت به معنی بازگشت چیزی است که سابقاً بوده و در لسان شرع سه اطلاق دارد.

اول: بر ظهور حضرت بقیة الله به حسب ظاهر در دنیا و خواندن مردمان با سیف به سوی باری تعالی اطلاق می شود؛ چنان که در بعضی اخبار است.

دوم: بر زنده شدن بعضی از اموات در وقت ظهور آن بزرگوار اطلاق می شود؛ چنان که مفاد اخبار کثیری است که نبذی از آنها بعد از این ذکر خواهد شد.

سوم: بر ظهور رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین علیؑ و ائمة دین علیهم السلام و بازگشت دشمنان ایشان به سوی دنیا و کسانی از دوستان ایشان که خدا خواسته است، اطلاق می شود.

باید دانست مراد از رجعتی که مخالفین منکر آن می باشند، معنی اول رجعت نیست، چرا که ایشان قایل به رجوع مهدی هستند. نهایتاً بعضی می گویند آن مهدی از بنی عباس است و تا کنون متولد نشده و برخی گویند آن عیسی بن مریم است.

○ پس رجعتی که مخالفین منکر آن هستند، رجعت حضرت رسول ﷺ،

۲۲۴۹

امیرالمؤمنین علیؑ و اولاد طاهرین آن بزرگوار با جمعی از مؤمنین محض و منافقین صرف به دنیاست و به زعم خود ادله ای بر این مدعی اقامه نموده اند؛ چنان که بعد از این، آن ادله با جواب های آنها ذکر خواهد شد و داعی آنها بر آن کار، این رجعت

نیست مگر آن که اعتراف به چنین رجعتی، باعث هدم تمام اساس آن‌هاست، پس بر آن چه آن را از جانب پروردگار خود، حق و صدق می‌دانستند، لباس شبهات و مغالطات پوشاندند و پوشیده نیست که ایشان هرگاه به قیام حجت، قایل و به صدق روایاتی که از حضرت رسول ﷺ وارد شده، معترف باشند که آن چه در بنی اسرائیل واقع شده، در این امت نیز واقع خواهد شد؛ در آن چه از آن فرار نموده‌اند، واقع می‌شوند، چرا که صحت قیام قائم، مستلزم احیای اموات است؛ چنان که روایات کثیر و ادله قاطع بر آن اقامه شده است.

مطلع دوم: بدان رجعت، سرّی از اسرار الهی و معتقد شدن به آن، ثمره ایمان به غیب است که در فرقان حمید مدح آن شده و مراد از آن؛ چنان که دانستی رجوع رسول خدا ﷺ، ائمه معصومین علیهم السلام، دوستان و دشمنان آن‌ها از کسانی است که مؤمن محضر یا کافر صرف باشند، به شرط آن که آن کافر از اشخاصی نباشد که خداوند او را در دنیا به عذاب هلاک نموده باشد، زیرا کسی که در دنیا به عذاب الهی هلاک شده، به صریح آیه **﴿وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْبٰیةٍ اَهْلَکْنٰهَا اَنْهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ﴾**^۱ به دنیا رجوع نخواهد کرد.

چنان که قمی^۲ در تفسیر این آیه از حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت نموده که فرمودند: هر اهل قریه‌ای که خداوند آن‌ها را در دنیا به عذاب هلاک نموده، به دنیا رجوع نخواهند کرد، مگر آن که برای ایشان قصاص باشد، مثل این که به ظلم کشته شده باشند و ماحضین در ایمان و کفر نباشند، زیرا در این صورت آنان با قاتلین خود به دنیا رجوع نموده، آن‌ها را به قتل رسانده، بعد از قصاص، مدت سی ماه در دنیا زندگی کرده‌اند، سپس همه آن‌ها در یک شب خواهند مرد.

این، آن حشر اولی است که خداوند متعال در آیه **﴿وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُرْجَعُوْنَ﴾**^۳ به آن اشاره فرموده و حضرت صادق علیه السلام هم

الصَّحیحُ الْأَسْفَرُ فِي الْبَيِّنَاتِ مَهْدِ وَبِئَاتِ الْحُجَّةِ الْمُبْتَغَى

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۵.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۶.

۳. سوره نمل، آیه ۸۳.

همین را فرموده و دلیل بر این که این حشر در رجعت می‌باشد، قول باری تعالی است که فرموده: **﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾**. قال عليه السلام: الايات امير المؤمنين والائمة عليهم السلام.

راوی عرض کرد: به درستی که عامه گمان دارند مراد از قول باری تعالی **﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾** «حشر در روز قیامت است».

آن بزرگوار فرمود: خداوند در روز قیامت از هر امت، فوجی را حشر می‌فرماید و باقی را حشر نمی‌فرماید، چنین نیست و لکن این حشر فوج فوج، در رجعت است.

اما آیه‌ای که ناظر به حشر قیامت است، این قول باری تعالی است که فرموده: **﴿وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نَغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾**.^{۳۰}

ایضاً از حضرت صادق عليه السلام در بحار روایت نموده که فرمود: احدی از مؤمنین نیست که کشته شده باشد مگر آن که به دنیا رجوع می‌کند، تا آن که انف خود بمیرد و جز برای مؤمن محض و کافر صرف رجعتی نیست.^{۳۱}

در کافی^{۳۲} از آن حضرت عليه السلام مروی است که در تفسیر قوله تعالی: **﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾**^{۳۳} فرموده: مراد از عباد، قومی است که خداوند آنها را قبل از قیام قائم مبعوث می‌نماید، پس قاتلی از آل محمد را نمی‌گذارند مگر آن که او را می‌کشند.

ایضاً از آن بزرگوار مروی است که در آیه **﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ * يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾**^{۳۴} فرموده: اولین آیه برای خروج حضرت قائم، این دود

۱. سوره نمل، آیه ۸۳

۲. سوره کهف، آیه ۴۷

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۱

۴. ر.ک: همان.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶

۶. سوره اسراء، آیه ۵

۷. سوره دخان، آیه ۱۰ و ۱۱

آسمانی و نزول عیسی بن مریم از آسمان است؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم^۱ است که فرموده: ذلک فی الرجعة من القبر إلى ان قال، ثم قال تعالى: ﴿إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾^۲؛ یعنی عائدون إلى القيامة و اگر قوله تعالى: ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾^۳ بوده باشد، در قیامت، ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾ نمی فرمود، چرا که بعد از قیامت و آخرت، حالتی نیست که به سوی آن، عود کنند.

بالجمله پس رجعت، قول شیعه امامیه اثنا عشریه است که بنا بر مفاد آیات کثیر و اخبار متکثر و فیره از ضروریات مذهب ایشان گردیده؛ چنان که علامه مجلسی^{رحمته الله} در کتاب حقّ الیقین به ضروری مذهب بودن آن تصریح فرموده و ما الآن در نقل آیات و اخبار دالّ بر ثبوت آن شروع نموده، می گوئیم:

الصحيح المستوفى بقايات مهدي و بنو الحجة المنتظر

۱. تفسیر القمی، ج ۲، صص ۲۹۱ - ۲۹۰.

۲. سوره دخان، آیه ۱۵.

۳. سوره دخان، آیه ۱۰.

برج اول

[وقوع رجعت در امام سابق]

در آیاتی که بر وقوع رجعت در امام سابق دلالت دارند و در آن چند جمله است:

[روایتی از حضرت امیر(ع)]

نجمه

قال الله تعالى: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾^۱ الآية. سعد بن عبدالله از ابن عیسی، او از حسن، او از حسین بن علوان، او از محمد بن داود عبدی و او از اصبع بن نباته در بحار^۲ از مختصر البصائر^۳ روایت نمود که او گفته: عبدالله بن ابی بکر یشکری رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، از جا برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به درستی که معمر در همین ساعت سخنی گفته که در حوصله ام نمی‌گنجد.

فرمود: آن چیست؟

گفت: می‌گوید: توبه او خبر داده‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: ما دیده‌ایم یا شنیده‌ایم، مردی به حسب سن، از پدرش بزرگ‌تر است؟
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این سخنی است که در دلت نگنجیده؟

عرض کردم: آری، آیا تو این سخن را تصدیق می‌کنی و چنین مردی را می‌شناسی؟

آیات داله بر وقوع رجعت در امر سابقه

الْعَبْقَرِيُّ الْجَنَّتِيُّ وَالْخُزَالِيُّ مَوْلَانَا صَاحِبُ الرَّجْعِ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۷۲ - ۷۳.

۳. مختصر بصائر الدرجات، صص ۲۲ - ۲۳.

فرمود: آری، وای بر تو یا ابن الکوا! بشنو از من تا تو را از این ماجرا خبر دهم. به درستی که عزیز از بین اهل و عیالش در ماهی بیرون آمد که زنش در آن ماه می زاید، او در آن روز، پنجاه سال داشت، پس خدای تعالی او را به سبب گناهی که از او سرزد، صد سال بمیراند و بعد از آن زنده کرد، آن گاه به سوی اهل خویش برگشت در حالی که پنجاه ساله بود و پسرش وقتی از او استقبال نمود، صد سال داشت.

خدای تعالی عزیز را به جهت استبعادی که در خصوص زنده کردن مردگان از او سر زده بود، به دنیا برگرداند تا بداند خدای تعالی بر زنده کردن مرده، قادر و تواناست و بعد از زنده شدن، آن چه که می خواست، گفت؛ یعنی گفت: دانستم خدای تعالی بر همه چیز توانا و قادر است.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: هر چه می خواهی، بپرس!

عرض کرد: آری، می پرسم. به درستی که جماعتی از اصحاب تو چنان گمان می کنند که بعد از مرگ به دنیا برنخواهند گشت.

حضرت فرمود: آری، چنان است که می گویند و هر چه از ایشان شنیده ای، به همان نهج نقل کن و چیزی بر آن میفزای؛ تو به ایشان چه گفتی؟

گفت: به ایشان گفتم: هیچ یک از آن ها را تصدیق نمی کنم.

حضرت فرمود: وای بر تو! به درستی که خدای تعالی قومی را به سبب گناهانشان مبتلا گرداند، پس ایشان را پیش از رسیدن اجل هایی که برایشان قرار داده شده بود، بمیراند، بعد از آن، زنده کرده، به دنیا برگرداند، تا این که روزی های خود را خورده نمایند، پس از آن، باز خدای تعالی ایشان را بمیراند.

راوی گوید: این سخن بر ابن کوا گران آمد و در دلش جا گیر نشد.

حضرت فرمود: وای بر تو! به درستی که خدای تعالی در کتاب خود فرموده:

﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾؛ موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - برای میقاتگاه ما هفتاد مرد از میان قوم خود برگزید، پس ایشان را با خود برد،

خطاب حضرت امیر علیه السلام به ابن کوا

الصبح الاصفی و اخبار مهد و بیته الحجة المنظر

برای این که وقت برگشتن نزد بزرگان بنی اسرائیل شهادت دهند که خدای تعالی با وی سخن گفت. اگر ایشان این را قبول و تصدیق می کردند، هر آینه این برایشان بهتر می شد، لکن به موسی گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم و تصدیقت نمی کنیم تا وقتی که خدا را آشکار ببینیم.

خدا حال ایشان را حکایت نموده، می فرماید: ﴿فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱؛ صاعقه ایشان را گرفت در حالی که نگاه می کردید. سپس شما را بعد از مردن، زنده گردانیدیم، برای این که شکر مرا به جا آورید. یا بن الکوا! آیا نمی دانی این جماعت بعد از وفات، به منزل های خویش برگشتند؟

ابن کوا عرض کرد: اگر ایشان به منزل های خویش برگشتند، پس معنی این قول خدای تعالی چیست؟ ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُمْ مَكَانَهُمْ﴾؛ پس از آن، آن هفتاد نفر را در همان جا که زنده گردانیده بود، بمیراند. پس این آیه دلالت دارد بر این که ایشان به منزل های خویش برنگشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چنین نیست که می گویی. وای بر تو! آیا خدای تعالی در کتاب خود به تو خبر نداده؛ چنان که می فرماید: ﴿وَوَضَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُقَابَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى﴾^۲؛ با ابر بر شما سایه انداختیم و من و سلوی بر شما نازل کردیم و این بعد از وفات ایشان بود وقتی که ایشان را زنده گرداند.

[خطاب حضرت امیر (ع) به ابن کوا]

نجمه

۲

۲۲۵۵ ایضاً ذیل آیه و حدیث سابق است که آن حضرت فرمود: نیز یابن الکوا! مثل ایشان مثل بزرگان بنی اسرائیل است؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

۱. سوره بقره، آیه ۵۵ و ۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۵۷؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ؛ آیا به آنان که از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند، نگاه نکردی در حالی که چند هزار نفر بودند، پس خدای تعالی به ایشان گفت: بمیرید! مردند، سپس خدا ایشان را زنده گرداند.

در کتاب منتخب البصائر از ابی خالد قمّاط، او از حمران بن اعین و او از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا میان بنی اسرائیل چیزی بود که مثل آن میان این امت نباشد؟

فرمود: چنین چیزی نیست.

عرض کردم: پس از قول خدای تعالی به من خبرده! «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»؛ آیا به آنان که از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند، نگاه نکردی در حالی که ایشان چند هزار نفر بودند، پس خدا به ایشان گفت: بمیرید! مردند. بعد از آن، خدا ایشان را زنده گرداند، حتی خلائق ایشان را دیدند که زنده شدند و بعد همان روز مردند؟ آیا چنین است که ذکر شد یا این که ایشان را زنده کرد، به دنیا برگرداند و مدّتی تعیش نمودند؟

فرمود: بلکه به دنیا برگرداند، حتی در خانه‌ها سکنا نمودند، نشستند، طعام خوردند و زن گرفتند و هر قدری که خدا خواسته بود بدین نهج درنگ نموده، تعیش کردند و بعد با اجل‌های خویش وفات یافتند.^{۳۰}

[حکایت عزیر در رجعت او]

نجمه

۳

آیه سوّم که بر وقوع رجعت در امم سابق دلالت دارد، آیه «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ»^{۳۰} است و چون واعظ سبزواری در مجمع النورین، این آیه و شأن نزول آن را با

۳۲۵۶

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۳.

۲. مختصر بصائر الدرجات، صص ۲۴ - ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۷۴ - ۷۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

مستطرفات دیگر مشروحاً ذکر نموده، لذا خوش داشتیم مرقومات او را عیناً در این عجاله درج نمایم، در کتاب مزبور ذیل آیه «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ»^۱ فرموده: وقتی بختنصر آمد، بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را به قتل رساند؛ هنگام مراجعت، جمعی را که بقیة السیف بودند، به اسیری برد، عزیر پیغمبر و دانیال از جمله اسرا بودند. بعد از آن که خدای تعالی بختنصر را هلاک گرداند، بنی اسرائیل به بیت المقدس برگشتند و خانه‌های آخرت خود را تعمیر کردند. عزیر زن گرفت، وقتی زوجه‌اش حامله شد؛ روزی خواست به قریة سائرآباد برود، به بازار آمد، درازگوشی خرید که سوار شود، گویا شاعر در تعریف آن درازگوش این اشعار را به نظم آورده:

از فَرَسِ عُمَرُ، سبکبارتر
از خَرَطَنبُورِ خُوشِ آوازتر
چوب ندیده است مگر بر درخت
بانگ ز راکب نشنیده است سخت

بر آن درازگوش سوار شد، آمد تا به قریه‌ای رسید که اهل آن جمیعاً به مرض وبا مرده بودند، کما قال الله تعالی: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»^۲، چشم عزیر بر آن‌ها افتاد که همه بیرون قلعه مرده بودند، دیوارهای قلعه خراب شده، بر روی هم افتاده بود.

عزیر از روی تعجب گفت: خداوند چگونه و کی این‌ها را زنده خواهد کرد؟ «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۳. داخل باغستان شد، دید دیوارهای باغ‌ها افتاده، لکن درخت‌ها پر از میوه است. پیاده داخل باغ شد، قدری انجیر چید و خورد، بقیه را برداشت، قدری انگور فشرد و

عصیر آن را در کوزه‌ای ریخت که همراه خود ببرد، سوار خر شد و روبه راه نهاد. ۲۲۵۷

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسْبِيُّ وَالْحَوَالِ مَوْلَانَا صَالِحُ الْجَبَلِ الزَّمَانِيِّ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

خواب بر او غلبه کرد، حمار خود را به ریسمانی بست، انجیر و عصیر را بالای سرش گذاشت، خوابید، فلما نام نزع الله منه الروح مائة عام وامات حماره، مدت صد سال خودش و خرش مردند و بی روح افتادند.

برادر عزیز که نامش عزیز بود، به تفحص احوال برادر برآمد، خبری از او نیافت. زن عزیز که حامله بود، پسری آورد. پسر بزرگ شد و احوال پدر را شنید. مدتی در شهرها می گشت و سراغ احوال پدر می گرفت، نشانی نجست. برادر، زن، فرزند، قوم و قبیله همه از حیات عزیز مایوس شدند.

حکایت عزیز و مردن او و رجعت او

مدتی بگذشت نامد زو خبر هم طمع ببرید زو زن، هم پسر

واعمی الله منه العیون فلم یره احد؛ مردم می آمدند از نزدیکی عزیز می گذشتند، لکن خدای تعالی دیده ها را از دیدن او کور کرده بود که او را نمی دیدند ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾، چشم و گوش باز ولی همه کور و کر.

[حکم زن در غیاب شوهر]

مسألة فقهية و ثمره فقهية

بدان اگر کسی سفر برود و مفقود الاثر شود، حکم زوجه او آن است که باید در انتظار شوهر بنشیند تا بمیرد یا باید مدت معینی در خانه بنشیند.

حکم زنی که شوهر او غایب شده

قال: الشهيد والمفقود إذا جهل خبره وكان لزوجته من ينفق عليها وجب عليها التريص إلى أن يحضر أو يثبت وفاته أو ما يقوم مقامها؛ کسی که از اهل خود غایب و مفقود الاثر شود، اگر کسی باشد که نفقه عیالش را بدهد، واجب است عیال او در خانه

بنشیند تا آن مرد از سفر بیاید یا وفات او به شهادت شهود، تواتر اخبار و نوشته هایی

ثابت شود یا آن که سن او از عمر طبیعی بگذرد، مثل آن که روز غیبت، آن شخص، صد و ده ساله بوده و غیبتش بیست و پنج سال طول کشیده باشد، فإن العادة يقضى بوفاته

الصبیح الأسمر و الثابت مهد ویدة الحجة المسلمة

وعدم تعیّشه اکثر من مائة وعشرين سنة عادة؛ که باید مرده باشد، چون عمر طبیعی زیادتر از صد و بیست سال نمی‌شود.

و إن لم یکن له ولی ینفق علیها ورفعت امرها إلى الحاکم بحث عن امره وطلب اربع سنين في الجهة التي فقد فيها إن كانت معینة والآ ففی الجهات الأربع؛ و اگر کسی نباشد که نفقهٔ زوجه او را بدهد، آن زن احوال خود را به حاکم شرع عرض کند، حاکم شرع ضرب اجل می‌کند و چهار سال از احوال مفقود تفحص می‌نماید.

ثم یکتب إلى الصّقع الذی فقد فيه فیسأل عنه؛ هر سمت که احتمال دهد آن جا باشد یا در چهار سمت فحص می‌کنند، اگر در این مدّت حیات و سمات او معلوم نشد، بطلّقها الحاکم وائها تعتدّ عدّة الوفاة؛ حاکم شرع آن زن را طلاق می‌دهد و آن وقت باید چهار ماه و ده روز عدّه نگه بدارد؛ عدّه زنی که شوهرش مرده باشد، و تباح بعد العدّة الأزواج؛ بعد از انقضای عدّه به هر که بخواهد، شوهر می‌کند و اگر بعد شوهرش از سفر بیاید، فلا سبیل له علیها؛ تسلّطی بر آن زن ندارد.

لأن حکم الشّارع بالبیوته بمنزلة الطّلاق فكیف مع الطّلاق والحکم بالتسلّط بعد قطع السلطنة یحتاج إلى دلیل؛ بلی، اگر قبل از انقضای عدّه بیاید، فهو املك بها. این مسأله بالمناسبت ذکر شد که اگر فقیهی در مجلس باشد، بی بهره نباشد.

ناطق کامل چه خوان باشی بود	بر سر خوانش زهر آشی بود
تا نماند هیچ شخصی بینوا	قسمت خود هر کسی گیرد جدا

[ادامه حکایت عزیز]

الحال برگردیم سر کلام اول، بعد از صد سال عزیز زنده شده، چشم گشود و

برخواست نشست. خدای تعالی ملکی را فرستاد، پرسید: ای عزیز! چند وقت است این جا خوابیده‌ای؟

چون روزی که عزیز خوابیده بود وقت چاشت بود، به آسمان نگاه کرد، دید نزدیک غروب است، گفت: نزدیک یک روز است که خواب رفته‌ام.

«قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ»^{۱۹}؛ ملک گفت: ای عزیر! صد سال است که در این جا افتاده و مرده بودی، «فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»^{۲۰}؛ به قدرت کامل خدا نگاه کن که انجیر و آب انگور متغیّر نشده، «وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ»^{۲۱}؛ درازگوشت را نگاه کن! نظر کرد، دید حمار مرده و استخوان‌هایش متفرّق شده.

خطاب رسید: ای عزیر! ما تو و درازگوشت را در امر معاد، حشر و نشر برای مردم حجت و برهان قرار دادیم که بدانند چگونه مرده زنده می‌شود «وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»^{۲۲}؛ نظر کن! بین چگونه استخوان‌های الاغ که افتاده، از زمین بلند می‌کنیم و بر آن گوشت می‌رویانیم.

در این اثنا صدایی از آسمان بلند شد: ايتها العظام البالية! ان الله يأمرك أن تجتمعي؛ ای استخوان‌های پوسیده! خداوند فرموده همه جمع شوید. فأتصل بعضها ببعض؛ استخوان‌ها جمع و به هم متصل شدند.

ندای دیگر آمد: خدای تعالی فرمود: گوشت بالای استخوان‌ها روئیده شود! گوشت و پوست روئیده شد. فصار حمار الآ روح فيه؛ صورت نوعیة حمار درست شد، لکن بی‌جان افتاده، روح نداشت. فاقبل ملك اخذ بمُنخسر الحمار فنفخ فيه فقام الحمار ونهق باذن الله؛ ملکی آمد، دماغ درازگوش را گرفت و در او دمید، دفعتاً حمار زنده شد و نهیق و فریاد کشید.

که بریزیده و پوسیده برت
آن سر و دم و دو گوش و پاش را
پارها را اجتماعی می‌دهد
می‌درد، می‌دوزد، این خیاط کو

ای عزیرا درنگر اندر خرت
جمع سازیم آن همه اعضاش را
دست و پا و جزء بر هم می‌نهد
می‌دمد، می‌سوزد، این نقات^{۲۵} کو

الصحيح الاصح والاشهر والابواب مهد ودية الاحياء المستعسك

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۵. اصل: نقات.

ریسمان و سوزنی [در] وقت خزر آن چنان دوزد که پیدا نیست درز

﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

چشم را بگشا حشر را پیدا ببین تا نماند شبههات در یوم دین

فرکب حماری حتی اتی محلته؛ عزیز برخاست، بر حمار سوار شد، برگشت و به بیت المقدس آمد. دید وضع خانه‌ها و بازارها تغییر یافته، درازگوش از این کوچه به آن کوچه آمد تا در خانه عزیز رسید، سر بر در زد که به طویله بر سر آخربرود. پسر عزیز بیرون آمد در حالی که پیرمرد شده، ریشش سفید بود، پرسید: کیستی؟ کجا می‌روی؟

گفت: مگر این خانه عزیز نیست؟ گفت: چرا، تو کیستی که اسم عزیز می‌بری؟ او پدر من است، من در شکم مادر بوده‌ام که پدرم عزیز سفر رفته و مفقود الاثر شده. گفت: من عزیزم. در این اثنا، عزیز برادر عزیز پیدا شد. فانکره؛ گفت: تو برادر من عزیز نیستی؛ صد سال است که برادرم مفقود شده، شهر و دهی نماند که به تفحصش نفرستاده باشیم، اما خبری از او نشد.

گفت: من عزیز برادر توام، صد سال است که مرده‌ام، خدا مرا زنده گرداند. احوالاتی که میان او و برادرش گذشته بود، نقل می‌کرد. آن‌ها تعجب می‌کردند، ولی باور نمی‌کردند او عزیز باشد. کنیز کوری داشتند که پیر شده بود. از گفتگوی آن‌ها مطلع شد، در خانه آمد و گفت: آقای من! عزیز مستجاب الدعوه بود، اگر تو عزیری، دعا کن من بینا شوم. فمسح بیده علی عینها فأبصرت؛ عزیز دست بر چشم کنیز کشید، بینا شد. فصاحت هذا سیّدی والله! خبر پیدا شدن عزیز منتشر شد ولی یهود منکر رجعت او شدند.

عزیز گفت: خدای تعالی مرا فرستاده که تورات را برای شما تجدید کنم؛ فاملأها علیهم من ظهر قلبه؛ از حفظ تورات را برای یهود نوشت.

مردی از یهود گفت: پدرم حکایت کرد در زمان غلبه بختنصر که تورات‌ها را

العَبْرِيُّ الْجَسَّاءُ وَالْحُزْنَ وَالْمَوَالَ مَوْلَانَا صَالِحًا حَسْبَ الرَّؤْيَى

می سوزاندند، من تورات را در پای فلان درخت دفن کرده‌ام که محفوظ بماند، رفتند آن تورات را آوردند و با توراتی که عزیر نوشته بود، مقابله کردند، نقطه‌ای تفاوت نداشت. آن وقت گفتند: عزیر ابن الله.

ابن کوا از جناب امیر علیه السلام پرسید: مرا از پسری خبر ده که بزرگ‌تر از پدر بود.

قال: هو عزیر خرج و زوجته حامل رجع هو ابن خمسين سنة و ولده ابن مائة سنة.

سؤال عالم نصرانی از حضرت باقر علیه السلام

[سؤال نصرانی از امام باقر(ع)]

عالم نصارا در شام چند مسأله از جناب امام محمد باقر علیه السلام پرسید. حضرت همه را جواب داد. راهب متغیر شد، قال: ائی اسئلك مسألة ترقطم فيها كما ترقطم الحمار فی الوحل؛ گفت: حالا مسأله‌ای از تو می‌پرسم که در جواب آن درمانی؛ چنان که خر در گل می‌ماند، اخبرنی عن مولودین ولدأ فی یوم واحد و ما تأفی یوم واحد عمر أحدهما خمسون سنة و عمر آخر مائة و خمسون سنة.

حضرت فرمود: عزیر و عزیز، پسران شرخیا، توأم بودند و با هم متولد شدند. بیست و پنج سال همراه هم به سر بردند، عزیر بر خر خود سوار شد به جایی می‌رفت، پیاده شد و خوابید. خداوند صد سال او را میراند و بعد از صد سال، او را زنده کرد، فرجع هو شاب و اخوه و ولده شیوخ. برادرش صد و بیست و پنج سال و عزیر بیست و پنج سال داشت، بعد از آن بیست و پنج سال دیگر زنده بودند و هر دو در یک روز مردند. عمر عزیر پنجاه سال و عمر برادرش صد و پنجاه سال شد؛ چند روز بعد از فوت عزیر حمار هم مرد. نظیر حمار عزیر که زنده شد، در این امت نیز اتفاق افتاد.

مفضل بن عمر می‌گوید: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام به مکه می‌رفتم، در یکی از منازل به موضعی رسیدیم که جمعی ایستاده بودند، الاغ مردی از حاجیان مرده بود، نفق حماره و قد بدد متاعه؛ اسباب آن مرد فقیر متفرق شده، روی زمین ریخته بود، آن بیچاره، متحیر ایستاده بود و گریه می‌کرد.

چشمش بر حضرت افتاد، فأقبل إليه وقال: يا بن رسول الله تفق حماری و بقیت منقطعاً؛ حیوان پا کیش من مرده، میان راه سرگردانم و چیزی ندارم که الاغی بسخرم یا کرایه کنم، ادع الله ان یحیی لی حماری؛ دعا کن خداوند الاغ مرا زنده کند. حضرت دست به دعا برداشت، دفعتاً حمار زنده شد.

چون ندای وصل بشنیدن گرفت اندک اندک مرده، جنبیدن گرفت

آن مرد، خورجین خود را روی الاغ انداخت، سوار شد و در خدمت حضرت روانه گشت.

از این حکایت تعجب نکنی، اینها برای امام، مقام و مرتبه‌ای نیست، برای کسانی که در خانه ائمه خدمت می‌کرده‌اند، از این قبیل چیزها زیاد اتفاق افتاده؛ چنان که در حیوة الحیوان نقل می‌کند: مردی از یمن می‌آمد، بین راه دراز گوش او مرد. وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند، قال الله تعالی: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱، بعد از فراغت از نماز، دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد، قال: اللهم انی جئت مجاهداً فی سبیلک ابتغاء مرضاتک و انی اشهد انک تحیی الموتی و تبعث من فی القبور لا تجعل لاحد علیّ الیوم منة اسألك أن تبعث لی حماری فقام الحمار ینفض اذنیبه.

بیهقی می‌گوید: امثال این قضایا برای صاحب شریعت معجزه است که در امتان او کسانی هستند که به دعای آنها مرده زنده می‌شود. نام صاحب حمار، نباتة بن یزید نخعی است.

شعبی می‌گوید: من دیدم همان الاغ را در بازار می‌فروختند. شاعر قبیله می‌گوید:

ومنا الذی احی الاله حماره و قد مات منه کل عضو و مفصل

[آیه دیگر در وقوع رجعت]

نجمه

۴

از جمله آیاتی که بر وقوع رجعت در امم سالفه دلالت دارد، حکایت زدن دم‌گاو

بر مقتول بنی اسرائیل و زنده شدن آن است؛ چنان که مفسرین شیعه و سنی ذیل آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً...﴾^۱ چنین نقل کرده‌اند: در عصر حضرت موسی عليه السلام بین بنی اسرائیل مردی صاحب دولت بود که دختری صاحب حسن و جمال داشت، مردم از هر طرف به خواستگاری او می‌آمدند، از آن جمله دو جوان که پسر عم بودند؛ یکی صاحب مال و دولت و دیگری فقیر، صاحب علم، زاهد و متقی بود. آن دو جوان، کسی را به خواستگاری آن دختر فرستادند.

پدر دختر شب در خصوص خواستگاری دختر از هر قبیله و طایفه بازنش مشورت و گفتگو می‌کرد، از آن جمله نقل کرد: دو جوان فلان و فلان که هر دو پسر عم و معروف‌اند، به خواستگاری این دختر فرستاده‌اند و من متحیرم دختر را برای کدام اذن دهم و کدام یک از خطاب را به وصلت، قرابت و صهریت اختیار کنم، چرا که معروف است از همه کس می‌توان دختر گرفت، لکن به همه کس نمی‌توان دختر داد، چون دختر اسیر شوهر است.

قال: ایاکم و النساء فانهنّ عوان و المرأة علی دین بعلها، به علاوه زن باید به دین و مذهب شوهر باشد و الا اگر غیر از این باشد، موصلت به مفارقت خواهد انجامید. بالاخره بعد از استشاره و استخاره، آن جوان زاهد عابد عالم را اختیار کردند، گفتند: ما به مال و دولت احتیاج نداریم، وانگهی مال چه اعتباری دارد، بسیار شده مرد غنی، روز صاحب الاف و کرور بوده، شب از فقر و پریشانی بی‌شام خوابیده. ان قیل اثری قیل اکدی بینما هو غنی إذا افتقر و بینما هو صحیح إذا سقم، هم چنین حسن و جمال هم اعتباری ندارد، شاید اعور شود، سالک از صورتش بیرون آید و یا مجدّس شود و لنعم ما قال:

الصحيح الاثمن والاثبات مهدوية الحجية المنسك

۳۲۶۴

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و وین را به تبی

باید نکاح به جهت توالد، تناسل و دفع شهوت باشد که شب عزب نخواهد.

خلاصه، چون ابوین دختر صاحب عقل بودند، جوان صالح را پسندیدند و دختر را

برای او عقد مزاجت بستند، لهذا آن جوان صالح، محسود مردم واقع شد. ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱

چون که هر بدبخت خرمن سوخته می‌نخواهد شمع کس افروخته
چون که بیند نعمتی از چپ و راست از حسد قولنج آمد درد خاست

هر جا می‌نشستند، می‌گفتند: این پسر عجب طالعی داشته، حالا معلوم شد که این دختر را به او دادند، مال و دولت پدر دختر عنقریب به او منتقل خواهد شد؛ بعد از این بر همه اکابر بزرگی خواهد کرد. پسر عمّش از همه بیشتر بر او حسد می‌برد، بالاخره در صدد قتل او برآمد. آن مغرور شیطان، منتظر فرصت بود تا پسر عمّش را بکشد.

شبی آن جوان تازه داماد مهمان بود، وقت مراجعت پسر عمّش که در کمین بود، در جایی تاریک، خود را به او رساند؛ چنان حربه‌ای به او زد که در همان مکان، جان تسلیم نمود، چون صبح مردم از خانه‌ها بیرون آمدند و آن جوان را کشته دیدند، خدمت حضرت کلیم الله رفتند و قصّه را نقل کردند، آن پسر عمو که خودش قاتل بود، گریبان می‌درید و خاک بر سر می‌ریخت.

جناب موسی علیه السلام پرسید: گمان شما به که می‌رود؟

عرض کردند: ما عالم الغیب نیستیم.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: آن جوان، در آن رهگذر کشته شده، اهل آن محله باید دیه و خون‌بهای او را بدهند.

مردم آن محله عرض کردند: یا نبی الله! از خداوند سؤال کن تا مرده را زنده کند و او بگوید قاتلش کیست، چرا ما غرامت بکشیم!

[مسئله فقهی در باب قتل]

ثمره فکھیة و مسألة فقهیة

اگر چنین کیفیتی در این امت اتفاق بیفتد، حکمش قسامه با تحقق لوث است؛ یعنی

العقبة في العتق والخوف والموالاة والاضاحك الزمان

بیان مسئله فقهیة راجعه به قتل

اگر کسی را کشته باشند، قاتل معلوم نباشد و اقوام مقتول ادعای علم کنند که قاتل فلان شخص است و علامتی هم باشد که برای حاکم ظنی به هم رسد؛ مثلاً جامه‌های شخص متهم را پر خون دیده باشند یا شنیده باشند که او را به قتل تهدید می‌کرده؛ اقوام مقتول باید پنجاه نفر شوند و پنجاه قسم بخورند که این شخص، قاتل است. اگر عددشان کم باشد، مثلاً بیست و پنج نفر باشند، هر کدام دو قسم بخورند که پنجاه قسم کامل گردد یا اگر خود ولی دم، تنها باشد؛ مثلاً اولاد مقتول، منحصر به یک نفر و او مدعی است که فلانی، قاتل پدر من است؛ او باید پنجاه قسم بخورد، آن وقت شخص متهم را به او می‌دهند که او در کشتن یا عفو کردن، مختار است و اگر خویشان مقتول قسم نخورند، باید از خویشان شخص متهم، پنجاه نفر قسم بخورند که ما قتلناه و ما علمنا له قاتلاً، بگویند: ما نه او را کشته‌ایم و نه قاتلش را می‌شناسیم، قسم نفی العلم بخورند ولو كانوا اقل من الخمسين كررت عليهم الايمان حتى يكلموا العدد.

ابن اثیر در نهایت^۱ می‌گوید: قسامه از احکام جاهلیت است که در اسلام جاری شد، لکن از اخبار معلوم می‌شود قسامه از موضوعات شرع انور است.

قال ابو بصير: سئلت ابا عبد الله عن القسامة في اي زمان كانت بدوها؟
قال: كان من قبل رسول الله؛ فرمود: اول حکم قسامه در زمان پیغمبر ﷺ بود، چون در جنگ خیبر مردی از انصار گم شد، بعد از سه روز کشته او را در چاهی یافتند.
قالت الأنصار: يا رسول الله! قتلت اليهود صاحبنا.
پیغمبر ﷺ فرمود: غیر از شما کسی شهادت می‌دهد؟
عرض کردند: شاهدهی نداریم.

فرمود: ليقسم منكم خمسون رجلاً على انهم قتلوه؛ باید پنجاه نفر از شما هر کدام، یک قسم بخورند که جماعت یهود، رفیق شما را کشته‌اند تا قتل ثابت شود.

قالوا: كيف قسم على ما لم نره؛ چگونه چیزی را قسم بخوریم که به چشم ندیده‌ایم؟

الصبح الأسفرق و الثبات مهد و الخرجة المنطق

فرمود: پس باید پنجاه نفر از یهود قسم بخورند که آنها او را نکشته‌اند.

عرض کردند: چه اعتباری به قسم یهود است؛ هزار قسم می‌خورند.^{۱۱}

جناب رسول ﷺ خودش دیه انصاری را داد که رفع نزاع شود، باری مسأله قسامه طویل الذیل است؛ اگر تفصیل آن را خواهی، به کتاب جنایات فقهای اعلام رجوع کن! جناب موسی ﷺ فرمود: اگر می‌خواهید مقتول زنده شود و قاتل خود را نشان بدهد، **﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾**^{۱۲}، حکم خداوند عالم این است که گاوی بکشید و دم گاو کشته را بر مقتول زنید تا زنده شود و قاتلش را نشان دهد.

دم گاو کشته بر مقتول زن تا شود مقتول زنده، از کفن

خون خود جوید ز خون بالای خویش

﴿قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا﴾^{۱۳}؛ یا موسی! ما را استهزا می‌کنی؟ **﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ**

مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^{۱۴}.

فرمود: این چه حرفی است که می‌گویید. پناه به خدا می‌برم از این که به احدی سخریه و استهزا کنم. این عمل جهال است که زشتی این کار را نمی‌دانند؛ کار پیغمبران نیست، از حکم خدا بود که گفتم.

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا﴾^{۱۵}؛ گفتند: رنگش را از خدا سؤال کن؟

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ﴾^{۱۶}؛ فرمود: امر خدا آن است که باید رنگ آن گاو، زرد باشد طوری که هر کس نظر کند، به رنگش مسرور شود.

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ

علامه و نشانه بقره بنی اسرائیل

العنقري الحسني والخوال مولانا صاحب الزمان

۱. ر.ک: الکافی، ج ۷، ص ۳۶۳؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. سوره بقره، آیه ۶۷.

۳. سوره بقره، آیه ۶۷.

۴. سوره بقره، آیه ۶۷.

۵. سوره بقره، آیه ۶۹.

۶. سوره بقره، آیه ۶۹.

لَمْهْتَدُونَ»^{۱۰}؛ گفتند: گاو میانه سال که رنگش زرد باشد، بسیار است، نشانه دیگری بگوید که ممتاز شود، چون گاوها به هم مشتبه می‌شوند.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا شِيَةَ»^{۲۰}؛ گفت: خدای تعالی می‌فرماید: باید ذلت بوق ندیده باشد؛ یعنی زمین شخم نکرده و آب‌کشی هم نکرده باشد و در تمام پوستش نقطه‌ای غیر از زردی نباشد. رفتند، مدت‌ها گردش کردند، یک گاو به آن صفات جستند. خواستند آن را بخرند، صاحبش فهمید که بقره موصوفه، منحصر در فرد گشته و از جانب خدا حکم شده همین گاو مخصوص، کشته شود و کسی گاوی به این صفات ندارد، گفت: قیمت گاو آن است که پوستش را پر از زر کنید.

رفتند به موسی شکایت کردند و گفتند: صاحب گاو می‌گوید قیمت گاو این است، چگونه بخریم؟

فرمود: لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِءٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ وَالنَّاسُ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ؛ اختیار با صاحب گاو است او باید راضی شود، من حکم نمی‌کنم که عنفا به قیمت دلخواه به شما بدهد.

خدای تعالی می‌فرماید: «فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»، نزدیک بود به جهت گرانی قیمت، از سر این کار بگذرند، گاو را نخرند و از امر خدا مخالفت کنند. فسبحان من فاوت بين الخلق؛ چقدر خلقت‌ها مختلف است، خداوند به طایفه و قبیله‌ای می‌فرماید گاوی بکشید، آن همه ملاحظه می‌کنند، «فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»^{۳۰} و به ابراهیم می‌گویند پسرت را قربانی کن! هفتاد مرتبه به قوت کارد بر حلقش می‌کشد که او را بکشد.

الصَّبْحُ الْأَسْفَرُ وَالْإِبْرَاهِيمُ مَهْدِي الْحَجَّةِ الْمُبَارَكَةِ

خرج ابوبکر من جميع ماله وبخل ثعلبته بن خاطب بالزكوة وجاد حاتم في حضرة

۳۲۶۸

۱. سوره بقره، آیه ۷۰.

۲. سوره بقره، آیه ۷۱.

۳. سوره بقره، آیه ۷۱.

وإسفاره وبخل الجنا بضوء ناره.

در تاریخ و صاف مذکور است: روزی مستنصر با ندیمی در خزانه سیر می نمود، خزانه مملو از دراهم و دنانیر بود، گفت: آیا اجل این قدر مهلت می دهد که این وجه را طبق دلخواه صرف نمایم؟

ندیم خندید، خلیفه سبب خنده اش را پرسید. گفت: روزی در خدمت جدت ناصر، بدین جا حاضر شدیم، دو شیر از این حوض خالی بود، گفت: آیا فرصت هست این حوض را پر سازم؟ من از این دو رأی مختلف خندیدم و كذلك بین الفهوم سبحان انطق متکلم و باقل اعجز من اخرس سبحان، یک سال موعظه کرد، جز به تغییر لفظ، حرفی مکرر نکرد.

بالجملة چون دیدند چاره ندارند، گوساله را به همان قیمت خریدند. جناب موسی علیه السلام فرمود: اول پول گوساله را بدهید، بعد، من کشته را زنده می کنم، نشستند، زر تقسیم کردند، پوست گوساله را پر زر کردند و به صاحبش تسلیم نمودند.

آن وقت جناب موسی علیه السلام به هارون فرمود دم بقره را به مقتول بزند، دفعتاً کشته زنده شد، برخاست، ایستاد و اوداجه تشخب دماً، جناب موسی فرمود: قاتلت کیست؟ قال: قتلنی ابن عمی عامیل، این سخن را گفت و افتاد، مثل اول که کشته شده بود. عامیل همان جا میان جمعی حاضر بود، او را گرفتند و قصاص کردند.

قال النبی: لو اعترضوا ای بقره کانت فذبحوها، فکفتهم لکنهم شدّد و اعلى انفسهم فشدّد الله علیهم الاستقصاء؛ جناب رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بنی اسرائیل همان اول گاوی را به هر رنگ و به هر سنّ و سال کشته بودند، کفایت امرشان می کرد و آنها هم امثال امر خداوند کرده بودند، لکن آنها امر را بر خود سخت گرفتند و پرسیدند

چند ساله باشد، چه رنگی باشد، خدا هم برایشان سخت گرفت. ای مردم شما کار را بر خود سخت نگیرید و اسکتوا عمّا سکت الله؛ از آن چه خدا امر و نهی فرموده، سؤال نکنید! غنیمت خود بدانید، شاید بعد از سؤال، چیزی نازل شود که امثال آن بر شما گران باشد.

العقبة فی الحسنة و الخصال مؤلفات صاحب الزمان علیه السلام

هو فرض مرّة او مرّات

کما سئل سراقه عن الحجّ

از پیغمبر پرسید: حجّ یک مرتبه واجب است یا هر سال؟

فرمود: ساکت باش! اگر بگویم هر سال، به مشقت می‌افتید. پس از آن چه خدا سکوت فرموده، سؤال نکنید تا بر شما مشکل نشود، ابهموا ممّا ابهم الله تعالی؛ نسبت به آن چه خدای تعالی به ابهام وا گذاشته، استقصا، کنجکاوی و دقت نکنید.

في علة وصول البقرة بهذه القيمة من الكثرة

بدان این حیوان بقرة عجیبی بود، هیچ حیوانی در عالم به این قیمت بیع و شری نشده، در بعضی تفاسیر در علت رسیدن قیمت گاو به آن مقدار، چنین نوشته‌اند: جوان صالحی بود که بیع و شری می‌کرد، روزی مشتری به جهت متاعش رسید و به وجه نقد آن را خرید، جوان خواست مبیع را تسلیم مشتری کند، اما کلید انبار زیر سر پدرش بود و او به خواب رفته بود. او پدرش را بیدار نکرد، از نفع معامله گذشت و ثمن را به مشتری رد کرد؛ مشتری رفت از جای دیگر خرید کرد. وقتی پدرش از خواب بیدار شد، بر واقعه اطلاع یافت؛ پدر گوساله‌ای داشت که آن را در عوض احترام پسر نسبت به او و برای نفعی که از پسر فوت شده بود، به او بخشید و در حقش دعا کرد خداوند به او خیر و برکت دهد. همین گوساله بود که بنی‌اسرائیل به آن قیمت خریدند و دعای پدر در حق پسر مستجاب شد.

در کتاب حیوة الحیوان نقل می‌کند: مرد صالحی، پسری داشت و از مال دنیا گوساله‌ای را مالک شده بود. مرد صالح گوساله را به جزیره‌ای آورد و آن را رها کرد که بچرد، قال: اللهم إلی استودعک هذه العجلة لأبني حتی یکبر؛ خداوندا! من این گوساله را به جهت پسرم به تو سپردم تا او بزرگ شود و به حدّ رشد برسد. گوساله چند سال در آن جزیره چرید، بزرگ و فربه شد.

وکانت تهرب من کلّ من رآها؛ آن گوساله نزدیک هیچ کس نمی‌آمد و از همه فرار

علی کثرت بیعت بقرة بنی اسرائیل

الصحيح الاصحاح الثاني مذهبنا في الحج والعمرة

می کرد، تا آن که آن پسر، بزرگ شد و احترام مادرش را بسیار نگاه می داشت. و کان یقم اللیل ثلاثة ائلاث یصلی ثلاثاً وینام ثلاثاً و یجلس عند رأس امّة ثلاثاً، روزها می رفت، همیشه می آورد و می فروخت. ثمّ یتصدّق ثلاثة و یأکل ثلثه و یعطی امه ثلثه، روزی مادرش به او گفت: انّ اباك ورثك عجلة؛ از پدرت گوساله ای به میراث برای تو مانده، در فلان جزیره است، آن جا برو و از خدا بخواه و دیعهات را به تو رد کند.

علامتها إذا نظرت إليها یخیل لك انّ شعاع الشمس یخرج من جلدھا؛ نشانه آن گاو، آن است که هرگاه به آن نظر کنی، گویا نور خورشید از پوست آن بیرون می آید و اسمش بقرة مذهبہ است؛ یعنی به جهت زردی رنگ، گاو طلایی رنگ است. چون آن جوان به آن جزیره آمد، دید گاو می چرد، به همان صفت آن را شناخت و صدا زد.

فاقبلت وقامت بین یدیه؛ آمد و پیش رویش ایستاد. فقبض علی عنقها واقبل یقودھا؛ گردنش را گرفت، او را می کشید و می برد، بقرة به سخن در آمد و گفت: ایها الفتی البارّ بوالدته اركبني فانّ ذلك اھون عليك؛ گفت: ای جوان نیکی کننده به مادر خود! بر پشت من سوار شو! این سواری بهتر از پیادگی است.

قال: انّ امی لم تأمرنی بذلك؛ گفت: مادرم به من نفرمود! سوار گاو شو! بلکه گفت: گردن آن را بگیر و بیاور! فقالت: والله بنی اسرائیل لو ركبني لما قدرت علیّ ابدأ، حالا برو! به جهت آن که این قدر مادرت را احترام می کنی، اگر به گوهر آب بگویی بیا، با تو می آید. آن جوان گاو را نزد مادرش برد.

فقالت له: انك فقير لا مال لك ویشقّ عليك الاحتطاب بالنهار والقیام باللیل؛ مادرش گفت: تو فقیری، چیزی در دست نداری و مشکل است که روزها همیشه جمع کنی و شبها به نماز مشغول باشی، این گاو را به بازار ببر و بفروش!

قال: بكم ابيعها.

قالت: بثلاثة دنانیر ولا تبع بغير مشورتی؛ پرسید: چند بفروشم؟

گفت: سه اشرفی، لکن تا به من نگفتی، صیغه مخوان! آن زمان قیمت بقرة سه اشرفی بود. جوان گاو را به بازار آورد، خدای تعالی ملکی را فرستاد که قدرت خود را به

مردم بنماید.

ولیکبر الفتی کیف برّه بوالدته؛ و معلوم شود آن جوان چقدر مادر خود را احترام می‌کند.

فقال الملك: بكم تبیع هذه البقرة.

قال: بثلاثة دنانیر.

گفت: این گاو را چند می‌فروشی؟

گفت: سه اشرفی و اشترط عليك رضاء والدتی.

ملك گفت: من به شش اشرفی می‌خرم که رضای مادرت شرط نباشد.

گفت: اگر هم وزنش طلا بدهی تا مادرم رضا نشود، نمی‌دهم.

جوان آمد و به مادر خود گفت: شخصی گاو را شش اشرفی می‌خرد.

گفت: برو بگو به شرط رضای مادرم به شش اشرفی می‌فروشم. جوان برگشت:

ملك گفت: با مادرت شور کردی؟

گفت: بلی، مادرم فرمود: به شش اشرفی بفروش، لکن رضای مرا شرط کن!

ملك گفت: من به دوازده اشرفی نقد می‌خرم بدون این که به مادرت بگویی. جوان

قبول نکرد، آمد و به مادر نقل کرد.

مادرش گفت: آن ملك است که در صورت انسان نزد تو می‌آید، فردا هرگاه او را

دیدی، از او پیرس مصلحت مراد در فروش گاو می‌دانی یا نه؟

چون روز دیگر پیغام مادر را به او رساند، گفت: برگرد و به مادرت بگو: امسکی

بهذه البقرة، فإنّ موسى یشتري بها منك؛ گاو را نگاه بدار! در بنی اسرائیل مقدمه‌ای

اتفاق خواهد افتاد که موسی امر می‌کند این گاو را بخرند.

فلا تبیعها الا بملاء مسكها ذهباً؛ گاو را بفروش مگر به آن که پوستش را پراز زر

کنند. به این جهت گاو را بفروختند. فقدر الله علی بنی اسرائیل ذبح تلك البقرة بعینها

مكافات له علی برّه بامّة فضلاً منه ورحمة فما زالوا یستوصفون حتی وصف لهم

تلك البقره بعینها.

الصبح الامسکونی فی باب مهادون الحجة الامسکونی

[چگونگی احیای مردگان]

نجمه

۵

از جمله آیاتی که بر وقوع رجعت در امم سابق ولو نسبت به حیوانات، دلالت دارد قوله تعالی: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ»^۱ است و یاد کن! چون گفت: «إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي»^۲؛ ای پروردگار من! قدرت کامل خود را به من بنما، «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»^۳؛ چگونه مردگان را زنده می‌گردانی؟

برای مشاهده کیفیت احیا سؤال فرمود، نه آن که در اصل احیا شبهه‌ای داشته. گویند چون نمرود گفت: «أَنَا أَحْيِي وَ أَمِيتُ»^۴ ابراهیم علیه السلام در جوابش گفت: احیای موتی حق تعالی؛ به رذ روح در بدن است. نمرود گفت: تو آن را به معاینه دیده‌ای؟

ابراهیم چون نتوانست بگوید نعم، به تقریر دیگر انتقال نمود و بعد از حق تعالی سؤال کرد تا دلش بر جواب آن مطمئن شود.

از عبدالله عباس و سعید بن جبیر و سدی روایت است که سبب این سؤال آن بود که حق سبحانه، چون خواست ابراهیم را خلیل خود گیرد، ملک الموت را فرستاد تا او را به خلّت بشارت دهد، ابراهیم در سران بود. وقتی بازگشت، مردی را در سرای خود دید و چون آن حضرت مردی غیور بود، آهنگ وی کرد و گفت: چرا بی دستور من به خانه‌ام آمده‌ای؟

ملک الموت گفت: مرا خداوند سرای فرستاده.

ابراهیم دانست که ملک الموت است، گفت: ای ملک الموت! برای چه آمده‌ای؟ گفت: تا تو را به خلّت بشارت دهم و آگاه سازم که حق سبحانه تو را دوست خود

العنقی الحسنا والحول مولانا صاحب الزمان

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۶.
۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.
۳. سوره بقره، آیه ۲۶۰.
۴. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

خواهد گرفت.

گفت: کی؟

جواب داد: وقتی تو دعا کنی و حق تعالی به دعای تو، مرده را زنده کند.

ابراهیم مدتی صبر کرد و بعد خواست بداند وقت آن وعده رسیده یا نه، تا آن که گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى.»^{۱۰} «قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ»^{۲۰}؛ خدای تعالی فرمود: آیا تو ایمان نیاورده‌ای به این که من مرده را زنده می‌کنم و به اعاده ترکیب و حیات بر احیا قادرم؟

حق سبحانه با آن که عالم بود ابراهیم اعرف مردمانش به ایمان در احیاست، اما در مقابل سؤال او چنین گفت تا به جواب او، سامغان غرضش را معلوم کنند و جواب او این بود: «قَالَ بَلَى»؛ گفت: آری، ایمان دارم و به کمال قدرت تو گرویده‌ام و لکن سؤال کردم «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»^{۳۰}؛ تا دل من به معاینه چگونگی آن بیارامد و ساکن شود. گویند همزه استفهام برای تقریر و ایجاب است؛ یعنی تو به قدرت من بر احیا و اماتة ایمان داری و به نمرود گفته بودی: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ»^{۴۰}.

ابراهیم فرمود: چنین است، اما به معاینه آن، دلم مطمئن می‌گردد و به مضامت عیان به وحی و استدلال، بصیرتم زیادتر می‌شود.

در فتوحات مکیه ذکر شده احیا؛ مثل وجود خلق متنوع است که بعضی را به کلمه «کن»، برخی را به ید، بعضی را به یدین، جمعی را ابتدا به وجود آورده و طایفه‌ای را به واسطه خلق موجودات دیگر، موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجودات خلق را دیده بود و می‌دانست احیای خلق بعد از موت به وجود دیگر است و آن نیز امکان تنوع دارد، لذا از خداوند درخواست نمود به او نشان دهد به کدام نوع احیا می‌کند تا با علم

الصحيح الاصح والاشرف والابواب مهدوية الاحياء المنطق

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.
۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.
۳. سوره بقره، آیه ۲۶۰.
۴. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

بدان، دلش آرامش پذیرد.

آورده‌اند: ابلیس بر دریایی می‌گذشت، نظرش بر مرداری افتاد که قسمتی از آن در آب و قسمتی بیرون از آب بود. مرغان هوا، جانوران دریا و ددان صحرا هر یک، پاره‌ای از آن می‌ربودند. ابلیس با خود گفت؛ خوش حیل‌های یافتم، جمعی کوتاه نظر سبکساز گران‌طبع را می‌توان فریب داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور، اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع می‌توان کرد.

حق تعالی به خلیل وحی فرستاد: به کنار فلان دریا برو! دشمن من، دام مگری گسترده و سررشته زرقی به دست آورده، می‌خواهد جمعی را به قید پریشانی درآرد. خلیل آمد و ابلیس متحیروار شبهه خود را القا کرد.

ابراهیم فرمود: چه محلّ تحیر است؟ همانی که این اجزای متفرقه را از کتم عدم به فضای وجود آورده، قادر است بار دیگر از زاویه تفرقه به ساحت جمعیت رساند، پس زبان سؤال بگشاد که الهی بنمای چگونه زنده می‌کنی تا این طاغی یاغی ملزم گردد و دل من به الزام او اطمینان تمام یابد.

از قتاده، ضحاک و حسن بصری روایت است که آن مرده از دوآب بود و ابن‌زید گفته: ماهی‌ای بود از آن چه در آب بود حیوانات دریا می‌خوردند و از آن چه در خشکی بود، حیوانات صحرا می‌خوردند.

ابراهیم گفت: بارخدایا! می‌دانم تو قادری این را از شکم جانوران پراکنده، جمع کنی و زنده نمایی و لکن می‌خواهم آن چه به دلیل عقلی و نقلی می‌دانم با معاینه بینم و علم‌الیقین به عین‌الیقین مؤکد گردد. خدای تعالی گفت: اگر آرزوی مشاهده و معاینه این حال را داری، «فخذ»؛ پس فراگیر! «أزبعة من الطیر»؛ چهار عدد مرغ و آن‌ها کبوتر، خروس، زاغ و طاوس بودند، بعضی به جای کبوتر، کرکس گفته‌اند.

قول اول منقول از ابی‌عبدالله و آن، ایماست به آن که احیای نفس به حیات ابدی به امانت حبّ شهوات است، زخارف، صفت طاوس و صولتی که خروس به آن مشهور

در مکر ابلیس (عنه) در کنار دریا

العَبْقَرِيُّ الْحَسَنُ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۳۲۷۵

است، خست نفس و بعد امل که غراب به آن متّصف می‌باشد و ترفّع و مسارعت به هوا که کبوتر به آن موسوم است، تفصیل این در آخر آیه، سمت تحریر خواهد یافت و تخصیص طیر به جهت آن است که اقرب به انسان است و جمیع خواص حیوان را دارا می‌باشد و طیر مصدر است که به آن مسما شده یا جمع است، چون صحّت حاصل که حق سبحانه فرمود: این چهار مرغ را بگیر!

﴿فَصُرِّهُنَّ﴾؛ پس میل ده و ایشان را ضم کن ﴿إِلَيْكَ﴾؛ به سوی خود؛ یعنی هر یک را به دست گیر و در صور و اشکال آن‌ها نیکو تأمل کن و دقایق بنیه هر یک را به نظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن ایشان، بر تو مشتبه نگردد یا اجزای ابدان آن‌ها را با یکدیگر مجتمع ساز؛ یعنی بعد از آن که پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان را به دست خود نگاه دار! ﴿ثُمَّ اجْعَلْ﴾^۱؛ سپس وضع کن ﴿عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ﴾^۲؛ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آن‌ها بر آن می‌توانی بگذاری، چون قسمت این اجزا بر جمیع جبالم متعذر و این از قبیل ایراد عام و اراده خاص است.

مخلص سخن آن است که بر هر کوه که نزدیکت باشد و توانی بنه! ﴿مِنْهُنَّ﴾؛ از این مرغان کوبیده شده با هم آمیخته، ﴿جُزْءًا﴾؛ پاره‌ای را، ﴿ثُمَّ ادْعُهُنَّ﴾؛ پس این مرغان را به نام‌هایشان بخوان تا به اذن خدا اجابت نموده، ﴿يَأْتِيَنَّكَ﴾؛ به سوی تو بیایند و بشتابند، ﴿سَعْيًا﴾؛ شتافتنی در آمدن یا پریدن، می‌تواند نصب ﴿سَعْيًا﴾ حالیه باشد به معنی ساعیات؛ یعنی در حالی که در آمدن شتاب کنندگان باشند، ﴿وَ اعْلَمْ﴾؛ و نزد دیدن این حال از روی یقین بدان، ﴿أَنَّ اللَّهَ﴾؛ خدای تعالی عزیز؛ غالب است و از آن چه اراده کند، عاجز نیست، ﴿حَكِيمٌ﴾^۳؛ در هر چه می‌سازد، محکم کار است.

القصة، ابراهیم مرغان را ذبح کرد، اجزاء، اعضاء، لحوم، دما، عروق، اعصاب، عظام، قوایم و اجنحة ایشان را پاره پاره کرده، با یکدیگر آمیخته، در هاون بکوفت تا

قرآن آیات دال بر رجعت

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

اختلاطی تمام یافتند، آن‌ها را چهار، هفت، ده و یا هفده قسمت کرد و بر سر کوه نهاد، سرهایشان را به دست گرفته، آواز داد: ای کبوتر، ای طاوس، ای خروس و ای زاغ به جانب سرهای خود بیاید! پس به فرمان خدا اجزای هر یک از دیگری منفصل شده، با یکدیگر ملتئم گشته، ابدانشان درست شده، دویدند.

آورده‌اند: ابراهیم به جهت امتحان، سر مرغی به تن مرغ دیگر می‌نهاد، تن او دور می‌شد و چون بر بدن خودشان می‌نهاد، به هم ملتئم می‌شدند و می‌دویدند. حکمت در دویدن آن بود که این صورت در حجت، ابلغ و از شبهه دورتر باشد، چون این توهم هست که مرغان پرنده، آن مرغان نیستند یا به خیال می‌رسید شاید پای‌هایشان درست نشده باشد، نیز ادراک باصره برای کیفیت مرغی در وقت دویدن، بیشتر از ادراک آن در حال پریدن است، پس بدن‌ها پیش ابراهیم می‌دویدند، از آن‌جا پرواز نموده، به سرهای خود که در دست او بود، متصل می‌شدند.

در انوار آمده: هر که می‌خواهد نفس خود را به حیات ابدی زنده گرداند، باید قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته، بعضی را با بعضی بیامیزد تا سوره ایشان شکسته، منقاد فرمان گردند، سپس ایشان را به دواعی شرع و عقل بخواند تا به طریق مطاوعه، شتاب‌کنان باز آیند.

محققان گفته‌اند: در ذبح طیور اربعه اشاراتی است؛ کبوتر را که پیوسته با مردم مستأنس است، بکش و رشته الفت ببر! خروس را که همواره مایل شهوت است، ذبح کن و خود را از بند شهوت برهان! زاغ را که منبع حرص است، به قتل آور و صفت حرص را واگذار! طاوس را که مجمع زینت است، سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر کس به تیغ مجاهدت، این چهار صفت را ذبح کند، حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد.

گویند: چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آن‌ها به تیغ مخالفت لازم است.

اول: صولت کبر که نتیجه آتش است.

دوم: داعیه شهوت که ثمره هواست.

سوم: تکاپوی حرص که عادت آب است.

چهارم: تیرگی امساک که صفت خاک است.

آورده‌اند: در روزگار سلیمان - علی نبینا و علیه السلام - مردی، بلبلی خرید، آن را در قفس کرده، به تربیتش اشتغال نمود، آن را به آب و علف پرورش می‌داد تا به آوازش، مستأنس شود. روزی مرغی از ابنای جنس او آمد، بر قفسش نشست و چیزی در قفس فرو گفت. مرغ دیگر بانگ نکرد، صاحبش قفس را برداشت، نزد سلیمان آورد و حال مرغ را معروض داشت.

سلیمان قفس را برداشت و به مرغ گفت: چرا بانگ نمی‌کنی؟

گفت: یا نبی الله! من مرغی بودم که هرگز دانه صیّاد ندیده بودم؛ روزی صیّادی بر گذرگاه من دمی افکند و دانه‌ای چند در آن افشاند، من چشم حرص باز کردم و دانه را دیدم، هر چند دیده بصیرت مرا منع می‌کرد، چشم حرصم از آن ممتنع نمی‌شد، آخر به طمع و حرص، هنوز منقارم به دانه نرسیده، در دام بلا افتادم و پایم بسته دام شد. صیّاد مرا گرفت و از جفت و بچه جدا کرد، این مرد مرا خرید و در زندان قفس محبوس ساخت، من از سر درد، ناله جانسوز می‌کردم و او از سر غفلت، سماع می‌کرد. مرغی آمد و گفت: ای بیچاره! چه قدر ناله کنی؟ سبب حبس تو همین ناله است. من عهد کردم تا در این زندان باشم، ناله نکنم.

سلیمان خندید و به آن مرد گفت: این مرغ می‌گوید تا در این زندان باشم، ناله نکنم. مرد در قفس را گشود، آن مرغ را رها کرد و گفت: من آن را برای آواز دلپذیرش نگه داشتم، چون آواز نکند، آن را کجا برم.

پس ای عزیز! به دام آمدن، مثل تو است که به دام حرص و آزر گرفتار شده‌ای و این که در قفس آواز می‌کرد و صاحبش به آن خرسند بود؛ تربیتش می‌کرد و چون ترک آواز کرد، او را بینداخت، مثل تو است، چون مرغ خوش الحان او بی و این بدن؛ قفس تو است، تو را برای ناله و زاری در زندان بدن کرده، اگر در این قفس ناله نکنی، تو را به

نزدیکی او هیچ قدری نباشد که قل: مایعبؤبکم ربی لولا دعاؤکم.

[علائم دال بر رجعت]

نجمه

از جمله آیات دال بر وقوع رجعت در امام سابق «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَإِنْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» است که حال عیسی علیه السلام را حکایت نموده که به بنی اسرائیل فرمود: به درستی که برای شما «مِنَ الطِّينِ»؛ از گل «كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»؛ مانند شکل مرغی می سازم، «فَأَنفُخْ فِيهِ»؛ پس نفس خود را در آن چیزی که به شکل مرغ از گل ساخته‌ام، می دمم، «فَيَكُونُ»؛ پس آن گل مصوّر، «طَيْرًا»؛ مرغی زنده و پرواز کننده می گردد، «بِإِذْنِ اللَّهِ»^{۱۱}؛ به امر خدا یا به مشیت او.

گویند: از گل شکل خفاش می ساخت، بردست گرفته، در آن می دمید، به قدرت ربانی طیران آغاز می کرد و میان آسمان و زمین به پرواز می آمد، تخصیص خفاش به آن جهت بود که خلقت آن در میان مرغان تمام تر است، چون او پستان و دندان دارد و به خلاف مرغان دیگر، حیضش واقع می شود.

گویند: در نظر مردم می پرید، اما چون از نظر مردم غایب می شد، مرده بر زمین می افتاد و ذکر به اذن خدا جهت تنبیه است به آن که احیای او از خداست نه از او و ضمیر در فیه راجع به کاف است که در معنی مَثَل است؛ ایّ فی ذلك المماثل.

علامت دوم: «وَ أُنْبِئُوا الْأَكْمَةَ»^{۱۲}؛ بری می گردانم و کور مادرزاد یا ممسوخ العین از علت نابینایی را به می سازم.

علامت سوم: «الْأَبْرَص»^{۱۳} و شخصی را که به علت برص و پیسی مبتلا باشد از آن

زنده شدن مرغان به نفس عیسی علیه السلام
العنقی العینا والحوال موتانا صاخب الزمان علیه السلام

۳۲۷۹

مرض پاک می سازم. آورده‌اند: معجزه‌ای که حق تعالی به پیغمبران می داد، از جنس آن

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

بود که در روزگار او به آن عمل می کردند.

در عهد عیسی اطبا و حکما بسیار بودند و امراض مزمن را معالجه می کردند. حق تعالی معجزه عیسی علیه السلام را از جنس آن گرداند و چون اطبای آن روزگار از علاج این دو مرض عاجز بودند و علاج آن را از عیسی علیه السلام مشاهده کردند، بدون استعمال دوا و اعانت آلتی، دانستند این از حق سبحانه است.

مروی است: بسیار بود که پنجاه هزار مریض در حوالی عیسی علیه السلام مجتمع می شدند. آنهایی که می توانستند نزد عیسی علیه السلام آیند، متوجه او می شدند و کسانی که نمی توانستند، عیسی به جانب ایشان می رفت و به شرط ایمان آوردن، دوا می داد و منحصر در دعا بود، همین که تیر دعا را از جعبه اخلاص گشاد می داد، فی الحال بر نشانه اجابت می خورد.

علامت چهارم: ﴿وَ أَخِي الْمَوْتَى﴾؛ مردگان را زنده می گردانم، ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛^{۴۹} به فرمان خدا. تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است، زیرا وقوع احیا از مخلوق صورت نیندد و در اخبار آمده عیسی علیه السلام چهار نفر را زنده کرد.

یکی: عاذر که از دوستان او بود و در بعضی از قری بیمار شد، خواهرش را نزد عیسی علیه السلام فرستاد تا از این صورت او را اخبار نماید. خواهر آمد و گفت: یا روح الله! عاذر که دوست و صدیق تو است، در فلان موضع بسیار رنجور است و بعد مسافت میان او و عیسی سه روز راه بود. عیسی با اصحاب برخاست و متوجه آن صوب شد. چون به آن جا رسید، سه روز برآمده بود که متوفی شده بود. عیسی سر قبر او آمد، ایستاد، دست به دعا برداشت و فرمود:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ أَنْتَ أَرْسَلْتَنِي إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى دِينِكَ وَأَخْبِرْهُمْ أَنِّي أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِكَ فَاحْيِ عَاذِرًا؛ ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین! تو مرا به بنی اسرائیل فرستاده ای تا ایشان را بر دین تو دعوت کنم و به

زنده شدن عاذر به نقل حضرت عیسی علیه السلام

الصَّبِيحِ الْأَسْفَرِيَّ وَأَخْبَرَتْ مَهْدِيَةَ الْحَجَّةِ الْعَمَلِيَّةِ

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

ایشان خبر دهم که تو به دعای من مرده را زنده می گردانی، پس عاذر را زنده گردان! فی الحال به قدرت ذوالجلال قبر شکافته شد، عاذر برخاست، از اعضای او روغن می چکید، با عیسی به شهر آمد، مدتی طویل بماند و فرزندان بسیار از او پیدا شدند.

دوم: پسر زنی فوت شد، مادرش از پس جنازه او می رفت و جزع و فزع می کرد. عیسی علیه السلام چون حال او دید، بی تاب شد، دست به دعا برداشت و از خدا خواست او را زنده کند. فی الحال زنده شد، در نعش باز نشست و از جنازه پایین آمد.

سوم: زنی بود که به او ابنته الغابر می گفتند، چون فوت شد، قوم او نزد عیسی آمدند و به تضرع و زاری از عیسی خواستند او را زنده ساخت.

چهارم: سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از فوت او گذشته بود؛ او را زنده گرداند و سبب احیای او، این بود که قوم عیسی گفتند: اگر مرده قدیم را برای ما زنده کنی، به رسالت تو معترف می شویم، قبر سام را به او نشان دادند و گفتند: او را زنده گردان که قریب چهار هزار سال است مرده.

عیسی بهترین نام خدا را بر زبان راند و گفت: قم بإذن الله! سام بن نوح از قبر برخاست، نیمه سر او سفید شده بود و می گفت: اقامة القيمة، آیا قیامت برخاسته؟ عیسی گفت: نه ولکن من از خدای خود خواستم تو را زنده کند. سپس به او گفت: تو در جوانی فوت شدی، چرا مویت سفید گشته؟

گفت: چون آواز تو را شنیدم، پنداشتم قیامت برخاسته؛ از هول آن موی سرم سفید شد. پس به او گفت: مت بإذن الله؛ به فرمان خدا بمیر! مرد.

کلبی روایت کرده: عیسی علیه السلام خدا را به یاحیی یا قیوم می خواند، حق سبحانه دعای او را اجابت می کرد، انتهى الحدیث.

العنقی الحسنى والخوال مولانا صاحب الزمان

[حکایت حال ایوب (ع)]

نجمه

۷

از جمله آیاتی که بر وقوع رجعت در امام سابق دلالت دارد، آیه ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ﴾

وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ^۱ است که در حکایت حال ایوب واقع شده که بعد از این که خداوند بر هلاکت مواشی، عقار، ضیاع، اموال و اولاد آن بزرگوار اراده فرمود - چنان که در کتب تواریخ، اخبار و زبر تفاسیر علمای اخیار مذکور است - دوباره بر او منت نهاده، جمیع فرزندان و اموال او را اضعافاً مضاعفه، به او کرامت فرمود؛ چنان که فرموده: ﴿وَأَتَيْنَاهُ﴾؛ و ما به ایوب دادیم، ﴿أَهْلَهُ﴾؛ فرزندان او را؛ یعنی ایشان را برای او زنده گرداندیم. ﴿وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾^۲؛ مانند ایشان با ایشان؛ یعنی ضعف آن چه بودند به او کرامت فرمودیم، تا این که مثل اولاد او و اولاد او و اولاد او به او دادیم.

در تفسیر منهج است که در روایت آمده: رحمه، زوجة ایوب، بعد از عود جوانی، بیست و شش پسر برای ایوب آورد. اصح این است که حق تعالی اولاد او را با عیانهم و اشخاصهم احیا کرد و مثل ایشان را در عدد، از بطن رحمه برای او ایجاد فرمود، نیز مواشی و اموال را به اعیان و با ضعف آنها بر او رد فرمود، این قول قتاده است و حسن می باشد.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است و عکرمه و مجاهد بر آن اند که ایوب را در احیای اولاد و ایجاد مثل ایشان مخیر ساختند. وی احیای اهل خود در آخرت و مثل ایشان را در دنیا اختیار کرد.

از ابن عباس مروی است: حق تعالی جمیع اولاد، مواشی و اموالش را مضاعف به او داد و ابر سرخ و سفید فرستاد تا ملخ زرین بر وی بیارید.

در احقاف آمده: سه شبانه روز در حوالی سرای او بارید و در حدیثی آمده: هر قطره آب غسل که از وی می چکید، ملخ زرین شده، ایوب آن را به دست جمع کرد. وحی آمد: ای ایوب! من تو را مستغنی نساختم و جمیع اموال را با ضعف آن به تو دادم، برای چه این را جمع می کنی؟

۳۲۸۲

عرض کرد: بار خدایا! چون این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان است،

۱. سوره انبیاء، آیه ۸۴

۲. سوره انبیاء، آیه ۸۴

پس برکت و کرامت دیگر و بر سایر اموال مزیت تیمن و تبرک خواهد داشت.

[دعوت مردم به اسلام]

نجمه

از جمله آیاتی که بر وقوع رجعت در امم سابق دلالت دارد، آیه **﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾** است؛ یعنی ای محمد! برای اهل مکه مثلی بیان کن! مراد آن است: **﴿مَثَلٌ لَهُمْ مَثَلًا﴾**؛ برای ایشان مانند ساز! **﴿أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾**؛ به یاران دیه انطاکیه.

دعوت رسولان مردم را به اسلام عیسی

صاحب کشف آورده: اصل کلام این است: **﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾** و ثانی بیان اول است؛ یعنی برای ایشان قصه عجیبی بیان کن که آن قضیه یاران انطاکیه است و قوله: **﴿إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾** "۱" بدل آن است؛ یعنی آن را بیان کن که چون رسولان عیسی علیه السلام به آن دیه آمدند و آن چنان بود که عیسی علیه السلام دو نفر از حواریان صادق و صدوق خود را به انطاکیه فرستاد تا خلق را به خدا دعوت کنند که آنها یا یوحنا و یونس، یا یحیی و تومان و یا باروص و ماروص بودند.

ایشان نزدیک شهر رسیده، دیدند پیری چند گوسفند می چرانند؛ بر او سلام کردند، پرسید: کجا می روید؟

گفتند: ما رسولان عیسی پیغمبریم، آمدیم شما را به اسلام دعوت کنیم و از عبادت اصنام باز داریم.

گفت: شما بر صدق دعوی خود هیچ آیت و دلیلی دارید؟

گفتند: آری، بیماران به دعای ما شفا می یابند و اکمه و ابرص؛ یعنی کور مادرزاد و پیس را به صحت می رسانیم.

پیر گفت: چند سال است فرزند من بیمار است و جمیع اطباء از علاج او عاجزند، اگر او به دست شما خوب شود، مذهب عیسی علیه السلام را اختیار می کنم و مسلمان می شوم.

الْعَبَقِيُّ الْحَسْبِيُّ وَأَنْحَوْلَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند، فی الحال صحّت یافت و از جمیع امراض خلاص گشت. پیر ایمان آورد، او حبیب نجّار و مؤمن آل یس است که شش صد سال قبل از زمان حضرت رسالت بدو گروید؛ وقتی عیسی او را به اوصاف کریمه آن حضرت و حقیّت نبوت و خاتمیت او اخبار کرد و یکی از سبّاق او است.

در روایت صحیح ثابت شده که او در خفیّه، مؤمن و به نماز و عبادت مشغول بود، چون این رسولان آمدند، اظهار ایمان نمود.

القصة، خبر این دو مرد در انطاکیه فاش شد و بیماران بسیاری از برکت دعای ایشان به شرف صحّت مشرف می شدند. ملک شهر که به او افضیخش رومی می گفتند، بت می پرستید، از حال ایشان خبر یافت، ایشان را طلبید و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیه ضلالت به سر منزل هدایت می خوانیم.

گفت: آیت شما چیست؟

گفتند: اگمه و ابرص را شفا می دهیم و جمیع بیماران را خوب کنیم.

گفت: برگردید تا من در کار شما اندیشه کنم. ایشان بازگشتند.

و هب بن منبه گفت: ایشان مدّتی در این شهر بودند و مردمان نمی گذاشتند پیش پادشاه روند. روزی پادشاه را در بازار دیدند، تکبیر کردند و ذکر خدا را اظهار نمودند. او غضبناک شد، فرمود ایشان را به زندان محبوس کنند. خبر به عیسی علیه السلام رسید. شمعون الصفا، رأس الحواریین و خلیفه او را به یاری ایشان فرستاد، او به شهر آمد، با خواصّ ملک آشنایی آغاز کرد، به سبب دانش و حکمت، مقرب پادشاه شد و چون عیسی به فرمان خدا، رسولان را فرستاده بود؛ حق سبحانه و تعالی ارسال ایشان را به خود اسناد کرد و فرمود: **﴿إِنْ أُرْسَلْنَا﴾**.

ارسال عیسی رسولانی به سوی پادشاه کفر

الصحیح الاصحیح والاعجاز مهدي و بيعة الحجّة المشتمل

این بدل ظرف اوّل است؛ یعنی برای کفار مکه این را بیان کن که چون فرستادیم، **﴿إِلَيْهِمْ اثْنَيْنِ﴾**؛ دو نفر را به سوی اهل انطاکیه، **﴿فَكَذَّبُوهُمَا﴾**؛ پس اهل آن دیه، هر دو را

تکذیب کردند و به زندان محبوس ساختند. ﴿فَعَزَّزْنَا﴾^{۱۰}؛ پس ما ایشان را غالب گردانیدیم، حفص به تشدید می خواند؛ یعنی آن هر دو را قوت دادیم، بثالث؛ سو می؛ یعنی شمعون الصفا را فرستادیم و ترک ذکر مفعول به جهت آن است که غرض بیان معززیه است و گفته اند معززیه سلوم یا بولس بود، اما اصح آن است که شمعون بود که عقب ایشان آمد، با پادشاه اختلاط نمود و مقرّب درگاه شد.

آورده اند؛ او با ملک به بتخانه می آمد و خدا را سجده می کرد؛ مردم می پنداشتند ملک بت می پرستد. ملک بر او اعتماد تمام کرد و بدون مشاوره وی به هیچ امری اقدام نمی نمود. روزی از پادشاه پرسید: ای ملک! شنیده ام دو مرد را حبس نموده ای به جهت آن که دعوی دین دیگر می کنند و مردم را از این دین منع می نمایند. گفت: آری.

شمعون از روی تعجب گفت: ای ملک! بفرما ایشان را حاضر کنند که گفتارشان عجیب است. ملک به احضارشان امر کرد. چون ایشان شمعون را نزد ملک دیدند، خوشحال شدند و دلیروار نشستند. شمعون از ایشان پرسید: شما کیستید؟

گفتند: ما رسولان رسولِ خداییم؟

شمعون گفت: به چه کار آمده اید؟

گفتند: آمده ایم تا ملک و قوم او را از عبادت اصنام بازداشته، به عبادت کسی که آفریدگار زمین و آسمان است، ترغیب کنیم.

گفت: برای این بینه و حجّتی دارید؟

گفتند: نبرء الأکمه و الأبرص و نشفی المرضی بإذن الله؛ ابرص و اکمه و جمیع امراض را به فرمان خدا خوب می کنیم. ملک فرمود اکمه ای حاضر ساختند، کودکی که چشم وی مساوی پیشانی اش بود.

ملک فرمود: به خدای خود بگویید او را بینا سازد. ایشان دعا کردند، فی الحال هر دو چشم او شکافته شد، بعد از آن، دو مهره از گل ساختند، در آن موضع نهادند و دعا

کردند، حدقه گشت و بینا شد. ملک متعجب شد.

شمعون گفت: ای ملک! ما نیز از این خدایان بخواهیم همین کار را بکنند.

ملک آهسته گفت: ای شمعون! تو نمی دانی ایشان نمی شنوند، نمی بینند و بر هیچ چیز قدرت ندارند.

شمعون بار دیگر گفت: ای جوانان! خدای شما دیگر چه می تواند انجام دهد؟
گفتند: مرده را زنده می گرداند.

شمعون گفت: اگر خدای شما چنین کند، ما همه به وی می گرویم.
گفتند: خدای ما بر همه چیز قادر است.

ملک گفت: هفت روز است پسر دهقان من وفات کرده ولی او را دفن نکرده اند، به جهت آن که انتظار پدرش می کشند تا بیاید و او را دفن کند، او را زنده کنید و گفته اند: پسر ملک بود که هفت روز از موتش گذشته بود؛ او را حاضر کردند، از حال خود گردیده، متعفن و متغیر شده، شمعون در خفیه دعا کرد، دو رسول دیگر نیز به تبع شمعون از خدا خواستند، فی الحال زنده شد، برخاست و گفت: ای قوم! نیز از خدا بترسید و به او ایمان آرید! در این هفت روز مرا به هفت طبقه آتش برده، عذاب نموده اند، امروز در آسمان بگشودند؛ دیدم جوانی نیکو صورت این سه نفر را شفاعت می کرد.

گفتند: این سه نفر کیستند؟

گفت: شمعون وصی عیسی و دو تا از حواریان او و جوانی که برای ایشان دعا می کرد، عیسی بود.

عیاشی قصه مذکور را به اسناد خود از ثمالی و او از امام محمد باقر و جعفر صادق علیه السلام نقل نموده و به این منتهی ساخته که میت، پسر مالک انطاکیه بود که بعد از دفنش، به دعای هر دو رسول زنده شد، برخاست، خاک از سرش می ریخت و می دوید.

ملک در عقبش مسارعت نمود، چون به او رسید، گفت: ای فرزند! حال تو چیست؟

الصبح الاصفی و الثابت مهد و یة الحجج المصطفی

گفت: من در حال موت، دو مرد را دیدم که به سجده افتادند و حیات مرا از خدا درخواست کردند.

ملک گفت: اگر آن دو نفر را ببینی، می شناسی؟

گفت: آری.

ملک امر کرد همه به صحرا آیند و گفت یکی از رسولان پیش تر بیاید و بعد از آن که خلق بسیار آمدند، دیگری بیاید تا بداند پسرش به معرفت ایشان علم دارد یا نه. چون رسول اول آمد، پسر گفت: یکی این است و بعد که دیگری بر طریق مذکور رسید، گفت: دیگری این است. این سخن در ملک اثر کرد. او و قومش ایمان آوردند و جبرئیل بر آنان که ایمان نیاوردند، صیحه ای زده، هلاکشان ساخت؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم است، انتهى.

[تفسیر آیات وقوع رجعت]

۹

نجمه

از جمله آیاتی که بر وقوع رجعت در امام سابق دلالت دارد، آیه **«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»**^۱ است؛ چنان که سعد بن عبدالله اشعری از کتاب واحده، بنا بر آن چه در بحار نقل نموده، مذکور ساخته: از محمد بن حسن بن عبدالله اطروشی روایت شده که او از جعفر بن محمد بجلی، او از برقی، او از ابن ابی نجران، او از عاصم بن حمید، او از باقر رضی الله عنه، او از پدرش زین العابدین رضی الله عنه، او از پدرش حسین بن علی رضی الله عنه و او از پدرش علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده، آن حضرت فرمود: به درستی که خدای تعالی احد است؛ یعنی غیر مرکب و واحد؛ یعنی بی نظیر و بی شریک و در وحدانیت خود متفرد و تنها بود.

سپس کلمه ای فرمود، آن کلمه نوری شد، بعد، از آن نور، محمد، من و اولادم را آفرید. بعد کلمه دیگری فرمود، این کلمه هم گردید، روحی شد، این روح را گردانید

التَّعْبِيرُ الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ فِي تَوْضِيحِ مَوَاقِفِ الْمُؤَلَّفَاتِ وَالْمَوْجُودَاتِ فِي تَوْضِيحِ مَوَاقِفِ الْمُؤَلَّفَاتِ وَالْمَوْجُودَاتِ فِي تَوْضِيحِ مَوَاقِفِ الْمُؤَلَّفَاتِ وَالْمَوْجُودَاتِ

تفسیر آیات الی بر وقوع رجعت

و در آن نور قرار داد. پس از آن، روح را به وسیله آن نور در بدن‌های ما گذاشت، بنابراین ما روح خدا و کلمه اویم و با ما حجت را بر مخلوقات خود تمام کرد.

وقتی آفریده شدیم، میان سایه منبر یا میان ابر، سبزی بودیم؛ زمانی که نه آفتاب بود، نه ماه، نه شب، نه روز و نه چشمی که نگاه کند. در آن جا خدا را بندگی، تقدیس و تسبیح می‌کردیم و این، پیش از آن بود که خدای تعالی مخلوقات را خلق نماید، خداوند کردگار از انبیا عهد و پیمان گرفت که به ما ایمان آورند و یاری کنند. این است معنی قول خدای تعالی: «أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»^۱ خدای تعالی زمانی از انبیا عهد و پیمان گرفت که به شما کتاب و شریعت فرستاد؛ بعد از آن، پیغمبری نزد شما آمد که تصدیق‌کننده کتاب و شریعتان است، هر آینه به او ایمان می‌آورید و یاریش می‌کنید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یعنی به محمد ایمان می‌آورید و وصی او را یاری می‌کنید و بعد از این، همه پیغمبران او را یاری خواهند کرد. خدای تعالی از من و محمد عهد و پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم. من به عهد خویش وفا نموده، محمد را یاری کرده، پیش رویش جهاد نمودم، دشمنانش را به قتل رساندم و به عهد و پیمان خویش وفا کردم. خدای تعالی ایشان را از دار الفنا به دار البقا برده، بعد از این، مرا نصرت و یاری خواهند کرد و بین مشرق و مغرب برای من خواهند بود.

هر آینه خدای تعالی همه پیغمبران از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله را زنده می‌گرداند. همه پیغمبران مرسل پیش روی من به سر مردگان و زندگان منافق و کافر از جن و انس شمشیر می‌زنند. این امر، امر عجیبی است و چگونه از مردگان تعجب ننمایم که خدای تعالی ایشان را طایفه به طایفه زنده می‌گرداند، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يا داعي الله گویان داخل کوچه‌های کوفه می‌شوند در حالی که شمشیرها را از غلاف کشیده‌اند.

دوش‌های خود را می‌گیرند برای این که با آنها به سرهای کافران، جبّاران و تابعان ایشان از اول و آخر بزنند تا خدای تعالی وعده‌ای را که درباره ایشان نموده، به جا

آورد؛ چنان که فرموده: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^{۱۰}؛ خدای تعالی از شما به کسانی که ایمان آورده، عمل صالح کرده‌اند، عهد نموده که ایشان را خلفای روی زمین گرداند؛ چنان که آنان را که پیش‌تر از ایشان بودند، خلفای روی زمین نموده، خداوند در خصوص دینی که برایشان برگزید، ایشان را تمکین دهد و خوفشان را به امنیت، اطمینان و خاطر جمعی بدل نماید، تا این که مرا عبادت کنند و هیچ شریک قرار ندهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: معنی آخر آیه این است که با اطمینان و خاطر جمعی مرا عبادت کنند و بندگی نمایند، از احدی از بندگانم نترسند و تقیّه نکنند.

[حکایت حضرت عیسی (ع)]

نجمه

۱۰

از جمله آیات دالّ بر وقوع رجعت در امام سابق، آیه «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^{۱۱} است. در قصّه کسانی که حضرت موسی علیه السلام از میان قوم خود، برای میقات‌گاه پروردگارش برگزیده. معنی آیه این است: سپس بعد از مردن شما را زنده گردانیدیم، پس بر شما لازم است در عوض این نعمت، شکر کنید. این زمانی بود که ایشان سخن گفتن خدا را شنیدند و گفتند این را تصدیق نمی‌کنیم مگر این که آشکارا خدا را ببینیم، پس به سبب این دعوی که در حقیقت ظلم بود و از آنان سرزد، صاعقه‌ای ایشان را گرفت؛ مدّتی مردند.

آن‌گاه جناب موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! وقتی نزد ایشان مراجعت کردم، در خصوص آن‌ها به بنی اسرائیل چه بگویم؟

العَبْقَرِيُّ الْحَمِيدُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

بین آیات دالّ بر وقوع رجعت

۲۲۸۹

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۵۶.

خدای تعالی ایشان را برای او زنده گرداند، ایشان به دنیا برگشتند، خوردند، آشامیدند، زن گرفتند و از ایشان اولاد متولد شد، بعد از آن، با اجل‌های خود وفات کردند. از جمله خداوند عزوجل به جناب عیسی علیه السلام فرمود: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»^{۱۰}؛ وقتی مردگان را به اذن من زنده می‌گردانی. همه مردگانی که عیسی علیه السلام به اذن خدا زنده گرداند به دنیا برگشتند و مدتی ماندند، پس از آن با اجل‌های خویش وفات کردند. اصحاب کهف سی صد و نه سال در مغاره خودشان ماندند، بعد خدای تعالی ایشان را زنده و مبعوث کرد، ایشان برگشتند برای این که احوال پیغمبرشان از آن‌ها پرسیده شود و قصه ایشان مشهور است.

اگر کسی گوید خدای تعالی در حق ایشان فرمود: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ»^{۱۱}؛ ایشان را بیدار گمان می‌کنی، حال آن که خوابیده‌اند؛ پس به مفاد آیه، ایشان خوابیده بوده‌اند، بیدار شدند نه این که مرده بودند، زیرا خدای تعالی در حق ایشان چنین فرموده: «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^{۱۲}؛ ایشان گفتند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه خود برانگیخت؟ آن‌گاه خداوند کردگار فرمود: این خواب نیست، بلکه چیزی است که خدا وعده کرده و پیغمبران در خصوص آن راست فرموده‌اند، پس ایشان مرده بودند، هر چند خودشان گفته‌اند ما خوابیده بودیم و مانند این‌ها بسیار است.

از جمله ذوالقرنین است که بعد از مردن زنده شد؛ چنان که در بحار است که ابن کوا از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمود: ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟ حضرت فرمود: نه پادشاه بود، نه نبی، بلکه بنده صالحی بود که بر قرن ایمن او به سبب اطاعت نمودنش از خدا زنده شد، سپس مُرد، آن‌گاه خدا او را زنده گرداند و از این جهت به او ذوالقرنین گویند.

۳۲۹۰

الصبح الاصفهانی و ابیات مهد ویدیه الحجة العسکری

۱. سوره مائده، آیه ۱۰.

۲. سوره کهف، آیه ۱۸.

۳. سوره یس، آیه ۵۲.

برج دوم

[تأویل آیات رجعت مطلقه]

در بیان بعضی از آیاتی که به رجعت مطلقه تأویل شده‌اند و در آن، چند جمله است.

[آیات اثبات رجعت]

نجمه

بدان!

- ۱- از جمله آن آیات قوله تعالی: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۱ است؛ چنان که در مشارق الانوار است که غیبت سه است؛ روز رجعت، روز قیامت و روز قیامت قائم علیه السلام و آن ایام آل محمد علیهم السلام است.
 - ۲- از جمله، آیه ﴿وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَأِيَّ اللَّهُ تَحْشُرُونَ﴾^۲؛ و اگر در راه خدا کشته شدید یا مردید، هرآینه آمرزشی از خدا و رحمتی بهتر است از آن چه جمع می‌کنند و اگر مردید یا کشته شدید، هرآینه به سوی خدا محشور می‌شوید.
- در منتخب البصائر^۳ از جابر از ابی جعفر روایت نموده: از قول خدا که فرموده:

فعدد آیات در اثبات رجعت

العنقري الحسني والفضل مولانا صاحب الزمان

۱. سوره بقره، آیه ۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

«وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ»^۱ سؤال کردم. فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی سبیل الله چیست؟

گفتم: به خدا قسم! نه، مگر آن که از شما بشنوم.

فرمود: قتل فی سبیل الله، علی و ذرّیة آن سرور است، از کسانی که در ولایت و دوستی او کشته شده‌اند، زیرا مراد از قتل فی سبیل الله، این قتل است و کسی نیست که به این آیه ایمانی داشته باشد مگر آن که برای او کشته شدن و مردنی است. به درستی که کسی که کشته شده، پس نشر می‌شود، تا آن که بمیرد و کسی که مرده، نشر می‌شود، تا آن که کشته شود، مراد از نشر، نشر در رجعت است.

از جمله آیه «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲ است؛ یعنی شما را بعد از مردنتان مبعوث ساختیم، شاید شکر گزار شوید. در تفسیر مجمع بعد از این آیه، فرموده: قومی از اصحاب ما به این آیه بر جواز رجعت استدلال نموده‌اند و قول کسی که گفته رجعت جز در زمان پیغمبر جایز نیست تا آن برای او معجزه و بر نبوتش دلیل باشد؛ باطل است، زیرا نزد ما، بلکه نزد اکثر امت اظهار معجزات بر دست ائمه و اولیا جایز است. ادله این مدعی در کتب اصول ذکر شده، انتهى.

این ناچیز گوید: از قوله تعالی: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» چنین فهمیده می‌شود که شکر این است و جز این نیست، جز در دار تکلیف واقع نمی‌شود و علت شکر آنان، رجعت ایشان به دنیا و تشفی قلوبشان از کسانی است که به آن‌ها ظلم کرده‌اند، این تشفی قلوب لامحاله در روز قیامت ساقط است، پس باید در زمان رجعت به دنیا باشد.

[برخی از آیات رجعت]

نجمه

۲

از جمله آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۳ است، چنان که در دمه الساکبه از تفسیر

۳۲۹۲

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۷.

۲. سوره بقره، آیه ۵۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء، آیه ۳۵.

کنزالدقایق،^۱ از زراره روایت نموده که به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشتیم: خداوند می فرماید: هر نفسی چشندۀ مردن است و کسی که کشته شده، موت را نچشیده. سپس فرمود: چاره‌ای نیست از این که آن مقتول باید به دنیا رجوع نماید تا مرگ را بچشد.

از جمله آیه **«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»**^۲ است، در کشاف گفته: هر دو ضمیر راجع به حضرت عیسی علیه السلام است؛ یعنی احدی از اهل کتاب از یهود و نصارا نیست مگر آن که البته به عیسی علیه السلام ایمان می آورند پیش از آن که بمیرد.

در تفسیر علی بن ابراهیم^۳ از شهر بن حوشب روایت نموده که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر! آیه‌ای از قرآن است که فهمش مرا عاجز نموده.

گفتم: ایها الامیر! آن کدام آیه است؟

گفت: آیه **«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»**^۴، به خدا قسم! به یهودی و نصرانی مرور می نمایم، پس گردن او را می زنم و به طرف چشم خود به او نگاه می کنم، او را نمی بینم که زبانش حرکت کند، تا آن که به واسطه رفتن روح از بدنش سرد و خنک می شود، پس این چگونه ایمان آوردن قبل از موت است؟

گفتم: اصلح الله الامیر! تأویل این آیه، چنین نیست که شما تأویل نموده‌اید.

حجاج گفت: پس تأویل آن چگونه است؟

گفتم: تأویلش آن است که پیش از روز قیامت عیسی علیه السلام از آسمان به سوی دنیا نازل می شود، پس اهل ملت یهود و غیر آن باقی نمی ماند مگر آن که پیش از مردن او ایمان می آورد و عقب مهدی علیه السلام نماز می گزارد. حجاج گفت: ویحک! این تأویل را از کجا می گویی و از چه کسی نقل می نمایی؟ گفتم: محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به این تأویل مرا حدیث کرد.

الْعَبْقِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْخَوَالِمِيُّ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

۱. تفسیر کنزالدقایق، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴. سوره نساء، آیه ۱۵۹.

حجاج گفت: به خدا قسم! این تأویل را از چشمه صافی علم و دانش آورده‌ای.

[هدایت یافتگان قوم موسی (ع)]

از جمله آیه **﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾**^۱ است، در تفسیر مجمع آورده: اختلاف شده که این امت هدایت یافته به حق، از قوم موسی علیه السلام چه کسانی هستند؟

در این خصوص چند قول است: اول: ایشان قومی از ورای چین اند، میان ایشان و چین وادی بسیار گرمی از ریگ است که نمی‌توان از آن عبور کرد. این از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است، تا آن که فرموده: گفته شده جبریل در لیلۀ معراج حضرت ختمی مرتبت را به سوی ایشان برد، پس آن سرور ده سوره از قرآن را که در مکه نازل شده، بر ایشان قرائت فرمود. آنان به حضرت گرویده، نبوتش را تصدیق نمودند، آن بزرگوار به ایشان امر فرمود در مکان خود باشند و رسوم شنبه را ترک کنند، ایشان را به نماز و زکات امر فرمود، آن زمان غیر از این دو فریضه بر حضرت نازل نشده بود، پس آن‌ها نیز به این دو فریضه عمل نمودند و اصحاب ما روایت کرده‌اند آنان با قائم آل محمد خروج می‌نمایند.

شیخ مفید در ارشاد^۲ از مفضل بن عمرو او از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: بیست و هفت نفر که پانزده نفر ایشان از قوم موسی علیه السلام هستند از پشت کوفه با حضرت قائم علیه السلام خارج می‌شوند که **﴿يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾**^۳، نیز هفت نفر اصحاب کهف، یوشع بن نون، سلمان و ابودجانه انصاری، مقداد بن اسود و مالک اشتر، پیش روی آن بزرگوار می‌باشند در حالی که از جانب آن سرور انصار و حکام اند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

از جمله آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾**^{۱۱} است؛ چنان که در منتخب البصائر^{۱۲} از ابوبصیر و او از حضرت باقر علیه السلام روایت نمود که از این آیه از حضرت پرسیدند، فرمود: آن در میثاق بوده.

سپس **﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ﴾**^{۱۳} را قرائت نمودم.

فرمود: چنین قرائت مکن! بلکه **﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدِينَ﴾**! قرائت نما آن گاه فرمود: هرگاه این اشخاص را در زمان رجعت دیدی، بدان آنان اند که خداوند انفس و اموالشان را خریداری نموده و هیچ مؤمنی نیست، مگر آن که مردن و کشته شدنی برای اوست، کسی که بمیرد، مبعوث می شود، تا آن که به موت حتف از دنیا برود.

از جمله آیه **﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾**^{۱۴} است که در تفسیر علی بن ابراهیم^{۱۵} آمده: این آیه در مورد رجعت نازل نشده و مراد از تکذیب در آن، تکذیب رجعت است که گفتند نمی باشد. سپس فرمود: بعضی ایمان و تصدیق به آن ورزیده و بعضی به آن ایمان ندارند. ای محمد پروردگار تو! به مفسدین داناتر است.

[تعدد آیات رجعت]

نجمه

۳

از جمله آیه **﴿وَإِنَّمَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي﴾**^{۱۶} است؛ چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: و اما نرینک یا محمد بعض الذي نعدهم من الرجعة وقيام القائم.

از جمله آیه **﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ﴾**^{۱۷}؛ چنان که در

۱. سوره توبه: آیه ۱۱۱.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۲.

۴. سوره یونس، آیه ۳۹.

۵. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۶. سوره یونس، آیه ۴۶.

۷. سوره یونس، آیه ۵۴.

تفسیر مذکور^۱ است که فرموده: ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما في الأرض جميعاً لا افتدت به في ذلك الوقت؛ یعنی وقت الرجعه.

از جمله آیه **﴿وَلَيُنْزِلُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ﴾**^۲ است؛ چرا که در تفسیر علی بن ابراهیم^۳ آمده: مراد از اُمَّة معدوده، سی صد و سیزده نفر اصحاب قائم و مراد از تأخیر عذاب، تأخیر تا وقت رجعت آنان است.

از جمله آیه **﴿وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾**^۴؛ چنان که در منتخب البصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: آیات خدا سه است؛ یوم القائم، یوم الکره و یوم القیمه.

از شیخ رجب بررسی نقل شده: یوم القائم، یوم آل محمد، یوم الکره، یوم آل محمد و یوم القیامه، یوم آل محمد است، زیرا ایشان شهدا بر امم در دار فنا و شفا برای گناهکاران در دار بقا هستند، کسانی که به روز قیامت ایمان نیاوردند، به خدا ایمان نیاورده‌اند، پس ایشان کافران‌اند.

از جمله آیه **﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾**^۵ است که در تفسیر برهان از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: **﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾**؛ ای بالرجعه که آن حق و واقع است. نیز در تفسیر علی بن ابراهیم^۶ قریب به همین مضمون از آن سرور روایت شده است.

از جمله آیه **﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾**^۷ است که در

الصحيح الاصحاح في آيات مهدوية الصحابة المعظمين

۳۲۹۶

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. سوره هود، آیه ۸.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۲۲.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۵. سوره نحل: آیه ۲۲.

۶. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۲.

۷. سوره نحل، آیه ۳۳.

تفسیر قمی^۱ فرموده: مراد از «يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ»: ای من العذاب والموت فی الرجعة و خروج القائم.

از جمله آیه «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ خَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ»^۲ که در تفسیر قمی^۳ است: «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» من العذاب فی الرجعة.

از جمله آیه «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَنُنَّ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ»، به سخت‌ترین سوگندها به خدا سوگند خوردند که اگر بر ایشان آیتی آید، هرآینه به آن بگردند. بگو جز این نیست که این‌ها نزد خداست و چه چیز شما را آگاه کرد که چون آن آیات آید، ایشان ایمان نخواهند آورد.

در تفسیر قمی^۴ است که حضرت صادق علیه السلام به راوی فرمودند: مردم در مورد این آیه چه می‌گویند؟

راوی عرض کرد: می‌گویند درباره کفار نازل شده.

حضرت فرمود: کفار به خدا قسم یاد نمی‌نمایند و جز این نیست که این آیه، درباره قومی از امت محمد نازل شده که به آن‌ها گفته شده بعد از موت و قبل از قیام قیامت، به دنیا رجوع می‌نمایند، آنان قسم یاد می‌کنند که رجوع نمی‌کنیم. خداوند بر ایشان ردّ نموده؛ بقوله: «وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ»^۵؛ در زمان رجعت، آن‌ها را به دنیا ردّ می‌نماید و ایشان را می‌کشد، تا آن که سینه‌های مؤمنین تشفی شود.

از جمله آیه «وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۶

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. سوره نحل، آیه ۳۴.

۳. همان.

۴. همان.

۵. سوره نحل، آیه ۳۹.

۶. سوره اسراء: آیه ۷۲.

است، چرا که در منتخب البصائر^۱ و تفسیر برهان از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام یا صادق علیه السلام روایت نموده: مراد از آخرت در این آیه، زمان رجعت است.

از جمله آیه **﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾**^۲ است؛ چنان که در تفسیر قمی^۳ و منتخب البصائر^۴ از معاویه بن عمّار روایت نموده که از آن حضرت، از معیشت ضنک پرسیدم که این معیشت برای چه کسانی است؟ فرمود: به خدا قسم! آن برای ناصبیان است.

عمّار گوید: گفتم: جعلت فداک! من آنها را دیدم که در عمر طولانی خود در رفاهیت عیش و سعت گذران نمودند، تا آن که از دنیا در گذشتند. حضرت فرمود: به خدا قسم! تنگی معیشت ایشان در زمان رجعت است و به نحوی بر ایشان تنگ می شود که عذره؛ یعنی غایب، خواهند خورد.

[بیان برخی از آیات رجعت]

نجمه

از جمله آیه **﴿وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْيَةٍ اٰهْلَكْنٰهَا اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾**^۵ است، در تفسیر قمی^۶ از محمد بن مسلم از حضرت باقر و صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند: هر قریه که خداوند، اهل آن را در دنیا به عذاب هلاک نمود، در زمان رجعت به دنیا رجوع نخواهند کرد.

این آیه عظیمه دلیلی بر حقیقت رجعت است، زیرا احدی از اهل اسلام این را انکار نمی کند که تمام مردمان در روز قیامت رجوع خواهند کرد، چه آنان که در دنیا به

المصباح المستوفى بالاثبات مهدى وبقا الحجة المنتظرة

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۲۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۵.

۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۵. سوره انبیاء، آیه ۹۵.

۶. تفسیر قمی، ج ۱، صص ۷۶ - ۷۵.

عذاب هلاک شده‌اند و چه غیر آنان، پس قوله تعالی که فرموده: «لَا يَرْجِعُونَ»؛ یعنی در رجعت بازگشت ننمایند ولی در روز قیامت همهٔ خلایق باز خواهند گشت و اما کسانی که مؤمن یا کافر محض‌اند و غیر ایشان از کسانی که به عذاب هلاک نشده‌اند؛ در زمان رجعت بازگشت خواهند کرد.

از جمله آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»^{۳۰} است؛ چنان که در منتخب البصائر^{۳۱} از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمودند: احدی از مؤمنین نیست که در دنیا کشته شده باشد، مگر آن که به دنیا رجوع می‌کند تا به موت حتف انف بمیرد و احدی از مؤمنین نیست که مرده باشد مگر آن که رجوع می‌کند تا کشته شود.

در کتاب مذکور از ابی بصیر روایت نموده که حضرت ابی جعفر علیه السلام به من فرمود: آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌نمایند؟

عرض کردم: بلی.

حضرت فرمود: آیا آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» را تلاوت نمی‌نمایند؟^{۳۲} این ناچیز گوید: این حشر، مخصوص بعضی است که از آن به فوج تعبیر شده و این جز در زمان رجعت نیست، زیرا حشر در قیامت مخصوص به فوجی دون فوجی نیست و برای همهٔ خلایق عام است.

از جمله آیه «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدَا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ»^{۳۳} است؛ چنان که در تأویل الایات آمده: موعود، علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند به او وعده داده برای او از دشمنانش در دنیا انتقام کشد؛ یعنی وعده داده از آنها در رجعت انتقام کشد و بهشت را برای او و دوستانش در آخرت وعده فرموده.

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ فِي الْأَسْئَلِ وَالْأَجَابِ

۱. سوره نمل: آیه ۸۳

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. سوره قصص، آیه ۶۱.

از جمله آیه **﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾**^۱ است؛ چنان که در تفسیر قمی^۲ است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از جابر پرسش شد، پس فرمود: خداوند جابر را رحمت فرماید! او از فقه و دانش به درجه‌ای رسیده بود که تأویل آیه **﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ﴾** را می‌دانست که مراد از ردّ معاد، همان رجعت است.

از جمله آیه **﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ﴾**^۳ است؛ چنان که در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه: **﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ﴾** فرمود: در قبورشان به قیام قائم.

از جمله آیه **﴿وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾**^۴ است؛ چنان که در کافی از حضرت ابی ابراهیم روایت نموده که فرمود: احیای زمین به باریدن باران بر آن نیست، بلکه به مبعوث فرمودن مرده‌هایی توسط خداوند است که عدل را احیا می‌نمایند، پس زمین به احیای عدل و اقامه حدود الهی در آن احیا می‌شود و این از چهل شبانه روز باریدن باران در زمین نافع‌تر است.

از جمله آیه **﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾**^۵ است، در روضه کافی^۶ از حسن بن شاذان واسطی روایت نموده که به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام تشکی جفای اهل واسط بر من را نوشتم؛ میان ایشان، طایفه‌ای از عثمانیه بودند که مرا اذیت می‌کردند.

توقیعی به خط مبارک آن سرور در جواب من وارد شد که مضمونش این بود: به درستی که خداوند عزوجل از اولیای ما بر صبر در دولت باطل پیمان گرفته، پس برای حکم پروردگار خود صبر کن! هرگاه سید خلائق قیام نماید، هرآینه خواهند گفت:

تفسیر آیه شریفه مروه از حضرت صادق علیه السلام

الصحيح الاصح والاشهر والافضل مهدوية الحجة المنتظر

۱. سوره قصص، آیه ۸۵

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵.

۳. سوره روم، آیه ۴ و ۵.

۴. سوره روم، آیه ۱۹.

۵. سوره یس، آیه ۵۲.

۶. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

«يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا»، مراد از سید خلق حضرت بقیة الله است؛ چنان که مراد از بعث از مرقد، رجعت آنهاست.

[تأویل آیات اثبات رجعت]

نجمه

از جمله آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»^۱ است؛ چنان که در منتخب البصائر^۲ از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: در این امت احدی از نیک و بد نیست مگر آن که زود است که نشر کرده می شود. مؤمنین، به سوی قره عیون، فرح و انبساط نشر می شوند و اما فجار، خدا آنها را به سوی خزی نشر می دهد. آیا قول باری تعالی را نشنیده ای که فرموده: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ». در تفسیر قمی^۳ است که مراد از عذاب ادنی، عذاب رجعت به شمشیر است.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۴؛ به درستی که ایشان در زمان رجعت رجوع می نمایند، تا آن که عذاب کرده شوند.

از جمله آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا»^۵ است؛ چنان که در تفسیر قمی^۶ آمده: مراد از «الْأَرْضِ الْجُرُزِ»، زمین خراب است و این مثلی است که خدا آن را برای رجعت و قائم بیان فرموده.

پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به خبر رجعت خبر داد، منکرین آن گفتند: «مَتَى هَذَا

۱. سوره سجده، آیه ۲۱.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴. سوره آل عمران، آیه ۷۲؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۸.

۵. سوره سجده، آیه ۲۷.

۶. همان، ص ۱۷۱.

الْفَتْحُ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱، پس خداوند فرمود: یا محمد! به ایشان بگو: «يَوْمَ الْفَتْحِ»^۲؛ ای الرجعه آنان را که در دار دنیا کافر بودند، ایمانشان به ما در وقت رجعت نفع نمی بخشد، پس یا محمد! از ایشان اعراض نما! «وَ انْتَضِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ»^۳، از جمله آیه «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا»^۴ است، که حکایت از مشرکین می باشد؛ چنان که در منتخب البصائر^۵ از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: این خاص اقوامی در رجعت بعد از موت است. در بحار از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود: به خدا قسم! مورد این آیه جز در زمان رجعت نیست.

از جمله آیه «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ»^۶ «إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ»^۷؛ چنان که در تفسیر قمی^۸ است که فرمود: این دخان وقتی است که در زمان رجعت از قبر خارج می شوند، پس ظلمت و تاریکی همه مردم را فرا می گیرد، آن گاه می گویند: این عذابی دردناک است. فرمود: به درستی که ما عذاب را اندکی از آنان کشف می کنیم، به درستی که شما عود کنندگان به سوی قیامت هستند، پس اگر «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» در قیامت بود، باری تعالی نمی فرمود: «إِنَّا جَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ»^۹، زیرا بعد از قیامت و آخرت، عود و بازگشتی نیست، پس فرمود: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى»؛ یعنی فی القیامة «إِنَّا مُنْتَقِمُونَ».

الصَّحِيحُ الْأَشْعَرِيُّ وَ الثَّابِتُ مَهْدَوِيَّةُ الْحَجَّةِ الْأَشْعَرِيَّةِ

۱. سوره سجده، آیه ۲۸.
۲. سوره سجده، آیه ۲۹.
۳. سوره سجده، آیه ۳۰.
۴. سوره غافر، آیه ۱۱.
۵. مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۵.
۶. سوره دخان، آیه ۱۰.
۷. سوره دخان، آیه ۱۶.
۸. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۱.
۹. سوره دخان، آیه ۱۵.

از جمله آیه «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا وَاللَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ»^{۱۰} است؛ چنان که در کتاب تأویل الآیات از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: ایام مرجّوه سه روز است؛ یکی روز قیام قائم، دیگری روز کزّه که مراد، رجعت است و سوّمی روز قیامت.

از جمله آیه «وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»^{۲۰} است؛ چنان که در تفسیر قمی^{۳۰} است که فرمود: منادی به اسم قائم علیه السلام و اسم پدر او ندا می کند و در بیان فرمود: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» که صیحه آسمانی بر خروج قائم است و مراد از «يَوْمُ الْخُرُوجِ» یوم رجعت است.

از جمله آیه «يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا»^{۴۰} است؛ چنان که در تفسیر قمی^{۵۰} است که شقّ ارض از ایشان در زمان رجعت می باشد.

از جمله آیه «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»^{۶۰} است؛ چنان که در منتخب البصائر^{۷۰} از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: در رجعت شکسته می شوند، چنان که طلا شکسته می شود، تا آن که هر چیزی به سوی شبهه؛ یعنی حقیقت خود رجوع نماید. از جمله آیه «وَ إِنَّا لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^{۸۰} است؛ چنان که در تفسیر قمی^{۹۰} بحار و عوالم آمده: مراد از آیه، آن است که به درستی که حق کسانی که به غضب به آل محمد ظلم کردند، عذابی پس تر از این است و آن سیف

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۰.
۲. سوره ق، آیه ۴۱ و ۴۲.
۳. تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۳۲۶.
۴. سوره ق، آیه ۴۴.
۵. همان.
۶. سوره ذاریات، آیه ۱۳.
۷. مختصر بصائرالدرجات، ص ۲۸.
۸. سوره طور: آیه ۴۷.
۹. تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۳۳۳.

در رجعت می باشد.

از جمله آیه «قُمْ فَأَنْذِرْ»^{۱۰} است؛ چنان که در بحار^۲ فرمود: مراد، قیام آن بزرگوار در زمان رجعت است که در آن به انذار مردمان قیام می فرماید.

از جمله آیه «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى»^۳ است که معنی آن، این است که شهرستان قوم لوط را بیفکند؛ یعنی آن را منقلب ساخت و زیر و زبر گرداند؛ بعد از این که بر جناح جبریل او را قریب به آسمان برده بود و مراد از «الْمُؤْتَفِكَةَ»، بصره است و دلیل بر این، قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که در وقت فتح بصره فرمود: یا اهل البصره یا اهل المؤتفکة یا جندالمرثة واتباع البهیمة إلى ان قال علیه السلام: وقد اتفکت بأهلها مرتین؛ یعنی و به تحقیق دو مرتبه با اهل خود زیر و زبر شد، وعلی الله تمام الثالثة؛ بر خداست که دفعه سوم او را زیر و زبر کند و آن در زمان رجعت واقع شد.

از جمله آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»^۴ است؛ چنان که در منتخب البصائر^۵ است که از حضرت صادق علیه السلام از رجعت سؤال کرده شد که آیا آن حق است؟

حضرت فرمود: بلی و حدیث را بیان فرمود که در رجعت حسینیه است، تا آن که راوی گفت: آیا تمام مردم با آن حضرت رجعت خواهند کرد؟

حضرت فرمود: لابد این چنین است؛ چنان که خداوند در کتاب خود ذکر فرموده: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»؛ یعنی قوماً بعد قوم. الحدیث.

از جمله آیه «تِلْكَ إِذْ أَكَرَّةٌ خَاسِرَةٌ»^۶ است؛ چنان که در منتخب البصائر^۷ است

بیان آیات رجعت حسینیه علیه السلام

الصبح الاسعور والاشواق مهد ویدة الحجج المعظمین

۱. سوره مدثر، آیه ۲.
۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳.
۳. سوره نجم، آیه ۵۳.
۴. سوره نبأ، آیه ۱۸.
۵. مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۸.
۶. سوره نازعات، آیه ۱۲.
۷. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

که حضرت صادق علیه السلام در بیان این آیه «تِلْكَ إِذْ أَكَرَّةٌ خَاسِرَةٌ»^{۱۱} فرمود: یعنی هرگاه به دنیا رجوع نمایند، برگشتنی با خسران است.

به آن حضرت گفته شد: یا بن رسول الله! خداوند متعال می فرماید: «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ»^{۱۲}، خداوند از این چه اراده کرده؟

فرمود: هرگاه از رجوع کنندگان به دنیا انتقام کشید و بدن های ایشان مردند، ارواحشان در حالی می مانند که نمی خوابند و نمی میرند.

از جمله آیه «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»^{۱۳} است؛ چنان که در تأویل الایات از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تأویل این آیه مبارکه فرمود: یعنی مرّة فی الکرّة وهی الرجعة و مرّة اخری یوم القیامة.

از جمله آیه «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَتَعَلَّنَّ عَلُوءًا كَبِيرًا»^{۱۴} «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»^{۱۵} الی قوله تعالی: «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»^{۱۶}؛ در کتاب به بنی اسرائیل اعلام نمودیم که در زمین دو بار فساد خواهید کرد و هرآینه سرکشی خواهید کرد، البته سرکشی بزرگ، پس چون وعده نخستین آن بیاید، بندگان صاحب قوت سخت را بر شما می فرستیم؛ پس به جستجو میانه خانه ها روند و باشد وعده کرده شده؛ پس برای شما نصرت بر ایشان را برگردانیم، شما را به مالها و پسران مدد کنیم و شما را بسیارتر از راه مرد و مدد می گردانیم.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که در تأویل این آیه فرمودند:

مراد از «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» قتل امیرالمؤمنین و طعن حسین بن علی علیه السلام

۱. سوره نازعات، آیه ۱۲.

۲. سوره نازعات، آیه ۱۳ و ۱۴.

۳. سوره تکوین، آیه ۳ و ۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۴.

۵. سوره اسراء، آیه ۶.

۶. سوره اسراء، آیه ۶.

است، مراد از «وَلْتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا»، قتل حسین بن علی علیه السلام است و مراد از «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ»، زمان رجعت و بازگشت به دنیا است.

این ناچیز گوید: آیات، ادله و مؤله به رجعت مطلقه، فوق حدّ احصا و خارج از عدّ و استقصاست، پس ذکر همین قدر از آنها کافی است. لمن القى السمع وهو شهيد ولا ينفع ذكر تمام الآيات القرآنيّة لو فرضت مؤلّة بالرجعة للمنكر العنيد.

الصبيح الأسفروني اثبات مهدوية الصحبة المنتظر

برج سوّم

[آیات رجعت]

در آیات قرآنی که اشعار به وقوع رجعت دارند و در آن چند جمله است.

[تفسیر برخی از آیات رجعت]

نجمه

بدان!

از جمله آن آیات، آیه «اذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»^۱ است؛ یعنی نعمت خدا را بر شما یاد کنید، چون در شما پیغمبرانی گردانید و شما را پادشاهان کرد و به شما چیزی داد که به هیچ کس از جهانیان نداد.

در منتخب البصائر^۲ است که از حضرت صادق علیه السلام از این آیه مبارکه، سؤال کرده شد، پس فرمود: مراد از انبیا، رسول الله، ابراهیم، اسماعیل و ذریّه اسماعیل است و مراد از ملوک، ائمه طاهرین اند.

راوی عرض کرد: کدام ملک است که به شما ائمه عطا کرده شده؟

فرمود: ملک جنت و ملک کزّت و رجعت است.

از جمله آیه «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ

العنقري الحسني والخوال مولانا صاحب الزمان

۱. سوره مائده، آیه ۲۰.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

الموتی»^{۳۱} است؛ چنان که در کافی^{۳۲} به اسناد خود از احمد بن حنبل از حضرت ابی الحسن الاوّل علیه السلام روایت نموده که گفت: به حضرت عرضه داشتم: قربانت کردم! مرا از حضرت خاتم النبیین خبر می دهی که وارث تمام انبیا و مرسلین بودند؟ فرمود: بلی.

عرض کردم: از آدم گرفته تا زمان خودش؟

فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرموده مگر آن که محمد اعلم از او بوده. راوی گوید: عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن و اجازه باری تعالی مرده را زنده می کرد.

فرمود: راست گفתי و سلیمان بن داود نطق طیور را می فهمید و رسول خدا بر این منازل قادر بود، تا آن که فرمود: و به درستی که خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى»؛ به تحقیق ما وارث قرآن هستیم، قرآن آن چنانه ای که در آن است آن چه که کوه ها به او سیر می کند، بلدان به او تقطیع می شود و مردگان به آن زنده می شوند.

از جمله آیه «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»^{۳۳} است؛ یعنی ابلیس عرض کرد: بار خدایا! تا روز قیامت مرا مهلت بده! خطاب آمد: به درستی که تو از مهلت دادگان تا روز وقت معلوم هستی نه تا روز قیامت.

در منتخب البصائر^{۳۴} و تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: به درستی که شیطان عرض کرد: مرا تا یوم البعث مهلت بده! باری تعالی ابا نمود و فرمود: به درستی که تو از مهلت دادگان تا یوم وقت معلوم

مهلت شیطان تا یوم وقت معلوم

الصحيح المستوفى والغائب مهدوية الصحاح المستطير

۱. سوره رعد، آیه ۳۱.
 ۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۶.
 ۳. سوره حجر، آیه ۳۸ - ۳۶.
 ۴. مختصر بصائر الدرجات، صص ۲۷ - ۲۶.

هستی. و یوم وقت معلوم، آخر کَرّت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کَرّت و رجعت می نماید.

راوی گوید: عرض کردم: مگر آن حضرت کَرّت دارد؟

فرمود: بلی و کَرّاتی برای امام در قرنی نیست مگر آن که برّ و فاجر زمانش با او رجوع می کند، تا آن که خدا مؤمن را بر کافر عزیز و قاهر گرداند، هرگاه روز وقت معلوم رسد، امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود رجوع می نماید و ابلیس با اصحاب خود می آید؛ میقات و ایستگاه ایشان در زمینی از زمین های عراق می باشد که نام آن روحاست، در حالی که آن زمین به کوفه شما نزدیک است. پس آن دو لشکر مقاتله ای شدید با هم می کنند که از روزی که خداوند، عالمیان را خلقت فرموده تا آن روز، چنین مقاتله ای واقع نشده باشد.

از جمله آیه **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ»** است؛ چنان که در تفسیر قمی ^{۲۰} از عمّار بن مروان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که از قول باری تعالی: **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ»** را از آن حضرت سؤال کردم.

آن سرور فرمود: به خدا قسم! **«أُولِي النُّهْيِ»** ما ائمه ایم.

عرض کردم: قربانت شوم! معنی **«أُولِي النُّهْيِ»** چیست؟ فرمود: چیزی است که خدا به آن، رسول خود را از آن چه بعد از رحلتش واقع می شود خبر داده، از ادعای ابی فلان، خلافت و قیام به آن را، ادعای دیگری بعد از آن و سپس ادعای سوّمی در مورد خلافت و ما بعد آن ها از بنی امیه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به تمام این ها خبر داد و چنان که از علی علیه السلام به سوی ما منتهی شد در آن چه بعد از آن حضرت از سلطنت بنی امیه و غیر ایشان واقع می شود، پس این آیه آن چنان است که خداوند در قرآن آن را بقوله **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ»** ذکر فرموده است. پس ما همان کسانی هستیم که علم آن چه ذکر شد، به سوی

الْعَبْرَةُ الْحَسَنَةُ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱. سوره طه، آیه ۵۴.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۱.

ما منتهی شده است، ما برای امر خدا، صبر فرمودیم، پس ما قوام خدا بر خلقش و خزان او بر دینش هستیم و آن را از دشمنان خود پنهان و کتمان می‌کنیم؛ چنان که رسول خدا ﷺ آن را کتمان فرمود، تا آن که او را در هجرت از مکه به مدینه اذن داد و با مشرکین جهاد فرمود.

ما بر منہاج رسول خدا ﷺ هستیم تا زمانی که خداوند ما را در اظهار دین خود به شمشیر اذن بدهد؛ مردم را به دین خدا می‌خوانیم و هنگام عود نمودنشان آن‌ها را به سیف می‌زنیم؛ چنان که رسول خدا ﷺ در بدو امر و اول بعثتش ایشان را برای قبولی دین زد.

از جمله آیه **«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»**^{۱۱} است؛ چنان که در تأویل آیات از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: صالحون ایشان، آل محمد و عابدین آنان، شیعیان ما هستند.

در بحار و عوالم است که خداوند در کتاب خود از چیزهایی به پیغمبر خبر داد که بعد از رحلتش، از قتل و غصب حق و بلا به اهل بیتش می‌رسد، پس خداوند ایشان را به سوی دنیا برمی‌گرداند، آن‌ها دشمنان خود را می‌کشند و باری تعالی ایشان را بر زمین مالک می‌فرماید؛ این مراد از آیه **«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ»** و مراد از قوله تعالی: **«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»**^{۱۲} است، انتهى الحدیث.

[تأویل برخی از آیات رجعت]

نجمه

۲

از جمله آیه **«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»**

۳۳۱۰

۱. سوره انبیا، آیه ۱۰۶.

۲. سوره مائده، آیه ۹.

وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱؛ خدا از شما به آنان که گرویدند و کارهای شایسته کردند، وعده کرده که هر آینه ایشان را در زمین خلیفه خواهد کرد؛ چنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، خلیفه کرد. هر آینه خوفشان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد. مرا پرستند و چیزی را با من شریک نسازند و آنان که پس از آن کافر شدند، بیرون رفتگان از فرمان اند.

بدان! جماعتی از اعیان علمای شیعه، نظر به منطوق این آیه مبارکه، بر وقوع رجعت و حقیقت آن استدلال نموده‌اند به تقریب این که این آیه به منطوقها بر وعده خدا به استخلاف کسی که به صفات مذکور در آیه متصف است، دلالت دارد و آن جز امام هر عصر و اوان نیست و چون برای آن بزرگواران - صلوات الله علیهم اجمعین - تمکین تامّ از رعیت در عصر و زمانشان، بالبداعه و به جهت غلبه ظالمین و منافقین حاصل نشد، پس امر، دایر است بین این که وعده الهی در آیه، خلف شود یا منجز گردد و چون خلف وعده الهی کفر است، پس انجام متعین می‌باشد و چون انجام وعده در زمان حیات هیچ یک از ائمه واقع نشده، لذا متعین است انجام آن در رجعت باشد. بنابراین مطلوب که حقیقت رجعت باشد از این آیه ثابت شد.

از مناقب الطاهرین شیخ جلیل، حسن بن علی بن محمد بن حسن مازندرانی، المعروف به عماد طبری چنین نقل شده که بعد از نقل این آیه فرموده: از دور آدم تا یومنا هذا هنوز واقع نشده که جمیع عالمیان خدا را عبادت کرده و به او شرک نیاورده باشند، پس از این جا معلوم شد هنوز انتظار این حالت هست، خصوصاً با ذکر سین استقبال که در «لَيْسَتْ خُلُفَتُهُمْ»^۲ است؛ آن بر تراخی و استقبال دلالت دارد و وقوعش جز به تصدیق رجعت و حقیقت آن نیست.

الْعَمَلُ فِي الْحَسَنَاتِ وَالْخَيْرَاتِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

از جمله آیه **﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾**^{۱۱} است؛ یعنی اگر بخواهیم از آسمان آیتی بر ایشان فرود فرستیم، پس گردن‌هاشان بر آن خضوع کننده می‌گردد، چنان که در تأویل الایات است که ابن عباس فرموده: این آیه درباره ما و بنی امیه نازل شده و برای ما برایشان دولتی می‌باشد که گردن‌های آنها بعد از صعوبت، برای ما ذلیل می‌شود و بعد از آن که عزیز بودند، خوار می‌شوند.

از جمله آیه **﴿سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾**^{۱۲} است؛ یعنی به زودی آیاتش را به شما می‌نماید، پس آن را بشناسید؛ چنان که در تفسیر قمی^{۱۳} است که مراد از آیات، امیرالمؤمنین و ائمه اند علیهم السلام؛ آن‌گاه که به دنیا رجوع فرمایند، پس دشمنانشان ایشان را می‌شناسند، زیرا آنها را در دنیا دیده‌اند.

از جمله آیه **﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾**^{۱۴} است؛ چنان که ایضاً در تفسیر قمی^{۱۵} از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده که در معنی این آیه فرمودند: پیغمبر شما، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به سوی شما رجوع می‌کنند.

از جمله آیه **﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾**^{۱۶} است؛ یعنی و هرآینه بچشانیمشان، البته از عذاب نزدیک‌تر. نه عذاب عظیم‌تر، تا باشد که ایشان باز گردند؛ چنان که در حدیث مفضل است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرده **﴿الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ﴾** و **﴿الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾** چیست؟ آن بزرگوار فرمود: **﴿الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ﴾** عذاب رجعت و **﴿الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾** عذاب روز قیامت است.

الاصحح المستوفى من الآثار والحدیث المعتبرة

۱. سوره شعرا: آیه ۴.

۲. سوره نمل، آیه ۹۳.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴. سوره قصص، آیه ۸۵.

۵. همان، ص ۱۴۷.

۶. سوره سجد، آیه ۲۱.

[تفسیر آیات دالّ بر رجعت]

نجمه

۳

تأویل آیات دالّه بر رجعت

از جمله آیه ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ و نمکنن لهم في الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون^۱ است؛ و ما می خواهیم که بر آنان که در زمین ضعیف شده بودند، منت بگذاریم، ایشان را پیشوایان و وارثان بگردانیم، ایشان را در زمین تمکین دهیم و فرعون، هامان و لشکرهای آن دو نفر را بنماییم از ایشان آن چه که بیم می داشتند.

در تفسیر برهان^۲ است که حضرت باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: فرعون و هامان در این آیه، دو شخص از جبابره قریشانند که خدای تعالی ایشان را نزد قیام قائم آل محمد علیه السلام در آخر الزمان زنده می گرداند، پس از ایشان، از اعمالی که پیش از موت و در دار دنیا نموده اند، انتقام می کشد.

در مجمع البیان^۳ آمده: به تحقیق روایت امیرالمؤمنین علیه السلام به صحت رسیده که فرمود: قسم به کسی که دانه شکافت و انسان خلقت فرمود! هرآینه دنیا بر ما رو آورد بعد از این که از ما رسیده بود؛ مثل رو آوردن ناقه بر بچه خود و پس از آن، این آیه را تلاوت فرمود.

عیاشی در تفسیر خود از ابی الصباح کنانی روایت نموده که حضرت باقر علیه السلام به حضرت صادق علیه السلام نظر نمود و فرمود: به خدا قسم! این فرزند از کسانی است که خداوند درباره آنان فرمود: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ﴾^۴.

در نجمه سیزدهم از عبقریه دهم این بساط تأویلی برای این آیه به روایت مفضل گذشت، فارجمع.

الْعَبْقَرِيُّ الْجَسْبِيُّ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَلَاتُكَ الرَّبِّ الْعَزِيزِ

۳۳۱۳

۱. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۴.

۳. ر.ک: همان.

۴. سوره قصص، آیه ۵.

از جمله آیه **﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾**^۱ است؛ یعنی به درستی که ما هر آینه رسولانمان را یاری می‌کنیم و آنان که در زندگانی دنیا در روزی که شاهدان ایستاده می‌شوند، گرویدند.

در تفسیر قمی^۲ از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر آیه **﴿يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾** فرمود: به خدا قسم! آن در رجعت است. ای جمیل! آیا ندانسته‌ای انبیای خدا در دنیا یاری نشده، کشته شدند و ائمه بعد از آنان هم کشته شده، یاری نشدند و این یاری کردن از ایشان در زمان رجعت است. در منتخب البصائر^۳ هم همین روایت نقل شده.

از جمله آیه **﴿وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ﴾**^۴ است؛ چنان که در تفسیر قمی فرموده: مراد از **﴿يُرِيكُمْ آيَاتِهِ﴾**^۵، امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام او است که در رجعت آن‌ها را ارائه می‌نماید، پس هرگاه کفار و منافقین آن بزرگواران را ببینند، گویند به خدای واحد ایمان آوردیم و به چیزی که به آن شرک کننده بودیم، کافر هستیم؛ یعنی آن چه را که به آن شرک آورده، انکار می‌کنیم و قبول نمی‌کردیم آن، رجعت این بزرگواران باشد، چون عذاب ما را دیدند، گفتند به خدای تنها گرویدیم و به آن چه به آن مشرک بودیم، کافر شدیم. پس نباشد که ایمانشان آن‌ها را سود دهد، چون عذاب ما را دیدند؛ دستور خداست که به حقیقت در بندگانش گذشت و کافران آن جازیان کردند.

از جمله آیه **﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾**^۶ است؛ یعنی و آن را کلمه باقی در عقبش گرداندیم، باشد که ایشان بازگردند؛ چنان که در تفسیر آن

رجوع ائمه مصومین به دنیای بی اعتبار
الصحيح الاصح والاعرف هو الهدى والحق المستطير

۱. سوره غافر، آیه ۵۱.

۲. تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. مختصر بصائرالدرجات، صص ۱۹ - ۱۸.

۴. سوره غافر، آیه ۸۱.

۵. سوره غافر، آیه ۸۱.

۶. سوره زخرف، آیه ۲۸.

فرمودند: فانهم يرجعون؛ اى الائمه إلى الدنيا،^{۳۱} الحديث.

[رجعت ائمه (ع) به دنیا]

از جمله قوله تعالى: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا﴾^{۳۲} است؛ یعنی به آفتاب و فروغ، وقت ارتفاعش و ماه چون از پیشش درآید و روز چون آن را جلا دهد. در تفسیر فرات^{۳۳} از حضرت باقر^ع روایت نموده که فرمود: حارث اعور از امام حسین^ع سؤال نمود؛ یابن رسول الله! قربانت کردم! مرا از قول باری تعالی که در کتابش فرموده: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ خبر بده که مراد از آن چیست؟ آن بزرگوار فرمود: و یحک یا حارث! مراد از آن، محمد رسول^ص است. گفتم: قربانت شوم! مراد از ﴿وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا﴾ چیست؟ فرمود: مراد، امیرالمؤمنین^ع است که در عقب محمد واقع می شود. عرض کردم: مراد از ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا﴾ چیست؟ فرمود: مراد، قائم آل محمد است که روی زمین را از عدل و داد پر می نماید، بعد از این که از ظلم و جور پر شده باشد.

[تفسیر آیات رجعت]

نجمه

۴

از جمله آیه ﴿وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِضَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^{۳۴}؛ انسان را به خوبی کردن به والدینش وصیت نمودیم، مادرش او را به دشواری برداشت و به دشواری بنهاد؛ حمل و بریدنش از شیر،

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْحُسَيْنِيُّ الْمَوْلَاَيْنَا صَلَاةٌ عَلَيْمَا فِي الزَّمَانِ

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲. سوره شمس: آیه ۳ - ۱.

۳. تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۶۳.

۴. سوره احقاف، آیه ۱۵.

سی ماه است.

در تفسیر قمی^۱ آمده: مراد از انسان، رسول خداست و مراد از والدیه آن‌ها، حسن و حسین‌اند که مادرش حسین را به دشواری حمل نمود و به دشواری بنهاد و این، آن چنان بود که رسول خدا ﷺ پیش از حمل، فاطمه علیها السلام را به حسین و ولادتش بشارت داد و این که امامت تا روز قیامت در اولاد او می‌باشد، پس او را به آن چه از قتل و مصیبت، به حسین علیه السلام و اولاد او می‌رسد، خبر داد و خداوند در عوض قتل و مصایبش به او خبر داد امامت را در اولاد او قرار دهد و به مادرش اعلام نمود که حسین کشته می‌شود، پس به دنیا رد گردیده می‌شود و خداوند او را یاری می‌کند، تا آن که دشمنان خود را می‌کشد و خدا او را بر زمین مالک می‌نماید و این تاویل: «وَفُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ»^۲ است.

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: آیا کسی را دیده‌اید که ولد ذکری را به او بشارت داده‌اند؛ وقتی به آن چه از قتل و مصایب بر آن بزرگوار وارد می‌شود، او را از روی کراهت حمل نماید، اعلام شد.

از جمله آیه «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ غَايِبَةُ الْأُمُورِ»^۳ است؛ یعنی آن چنان کسانی که اگر ایشان را در زمین متمکن نمایم نماز را به پا می‌دارند، زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، عاقبت امور برای خداست.

در تفسیر قمی^۴ است که حضرت ابی جعفر علیه السلام در بیان این آیه فرمودند: این آیه برای آل محمد تا آخر ائمه علیهم السلام، مهدی علیه السلام و اصحابش است که خداوند ایشان را بر مشارق و مغارب زمین، مالک می‌گرداند، دین را اظهار می‌نماید و به وسیله مهدی و

الصحيح المستوفى من الآثار ومهدى و آية الحجج المستوفى

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. سوره قصص، آیه ۵.

۳. سوره حج، آیه ۴۱.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

اصحابش بدعت‌ها و باطل‌ها را می‌میراند؛ چنان که سفها حق را می‌رانند، پس اثر ظلم دیده نمی‌شود؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کند.

از جمله آیه **«أَنَّ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»**^{۳۹} است؛ یعنی برای آنان که کارزار کرده شدند، دستوری داده شد، به سبب آن که آن‌ها ستم کرده/شدند و به درستی که خدا بر نصرت ایشان، هرآینه تواناست.

در کامل‌الزیاره از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام و اصحاب او است و **«أَنَّ»**، اگرچه ماضی است، لکن معلوم است مضارعی که محقق باشد، وقوعش به منزله ماضی است.

از جمله آیه **«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»**^{۴۰} است؛ یعنی به درستی که زمین برای خدا و ملک او است و آن را برای کسی از بندگان خود که می‌خواهد، میراث می‌دهد و پایان آن برای اهل تقواست.

در کافی^{۴۱} از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود: در کتاب علی این آیه را به این نحو یافتیم: **«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ فِي عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»**^{۴۲}، «أنا و أهليتی الذین أورثنا الأرض و نحن المتقون و الأرض کلها لنا»؛ من و اهل بیتم کسانی هستیم که زمین را به ما میراث داده است و ما پرهیزگارانیم، تا آن که فرمود: هرگاه قائم اهل بیت من به شمشیر قیام نماید، تمام زمین را در حیطة تصرف در آورد و غیر از آن چه از زمین در دست شیعیان ماست، آن را بگیرد و با شیعیان در اراضی‌ای که در دست آن‌هاست، مقاطعه نماید.

از جمله آیه **«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ**

۱. سوره حج: آیه ۳۹.

۲. سوره اعراف: آیه ۱۲۸.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۲۷۹.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

وَبَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا^۱ است؛ یعنی چون وعده نخستین بیاید، بندگان صاحب قوت سخت برای ما بر شما می فرستیم، پس به جستجو میانه خانه ها روند و وعده کرده شده باشد، سپس برای شما نصرت را برایشان برگردانیم و شما را به مالها و پسران مدد کنیم و شما را بسیارتر از راه مرد و مدد برگردانیم.

[روایت از رسول خدا(ص)]

در مقتضب الاثر^۲ و تفسیر برهان از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت: روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم، چون نظر شریفش بر من افتاد، فرمود: یا سلمان! به درستی که خدای عزوجل پیغمبر و رسولی را مبعوث نفرمود، مگر آن که دوازده نقیب برای او قرار داد.

سلمان گوید: گفتم: یا رسول الله! هرآینه من این را از اهل کتابین فرا گرفته ام. فرمود: ای سلمان! آیا می دانی نقبای دوازده گانه من چه کسانی هستند که خداوند آنها را برای امامت بعد از من اختیار فرموده است؟ سلمان گفت: خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلم اند.

فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از صافی نور خود خلق فرمود و مرا خواند، پس او را اطاعت نمودم و از نور من و نور علی، فاطمه را خلق فرمود؛ او را به طاعت خود خواند، پس فاطمه از باری تعالی اطاعت نمود و از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را خلق فرمود؛ آنها را به طاعت خود خواند، پس او را اطاعت نمودند.

خداوند عزوجل ما را به پنج اسم از اسمای خودش نامید؛ خداوند محمود است، من محمدم، خداوند علی است، پسر عم من علی است، خداوند فاطر است، دخترم، فاطمه است، خداوند احسان است، این فرزندم، حسن است، خداوند محسن است، این فرزندم، حسین است. از ما و از نور حسین، نه امام را خلق فرمود؛ آنها را به طاعت

النصیب الاثني عشر و اثنا عشر مهدي و نبي الحق المتكلم

۱. سوره اسراء، آیه ۵ و ۶.

۲. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثني عشر، ص ۸-۶.

خود خواند و ایشان او را اطاعت نمودند؛ پیش از آن که خداوند، آسمان بنا شده، زمین پهن شده، هوا، آب، ملک و بشر را خلق فرماید، ما در علم خدا نورهایی بودیم که او را تسبیح می کردیم، فرمانش را شنوا بودیم و او را اطاعت می نمودیم.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت! برای کسی که ایشان را بشناسد، چه فضل و ثواباتی است؟

فرمود: ای سلمان! کسی که ایشان را به حق معرفتشان بشناسد و از ایشان اقتدا و پیروی نماید، پس دوست آنان را دوست بدارد و از دشمنان ایشان بیزاری بجوید؛ و الله از ماست. به جایی که ما وارد شده ایم، وارد می شود و در مکانی که ما ساکن باشیم، ساکن گردد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! آیا ایمان داشتن به آنان بدون معرفت به اسما و انساب ایشان ممکن است؟

فرمود: نه، یا سلمان!

سلمان عرض کرد: پس معرفت به انساب و اسمای ایشان از کجاست، و حال آن که من تا امام حسین علیه السلام بیشتر به آنها معرفت ندارم، چون به حسب ظاهر موجود نیستند؟

حضرت رسول فرمود: ای سلمان! بدان بعد از حسین، سید العابدین علی بن الحسین و بعد از او، پسرش محمد بن علی است، او باقر علم اولین از نبیین و مرسلین می باشد. بعد از او، جعفر بن محمد، لسان الله الصادق است، پس از او، موسی بن جعفر الکاظم که صبر الله غیظ خود را کظم می نماید، بعد از او، علی بن موسی که در امر خدا رضا داده است، پس از او، محمد بن علی که اختیار کرده شده از خلق خداست، بعد از او، علی بن محمد که هادی الی الله است، پس از او، حسن بن علی که صامت و امین بر سر الله است، سپس فلان و حضرت بقیة الله علیه السلام را به نام نامی و اسم گرامی اش نام برد که پسر حسن و مهدی ناطق، قائم به حق الله است.

سلمان گوید: به گریه افتاده، گفتم: یا رسول الله! از کجا سلمان، زمان این بزرگواران

اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و از انقه علیه السلام

العَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْحَوْلِيُّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

را ادراک خواهد نمود؟

حضرت فرمود: ای سلمان! به درستی که تو آن‌ها را ادراک خواهی نمود، هم چنین امثال تو آنان را ادراک خواهند کرد، هم چنین کسانی که ایشان را به حقیقت معرفت دوست داشته باشند.

سلمان گوید: خدا را شکر بسیار نموده، عرض کردم: یا رسول الله! من تا زمان ایشان باقی خواهم ماند؟

فرمود: ای سلمان! قول باری تعالی را که فرموده: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا»^۱ «إِلَىٰ آخِرِ الْآيَاتِينَ قِرَاءَتِنَا!»

سلمان گوید: گریه و شوق من شدت گرفت، گفتم: یا رسول الله! این ادراک من به عهد و پیمان از جناب شماست؟

فرمود: بلی، قسم به آن که محمد را به رسالت فرستاد! هر آینه این به عهد من و به عهد علی، فاطمه، حسن، حسین، نه ائمه دیگر علیهم السلام و هر کسی که از ماست و درباره ما مظلوم واقع شده، می‌باشد، ای سلیمان! هر آینه ابلیس و لشکریانش، هر که مؤمن محض و کافر محض باشد، حاضر می‌شود، تا آن که به قصاص و خونخواهی و حیا زت نمودن از میراث خود مأخوذ شود و پروردگار تو به احدی ظلم نمی‌نماید؛ ما تأویل آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا»^۲ هستیم.

سلمان گوید: پس از پیش روی پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاستم، سلمان باک ندارد که او، موت را یا موت، او را ملاقات نماید، انتهى الحدیث الشریف.

الصَّحَابَةُ الْأَشْفَرَاءُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُهَيَّبَةُ وَالصَّحَابَةُ الْمَسْمُومَةُ

۱. سوره اسراء، آیه ۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵.

برج چهارم

[اخبار وقوع رجعت]

در بعضی اخبار که بر وقوع رجعت در امام سابق دلالت دارند و در آن چند نجمه است.

[احیای مرده توسط پسر سلطان]

نجمه

در حیات القلوب است که به سند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: در زمان سابق، فرزندان پادشاهان، راغب به عبادت می بودند، چند جوان از اولاد پادشاهان ترک دنیا کرده، مشغول عبادت گردیده بودند، در زمین می گشتند و سیاحت می نمودند که از احوال جهان و اهل آن و از مخلوقات خداوند عالمیان عبرت بگیرند، به قبری بر سر راه گذشتند که مندرس شده و باد، خاک بسیار روی آن جمع کرده بود که به غیر از علامتی چیزی از آن قبر ظاهر نبود. به یکدیگر گفتند؛ بیا بید دعا کنیم، شاید حق تعالی صاحب این قبر را برای ما زنده گرداند تا از او پرسیم مزه مرگ را چگونه یافته است؟

گفتند: ای پروردگار ما! تو خداوند مایی و ما غیر از تو خداوندی نداریم و تو پدید آورنده اشیا، دایمی هستی که فنا بر تو روانیست، از هیچ چیز غافل نمی شوی، زنده ای که هرگز مرگ برایت نمی باشد، تو را در هر روزگار، تقدیر و تدبیری است، همه چیز را می دانی بدون آن که کسی به تو تعلیم نماید. پس این مرده را به قدرت خود برای ما زنده گردان!

سپس، از آن قبر، مردی بیرون آمد که موی سر و ریش او سفید بود، ترسان و هراسان از سر خود می افشاند و دیده هایش به سوی آسمان باز مانده بود، به ایشان گفت: برای چه بر سر قبر من ایستاده اید؟

گفتند: تو را خوانده ایم که از تو سؤال کنیم مرگ را چگونه یافته ای؟
گفت: نود و نه سال است که در این قبر ساکنم، هنوز الم و شدت مرگ از من بر طرف نشده و تلخی مزه آن از حلقم بیرون نرفته.

گفتند: روزی که مردی موی سر و ریش تو چنین سفید بود؟
گفت: نه و لکن چون صدا شنیدم که بیرون آی و استخوان های پوسیده من به یکدیگر متصل شد و زنده شدم، از دهشت و ترس آن که قیامت برپا شده باشد، موهای سرم سفید شد و دیده ام چنین بازماند.

پس نظر نما و تصور کن که هرگاه جایز باشد خدای تعالی مرده ای را به دعای اولاد ملوک که از اهل طاعت و عبادت بودند، زنده فرماید، پس چگونه انکار احیای موتی به دعای اولاد شرف انبیا که ائمه هداست مهدیین اند، جایز است.

[احیای مرده توسط عیسی (ع)]

نجمه

۲ **ایضاً در حیات القلوب است که حضرت عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد.**
اول: دوستی داشت که به او عاذر می گفتند، سه روز بعد از مردنش به خواهرش گفت: مرا بر سر قبر او ببر! چون نزد قبر رفت، گفت: ای خداوندی که پروردگار آسمان ها و زمین های هفت گانه ای! به درستی که مرا به سوی بنی اسرائیل فرستاده ای که ایشان را به سوی دین تو بخوانم و به ایشان خبر دهم که من مرده را زنده می کنم، پس عاذر را زنده کن! عاذر زنده شد، از قبر بیرون آمد و بعد از آن، فرزندان او به هم رسید.

دوم: فرزند پیر زالی بود که تابوتش را از پیش عیسی علیه السلام گذراندند، عیسی علیه السلام دعا

زنده شدن مکتوبی به دعای پسر سلطانی

الصحیح الاصحیح فی اثبات مهذب و بیحیه العظمی

کرد، او زنده شد، میان تابوت نشست، پا به گردن مردم گذاشت، پایین آمد، جامه‌های خود را پوشید، به خانه خود برگشت و بعد از آن، فرزندان به هم رساند.

سوم: دختر عیاشی بود که به آن حضرت گفتند دیروز مرده، او را زنده کن! دعا کرد، زنده شد و بعد از آن فرزندان به هم رساند.

چهارم: سام پسر نوح بود که به اسم اعظم خدا دعا کرد، سام از قبر بیرون آمد، در حالی که نصف موی سرش سفید شده بود، گفت: مگر قیامت بر پا شده؟

عیسی علیه السلام گفت: نه و لکن من خدا را به اسم اعظم دعا کردم تا تو را زنده کرد، او پانصد سال در دنیا زندگی کرده بود ولی مویش سفید نشده بود، در این وقت از هول این که مبادا قیامت شده باشد، مویش سفید شد. سپس عیسی علیه السلام گفت: بمیر!

سام گفت: به شرط آن که خدا مرا از سكرات مرگ پناه دهد. عیسی علیه السلام دعا کرد و او به رحمت الهی واصل شد.

[روایتی از ابان بن ثعلب]

نجمه

۳

ایضاً در آن کتاب آمده: در حدیث دیگر منقول است که ابان بن ثعلب از آن حضرت پرسید: آیا عیسی کسی را زنده کرد که بعد از زنده شدن، مدتی بماند و از او فرزند به هم رسد؟

فرمود: بلی، آن حضرت دوستی داشت که برای خدا با او برادر شده بود، هر وقت عیسی علیه السلام به منزل او می‌رسید، نزدش فرود می‌آمد. عیسی علیه السلام مدتی از او غایب شد، روزی در خانه او رفت که بر او سلام کند، مادرش بیرون آمد. چون حضرت از او احوال دوست خود را پرسید، گفت: یا رسول الله! مُرد.

حضرت فرمود: می‌خواهی او را ببینی؟

گفت: بلی.

عیسی علیه السلام گفت: فردا می‌آیم که به اذن خدا او را برایت زنده کنم. چون روز دیگر

شد، حضرت عیسیٰ علیه السلام در خانه زن آمد و گفت: با من بیا و قبر پسر را به من نشان ده! به قبر او که رسیدند، عیسیٰ علیه السلام ایستاد و دعا کرد، قبر شکافته شد و پسر آن زن زنده بیرون آمد.

وقتی او، مادر خود را و مادرش او را دید، هر دو گریستند. عیسیٰ علیه السلام برایشان ترحم نمود و به آن مرد گفت: می خواهی با مادرت در دنیا بمانی؟
گفت: یا رسول الله! با خوردن و روزی و مدتی از عمر یا بدون اینها؟
عیسیٰ فرمود: بلکه با اینها بیست سال در دنیا بمانی. زن بخواهی و فرزند برایت به هم رسد.

جوان گفت: می خواهم. عیسیٰ علیه السلام او را به مادرش داد، بیست سال با او زندگانی کرد، زنی خواست و فرزندان از او به هم رسید.

[روایتی از امام صادق (ع)]

نجمه

۴

ایضاً در آن کتاب است که به سند موثق کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند: چون انجیل بر حضرت عیسیٰ علیه السلام نازل شد و خواست حجت بر مردم تمام کند، مردی از اصحاب خود را به سوی پادشاه روم فرستاد و به او معجزه های داد که کور و پیس و بیماران مؤمنی که اطبا از معالجه آنها عاجز باشند، شفا بدهد. وارد روم شد و جمعی را معالجه کرد، خبرش در روم منتشر شد تا به پادشاه رسید، او را طلبید و پرسید: کور و پیس را می توانی معالجه کنی؟

گفت: بلی، پادشاه امر کرد کور مادرزادی را آوردند که چشم هایش خشکیده و هرگز چیزی ندیده بود، گفت: او را بینا کن!

۳۳۲۴

رسول عیسیٰ علیه السلام دو گلوله از گل ساخت، به جای دیده های او گذاشت و دعا کرد تا او بینا شد. پادشاه، رسول عیسیٰ علیه السلام را پهلوی خود نشانده، مقرب خود گرداند و گفت: با من باش و از شهر من بیرون مرو! او را اعزاز و اکرام بسیار می نمود.

الصحيح الاصح والاعجاز في معجزات مهد وبقا الحجية المستطرا

سپس عیسی علیه السلام رسول دیگری فرستاد و به او چیزی تعلیم داد که بتواند مرده را زنده کند. چون داخل بلاد روم شد، به مردم گفت: من از طبیب پادشاه داناتم. این سخن به پادشاه رسید، در غضب شد و به قتل او امر نمود.

رسول اول گفت: ای پادشاه! به قتل او مبادرت منما، او را بطلب! اگر خطای قولش ظاهر شد، او را بکش تا تو را بر او حجّتی بوده باشد. او را نزد پادشاه بردند، گفت: من می توانم مرده را زنده کنم و پسر پادشاه در آن ایام مرده بود، پادشاه با امرا و سایر اهل مملکت خود سوار شد، آن مرد را برداشت، نزد قبر پسر خود رفت و به او گفت: پسر مرا زنده کن!

رسول ثانی مسیح علیه السلام دعا کرد و رسول اول آمین گفت، قبر شکافته شد، پسر پادشاه از قبر بیرون آمد، به سوی پدر خود روان شد و در دامن او نشست.
پادشاه از او پرسید: ای فرزند! تو را زنده کرد؟

گفت: این مرد و به رسول اول و دوم اشاره کرد. آن گاه هر دو برخاستند و گفتند: ما هر دو از جانب حضرت مسیح علیه السلام به سوی تو رسولانیم، چون تو به سخن رسولان او گوش نمی دادی و ایشان را می کشتی، ما به این لباس در آمدیم و رسالت او را به تو رساندیم.

او به عیسی علیه السلام اسلام آورد، به شریعتش داخل و امر عیسی علیه السلام عظیم شد به حدی که جمعی از دشمنان خدا، او را خدا و پسر خدا گفتند و یهودان او را تکذیب کردند و اراده کشتنش نمودند.

[روایتی دیگر از امام صادق (ع)]

۵

نجمه

۲۳۲۵

ایضاً در آن کتاب است که به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: روزی حضرت عیسی علیه السلام در سیاحت خود به شهری رسید که اهلیش مرده بودند و استخوان هایشان در خانه ها و بر سر راهها افتاده بود، چون این حال را مشاهده نمود،

زنده شدن پسر بی دعا عیسی علیه السلام

العقربى الحسنى والخوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

فرمود: این‌ها به عذاب الهی هلاک شده‌اند، زیرا اگر به مرگ خود مرده بودند، یکدیگر را دفن می‌کردند.

اصحاب آن حضرت عرض کردند: می‌خواهیم قصهٔ ایشان را بدانیم که به چه سبب هلاک شده‌اند؟

حق تعالی به عیسی علیه السلام وحی نمود: ای روح الله! ایشان را ندا کن تا جواب گویند.

حضرت عیسی فرمود: ای اهل شهر!

یکی از ایشان گفت: لَبَّیک ای روح الله!

فرمود: حال شما چیست و قصهٔ شما چه بود؟

گفتند: صبح در عافیت بودیم و شب خود را در هاویه دیدیم.

عیسی علیه السلام پرسید: هاویه کدام است؟

گفت: چند دریا از آتش است که در آن دریاها، کوه‌هایی از آتش هست.

عیسی فرمود: چه عملی شما را به چنین حالی انداخت؟

گفت: محبت دنیا و عبادت طاغوت؛ یعنی اطاعت اهل باطل.

فرمود: محبت دنیای شما به چه مرتبه‌ای رسیده بود؟

گفت: مانند محبت طفل به مادرش که هر گاه به او رو می‌آورد، شاد می‌شود و

هر گاه پشت می‌کند، محزون می‌شود.

فرمود: عبادت طاغوت شما به چه مرتبه‌ای رسیده بود؟

گفت: هر امر باطلی که ما را به آن مأمور می‌ساختند، اطاعت ایشان می‌کردیم.

فرمود: چرا از میان ایشان تو با من سخن گفتی؟

گفت: زیرا در دهان ایشان لجام‌های آتش کرده‌اند و چند ملک در نهایت غلظت و

شدت موکل ایشان‌اند. من در میان ایشان بودم ولی از اینان نبودم، چون عذاب بر ایشان

نازل شد، مرا نیز فراگرفت، من به مویی در کنار جهنم آویخته‌ام و می‌ترسم در جهنم

بیفتم. عیسی علیه السلام به اصحاب خود فرمود: خواب کردن بر روی مزبله‌ها و خوردن نان

جو با سلامتی دین، خیری بسیار است.

[زنده شدن یحیی (ع)]

نجمه

۶

ایضاً در آن کتاب است که در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: حضرت عیسی علیه السلام دعا کرد حق تعالی حضرت یحیی را برای او زنده گرداند، نزد قبر یحیی آمد و او را ندا کرد. یحیی به او جواب گفت، از قبر بیرون آمد و گفت: ای عیسی! از من چه می خواهی؟

گفت: می خواهم در دنیا مونسم باشی؛ چنان که پیش تر بودی.

گفت: ای عیسی! هنوز حرارت مرگ از من ساکن نشده، نمی خواهم به دنیا برگردم و بار دیگر حرارت و شدت مرگ را دریابم، پس به قبر خود برگشت و عیسی علیه السلام معاودت نمود.

این ناچیز گوید: در آخر نجمه دوازدهم از عبقریه نهم این بساط، قضیه زنده شدن مقتولی به دعای داود سمت تحریر یافته که تذکر آن مناسب این مقام است، الحدیث.

[غیبت ادریس (ع)]

نجمه

۷

در کافی ضمن حدیثی از امام باقر علیه السلام که غیبت ادریس علیه السلام و اعراض نمودنش از قوم خود را بیان نموده، می فرماید: چون گرسنگی بر ادریس غالب شد، از جای خود فرود آمد که برای رفع گرسنگی، طلب خوردنی کند، چون نزدیک شهر رسید، دید از بعضی خانه ها دودی بالا می رود. به سوی آن خانه رفت و داخل شد، دید پیرزالی دو نان تنک کرده و بر آتش انداخته، گفت: ای زن! مرا طعام بده که از گرسنگی بی طاقت شده ام. زن گفت: ای بنده خدا! نفرین ادریس برای ما زیادتی نگذاشته که به دیگری بخورانیم و سوگند یاد کرد که به غیر از این دو گرده نان مالک چیزی نیستم و گفت: برو و از غیر مردم این شهر طلب معاش کن!

زنده شدن حضرت یحیی به دعای عیسی علیه السلام

العبقري الحسنی والخوال مؤلفاً للحجبة الزمانی

ادریس گفت: آن قدر طعام به من بده که جان خود را با آن نگاه دارم و در پایم قوت رفتار به هم رسد که به طلب معاش بروم.

زن گفت: یکی از این دو گرده نان مال من و دیگری برای پسر من است، اگر قوت خود را به تو دهم، می میرم و اگر قوت پسر خود را به تو دهم، او می میرد و در این جا زیادتى نیست که به تو بدهم.

ادریس گفت: پسر تو خرد است و نیم قرص برای زندگی اش کافی است و نیم قرص برای من کافی است که با آن زنده بمانم.

زن گرده نان خود را خورد و گرده دیگر را میان ادریس و پسرش قسمت کرد. چون پسر دید ادریس از گرده نان او می خورد، اضطراب کرد تا مُرد.

مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزند مرا کشتی.

ادریس گفت: جزع مکن! من او را به اذن خدا زنده می گردانم. ادریس دو بازوی طفل را به دو دست خود گرفت و گفت: ای روحی که از بدن این پسر بیرون رفتی، به

اذن خدا به سوی بدن او برگرد، من ادریس پیغمبرم! روح طفل به اذن خدا به سوی او برگشت. زن وقتی سخن ادریس را شنید و دید پسرش بعد از مردن زنده شد، گفت:

گواهی می دهم که تو ادریس پیغمبری، بیرون آمد و به صدای بلند در میان شهر فریاد کرد: شما را به فرج بشارت باد! ادریس به شهر شما در آمده... تا آخر حدیث که ما

تمام آن را من البدو الی الختم در صبیحة دوّم از عبقریة چهارم بساط سوّم نقل نموده ایم؛ مراجعه شود.

زنده شدن طفلی به دعای ادریس

الصبيحة الاسفروني انبأ ان مهديا ولد في الحجاز المسمى

[داستان حضرت جرجیس (ع)]

نجمه

۸

۳۳۲۸

ایضاً در آن کتاب است که ابن بابویه و قطب راوندی - رحمهما الله - به سند خود از ابن عباس روایت کرده اند: حق تعالی، حضرت جرجیس را پیغمبر گرداند و او را به

سوی پادشاهی فرستاد که در شام بود، به او دادانه می گفتند و بت می پرستید.
جرجیس به او گفت: ای پادشاه! نصیحت مرا قبول کن و سزاوار نیست خلق غیر
خدا را عبادت کنند و در حاجات خود به غیر او رغبت نمایند.

پادشاه به آن حضرت گفت: اهل کدام زمینی؟

فرمود: اهل روم و در فلسطین می باشم.

پس امر کرد جرجیس را حبس و بدن مبارکش را به شانه های آهنی مجروح کردند
تا گوشت هایش ریخت، بر بدنش سرکه می ریختند و پلاس های درشت بر آن بدن
مجروح می مالیدند. سپس امر کرد سیخ های آهن سرخ کنند و بدنش را به آنها داغ
کنند. چون دید به این ها کشته نشد، امر کرد میخ های آهن بر ران ها، زانو ها و کف
پاهای او کوبیدند، وقتی دید به این ها نیز کشته نشد، امر کرد میخ های بلند از آهن
ساختند و بر سرش فرو بردند که مغز سرش روان شد، سپس فرمود سرب را آب کردند
و بر بدنش ریختند، ستونی از آهن در زندان بود که کمتر از هجده نفر نمی توانست آن را
نقل کند؛ حکم کرد آن را بر روی شکمش بگذارند.

چون شب شد و مردم از او پراکنده شدند، اهل زندان دیدند ملکی نزد آن حضرت
آمد و گفت: ای جرجیس! حق تعالی می فرماید: صبر کن، شاد باش و مترس! خدا با تو
است و تو را از ایشان خلاصی خواهد داد، ایشان چهار مرتبه تو را خواهند کشت ولی
من الم و آزار را از تو دفع می کنم.

صبح که شد، پادشاه گمراه، آن مقرب درگاه اله را طلبید و حکم کرد تازیانه بسیار
بر پشت و شکم آن حضرت زدند و باز گفت او را به زندان برگرداند، به اهل مملکت
خود فرمانها نوشت که هر ساحر و جادوگری که در مملکت او باشد، برایش
بفرستند، ساحری که از همه ماهرتر بود، فرستادند؛ هر جادویی که توانست، کرد ولی
در آن حضرت تأثیر نکرد. سپس زهر کشنده ای آورد و به آن حضرت خوراند.

جرجیس گفت: بسم الله الذی یضلل عند صدقة کذب الفجرة وسحر السحرة.

هیچ ضرری به آن حضرت نرسید، ساحر گفت: اگر من این زهر را به جمیع اهل

زمین می خوراندم، هر آینه قوت های ایشان را می کند، احشایشان را می ریخت، خلقت همه را متغیر و دیده هایشان را کور می کرد، پس ای جرجیس تو نور روشنی بخش راه هدایت، چراغ ظلمات ضلالت و حق یقین هستی. شهادت می دهم خداوند تو بر حق و هر چه غیر او است، باطل است، به او ایمان آوردم، به پیغمبران او تصدیق کردم و به سوی او از آن چه کردم، توبه می کنم.

پادشاه او را کشت و باز جرجیس را به زندان فرستاد، او را به الوان عذاب معذب گرداند و فرمود آن حضرت را پاره پاره کردند و در چاهی افکندند. مجلسی آراست و مشغول به شراب و طعام خوردن شد. حق تعالی به باد امر کرد ابر سیاهی برانگیخت، صاعقه های عظیم حادث شد، زمین و کوه ها لرزیدند و همه مردم ترسیدند که هلاک خواهند شد.

خدا به میکائیل امر فرمود، بر سر چاه آمد و گفت: ای جرجیس! به قوت خداوندی که تو را آفریده و مستوی الخلقه گردانیده، برخیز! جرجیس زنده و صحیح برخاست، میکائیل او را از چاه بیرون آورد و گفت: صبر کن و تو را به ثواب های الهی بشارت باد!

جرجیس باز نزد پادشاه رفت و گفت: خدا مرا به سوی تو فرستاده که به وسیله من حجت را بر تو تمام کند. سپهسالار لشکر او گفت: به خدای تو ایمان آوردم که تو را بعد از مردن زنده گرداند و گواهی می دهم او حق است و هر خدایی غیر او، باطل است. چهار هزار نفر از او متابعت کردند، ایمان آوردند و آن حضرت را تصدیق نمودند.

پادشاه همه را به شمشیر قهر، هلاک و امر کرد لوحی از مس ساختند و بر روی آن آتش افروختند تا سرخ شد، سپس جرجیس را بر روی آن خوابانند، سرب گداخته ای در گلویش ریختند و میخ های آهن بر دیده ها و سر مبارکش دوختند، میخ ها را کشیدند و به جای آن ها سرب گداخته ریختند، چون دید به این ها کشته نشد، امر کرد بر آن حضرت آتش افروختند تا سوخت و خاکستر شد و امر کرد خاکستر را به باد دادند.

خدا به حضرت میکائیل امر فرمود که حضرت جرجیس را ندا کند، او زنده شد، به

زنده شدن حضرت جرجیس برای تبلیغ

الاصحاح الاسفرونی اثبات مهدویت الصحابة المعظمين

خدا ایستاد و نزد پادشاه رفت؛ در وقتی که در مجلس عام نشسته بود و باز تبلیغ بت الهی به او نمود.

شخصی از اصحاب آن گمراه برخاست و گفت: زیر ما چهارده منبر و پیش ما نی هست و چوب‌های این‌ها از درخت‌های متفرق‌اند که بعضی میوه دهند و بی غیر میوه دهند؛ اگر از پروردگار خود سؤال کنی که هر یک از این‌ها را فتنی گرداند که پوست و برگ به هم رسانند و میوه بدهند، من تو را تصدیق می‌کنم. جرجیس به دو زانو درآمد و دعا کرد؛ در همان ساعت، همه درخت شدند و شاخ و برگ و میوه به هم رساندند. سپس پادشاه امر کرد آن حضرت را در میان دو چوب اشتند و چوب‌ها را با آن حضرت، با آره به دو نیم کردند. آن گاه دیگ بزرگی حاضر دند، زفت و گوگرد و سرب در آن ریختند، جسد شریف آن حضرت را در دیگ اشتند و در زیر دیگ آتش افروختند تا جسد آن حضرت با آن‌ها به هم آمیخته شد. پس زمین تاریک شد، خدا حضرت اسرافیل را فرستاد، چنان نعره‌ای بر ایشان زد همه به رو افتادند، دیگ را سرنگون کرده، گفت: ای جرجیس، به اذن خدا برخیز! درت حق تعالی آن حضرت صحیح و سالم ایستاد، به مجلس آن پادشاه شقی گمراه ت و باز تبلیغ رسالت نمود. مردم وقتی او را دیدند، تعجب کردند. زنی به مجلس شاه شقی گمراه آمد و گفت: ای بنده شایسته خدا! گاوی که به شیر آن تعیش کردیم، مرده؛ می‌خواهیم آن را زنده گردانی!

جرجیس فرمود: این عصای مرا ببر، برگاو خود بگذار و بگو جرجیس می‌گوید: به خدا برخیز! چون چنین کرد، گاو زنده شد و آن زن ایمان آورد.

پادشاه گفت: اگر من این ساحر را بگذارم، قوم مرا هلاک خواهد کرد، پس همه بر حضرت جرجیس اجتماع کردند. آن گاه امر کرد آن حضرت را بیرون برند و دن بزنند. چون آن حضرت را بیرون بردند، گفت: خداوند! اگر این بت پرستان را پاک خواهی کرد، از تو سؤال می‌کنم که من و یادم را سبب شکیبایی گردانی برای هر به سوی تو به صبر کردن نزد هر هول و بلایی تقرّب جوید. چون آن حضرت را

العنقی الحسنا والخوال مولانا ضابط الزمان

گردن زدند و برگشتند، همه یک دفعه به عذاب الهی هلاک شدند.»^۱

انارة لافيا اشارة

بدان از جمله مواردی که رجعت در امم سابق واقع شده، قضیة زنده شدن یونس بر متی توسط الیاس است؛ چنان که ما کیفیت آن را در صبیحة پانزدهم از عبقریة چهار بساط سوّم نقل نموده‌ایم؛ مراجعه شود.

الصبيحة الأسفروني الثابت مهدوية الحجة المنتظر

۳۳۳۲

برج پنجم

[اخبار رجعت در ائمت پیامبر (ص)]

در بعض اخباری که بر وقوع رجعت در این ائمت مرحومه دلالت دارند و در آن چند جمله است.

[رجعت افرادی از قریش]

نجمه

بدان از جمله اخباری که بر وقوع رجعت در این ائمت دلالت دارد، چیزی است که آن را در ریاض الشهاده ضمن دارا بودن پیغمبر خاتم تمام معجزاتی را که انبیای سلف دارا بودند، نقل نموده، می فرماید: اگر عیسی مرده را زنده نمود، پس قریش نزد حبیب خدا جمع شدند و خواهش نمودند مرده های ایشان را زنده کند. آن حضرت به جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: به جبانه برو و همین اشخاصی که ایشان خواهش نموده اند، به اسم، صدا بزن و بگو محمد فرموده؛ برخیزید!

حضرت امیر علیه السلام از آن قرار معمول داشتند و چون صدا زدند، همه یک مرتبه سر از قبر بیرون آوردند و خاک از سر خود دور می نمودند. چون پیغام پیغمبر را داد، همه سلام و صلوات بر آن جناب فرستاده، عرض کردند: کاش زنده بودیم و به آن جناب ایمان می آوردیم، ایشان را که زنده بودند، بر اطاعت پیغمبر و ایمان به او تحریص و ترغیب کردند و از اسرار و وقایعی که از ایشان صادر شده بود، اخبار نمودند. نیز کفاری که در جنگ بدر کشته شده بودند، زنده نمود و بر کفر و ایمان نیاوردنشان توبیخ نمود.

اخبار دالة بر وقوع رجعت در این ائمت

العقبة الحسنة والخصال مولانا صاحب الزمان

[زنده شدن دو سید]

نجمه

۲

در خرایج^۱ آورده: یکی از طایفه انصار بزغاله‌ای داشت، آن را ذبح نموده، به اهل خود گفت: نصف گوشت آن را بپزید و نصف دیگر را کباب کنید؛ شاید رسول خدا ﷺ امشب ما را سرافراز فرموده، نزد ما افطار نماید. پس در مسجد خدمت آن سرور مشرف شد که ایشان را دعوت نماید.

این انصاری دو پسر داشت که در وقت ذبح بزغاله حاضر بوده، تماشا می‌کردند؛ چون او از منزل بیرون رفت، یکی از آن دو پسر به دیگری گفت: بیا تا تو را سر ببرم؛ چنان که پدر آن بزغاله را سر برید. پس کارد برداشته، برادر خود را سر برید. چون مادرشان آن کیفیت را دید، صیحه زده، در صدد گرفتن برادر ذابح برآمد، آن پسر، از غرفه‌ای که در آن بود، خود را پایین انداخته، جان داد.

مادر آن‌ها نعش دو پسر را پنهان نمود و مشغول پختن گوشت و مهیا نمودن طعام شد، تا آن که حضرت رسول ﷺ بر خانه انصاری وارد شد. جبریل نازل شده، به آن بزرگوار عرض کرد: به انصاری بگو دو پسر خود را برای صرف طعام حاضر نماید. چون حضرت این را به انصاری گفت، آن مرد بیرون آمده، در طلب دو پسرش درآمد. زن گفت: آن‌ها نیستند.

انصاری خدمت آن سرور آمده، عرض کرد: آن‌ها غایب‌اند.

حضرت فرمود: چاره‌ای جز حاضر نمودن آن‌ها نیست.

مرد انصاری نزد زنش آمد و گفت: باید پسرها حاضر شوند تا حضرت غذا تناول نماید.

پس نعش دو پسر را نزد آن سرور حاضر ساخته، آن بزرگوار دعا نمود، خداوند آن‌ها را به دعای ایشان زنده گرداند و سال‌ها در دنیا زندگی نمودند. نظیر این معجزه درباره ابوطلحه و دو پسرش از آن سرور وارد شده، فتبصر.

الصبيح الأسفرق والبنات مهدوية الحجة المنتظر

۳۳۳۴

[روایتی از امیرالمؤمنین (ع)]

نجمه

۲

در دمعة الساكبه و رياض الشهادة از میثم تمّار مروی است: روزی آن جناب در مسجد جامع کوفه نشسته بود، جمعی از اصحاب؛ مثل ستارگان دور ماه شب چهارده، دور آن حضرت بودند که ناگاه شخصی بلند بالا داخل مسجد شد؛ قبای خزی پوشیده، عمامه زردی بر سر و دو شمشیر بسته بود. چون داخل مسجد شد، نشست، بدون این که سلام کند و هیچ چیز نگفت.

گردن‌ها به سوی او کشیده و نظرها به سوی او تیز شد و مردم بر سرش جمعیت نمودند، امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را پایین انداخته بود و مطلقاً تکلم نمی‌کرد، همین که مردم آرام گرفتند، زبان خود را چون شمشیری که کشیده شود، از آن شخص کشید و بازبان فصیحی گفت: ایتکم المجتبی فی الشجاعة والمعتمّ بالبراعة ایتکم المولود فی الحرم والغالی فی الشیم والموصوف بالکرم ایتکم اضلع الرّأس والبطل الدّعاس والمضیق الأنفاس والأخذ بالقصاص من الناس ایتکم غصن ابی طالب الرّطیب وبطله المهبیب والشهم المصبیب والغشم التّجیب ایتکم خلیفة محمّد الذی نصره فی زمانه واعتزّ به فی سلطانه وعظم به فی شأنه.

آن وقت حضرت سر خود را بالا نموده، فرمود: ما لك يا اباسعد بن الفضل بن الرّبیع بن مدرکه بن نجیة بن الصّلت بن حرث بن وعران بن الأشعث الرومی سل عمّا شئت فانا عیبة علم النبوة.

گفت: شنیده‌ام تو وصی پیغمبر آخرالزمان، خلیفه او بر امتش و حلال مشاکل هستی، من از جانب شصت هزار مرد به سوی تو رسولم که به آن طایفه عقیمه گویند، آن‌ها می‌تی را به همراه من کرده‌اند که مدّعی‌اند مرده و از سبب موت او میان طایفه خلاف و نزاع به هم رسیده و اینک بر در مسجد است؛ اگر او را زنده کنی، معلوم شود تو راستگو، حجت خدا در زمین و خلیفه محمد امین هستی.

حضرت فرمود: ای میثم! بر شتر خود سوار شو و در کوچه‌های کوفه و محله‌ها

العنقري الحسنی الخصال مؤلفه مولانا صاحب الزمان

زنده شدن مدرکه به دعای امیرالمؤمنین

۳۳۳۵

فریاد بزن که هر کس می خواهد علم ربّانی و صیّ پیغمبر را تماشا کند، به صحرای نجف بیاید.

مردم جمع شدند و آن حضرت فرمود: ای میثم! آن شخص عرب و میّت را به نجف من بیار! ایشان را به آن صحرا بردند. حضرت فرمود: ایّها الناس! آن چه از ما می بینید، بگویید و برای دیگران روایت کنید، اما افترا نزنید و ندیده را مگویید.

آن گاه فرمود: ای اعرابی! شتر را بخوابان و مرده را بیرون بیاور! تابوتی را از روی شتر بر زمین گذاشتند که پرده ای از دیبای سبز بر روی آن کشیده بود، میان آن تابوت، جوان گل عذاری بود که هنوز ریشش بیرون نیامده و موی عذارش به تمامی سبز نشده بود، مثل گیسوی زن، گیسو داشت و بسیار وجیه بود.

فرمود: چند روز است کشته شده؟

گفتند: چهل و یک روز.

فرمود: سبب مردنش چیست؟

اعرابی گفت: ای مرد! ما این راه دور را طی کرده ایم برای این که تو سبب موت او را بگویی و اگر می دانستیم که این خلاف و نزاع واقع نمی شد و احتیاج به این زحمت نبود، او شب در عین صحّت و سلامت خوابیده، صبح یافت شده، نه کشته شده، نه سرش را بریده اند، پنجاه نفرند که خون او را طلب می کنند و به یکدیگر اسناد می دهند و اگر مشخص نشود، قتل عظیمی در طایفه اتفاق خواهد افتاد، پس ای برادر محمد مختار! شبهه را رفع کن و پرده تشکیک را از پیش چشم مردم بردار!

حضرت فرمود: قاتل او عمّش بوده، چون دختر خود را به او داده بود و او بر روی دختر عمّ، زن دیگر گرفته بود، لذا عمّش او را کشت.

اعرابی گفت: به این اکتفا نمی کنیم، بلکه می خواهیم خود مقتول زنده شود و نزد اهل خود شهادت دهد تا شبهه رفع شود.

آن جناب برخاست و گفت: ای اهل کوفه! گاو بنی اسرائیل پیش از من نزد خدا قدر و منزلت نداشته بعد از هفت روز آن گاو مرده را زنده کرد، من برادر رسول خدا

الصّبح الأسفّر و الثّبات مهد وید الحجة المتطهر

هستم، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک میّت آمد و فرمود: قسمتی از گاو بنی اسرائیل را بر میّت می زدند، زنده می شد، من هم قسمتی از اعضای خود را بر او می زنم تا زنده شود. حضرت پای خود را به آن میّت زد و فرمود: قم یاذن الله یا مدرکه بن حنظله بن غسان بن بحیر بن فهر بن سلامة بن الطیب بن الأشعث، به درستی که خدا تو را بر دست علی بن ابی طالب علیه السلام زنده کرد.

میثم گفت: فی الفور پسری چون آفتاب برخاست و می گفت: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْأَنْعَامِ الْمَتَفَرِّدِ بِالْفَضْلِ وَالْأَنْعَامِ!

فرمود: ای پسر! تو را که کشته؟

گفت: عمّ حارث بن غسان.

فرمود: نزد قوم خود برو و ایشان را از حکایت خود خبر ده.

گفت: ای آقا! من احتیاجی به قوم و طایفه ندارم، اگر بروم، دوباره مرا خواهند

کشت.

پس به آن شخص که میّت را آورده بود و با فصاحت سخن می گفت، فرمود: نزد

طایفه برو و به ایشان خبر ده!

عرض کرد: ای مولای من! به خدا دست از تو بر نمی دارم، تا آن که اجلم نزد تو برسد.

لعنت خدا بر کسی که حقّ بر او واضح شود ولی بر آن برده بکشد. نزد آن حضرت ماند و

خدمت می کرد، تا آن که در جنگ صفین کشته شد. مردم به اوفه برگشتند و میان ایشان

در الوهیت آن حضرت اختلاف شد و به این علت، جمعی غالب شدند.

[روایتی از سلمان فارسی]

العقبة من الجنة في قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا ضابطا لجمالك الزمان على عظمته

۲۳۳۷

نجمه

۴

در خرایج "راوندی از سلیمان اعمش از سمره بن عطیه از سلمان فارسی علیه السلام

روایت نموده که فرمود: زنی انصاری بود که به او امّ فروه می گفتند، به خانه های

اصحاب می رفت، مردم را به نقض بیعت ابی بکر ترغیب و بر متابعت امیرالمؤمنین علیه السلام تحریص می کرد. چون سخنان امّ فروه به ابی بکر رسید، او را طلبیده، گفت: شنیده‌ام سخنانی در مجالس می‌گویی که بیعت با من نقض شود، از این توبه کن!

گفت: ای ابوبکر! مرا از سخن راست توبه می‌فرمایی؟

ابوبکر از این سخن برآشفست و گفت: ای دشمن خدا! می‌خواهی جماعتی را که به امامت من اجتماع کرده‌اند، متفرق سازی، مگر توبه امامت من اعتقاد نداری؟

امّ فروه گفت: ای ابوبکر تو امام من نیستی، امام آن کسانی هستی که تو را اختیار کرده‌اند، جور و ظلم از امام مخصوص از جانب خدا و رسول، روا نباشد و علی، آن امام و امیر به حق است، امام به حق دانای علم ظاهر و باطن است و آن چه از خیر و شر در مشرق و مغرب واقع شده باشد، می‌داند، هر گاه مقابل آفتاب یا مهتاب بایستد، سایه ندارد، امامت بت پرست و کسی که اوّل کافر بوده و بعد مسلمان شده، روا نباشد، ای پسر ابی قحافه! بین تو کدام یک از این دو امام می‌باشی؟

ابوبکر گفت: من از آن جماعتی که خدا ایشان را به جهت مصالح بندگان اختیار فرموده.

امّ فروه گفت: به خدا قسم! دروغ گفתי و بر خدا افترا بستی، اگر از آن جماعت بودی خدا تو را در قرآن یاد می‌نمود آن چنان که در حق ایشان فرموده: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۱، وای بر تو! اگر تو از ایشان، بگو نام آسمان‌ها چیست و هر یک را به چه نام می‌خوانند؟

ابوبکر متفکر شد، بعد از آن گفت: نام آن‌ها نزد خدایی است که آن‌ها را آفریده.

امّ فروه گفت: اگر جایز بود زنان به مردان تعلیم دهند، من به تو تعلیم می‌دادم.

ابوبکر گفت: اگر اسم آن‌ها را ذکر کنی، نجات یابی و الا تو را به قتل می‌رسانم.

امّ فروه گفت: مرا از کشتن می‌ترسانی، به خدا! از کشته شدن در دست تو باک ندارم، اما نام آسمان‌ها؛ اوّل: ایلول، دوّم: ربعون، سوّم: سحقوم، چهارم: ذیلول،

الاصحیح الاصحیح و الاصحیح الاصحیح

پنجم: ماین، ششم: ماخیر و هفتم: ایعت.

ابوبکر و متعلقان او متحیر شدند و گفتند: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام چه می‌گویی؟ گفت: در حق امام الائمه، وصی الأوصیا، کسی که زمین و آسمان به نور او روشن شده و توحید و ایمان بی‌معرفت او قبول نیست، چه توانم گفت. ای ابوبکر! وای بر تو که ایمان را فروخته‌ای و به زخارف این دنیای دنیّه چشم دوخته‌ای. چون ابوبکر این سخنان را شنید، غضب بر او مستولی شده، گفت: این زن را بکشید که از دین برگشت، پس آن مؤمنه را به قتل رساندند. در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از مزارع خود تشریف داشت که در وادی ذی القری بود.

وقتی به مدینه تشریف آورد و از قضیه امّ فروه باخبر شد، بر سر قبرش آمد، ناگاه در اطراف قبرش چهار مرغ سفید دید که منقارشان سرخ بود، هر کدام یک دانه انار در منقار داشتند، در قبر او فرو می‌رفتند و بیرون می‌آمدند. چون حضرت را دیدند، بال‌ها باز کردند، به اتفاق آواز برداشتند و به حضرت چیزی عرض کردند. آن بزرگوار فرمود: ان شاء الله می‌کنم. برابر قبر امّ فروه ایستاد، دست به دعا برداشت و به خدا عرضه داشت: یا محیی النفوس بعد الموت یا منشیء العظام الدارسات، احی لنا امّ فروه واجعلها عبرة لمن عصاك.

ناگاه هاتفی آواز داد و گفت: یا امیرالمؤمنین! آن چه خاطرت خواهد، همان کن! حضرت به قبر اشاره فرموده، شق شد و امّ فروه از قبر بیرون آمد در حالی که جامه سبزی از سند بر بهشت در تن پیچیده، عرض کرد: یا مولای! پسر ابی قحافه خواست نور تو را اظفا کند، خدای تعالی قدر تو را ظاهر گرداند.

وقتی این خبر به آن دو نفر رسید، مسلول شده، تعجب نمودند. سلمان - رضی الله عنه و صلی علیه - به آنها فرمود: شما از زنده شدن یک نفر زن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام تعجب نکنید! اگر حضرت خدا را برای زنده شدن خلق اولین و آخرین قسم دهد، هر آینه خدا آنها را زنده می‌فرماید.

زنده شدن امّ فروه به دعای امیر علیه السلام

العنقی الحسني والخوال مولانا صاحب الزمان

آن جناب امّ فروه را به خانۀ شوهرش فرستاد، دو پسر دیگر از او متولد شد و شش ماه بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام زنده بود، پس از آن، به جوار رحمت الهی واصل گردید. صاحب کتاب ثاقب المناقب نیز این معجزه را به نحو تلخیص و اختصار ذکر نموده.

[نقلی از شیخ حرّ عاملی (ره)]

نجمه

۵

مستغرق بحار رحمت خداوندی، مرحوم فاضل دربندی در جواهرالایقان از مرحوم شیخ حرّ عاملی نقل نموده که ایشان از کتاب مجمع البحرین در مناقب سبطین که از تصانیف سید اجل اکرم، سید ولی الله، پسر سید نعمت الله حسینی است، نقل نموده‌اند: پادشاهی صاحب ثروت و دولت و مالک عظمت و شوکت از پادشاهان چین بود. پادشاه، وزیری در نهایت کفایت و درایت و بسیار کاردان و مدبّر و نیز آن وزیر پسری در کمال حسن و جمال داشت که ماه شب چهارده نمونه‌ای از رویش و شب یلدا نمونه‌ای از زلف سیاهش بود، پادشاه پسر وزیر را بسیار دوست می‌داشت و همیشه با آن پسر نرد محبت و شطرنج عشق می‌باخت.

پادشاه دختری داشت که زلیخای زمان، بلقیس دوران و بهترین زنان ایّام خود در نهایت و جاهت بود و او را پیش از حدّ دوست می‌داشت. روزی دختر پادشاه چشمش به پسر وزیر افتاد و پسر وزیر دختر پادشاه را دید، عاشق یکدیگر شدند و پنهانی با هم عشق بازی می‌نمودند.

مدّتی بدین منوال گذشت و بعد از مدّتی پادشاه مطلع شد که پسر وزیر با دخترش راهی دارد. هر دو را احضار نموده، امر به قتل هر دو امر فرمود. به امر پادشاه هر دو را به قتل رساندند. پادشاه بعد از کشتن آنها پشیمان شده، به جهت شدت محبتی که به هر دو داشت، پریشان حال گردیده، پس امر نمود، وزیر، علما، اعیان و اکابر دولت خود را حاضر کردند، آن گاه قضیۀ کشته شدن دختر پادشاه و پسر وزیر خود را بیان

الصّبح الاسفّر و البّیّات مهّد و یة الحجّة المنکّر

نموده، اظهار ندامت و پشیمانی کرد و فرمود: باید تدبیری در زنده شدن این دو نفر
نمایید و الا به قتل همه شما امر خواهم کرد، بلکه قتل عام خواهم نمود.
گفتند: این امری محال است که مرده‌ای زنده شود. یکی از آن‌ها گفت: می‌گویند در
مدینه طیبه شخصی هست که او را حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام می‌نامند، او چاره
این قضیه را می‌تواند و می‌داند.

پادشاه گفت: از این جا تا مدینه طیبه چه قدر راه است؟

گفتند: شش ماه راه است. پادشاه به شخص شجاع دلیری از چاکران خود حکم کرد:
باید یک ماهه بروی و آن شخص بزرگوار را که می‌گویند، پیش من بیاوری و الا تو را
خواهم کشت و عیال و اطفال را اسیر خواهم کرد.

آن شخص، مهموم و مغموم از شهر بیرون آمد، قدری راه رفته، از شهر دور شد، به
سرچشمه‌ای رسیده، وضوی کاملی گرفته، دو رکعت نماز خواند، روی خود را به طرف
مدینه کرد و عرض نمود: ای آقا! ای فریادرس درماندگان! تو را به حق جدت، پدرت و
مادرت قسم می‌دهم! راضی نشو که این پادشاه مرا بکشد و عیالم را اسیر نماید. آقا! تو
خود می‌دانی که من قوت ندارم شش ماه راه را یک ماهه بیایم و برگردم؛ سر خود را به
سجده روی خاک گذاشته، گریه می‌کرد.

ناگاه دید شخصی پای خود را به او می‌زند و می‌گوید: برخیز!

آن مرد گوید: برخاستم و عرض کردم: تو کیستی که نگذاشتی درد دل خود را به
آقایم حسن بن علی علیه السلام بگویم؟

فرمود: من فریادرس درماندگانم! من کسی هستم که هفتاد و دو پاره جگرش از
دهانش بیرون خواهد آمد! من حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

برخاستم، به پای مبارکش افتادم و خاک قدمش را می‌بوسیدم. آن شخص می‌گوید:
برگشتم، پیش پادشاه آمده، عرض کردم: آن شخص بزرگوار که در مدینه بود، حاضر
است.

پادشاه خوشحال و خوش وقت شد، با جمع کثیری به استقبال آن خلیفه الله از شهر

نویسنده شخصی به جناب امام حسن مجتبی علیه السلام

العقربى الجنى والخوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

بیرون آمد و با اعزاز و اکرام تمام او را داخل عمارت سلطان نمود.

سپس پادشاه امر نمود نعش دختر و نعش پسر را به قبّه‌ای که خلیفه الله در آن نشسته بود، بیاورند.

پادشاه به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: از خداوند عالمیان بخواهید این‌ها را زنده کند.

آن حضرت به خلاق عالمیان عرض کرد و گفت: خداوندا! به حقّ جدم مصطفی، پدرم علی مرتضی، مادرم فاطمه زهرا و برادرم سیدالشهدا این‌ها را زنده گردان! پس به دعای آن حضرت، هر دو زنده شدند. مجلس عقد فراهم آورده، آن حضرت دختر پادشاه را به عقد پسر وزیر درآورد، عروسی ملوکانه‌ای نمودند.

تکملتان تذکر فیهما ترجمتان الاولى

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه، در کتاب المآثر والاثار در ترجمه مرحوم فاضل دربندی - قدس الله روحه - چنین تذکار نموده: آقاخوند ملا آقای مجتهد دربندی، صاحب خزاین، اسرار الشهادة، سعادات ناصری و غیره که در شهرت، اعتبار، نفاذ امر، انتشار صیت و علو قدر، تالی حضرت شیخ الكل، حجة الاسلام حاجی شیخ مرتضی الانصاری - قدس الله سرّه العزیز - گمان می‌شد، در حشمت، شکوه، مهابت و دلیری میان ابنای سلسله علمیّه امتیازی بین داشت؛ زخمی از فرقه بابیه بر صورت شریفش بود؛ بعد از چندین سال محاورت مشاهد مقدسه عراق، به دارالخلافة آمد و مقدم مکرمش به انواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد.

ایام عشر اول محرم هر سال ازدحام عجیبی پای منبر او می‌شد و در روز عاشورا مخصوصاً از وی، عادات دیوساران در جوامع و مواج تعزیه‌داران به صدور می‌رسید، بی اختیار عمّامه بر زمین می‌زد، گریبان چاک می‌داد و بر سر خاک می‌ریخت.

الغرض! در حبّ اهل البيت علیهم السلام رتبه‌ای رفیع و در تعصّب شریعت مقدسه مقامی منیع داشت. فوت وی در سال هزار و دویست و هشتاد و شش هجری در دارالخلافة

الاصحح الامتقون و القات مهدي و الحجة المتكلمة

پهران اتفاق افتاد، رحمة الله عليه.

الثانية: قال في روضات الجنات السيد ولي الله بن نعمة الله الحسيني الرضوي حائري كان عالماً فاضلاً صالحاً محدثاً له كتاب مجمع البحرين في فضائل السبطين كتاب كنز المطالب في فضائل علي بن ابيطالب عليه السلام وكتاب منهج الحق واليقين في ضائل علي امير المؤمنين عليه السلام وغير ذلك كذا ذكره صاحب الأمل الأمل الشيخ الحرّ هاملی - اعلى الله مقامه - والظاهر انه من جملة معاصريّة الأخباريين، انتهى.

[احیای مرده و دعای امام حسین (ع)]

نجمه

در خرائج راوندی " از یحیی بن امّ طویل روایت نموده که گفت: ما نزد امام حسین عليه السلام بودیم، ناگاه دیدیم جوانی در آمد و می گریست.

حضرت فرمود: گریه تو برای چیست؟

گفت: والده من در این وقت از دنیا رفته و وصیت نکرده؛ او مالی بسیار داشت و علوم نیست کجاست، من خدمت تو آمدم تا تو را از این حال واقف گردانم.

فرمود: برخیزید تا به منزل او رویم. من خدمت آن حضرت آمدم تا به آن خانه رسیدم. دیدم چادری بر روی مرده کشیده بودند. حضرت بیرون حجره ای که او مرده بود، روبه قبله ایستاد و گفت: بار خدایا! این زن را زنده فرما تا به آن چه می خواهد، وصیت کند!

خدای تعالی او را زنده فرمود، برخاسته، نشست، شهادت گفت، به جانب امام عليه السلام نظر کرد و عرض نمود: داخل حجره شو! حضرت داخل شد و نزدیک او نشست. زن عرض کرد: یا مولا! چه می فرمایی؟

فرمود: وصیت کن! خدا بر تو رحمت کند.

گفت: یا بن رسول الله! مال های من در فلان موضع است. ثلث آن از آن تو است و اگر

العقبة في الجنة والخوال مولانا صاحب الزمان عليه السلام

زنده شدن زنی به دعای امام حسین عليه السلام

می دانی پسر من از دوستان تو است، دو ثلث دیگر را پسر من بردارد و اگر می دانی از مخالفان تو است، جمله را خودت بردار! مخالفان تو در مال من نصیبی ندارند. تا حضرت آن جا بود، زن وفات کرد و به مهم سازی او پرداختند.

[روایتی از حضرت سجاد(ع)]

نجمه

۷

در ثاقب المناقب است که ثابت بن دنیا از ثور بن زید بن علاقه روایت کند که او گفت: روزی محمد بن الحنفیه نزد امام زین العابدین علیه السلام رفته، گفت: تویی که دعوی امامت می کنی؟ سخنان درشتی نسبت به آن امام و الامقام گفت.

امام فرمود: ای عم! از خدا بترس و دعوی چیزی که حق تو نیست، مکن! محمد گفت: حق من است.

حضرت فرمود: برخیز به قبرستان برویم تا بر تو ظاهر شود امامت حق من است. محمد گفت: گورستان چه می داند؟

فرمود: هر که مرده ای زنده کند، امام به حق است. رفتند تا به قبری رسیدند که صاحبش، تازه مرده بود. امام فرمود: ای عم! تو برو، او را زنده گردان و سؤال کن امامت حق کیست؟

محمد عرض کرد: من قادر بر این نیستم.

آن بزرگوار نزدیک قبر رفته، به مقبور در آن فرمود: به اذن خالق منان برخیز! قبر شکافته شد و میت از آن بیرون آمد، خاک از خود می افشاند و می گفت: امامت، حق امام زین العابدین علیه السلام است که حجّت خدا می باشد. سپس از دنیا رفت.

محمد حنفیه وقتی این را دید، صورت آن بزرگوار را بوسیده، گفت: امامت حق تو است، از آن چه با تو کردم و با تو گفتم، برایم استغفار کن!

این ناچیز گوید: قضیه مرد مؤمن بلخی، هر ساله به حج رفتن، در مدینه هدیه

الصحيح الاصحح والافضل
مهدوية الحجة العظمى

۳۳۴۴

بردن و مشرف شدنش خدمت آن سرور و این که در سفر اخیر، زن خود را همراه می‌برد و نزدیک مدینه آن زن می‌میرد به دعای آن سرور زنده می‌شود، از مشاهیر اخبار اعجازیه است، کما لا یخفی، انتهى.

[روایتی از امام باقر(ع)]

نجمه

در بحار^۱ از محمد بن مسلم و او از ابو عینیة روایت کند که گفت: نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم، مرد شامی خدمت آن حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله! پدر و مادرم فدایت! حق تعالی محبت خاندان شما را به من منت نهاده، از جمیع مخالفین شما تبراً کرده، به موافقین این آستان پیوسته‌ام. من پدری داشتم که محبت بنی امیه داشت، او در آن جا بوستانی به انواع اشجار و اثمار، آراسته و پیراسته نمود و اموال خود را در محلی که می‌دانست، دفن کرد و بنا بر محبتی که من به اهل بیت داشتم، از روی عداوت، وصیت نکرد و آن مال را از من مخفی داشت.

حضرت فرمود: دوست داری پدرت را به تو بنمایم تا از او سؤال کنی و بر آن اطلاع یابی؟

شامی گفت: بسیار فقیر و محتاجم، آرزو دارم حاجتم را برآوری.

آن حضرت مکتوبی نوشت، مهر کرده، به جوان شامی داد و فرمود: این مکتوب را به بقیع ببر، میان مقابر بایست و به آواز بلند بگو: یا در جان شخصی حاضر شود، مکتوب را به او بده و بگو: من فرستاده محمد بن علی بن الحسینم. آن چه مراد تو است، از آن شخص طلب کن.

۳۳۴۵ جوان شامی مکتوب را گرفته، متوجه بقیع شد. راوی گوید: روز دیگر، صبح خدمت آن حضرت شتافتم تا حقیقت حال جوان را معلوم کنم؛ دیدم شامی پیش از من به آستان حضرت مشرف شده، انتظار اذن دخول می‌برد. چون اندک ساعتی گذشت،

دستور زین العابدین به یکی از مجتبن

العَبْدِيُّ الْحَسَنُ وَالْحَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

خادم بیرون آمد و اذن داد. با آن جوان در آمدم، شامی گفتم: یا بن رسول الله! دیشب به بقیع رفته، آن چه امر جهان مطاع بود، به عمل آوردم. شخصی حاضر شد، گفتم: در همین موضع باش تا باز آیم. بعد از زمانی باز آمد، مردی سیاه در کمال کراحت جمال با او بود، گفتم: این پدر تو است، آن چه خواهی از وی پیرس و سؤال کن!

گفتم: پدر من مردی سفید و قوی هیکل بود، این سیاه و ضعیف است.
گفتم: بلی، بخار دوزخ و دود آن، او را متغیر گردانده و بدین هیأت ساخته. من پیش رفتم و از آن سیاه مضطر پرسیدم: تو پدر منی؟
گفتم: بلی.

گفتم: این چه حال است؟

گفتم: ای فرزند! بنی امیه را دوست می داشتیم و از اهل بیت اجتناب می نمودم. خدای تعالی بدین سبب به انواع عذاب گرفتارم کرده. امروز از آن اعتقاد بد به غایت نادم و پشیمانم. ای فرزند! به جانب آن بوستان رو! تحت فلان درخت، تختی است؛ اموال من آن جا مدفون است، از آن جمله، پنجاه هزار دینار نزد امام محمد بن علی علیه السلام ببر که نذر آن حضرت است، الحال متوجه اخذ آن اموالم. حضرت رخصت داده، شامی متوجه دیار خود شد.

ابوعینیه گوید: چون مدتی از این قضیه گذشت، روزی خدمت حضرت آمدم، گفتم: یا بن رسول الله! ندانستم حال شامی چه شد؟
حضرت فرمود: پنجاه هزار دینار آورد. مقداری از آن مبلغ را در ادای دینی که در ذمه داشتم، صرف کردم و باقی را در حوایج دوستان خود خرج نمودم.

گفتم: یا بن رسول الله! الحمد لله که به ما امام و پیشوایی چون شما اهل بیت روزی

شده که از برکت شما راه مستقیم را یافته ایم نه طریق عذاب الیم. ۳۳۴۶

[رجعت مرد شامی]

نجمه

۹

در خلاصه الاخبار است که ابن شهر آشوب در مناقب گوید: من از شیخ خود، ابی جعفر محمد بن ابی الحسن سوهانی در خانه او، مشهد مقدس شنیدم؛ مردی از شام بود که بسیار نزد امام محمد باقر علیه السلام تردد می کرد. روزی گفت: والله! من برای آن که تو را دوست دارم، ملازمت نمی کنم، بلکه به جهت فصاحت پیش تو می آیم. آن حضرت تبسمی فرمود و هیچ نگفت. بعد از آن، چند روز گذشت، او نیامد و آن حضرت او را ندید. از حال وی پرسید، گفتند: بیمار است.

در این حال، شخصی آمد و گفت: یابن رسول الله! آن شامی وفات یافت و وصیت کرده تو بروی نماز گزاری. فرمود چون او را غسل دهند، کفن نکرده، به او خبر دهند. آن حضرت برخاست، وضو گرفت، دو رکعت نماز گزارد و سجده طویلی به جا آورد. بعد از آن نعلین پوشید، ردای رسول الله را بردوش افکند و به خانه شامی رفت؛ دید او را بی کفن برتخته گذاشته اند. حضرت آواز داد: ای فلانی! شامی گفت: لَبَّيْكَ! سر برداشت و درست نشست.

آن حضرت شریتی از سویق طلبید و به وی داد، آشامید. از وی پرسید: حال تو چیست؟

گفت: قبض روح کردند. چون روح را تسلیم کردم، آوازی شنیدم که خوش تر از آن نشنیده بودم که روح را به وی رد کنید که محمد بن علی الباقر علیه السلام از ما درخواست نمود. اکنون بیشتر تأسف دارم و دوستی شما را میان جان، جای دادم. از حق تعالی بخواه مرا به مقام خود باز برد تا روز قیامت در زمرة محبان شما باشم، انتهى الحدیث.

[روایتی از امام صادق (ع)]

نجمه

۱۰

در بصایر^۱ از جمیل بن درّاج مروی است که زنی نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت: پسرم وفات یافت. آن حضرت فرمود: مرده است، اما تو برخیز، به خانه رو و غسل کن، دو رکعت نماز بگزار و بگو: یا من وهب لی ولم یک شیئاً، جدّد لی هبته. سپس او را بجنبان و به کسی مگو! زن به خانه رفت و به فرموده حضرت عمل کرد؛ در حال، مرده به فرمان الهی باز نشست.

[تشرّف سید حمیری]

ایضاً در خلاصة الاخبار است که ابوهاشم سید حمیری گوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و گفتم: یا بن رسول الله! شنیدم می گویی سید حمیری مذهب فاسد دارد و بر حق نیست در حالی که من عمر خود را در محبت شما صرف کرده ام.

آن حضرت فرمود: تو می گویی محمد حنفیه به کوه رضوی نشسته و بر دست راست او شیری و بر دست چپ او پلنگی ایستاده، بامداد و شبانگاه برای وی طعام می آورند و او نمرده، حال آن که رسول الله، امیر المؤمنین و امام حسن علیه السلام به جوار رحمت حق رسیدند و سكرات مرگ چشیده اند ولی تو مرگ را به محمد حنفیه روا نمی داری، مذهبی از این فاسدتر می باشد؟

سید حمیری گفت: هیچ دلیلی بر موت او داری؟

حضرت فرمود: بلی، پدرم مرا خبر داد که من بر او نماز خواندم و او را دفن کردم، با این حال آیتی نیز به تو نشان می دهم. دست سید حمیری را گرفته، او را برد تا به قبر

محمد حنفیه رسیدند. حضرت بر قبر وی دست نهاد و دعا فرمود، قبر شکافته شد. پیر مرد سفید مویی بیرون آمد و خاک از خود می افشاند، گفت: یا ابهاشم! مرا می شناسی؟

گفتم: نه.

تشرّف سید حمیری خدمت حضرت صادق علیه السلام

الصحيح الاصحح والاثبات مهدوية الصحبة المسلمون

۳۳۴۸

گفت: منم محمد بن الحنفیه!

گفت: یا سید! امام بعد از حسین بن علی، علی بن الحسین است و بعد از وی محمد بن علی الباقر و بعد از او این صادق، یا سید! قول صادق را قبول کن! سپس به قبر فرو شد و قبر به هم آمد.

چون این معجزه را به برهان از آن حضرت دید، توبه کرد، مذهب کیسانیه را کنار گذاشت و طریق اثناعشری برداشت.

[زنده شدن زن یکی از اصحاب]

ایضاً در بصائر^۱ از داود بن کثیر مروی است: شخصی از اصحاب ما به حج رفت، چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! زنی داشتم، فوت شد و حال تنها ماندم.

حضرت فرمود: او را بسیار دوست می داشتی؟

گفتم: بلی، فدایت شوم!

فرمود: چون به خانه روی، او را خواهی دید که چیزی می خورد.

راوی گوید: چون به خانه بازگشتم، دیدم نشسته، چیزی تناول می کند.

[زنده شدن زن خراسانی]

ایضاً راوندی در خرایج^۲ از هارون بن قاسم بن عیسی الهاشمی از عیسی بن مهران روایت کرده که گفت: مردی از خراسان از ماوراءالنهر بود که نعمت بسیار داشت، دوستدار اهل بیت علیهم السلام و معترف به فضل ایشان بود. هر سال به حج می رفت و بر خود وظیفه کرده بود که هر سال هزار دینار برای امام جعفر صادق علیه السلام بیاورد.

یک سال زنش به او گفت: امسال مرا با خود به حج ببر که حج کنم و فرزندان رسول

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْحَوْلِيُّ الْمَوْلَانَا صَاحِبُ الرُّمَّةِ

زنده شدن زن خراسانی به دعای امام علیه السلام

۳۳۴۹

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۹۴.

۲. الخرائج والجرائح، ج ۲، صص ۶۲۸-۶۲۷.

را دریابم و از مال خود، تحفه و هدیه‌ای ببرم، مرد اجابت کرد. آن زن برای عیال و دختران حضرت صادق علیه السلام جامه‌های فاخر مهیا نمود، شوهرش نیز هزار دیناری که هر سال برای آن حضرت می‌برد، در کیسه‌ای کرد و در درج آن زن نهاد که در آن جا زرینه‌ای بود و بر آن قفل زد، چون به مدینه رسیدند، آن مرد درج را خواست که هزار دینار را خدمت امام ببرد.

مرد درج را گرفت، به قفل و مهر او نگاه کرد، برقرار بود. وقتی قفل را گشود، دید هزار دینار نیست به زن گفت: چه شده؟

گفت: نمی‌دانم و با ما هم کسی نیست که متهم باشد. مرد زرینه زن را نزد همشهری خود برده، هزار دینار قرض نموده، پیش امام برد.

حضرت فرمود: هزار دینار درج را ما بردیم، ما به آن احتیاج پیدا کردیم، کسی را فرستادیم، آن را نزد ما آورد: بصیرت آن مرد زیاد شد و زرینه زن را که گرو گذاشته بود، پس گرفت. بعد از آن به جهت کاری از سرا بیرون آمد، چون باز گشت، دید زنش در حال نزاع است، پرسید: چه شده؟

گفتند: دردی به دلش آمد و چنین شد. مرد به بالینش نشست تا زن وفات یافت. چشمش را فرو خواباند، دهانش را بست، جامه‌ای بر او پیچید و تهیه حنوط و کندن گور نمود. پیش امام رفت و از وی خواست تفضل کند و بر او نماز گزارد.

امام دو رکعت نماز گزارد، دست به دعا برداشت و فرمود: به منزل خود برو که اهلت زنده شد. آن مرد رفت و چنان یافت که امام فرموده بود. حمد و شکر نمود و به حج رفتند. در طواف بودند که نظر زن به امام علیه السلام افتاد، به شوهرش گفت: این مرد کیست؟

گفت: او مولای ما، ابو عبدالله است.

زن گفت: به خدا او را دیدم که بر ساق عرش دست زد و گفت: روح او را برگردانید! روح مرا به من برگرداندند.

الصبح الأسفلی فی القیامات مهد ویتة الحجية المنطق

برج ششم

[زیارات دال بر رجعت]

در بعضی از زیارات مأثوره که بر رجعت دلالت دارند و در آن یک **نجمه** است که مشتمل بر چند فقره می باشد.

[زیارت جامعه]

فقره اول: شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه^۱ از علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن کاتب و ایشان از محمد بن ابی عبدالله کوفه‌ای، او از محمد بن اسماعیل برمکی، او از موسی بن عبدالله نخعی، او از امام علی النقی^{علیه السلام} در زیارت جامعه روایت نموده و زیارت را ذکر کرده، تا این که گفته: وجعلنی ممّن یقتضی اثارکم ویسلك سبیلکم ویهدی بهدایکم ویحشر فی زمرتکم ویکرّ فی رجعتکم ویملک فی دولتکم ویشرّف فی عافیتکم ویمکن فی ایامکم وتقرّ عینه غداً برؤیتکم؛ خداوند کردگار مرا از کسانی بگرداند که پیروی شما می باشند، در راه‌های شما راه می روند، به هدایت شما راه می یابند، در جریده شما محشور می شوند، در زمان رجعت شما رو می آورند، در ایام عافیت شما شرافت می یابند، در عصر دولت شما تمکین و قدرت می یابند و فردا با دیدن شما چشم‌هایشان روشن می باشد.

العقبة فی الحسنة والخیرات مولاتنا صابحة الزمان

۲۳۵۱

[زیارت وداع]

فقره دوم: در زیارت وداع چنین وارد شده: ومکنّی فی دولتکم واحیانی فی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۷-۶۱۴.

رجعتکم؛ مرا در ایام دولت شما متمکن و صاحب قدرت نماید و در ایام رجعت شما زنده گرداند.

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب تهذیب^۱ مثل این حدیث را از صدوق روایت کرده.

[زیارت اربعین]

فقرة سوم: در کتاب مذکور^۲ از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از هارون بن موسی تلعبری، او از محمد بن علی بن معمر، او از علی بن محمد بن مسعده و حسن بن علی بن فضال، ایشان از سعدان بن مسلم، او از صفوان بن مهران جمال و او از صادق علیه السلام در زیارت اربعین، این فقرة را روایت نموده: **واشهد انی بکم مؤمن و بایایکم موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی؛ شهادت می‌دهم که به شما ایمان آورده‌ام و با شریعت دین خود و خاتمه عملم از جمله یقین‌کنندگان به رجعت شما هستم.**

[زیارت امام حسین (ع)]

فقرة چهارم: شیخ طوسی در مصباح المتهدجد^۳ ذکر نموده: جماعتی برای ما از ابی‌عبدالله محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران بن جمال، او از پدرش و او از جدش صفوان روایت نموده، او گفته: از صادق علیه السلام در خصوص زیارت آقای ما امام حسین علیه السلام اذن طلبیدم و از آن حضرت خواهش نمودم به من بیاموزد چگونه زیارت آن حضرت را به عمل آورم، حدیث را ذکر نموده تا این جا که حضرت در زیارت فرمود: **واشهد الله وملائکة وانبیائه ورسله انی بکم مؤمن و بایایکم موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی؛ خدا، ملائکه و پیغمبرانش را شاهد می‌گیرم که به شما ایمان آورده، با شریعت دینم و خاتمه عملم به رجعت، یقین‌کننده‌ام.**

۳۳۵۲

الاصحاح الاثني عشر في زيارة ائمة آل البيت عليهم السلام

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۸-۱۰۰.

۲. همان، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۳. مصباح المتهدجد، صص ۷۲۰-۷۲۱.

[زیارت حضرت عباس(ع)]

فقرة پنجم: در کتاب مذکور در زیارت جناب عباس بدین نهج وارد شده: انی بکم
وبسایایکم من المؤمنین؛ به درستی که من به شما و به رجعتتان، از جمله
یقین کنندگانم.^۱

[زیارت رجبیه]

فقرة ششم: علی بن طاوس در کتاب مصباح الزایر و سایر کتاب هایش و شیخ طوسی
در کتاب مصباح المتهدد^۲ زیارتی ذکر نموده که آن را از ابن عیاشی روایت کرده،
گفته: خیر بن عبدالله از حسین بن روح نقل نموده، او گفته: هر کدام از مشاهد مشرفه را
که بخواهی در ماه رجب زیارت کنی، وقتی داخل روضه می شوی، بدین نهج می گویی،
زیارت را ذکر کرده، تا این که گفته:

ویرجعنی من حضرتکم خیر مرجع الی جناب ممرع وخفض عیش موسع ودعة
ومهل الی حین الأجل وخیر مصیر ومحلّ فی النعیم الازل والعیش المسقبل ودوام
الأکل وشرب الرحیق والسلسل وعلّ ونهل لأسام منه ولا ملل ورحمة الله وبرکاته
وتحیاته حتی العود الی حضرتکم والفوز فی رجعتکم؛ خدای تعالی مرا به بهترین
برگشتنی از آستانه شما به سوی مرغزارها، علفزارها، نعمت فراوان و استراحت، رفق
و نرمی تا وقت رسیدن اجل و به بهترین منزل و مقام در نعمت ازل؛ یعنی نعمت
آخرت و عیش تازه برگرداند و مرا از آستانه برگرداند، به طرزی که اکل و آشامیدن
رحیق؛ یعنی شراب ناب و سلسبیل برای من دایمی باشد، بارها آشامیدن و اولین دفعه
آشامیدن آن طوری باشد که به سبب آن، خستگی و ملالت بر من رونیاورد، رحمت و
برکات و تحیات خدا بر شما باد تا وقتی که به آستانه شما برگردم و در زمان رجعت
شما، رستگار شوم!

العقبة فی الحسنة فی الخصال مؤلفا لاصحاب الزمان

۳۳۵۳

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۶.

۲. مصباح المتهدد، صص ۸۲۲-۸۲۱.

[زیارت قائم (ع)]

فقرة هفتم: علی بن طاوس در مصباح الزاير خود در زیارت قائم که در سرداب مبارک خوانده می شود، بدین نهج ذکر نموده: ووقفتنی یا ربّ للقیام بطاعة والمثوی فی خدمته والمکث فی دولته والأجتنا ب عن معصيته، فان توفیتنی اللّهم قبل ذلك فاجعلنی یا ربّ فیمن یکرّ فی رجعتہ ویملک فی دولته ویتمکن فی ایامه ویستظلّ تحت اعلامه ویحشر فی زمرة و تقرّ عینه برؤيته؛ پروردگارا! به من توفیق عطا فرما تا به اطاعت و خدمت آن حضرت قیام و اقدام نمایم، در ایام دولت او، مکث و درنگ کنم و از مخالفت وی پرهیزم. پروردگارا! اگر مرا پیش از ظهور آن حضرت بمیرانی، مرا از کسانی بگردان که در زمان رجعت او زنده شده، رو می آورند و در ایام دولتش به ریاست و سلطنت می رسند، در عصر او صاحب مکنّت و قدرت می گردند، در سایه بیدق های او می باشند، در جریده او محشور می شوند، چشم هایشان به دیدنش پرنور و دل هایشان مسرور می باشد.^{۹۵}

[روایتی از امام صادق (ع)]

فقرة هشتم: علی بن طاوس رحمته الله در کتاب مصباح الزاير مذکور ساخته که از جانب صادق عليه السلام مروی است: آن حضرت فرمود: هر کس بخواهد قبر مطهر رسول خدا صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام را زیارت نماید، باید چنان بگوید، زیارت را ذکر فرمود، تا این که گفت: انی من القائلین بفضلکم مقرّ برجعتکم لا انکر لله قدرة ولا ازعم الا ما شاء الله؛ من از جمله اعتقاد کنندگان به فضیلت شما هستم و اقرار دارم که شما به دنیا رجوع خواهید کرد؛ قدرت خدا را انکار نمی کنم، مگر چیزی را که خدا خواسته باشد.^{۹۶}

زیارت زیارتان مآبوره داله بر رجعت

المصباح الاسعدي في زیارات مهدي و ائمة الصحابة المستطاب

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۵.

۲. ر.ک: مصباح المتعجد، صص ۲۸۹ - ۲۸۸؛ جمال الاسبوع، صص ۱۵۴ - ۱۵۳؛ بحار الانوار،

ج ۹۷، ص ۱۸۹.

[زیارت امام حسین (ع) به روایتی]

فقرة نهم: جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارة^۱ از حسین بن محمد بن عامر، او از احمد بن اسحاق بن سعد و او از سعدان بن مسلم قاید ابی بصیر روایت نموده، او گفته: بعضی اصحاب ما از صادق علیه السلام در زیارت امام حسین علیه السلام... تا قول آن حضرت روایت نموده: ونصرتی لکم معدة حتی یحکم الله ویبعثکم معکم معکم لا مع عدوکم ائی من المؤمنین برجعتم لا انکر الله قدرة ولا اکذب له مشیته ولا ازعم ان ما شاء لا یکون؛ یاری کردن خود را برای شما مهیا نموده‌ام، تا این که خدای تعالی حکم کند و شما را مبعوث گرداند، من با شما هستم و با دشمنان شما نیستم. من از آنانم که به رجعت شما اعتقاد دارند، قدرت خدا را در زنده گردانیدن شما، انکار و مشیت او را تکذیب نمی‌کنم و گمان نمی‌کنم هر چیزی را که خدا بخواهد، نشود.

[روایتی از امام صادق (ع)]

فقرة دهم: در کتاب مذکور از ابو عبدالرحمان محمد بن احمد بن حسن و محمد بن حسن، در یک جا، ایشان از حسن بن علی بن مهزیار، او از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از محمد بن مروان، او از ابی حمزة ثمالی و او از صادق علیه السلام در زیارت امام حسین علیه السلام روایت نموده: ونصرتی لکم معدة حتی یحییکم الله بدینه ویبعثکم و اشهد انکم الحجة و بکم ترجی الرحمة فمعکم معکم لا مع عدوکم ائی بکم من المؤمنین لا انکر الله قدرة ولا اکذب منه مشیته؛ یاری کردن من برای شما مهیاست، تا این که خدای تعالی شما را به سبب دین خود زنده گرداند و برانگیزاند، گواهی می‌دهم که شما حجت خدا بر خلق هستید و به سبب شما، خلاق به رحمت خدا امیدوار می‌شوند، پس من با شمایم نه با دشمنان شما. به درستی که من از جمله ایمان آورندگان به شما هستم و قدرت خدا را انکار نمی‌کنم.^۲

العقبة فی الجنتی والخوال مؤلانا صا الحجب الزمانی

۱. کامل الزیارات، صص ۳۸۹ - ۳۸۸.

۲. همان، صص ۴۰۴ - ۴۰۳.

[زیارت حضرت حجّت (ع)]

فقرة یازدهم: در یکی از زیارات حجّة بن الحسن - سلام الله علیه - آمده: و ان ادركنى الموت قبل ظهورك فاتوسّل بك إلى الله سبحانه أن يصلّى على محمد و آل محمد و أن يجعل لي كرتة في ظهورك ورجعة ايامك لأبلغ من طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى؛ اگر مرگ، مراقب از ظهور تو در یابد، من به واسطه شما به خدا توسّل می جویم به این که بر محمد و آلش صلوات بفرستد و این که بازگشت در وقت ظهور تو و رجعت در روزگار تو را برای من قرار بدهد تا از اطاعت نمودن تو به مراد خود برسم و قلبم از خزی اعدای تو تشفی یابد.^۱

[زیارت دیگر حضرت حجّت (ع)]

فقرة دوازدهم: و در یکی از زیارات دیگر آن سرور آمده: اللهم ارنا وجه وليك الميمون في حياتنا وبعد المنون اللهم انى ادين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة؛ بار خدایا! صورت دوست میمون خود را در زمان حیات ما و بعد از مماتمان به ما بنمایان! بار خدایا! به درستی که من برای تو، به رجعت و بازگشت پیش روی صاحب این بقعه اقرار و اذعان می نمایم،^۲ انتهى.

الصبح الأسفرق الأفانق مهد وية الحجّة المنصور

۱. المزار، محمد بن المشهدی، ص ۵۸۹ - ۵۸۶؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۶۵۹ - ۶۵۷؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۵.

برج هفتم

[دعاهای رجعت]

در بعضی از ادعیه مأثوره که بر رجعت دلالت دارند، در آن یک **نجمه** و مشتمل بر چند قطعه است.

[روایتی از امام عسکری (ع)]

قطعه اول: علی بن طاوس در کتاب اقبال الاعمال^۱ و شیخ طوسی^۲ در کتاب مصباح المتهدّد^۳ ذکر کرده‌اند: به ابی القاسم بن علای همدانی، وکیل امام حسن عسکری^{علیه السلام} نوشته‌ای بدین مضمون در آمد: انّ مولانا الحسین^{علیه السلام} ولد یوم الخمسین لثلاث خلون من شعبان فسمه وادع بهذا الدعاء: آقای ما، امام حسین^{علیه السلام} روز پنج شنبه سوم ماه شعبان متولد گردیده، آن روز را روزه بدارید و چنین دعا کنید. دعا را ذکر نموده، تا قول آن حضرت:

و سیّد الأسرة الممدودة بالنصرة یوم الکرّة المعوّض من قتله انّ الائمة من نسله والشفاء فی تربته والفوز معه فی اوبته والأوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبتهم حتّی یدرکوا الأوتار ویأخذوا الثّار ویرضوا الجبار ویكونوا خیر انصارنا، تا قول آن حضرت: فنحن عابدون بقبره نشهد تربته و ننتظر اوبته امین ربّ العالمین؛ آقای آن

چنانی که روز رجعت با نصرت الهی امداد شده و به کشته شدنش عوض داده شده، این ۳۳۵۷ که خدای تعالی ائمه را در نسل و ذریّه او، شفا را در تربتش، رستگاری را با او در زمان

۱. اقبال الاعمال، ص ۳۰۵-۳۰۳.

۲. مصباح المتهدّد، صص ۸۲۷-۸۲۶.

رجعتش و اوصیا را بعد از غیبت قائم ایشان در عترت وی قرار داده تا از قاتلان آل محمد خونخواهی کنند، انتقام گیرند و خدا را از خود راضی و خوشنود نمایند و از بهترین یاری کنندگان باشند. ما به قبر مطهر پناه برده ایم، بر سر تربتش حاضر شده ایم و منتظر رجعتش می باشیم، ای پروردگار عالمیان! این دعا را مستجاب گردان!

[دعای عهدنامه]

قطعة دوم: در دعای عهدنامه معروفه است: **اللهم انّ حال بینی وبینه الموت الّذی جعله علی عبادک حتماً مقضیاً فاخرجنی من قبری مؤتزرأ کفنی شاهراً سیفی مجرداً قناتی ملبیاً دعوة الداعی فی الحاضر والبادی؛ پروردگار! اگر میان من و ظهور آن حضرت مرگی که آن را بر بندگان خود لازم کرده ای، حایل شود؛ یعنی اگر تا ظهور آن حضرت، مرگ مرا دریابد، هرآینه مرا زنده گردان و از قبر بیرون آور در حالی که کفنم را ملحفه کرده، خود را با آن پوشیده، شمشیرم را از غلاف درآورده، نیزه ام را برهنه کرده، میان شهر و بادیه نشینان به دعوت دعوت کننده، لَبَّیک اجابت می گویم.**"

[دعای روز دحو الارض]

قطعة سوم: علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال الاعمال^{۲۰} مذکور ساخته: خواندن این دعا روز دحو الارض سنت است، دعا را تا قول خود ذکر کرده: **وابعثنا فی کرّته حتی یکون فی زمانه من أعوانه؛ ای پروردگار! ما را در وقت رجعت آن حضرت، مبعوث و زنده گردان تا در زمان او از جمله یاورانش باشیم، انتهى الدعاء الشریف.**

تفسیر دعاهای مأثوره در رجعت

الصّبح الاصفیٰ والایمان مهدویة الحجّة العظمیٰ

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۷ - ۹۴.

۲. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۹.

برج هشتم

[اخبار رجعت ائمه (ع)]

در اخبار وارده بر رجعت که خصوص حضرت رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام است و این که اول رجعتی که برای آنهاست، رجعت حسینی و در آن چند نجمه می باشد.

[روایتی از امام صادق (ع)]

نجمة

حسن بن سلیمان شاگرد شهید - علیه الرحمه - در کتاب منتخب البصائر^۱ از سعد، او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب، ایشان از بزظی، او از حماد بن عثمان و او از محمد بن مسلم روایت کرده، او گفته: از حمران بن اعین و ابی الخطاب در حالی که در یک جا برای هم حدیث می گفتند، پیش از آن که از ابی الخطاب صادر شود آن چه که صادر گردید؛ شنیدم می گفتند: از صادق علیه السلام شنیدیم، می فرمود: اول کسی که قبرش منشق و شکافته می شود، برمی خیزد و به دنیا رجوع می کند، حسین بن علی علیه السلام است، این رجعت عام نیست، بلکه خاص است؛ یعنی این رجعت نسبت به همه خلایق نیست، بلکه جز مؤمنی که ایمانش کامل و مشرکی که اعتقادش شرک محض باشد، کسی به دنیا رجوع نمی کند.

۳۳۵۹ ایضاً در منتخب البصائر^۲ از عبدالله اقسام، او از حسین بن احمد منقری، او از یونس بن ظبیان و او از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: کسی که پیش از قیامت،

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۷.

حساب خلائق در دست او می باشد، حسین بن علی علیه السلام است، نیز او در روز قیامت خلائق را به بهشت و دوزخ می فرستد.

[روایت امام باقر(ع)]

و در کتاب مذکور^{۲۷} از سعد، او از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبدالله در یک جا ایشان از عباس بن عامر، او از سعید، او از داود بن راشد، او از حمران و او از باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: اوّل کسی که به دنیا رجوع می کند، هر آینه همسایه شما حسین علیه السلام می باشد. آن حضرت آن قدر در دنیا سلطنت می کند که از شدت پیری، ابروهایش بر روی چشم مبارکش می افتد.

[روایت دیگر از امام صادق(ع)]

ایضاً در کتاب مذکور از سعد، او از ابن عیسی، او از اهوازی و محمد برقی، ایشان از یحیی حلبی، او از معلا که ابی عثمان است و او از معلی بن خنیس روایت نموده که او گفته: صادق علیه السلام به من فرمود: اوّل کسی که به دنیا رجوع می کند، حسین بن علی علیه السلام است، زمان بسیاری در دنیا سلطنت می کند، حتی از بسیاری سنّ شریفش، ابروهایش روی چشمش می افتد.^{۲۸}

[روایت امام باقر(ع)]

ایضاً سعید بن هبة الله در کتاب خراج^{۲۹} از سهل بن زیاد، او از ابن محبوب، او از ابن فضیل، او از سعد جلاب، او از جابر و او از باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: امام حسین علیه السلام پیش از آن که شهید شود، به اصحاب خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله

روایت مروّثه ای از حضرت باقر علیه السلام

الاصحاح الاثني عشر في مناقب ائمة الهدى و آله الصالحين

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۳. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۵۰-۸۴۸.

فرمود: ای پسر من! به درستی که تو را به عراق می‌برند و آن سرزمینی است که انبیا و اوصیا در آن جا همدیگر را ملاقات کرده‌اند و به آن عمورا می‌گویند. تو و جماعتی از اصحابت در آن جا شهید خواهید شد و الم و درد آهن؛ یعنی اسباب و اسحله را نخواهید چشید.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^۱ گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش؛ یعنی همان طور که ابراهیم درد و الم آتش را ادراک ننمود، هم‌چنین امام حسین علیه السلام و اصحابش درد و الم آهن را ادراک نخواهند کرد.

بعد از آن فرمود: آتش حرب و جدال بر تو و بر ایشان سرد و سلامت خواهد شد. آن گاه به اصحاب خویش فرمود: مژده باد به شما! به خدا سوگند! هر آینه اگر این کافران، ما را به قتل رسانند، خدمت پیغمبر خود شرفیاب می‌شویم و به این حالت هر قدر که خدا خواسته باشد، درنگ خواهیم نمود. بعد از آن، من اول کسی می‌باشم که زمین از روی او شکافته شده، برمی‌خیزد، پس خروج می‌کنم، خروج کردنی، که خروج امیرالمؤمنین و قیام قائم علیه السلام در یک وقت می‌باشد.

سپس جماعتی که هرگز به زمین فرود نیامده‌اند، از آسمان از نزد خدای تعالی پیش من می‌آیند، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و لشکرهایی از ملایکه نزد من فرود می‌آیند. محمد، علی، من، برادرم و همه کسانی که خدا بر ایشان منت گذاشته، به مرکب‌های الهی که اسب‌ها یا اشترهای ابلق از نوراند، فرود می‌آییم که هیچ کس سوار آنها نشده. محمد بیدق خود را می‌جنباند و آن را با شمشیرش به قائم می‌دهد. بعد از آن، هر قدری که خدا خواسته باشد، در دنیا مکث و درنگ می‌کنیم. خدای تعالی از مسجد کوفه، چشمه‌ای از روغن، چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر بیرون می‌آورد و ۲۳۶۱ می‌آفریند. بعد، امیرالمؤمنین شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق زمین می‌فرستد.

الْعَنْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْحُسَيْنِيُّ الْمَوْلَاَيْنَا صَاحِبَا الْجَبَابِرَاتِ

هیچ دشمن خدا بر من دچار نمی‌شود، مگر این که خونش را بریزم و هیچ بت نمی‌گذارم، مگر آن که آن را می‌سوزانم، به هندوستان می‌رسم و آن جا را فتح می‌کنم، حضرت دانیال و یوشع نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: خدا و رسول او راست گفته، خدای تعالی هفتاد نفر با ایشان به شهرها می‌فرستد، پس کسانی را که با ایشان قتال می‌کنند، به قتل می‌رساند.

لشکری به روم می‌فرستد، خدای تعالی آن جا را هم برای ایشان فتح می‌کند. هر آینه همه چهار پایانی که خدا گوشت آن‌ها را حرام کرده، به قتل می‌رسانم، جز حیوان حلال گوشت روی زمین باقی نمی‌ماند.

یهود و نصارا و سایر ملت‌ها را به اسلام تکلیف می‌نمایم و ایشان را میان قبول کردن اسلام و کشته شدن با شمشیر مخیر می‌گردانم. هر که اسلام آورد، بر او منت می‌گذارم و هر کس اسلام را ناخوش بدارد، خدا خونش را می‌ریزد، هیچ مردی از شیعه ما نمی‌ماند مگر این که خدای تعالی ملکی می‌فرستد، گرد و خاک را از روی او پاک می‌کند و جفت‌ها و منزل او را در بهشت به او می‌شناساند.

روی زمین کور، زمین گیر و مبتلا شده‌ای نمی‌ماند مگر این که خداوند کردگار آن بلا را به برکت ما اهل بیت، از او زایل می‌گرداند، برکت آسمان و زمین فرو می‌آید، حتی شاخه‌های درخت از بسیاری میوه می‌شکند، هر آینه میوه زمستان از بسیاری در تابستان و میوه تابستان در زمستان خورده می‌شود.

این معنی قول خدای تعالی است: «**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**»؛ اگر اهل کتاب چون یهود و نصارا ایمان آورند و طریق تقوا پیش گیرند، هر آینه درهای برکت را از آسمان و زمین می‌گشایم، لکن ایشان پیغمبر را تکذیب نمودند، پس ما هم در عوض کرده آنان، از ایشان مؤاخذه می‌نماییم. بعد از آن، خدای تعالی کرامتی به ما عطا می‌فرماید که به سبب آن، هیچ چیز روی زمین بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌ماند، حتی

الصحيح الاسمر والاشبات مهد ودية الحججة المستطير

اگر مرد بخواهد چیزهایی را که اهل و عیالش می‌دانند، بداند، هرآینه همه آن‌ها را می‌داند و علم آن‌ها را هم به ایشان خبر می‌دهد.

[دو روایت از امام صادق(ع)]

ایضاً حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر^۱ از سعد، او از ابن عیسی، او از عمر بن عبد العزیز، او از مردی، او از جمیل بن درّاج، او از معلی بن خنیس و زید شحّام و ایشان از صادق علیه السلام روایت کرده، گفته‌اند: از آن حضرت شنیدیم، می‌فرمود: اولین کسی که روز رجعت رو می‌آورد، حسین بن علی علیه السلام است؛ چهل هزار سال روی زمین درنگ می‌کند، حتی ابروهایش از شدت پیری روی چشمش می‌افتد.

در تفسیر عیاشی^۲ از قارعة بن موسی روایت کرده، او گفته: صادق علیه السلام فرمود: اولین کسانی که به دنیا برمی‌گردند، حسین بن علی علیه السلام و اصحاب او، یزید بن معاویه و اتباع او هستند، آن حضرت در عوض کرده‌های ایشان، طابق النعل بالنعل آن‌ها را به قتل می‌رساند، بعد، آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»^۳؛ پس از آن، خروج نمودن بر بنی‌امیه را به شما، ردّ و شما را به اموال و اولاد مدد کردیم و جمعیت شما را بیشتر از ایشان نمودیم.

دو روایت مروّفته‌ای از حضرت صادق علیه السلام

الْعَبْقِيُّ الْحَمْدِيُّ وَأَخْوَالُ مَوْلَانَا صَالِحِي الزَّمَانِ

[خطبه مخزونه حضرت امیر(ع)]

نجمه

در خطبه معروفه به مخزونه که منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در علایم

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۳. سوره اسراء، آیه ۶.

ظهور نور موفورالسرور حضرت بقیة الله است و علامه مجلسی آن را در بحار^۱ نقل فرموده؛ بعد از این که آن حضرت علایم بسیاری را ذکر می کند، می فرماید: از جمله علامت ها، خروج سفیانی می باشد با بیدق سبز و خاچی از طلاست و سپهسالار لشکرش مردی از قبیله کلب و سفیانی می باشد.

دوازده هزار نفر از لشکر خویش به جانب مکه و مدینه متوجه می کند، سردار ایشان یکی از بنی امیه باشد که به او خریمه گویند، چشم چپ ندارد و در چشم دیگرش نقطه ای از خون هست، به اهل دنیا جور و ستم می کند و بیدقش برگردانده نمی شود، تا این که در مدینه فرود می آیند و پاره ای از مردان و زنان آل محمد را جمع می نماید، در خانه ای که به خانه ابوالحسن اموی مشهور است، می نشاند و لشکری برای جستجوی مردی از آل محمد می فرستد، در حالی که عده ای از ضعیفان در مکه بر سر وی جمع شده، سردارشان مردی از غطفان باشد، تا آن که در پیدا میانه صفایح سفید می رسند.

در آن حال زمین همه ایشان را فرو می برد، پس از ایشان جز یک مرد خلاص نمی شود. خدای تعالی روی وی را به پشتش می گرداند تا او، سفیانی و لشکرش را بترساند و برای آنان که بعد از او خواهند آمد، آیتی شود. پس تاویل این آیه در همین روز ظاهر خواهد گشت: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۲؛ اگر ببینی وقتی ایشان فزع و اضطراب می نمایند، پس غضب الهی از ایشان بر نمی گردد و از جایگاه نزدیک؛ یعنی از زیر پایشان گرفته می شوند.

سفیانی صد و سی هزار نفر به سوی کوفه می فرستد، پس در روحا، فاروق و مکان مریم و عیسی در قادسیه فرود می آیند، هشتاد هزار نفر از ایشان به راه می افتند، تا این که در کوفه، در محل هود، در نخيله فرود می آیند. روز عید قربان بر کوفه هجوم می آورند، پادشاه خلیف در این وقت، جبّار، عناد کننده و ستمکاری می باشد که به او کاهن و ساحر گفته می شود.

الاصحح الاصحح والاصحح الاصحح
الاصحح الاصحح والاصحح الاصحح

۳۳۶۴

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵ - ۲۷۲.

۲. سوره سبأ، آیه ۵۱.

او از شهری که به آن زورا؛ یعنی بغداد گفته می‌شود با پنج هزار نفر از کاهنان بیرون می‌آید و در سر جسرش به قتل می‌رسانند طوری که آب شطّ به سبب خون‌ها و بدن‌های کشتگان طغیان می‌کند و خلاق تا سه روز از آشامیدن آن پرهیز می‌کنند. از کوفه، دختران بکر را اسیر می‌کنند که هرگز دست‌هایشان، وا و مقنعه از سرشان برداشته نشده، ایشان به محمل‌هایی گذاشته می‌شوند و به ثبویه؛ یعنی غریب که ظاهراً عبارت از زمین نجف است، سپرده می‌شوند.

بعد از آن، صد هزار نفر؛ بعضی مشرک و بعضی منافق از کوفه بیرون می‌آیند، تا این که در دمشق فرود آمده، خیمه می‌زنند. کسی نمی‌تواند آنان را از آنجا ممانعت کند و از آنجاست «إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»^۱ که شداد بن عاد بنا نمود. پاره‌ای بیدق‌ها از مشرق زمین رو می‌آورند که نه از پنبه‌اند، نه از کتان و نه از ابریشم، سرهای چوب بیدق‌ها با مهر سید اکبر؛ یعنی رسول خدا ﷺ مهمور می‌باشند. مردی از آل محمد ﷺ آن‌ها را می‌گرداند، اگر در مشرق زمین بجنبد، بوی آن‌ها؛ مانند مشک اذفر در مغرب زمین یافت می‌شود و بیم آن‌ها یک ماه راه در پیش‌روی آن‌ها بر دل‌های دشمنان می‌نشیند، پسران سعد سقاء در کوفه باقی می‌مانند، در حالی که از پدرانشان خونخواهی می‌کنند و ایشان، پسران فاسقان‌اند، در آنجا می‌مانند تا وقتی که لشکر امام حسین ﷺ بر ایشان هجوم می‌آورند.

لشکر امام حسین ﷺ و پسران سعد می‌خواهند از یکدیگر پیشی گیرند؛ گویا ایشان مانند دو اسب گرو بندی‌اند در حالی که لشکر امام حسین ﷺ ژولیده مو و غبار آلود و صاحب اسب‌های خسته و اشتران پیرند. آن حضرت گریه کنان پای خود را به زمین می‌زند و می‌فرماید: بعد از این روز، در هیچ مجلسی خیر نیست.

بعد از آن، به درگاه الهی عرض می‌کند: پروردگارا! ما توبه کنان، خشوع و ۲۳۶۵
خضوع‌کنندگان و رکوع و سجودکنندگانیم! ایشان آن ابدال‌اند که خدای عزوجل ایشان

العَبْقَرِيُّ الْحَسْبُ فِي الْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

را وصف نموده، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۱؛ خدای تعالی توبه کنندگان و پاکان را دوست می دارد. پاکان آل محمد توبه کنندگان اند، مردی از نجران که راهب است، خروج و دعوت امام را قبول می کند؛ او اولین نفر از طایفه نصارا می باشد که دعوت امام حسین علیه السلام را قبول می فرماید، صومعه خویش را خراب و خاچش را خورد می کند و با غلامان و ضعیفان و با سواره ها بیرون می رود، با بیدق های هدایت به سمت نخيله می روند، مجمع همه خلايق روی زمین در فاروق می باشد و آن راه امیرالمؤمنین علیه السلام است که میان فرات واقع شده.

شیخ در کتاب الغیبه^۲ از فضل بن شاذان، او از حسن بن محبوب، او از عمرو بن ابی المقدام و او از جابر جعفی روایت نموده، گفته: از باقر علیه السلام شنیدم، می فرمود: به خدا سوگند! هرآینه مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش زنده می شود، سی صد و نه سال سلطنت خواهد نمود. فرمود: بعد از نوزده سال منتصر، خروج و خون امام حسین علیه السلام و اصحاب او را مطالبه می کند، قاتلان آن حضرت را می کشد و اسیر می نماید، سپس سفاح خروج می کند.

علامه مجلسی رحمته الله بعد از نقل این روایت فرموده: مؤلف گوید: ظاهر این است که مراد از منتصر، امام حسین علیه السلام و مراد از سفاح، امیرالمؤمنین علیه السلام است؛^۳ چنان که بعد از این ذکر می شود.

[روایت جابر]

شیخ مفید در کتاب اختصاص^۴ از عمرو بن ثابت و او از جابر روایت کرده، او گفته: از باقر علیه السلام شنیدم، می فرمود: به خدا سوگند! هرآینه مردی از ما اهل بیت بعد از

الاصحح الاصحح والاعقاب مهدي و في الحجج المنطق

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۲. الغیبه، صص ۴۸۸ - ۴۸۷.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۰.

۴. الاختصاص، صص ۲۵۸ - ۲۵۷.

وفاتش زنده شده، سی صد و نه سال سلطنت می کند.

راوی گوید: عرض کردم: کی چنین خواهد شد؟

فرمود: بعد از وفات قائم.

راوی گوید: عرض کردم: قائم تا وقت وفاتش، چه مدت در عصر خود سلطنت

خواهد نمود؟

فرمود: از روز اول سلطنتش تا روز وفاتش نوزده سال می باشد.

عرض کردم: آیا بعد از وفات حضرت، هرج و مرج خواهد شد؟

فرمود: آری، پنجاه سال بعد، منتصر به دنیا برمی گردد و برای خود و اصحابش

خونخواهی می کند، پس خلائق را به نوعی به قتل می رساند و اسیر می کند که گویند:

اگر این مرد از اولاد انبیا می بود، این گونه خلائق را به قتل نمی رساند. خلائق از سیاه و

سفید جمع شده، بر آن حضرت خروج می کند. بر او زیادت می نمایند، تا این که او را به

کعبه بیت الله می گریزانند. وقتی بلا بر آن حضرت شدت نمود و کشته شد، آن گاه سفاح

غضبناک برای خونخواهی منتصر به دنیا رجوع می کند و همه را به قتل می رساند. یا

جابر! آیا می دانی منتصر و سفاح چه کسانی هستند؟ منتصر، حسین بن علی و سفاح علی

بن ابی طالب علیه السلام است.

[روایت امام صادق (ع)]

در بحار^۱ از حضرت صادق علیه السلام مروی است: امام حسین علیه السلام و اصحابش که با او

شریت شهادت نوشیدند، به دنیا رو می آورند و هفتاد پیغمبر در خدمت آن حضرت

می باشند؛ چنان که با موسی بن عمران بودند، قائم علیه السلام انگشتر خویش را به آن حضرت

می دهد، او کسی است که قائم را غسل می دهد، کفن و حنوط می کند و او را به قبر

می گذارد.

از جابر جعفی روایت شده که او گفته: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم، می فرمود: به

العنه في الحديث والخوال مولانا صاحب الزمان عليه السلام

روایت مروی از حضرت باقر علیه السلام

۲۳۶۷

خدا سوگند! هر آینه مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش زنده می شود و سی صد و نه سال سلطنت می کند.

عرض کردم: کی چنین خواهد شد؟

فرمود: بعد از قائم.

عرض کردم: مدت خلافت قائم علیه السلام در عصر خود چقدر می باشد؟

فرمود: نوزده سال. بعد منتصر به دنیا برمی گردد و او امام حسین علیه السلام است، آن

حضرت خونخواهی خود و اصحابش را می کند، عده ای را به قتل می رساند و گروهی را

اسیر می کند، تا این که سقّاح خروج می نماید و او امیر المؤمنین علیه السلام است.

[ملایکه عذاب نزد اسماعیل (ع)]

جعفر بن محمد قولویه در کتاب کامل الزیارة ^۱ از محمد بن جعفر بن زرّاد، او از

ابی الخطاب و احمد بن حسن بن فضال، او از مروان بن مسلم و او از برید عجلی روایت

نموده، او گفته: خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! به من از

اسماعیل آن چنانی خبر ده که خدای تعالی او را در کتاب خود ذکر نموده؛ چنان که

فرموده: «وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» ^۲

یعنی: یا محمد!

اسماعیل را در قرآن ذکر کن! به درستی که وعده او صادق بود و تخلف نمی کرد، از

جانب خدا فرستاده و خبردهنده بود.

آیا این اسماعیل که در آیه ذکر شده، اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام بود؛ چنان که فرقه

مخالفان گمان دارند؟

فرمود: نه، زیرا اسماعیل پسر ابراهیم، پیش از وفات ابراهیم فوت نمود. ابراهیم

حجّت خدا و صاحب شریعت بود، پس اسماعیل در عصر ابراهیم به سوی کدام قوم

۳۳۶۸

۱. کامل الزیارات، صص ۱۴۰ - ۱۳۹.

۲. سوره مریم: آیه ۵۴.

مبعوث شده بود، زیرا رسالت و نبوت داشت. بنابراین مراد از اسماعیل در آیه، پسر ابراهیم نیست.

راوی گوید: آن گاه عرض کردم: فدایت شوم! پس مراد کدام اسماعیل است؟ فرمود: اسماعیل بن حزقیل نبی است. خدای تعالی او را به سوی قوم خویش مبعوث کرد. قومش را تکذیب نمودند، کشتند و پوست رویش را کردند. خداوند قهار بر ایشان غضب نمود و سطاطایل، ملک عذاب را نزد وی فرستاد. سطاطایل به او گفت: یا اسماعیل! من سطاطایل، ملک عذابم. جناب رب العزة مرا نزد تو فرستاده تا اگر بخواهی قومت را به انواع عذاب، عذاب نمایم.

اسماعیل گفت: یا سطاطایل! احتیاجی به این کار نیست.

آن گاه خدای تعالی به او وحی فرستاد: یا اسماعیل! حاجت چیست؟

اسماعیل عرض کرد: پروردگارا! تو از خلائق عهد و پیمان گرفتی که تو را پروردگار، محمد را پیغمبر و اوصیای او را ولی و پیشوا دانند و به مخلوقات خود چیزی را خبر داده‌ای که امت پیغمبر بعد از وفاتش بر سر حسین بن علی علیه السلام خواهند آورد؛ تو به حسین بن علی علیه السلام وعده فرموده‌ای او را به دنیا برگردانی تا برای خود از کسانی که این کار را در حق او کرده‌اند، انتقام بستاند. پروردگارا! حاجت من این است که مرا به دنیا برگردانی تا از کسانی که این اذیت‌ها را در حق من کردند، انتقام کشم، همان طور که امام حسین علیه السلام را به دنیا باز خواهی گرداند.

خدای تعالی مسألت او را قبول نموده، این را درباره او وعده فرمود، پس روز رجعت، او با امام حسین علیه السلام به دنیا باز خواهد گشت.

[صحیفه ائمه (ع)]

نجمه

۳

در کتاب مذکور "از حمیری، او از پدرش، او از علی بن محمد بن سالم، او از محمد

العقربى الحسنى والخوال مولاتنا صاحب الزمان

بن خالد، او از عبدالله بن حماد بصره‌ای، او از عبدالله بن عبدالرحمان، او از ابو عبیده بزاز و او از حریر روایت کرده، او گفته: از روی تعجب خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! سبب چیست که عمرهای شما کمتر و اجل‌های شما بعضی به بعضی دیگر نزدیک‌تر گردید، با این که این خلائق در امور دین و دنیا به شما احتیاج دارند؟

فرمود: به درستی که هر یک از ما اهل بیت صحیفه‌ای دارد که هر چیزی که به آن احتیاج دارد او باید در مدت عمر به آن عمل کند، در آن ثبت شده. پس وقتی احکام آن صحیفه و چیزهایی که به آن مأمور شده، به آخر رسد؛ می‌داند اجلش رسیده، در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می‌آید و از مرگ و نعمت‌هایی که برای وی نزد خدای تعالی است، خبر می‌دهد.

امام حسین علیه السلام صحیفه‌ای را که به او داده شده بود، خواند و چیزهای آینده که شدنی بود، دانست و پاره‌ای چیزها که از قضا نگذشته بود، ماندند. آن حضرت به جهاد بیرون رفت و اموری که از قضا نگذشته بودند، این بود که ملایکه از خدای تعالی مسألت نمودند آن حضرت را یاری نمایند، خدای تعالی ایشان را در این باب مأذون کرد. آنان اندک زمانی به سبب مهیا شدن برای قتال، مکث و درنگ نمودند، تا این که آن حضرت شربت شهادت نوشید. آن گاه ملایکه بر زمین فرود آمدند و دیدند عمر حضرت به آخر رسیده، کشته شده.

ملایکه به درگاه خداوند کردگار عرض کردند: پروردگارا! ما را مأمور فرمودی بر زمین فرود آییم و آن حضرت را یاری کنیم، پس فرود آمدیم و دیدیم روح مطهرش را از بدن مبارک قبض نموده‌ای.

خدای تعالی به ایشان وحی فرمود: از قبه منوره آن حضرت جدا شوید تا وقتی که ببینید او خروج نموده، آن گاه او را یاری کنید و از حال تا آن وقت بر حضرت و بر فوت یاری به او بگریید که یاری کردن و گریستن بر آن حضرت را مخصوص شما نمودم. پس ملایکه برای تقرب به درگاه خداوند عالم و جزع بر فوت یاری به آن حضرت

گریستند و وقتی آن حضرت خروج می‌نماید، ایشان از جمله یاران او می‌باشند.

[روایاتی از امام صادق(ع)]

ایضاً شیخ شرف‌الدین در کتاب کنز الفوائد از محمد بن عیاش، او از جعفر بن محمد بن مالک، او از قسم بن اسماعیل، او از علی بن خالد عاقولی، او از عبدالکریم خثعمی و او از سلیمان بن خالد روایت نموده، گفته: صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ»^{۱۰}، فرمود: راجفه، حسین بن علی علیه السلام و رادفه، علی بن ابی طالب علیه السلام است.^{۲۰} حاصل مضمون آیه بنابر این روایت، این است که روزی را ذکر کن که حسین بن علی علیه السلام با اضطراب و از پی آن، امیرالمؤمنین خروج و جنبش می‌کند.

بعد از آن فرمود: اولین کسی که گرد و خاک قبر را از سرش می‌تکاند، حسین بن علی با هفتاد و پنج هزار نفر است. این معنی قول خدای تعالی است: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»^{۳۰}؛ به درستی که ما به پیغمبر خود و به آنان که در مدت زندگانی دنیا ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم و روزی که شهیدان برمی‌خیزند، روزی که عذر آوردن به ستمکاران، فایده نمی‌بخشد و لعنت و بدی دار عقبی بر ایشان است.

جعفر بن محمد قولویه در کتاب کامل‌الزیاره^{۴۰} از حسین بن محمد از معلی، او از مفضل، او از ابن صدقه، او از مفضل بن عمیر و او از صادق علیه السلام روایت نموده، آن حضرت فرمود: گویا تختی از نور می‌بینم که در جایی گذاشته شده و بالای آن قبه‌ای از یاقوت سرخ زده شده که از جواهر مکمل و دانه نشان گردیده است، گویا امام حسین علیه السلام

العقبة في الجنة والخول مولانا صاحب الزمان عليه السلام

روایت مروی از حضرت صادق علیه السلام

۱. سوره نازعات، آیه ۷ و ۶.

۲. ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۶.

۳. سوره غافر، آیه ۵۲ و ۵۱.

۴. کامل‌الزیارات، صص ۲۶۰ - ۲۵۹.

را می بینم که بالای آن نشسته و اطراف آن، هزار قبه سبز است و گویا مؤمنان را می بینم که به دیدن آن حضرت می آیند و به او سلام می دهند.

آن گاه خداوند عالم می فرماید: ای دوستان من! از من بخواهید، زیرا اذیت، ذلت و ستم دیدگی شما به طول انجامید، امروز روزی است که حاجتی از حاجت های دنیا از من طلب نمی کنید مگر این که آن را برای شما برآورده می کنم، پس از نعمت های بهشت می خورند و می آشامند. به خدا سوگند! هر آینه این کرامتی از جانب خدای تعالی است.

علامه مجلسی بعد از نقل این روایت فرموده: **مؤلف گوید:** خواستن حوایج دنیا دلیل است بر این که در زمان رجعت است نه در قیامت، زیرا در قیامت حوایج دنیا خواسته نمی شود.^{۱۰}

[خطبه رجعت امیرالمؤمنین (ع)]

نجمه

۴

در بیان اخباری که بر رجعت علوی دلالت دارند، از جمله در یکی از خطب مذکور در بحار،^{۱۱} بعد از این که امیرالمؤمنین رجعت خود و پیغمبران را بیان می نماید. - چنان که در نجمه نهم از برج اول ذکر شد -، می فرماید:

«و ان لی الکرّة بعد الکرّة و الرجعة بعد الرجعة و أنا صاحب و الرجعات و الکرّات و صاحب الصّولات و النّعمات و الدّولات العجیبات و أنا قرن من حدید و أنا عبدالله و اخو رسول الله و أنا امین الله و خازنه و عیبة سرّه و حجابہ و وجهه و صراطه و میزانه و أنا الحاشر الی الله و أنا کلمة الله الّتی یجمع بها المفترق و یفرّق منها المجمع و أنا اسماء الله الحسنی و امثاله العلیا و آیاته الکبری و أنا صاحب الجنّة و النار اسکن اهل الجنّة الجنّة و اهل النار النار و الّی تزویج اهل الجنّة و الّی

کلمات امام علی (ع) در خطبه شریفه

الصّبح الأسفر و الثّبات مهد و یة الحجّة المستنکر

۳۳۷۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۴۹ - ۴۶.

عذاب اهل النار و إلیّ آیاب الخلق جميعاً و أنا المآب الذی یؤب الیه کلّ شیء بعد القضاء و إلیّ حساب الخلق جميعاً و أنا صاحب الجنّات و أنا المؤذّن علی الأعراف و أنا بارز الشمس و أنا دابّة الأرض و أنا قسیم النار و أنا خازن الجنان و صاحب الأعراف و أنا امیر المؤمنین و یعسوب المتّقین و آیه السّابقین و لسان الناطقین و خاتم الوصیّین و وارث النبیّین و خلیفة ربّ العالمین و صراط ربّی المستقیم و قسطاسه و الحجّة علی اهل السّموات و الأرضین و ما فیهما و ما بینهما و أنا الذی احتج الله به علیکم فی ابتداء خلقکم و أنا الشاهد یوم الدین و أنا الذی علمت علم المنايا و البلیایا و القضايا و فصل الخطاب و الأنساب و استحفّظت آیات النّبیین المستحفّظین المستحفّظین و أنا صاحب العصاء و المیسم و أنا الذی سخّرت لی السّحاب و الرّعد و البرق و الظلم و الأنوار و الرّیاح و الجبال و البحار و النّجوم و الشمس و القمر و أنا القرن الحدید و أنا الفاروق الامة و أنا الحادی و أنا الذی احصیت کلّ شیء عددأبعلم الله الذی اودعینه و بسرّه الذی اسرّه الی محمّد و اسرّه النبیّ إلیّ و أنا الذی انحلنی ربّی اسمه و کلمته و حکمته و علمه و فهمه. یا معشر الناس! أسألونی قبل أن تفقدونی، اللهمّ انّی اشهدک و استعیدک بک علیهم و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم و الحمد لله ربّ العالمین متّبیین امره».

در ترجمه بحار بعد از نقل این فقرات نوشته بنده حقیر، مترجم گوید: هر فقره از فقرات این کلام اعجاز نظام، بحری پر از لثالی، در، اسرار و حقایق و خزینه‌ای مملوّ از جواهر نکات و دقایقی است که عقول و اذهان ارباب دانش در گرداب و تلاطم آن زورقی سرگشته‌اند، اوهام اصحاب کیاست و بینش، در تمیز و تشخیص جواهر آن، نقّادی است که از خود، گمگشته.

بسیاری از علمای اعلام و فضیای گرامی به تفسیر این کلام ایجاز و اعجاز نظام، متعرّض شده، طوری که نقاب اشکال و اعضاء از روی شواهد آن بر نداشته، به محض ترجمه الفاظ و عبارات قناعت کرده‌اند، لکن این بنده حقیر ناچیز، به شرح و بسط تمام و تفصیل مالا کلام به حسب وسع و طاقت خود، به تفسیر آن پرداخته، می‌گوید:

العنقري الحسني في الخصال مؤلفاً لنا صاحب الزمان عليه السلام

حاصل مضامین آن، این است که برای من رو آوردنی است بعد از رو آوردنی و برگشتنی است؛ یعنی بارها به دنیا باز خواهم گشت. من صاحب برگشتنی‌ها، رو آوردنی‌ها، حمل‌ها، نعمت‌ها و دولت‌های عجیب، من حصاری از آهنم؛ یعنی چنان که نمی‌توان به حصار آهن دست یافت، هم چنین نمی‌توان بر من مسلط شد، من بنده خدا و برادر رسول خدایم، من امین خدا، خزینه دار او، خرجین سرّ و حجاب او هستم.

مراد از حجاب، پرده است، چون علوم و اسرار الهی در سینه بی‌کینه آن بزرگوار مکنون و پنهان بوده؛ چنان که پاره‌ای چیزها در پس پرده، مستور و پنهان می‌شود، از این جهت حجاب خدا گردید و من وجه خدا هستم. در لغت عرب به روی، وجه می‌گویند، لکن در این جا امری است که خلاق به آن، به سوی خدا توجه می‌کنند؛ چنان که با روی کسانی که به سوی آن‌ها توجه کرده می‌شوند.

ای عزیز! بدان کشف نقاب جمال از روی شاهد این مقال، به طرزى که مورث کلال و ملال نباشد؛ چنان است که در هر چیز که می‌خواهی به سوی آن توجه کنی، ناچاری از این که به نوعی از انواع و به نحوی از انحاء، به آن علم داشته باشی، زیرا توجه به سوی امری که از جمیع جهات مجهول باشد، محال است و ذات مقدس واجب تعالی مجهول الکنه، لا اسم و لا رسم له است و به جهتی از جهات جز از جهت آثار و افعال او به او علم نداریم و ظاهرترین اثری که می‌تواند جهت توجه مخلوق به سوی خالق شود، نور پاک امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پس معنی این کلام این است: من جهت توجه سایر مخلوقات به سوی خدا هستم، هر کس بخواهد به خداوند عالم توجه نماید، باید آن حضرت را توجه و عنوان نموده، به سوی کبریای الهی متوجه گردد، چنان که جناب امام علی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره به این مطلب تصریح فرموده: و من قصده توجه بکم؛ هر که قصد نماید به سوی خدا توجه نماید، باید به شما توجه کند.

نیز صادق آل محمد علیهم السلام در دعای ندبه در مقام تأسف خوردن به غیبت جناب قائم - عجل الله تعالی فرجه - می‌فرماید: این وجه الله الذی الیه بتوجه الأولیاء، وجه خدا

الصبح الأسفر و الخات مهدویة الحجة المنتظر

کجاست که اولیاء الله به سوی آن متوجه می شوند.

تمثالی برای توضیح این مدعا ذکر کنیم؛ اگر کسی در پشت دیوار سخن گوید، تو آن را بشنوی و به هیچ وجه او را نشناسی، در آن حال اگر بخواهی او را ندا کنی و بخوانی، باید سخن گفتن او را که اثری از آثار او است برایش جهت علم و عنوان قرار داده، او را بخوانی و بگویی: یا متکلم! یعنی ای سخن گوینده! چنان که در این جا به احوال آن شخص، سوای سخن گفتنش معرفت نداری، لذا سخن گفتن او را جهت علم و عنوان قرار داده، او را ندا می کنی.

هم چنین در ما نحن فیه به واجب تعالی به هیچ وجه از وجوه، جز آثار افعال او و ظاهرترین اثرش معرفت نداری؛ چنان که مذکور شد، نور پاک آن بزرگوار است، پس باید در مقام توجه به واجب تعالی او را جهت علم و عنوان قرار داده، به کبریای الهی متوجه شویم. خاک بر فرق من و تمثیل من!

[عبارتی از دعای ندبه]

نجمه

۵

ایضاً امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من صراط خدایم. صراط به معنی طریق و مراد از طریق خدا، شریعت او است، چون همه احوال و افعال آن حضرت، مطابق شریعت غرّاست، لذا اطلاق صراط خدا بر او، صحیح می باشد.

چنان که در دعای ندبه وارد شده: «و لو لا أنت یا علی لم يعرف المؤمنین و کان بعده هدی من الضلال و نوراً من العمی و حبل الله المتین و صراطه المستقیم»؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: یا علی! اگر تو نباشی، هرآینه مؤمنان شناخته نمی شوند و از

دیگران تمیز نمی یابند. آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، هدایت کننده خلائق از ۲۳۷۵ گمراهی، نور بخش دیده های کوران و ضلالت، ریسمان محکم خدا و راه راست او بود. این معنی، بنابر ظاهر است. بعد از تأمل و تدقیق نظر گوئیم: آن حضرت هم، طریق خدا به سوی خلق و هم طریق خلق به سوی خداست. بیان این مقصد، موقوف به تمهید

العَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ فِي الْاَحْوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

عبارت وارده ای در دعای ندبه

چند مقدمه است.

بدان خداوند و اهب العطا یا مفیض، یعنی فیض دهنده و مخلوقات، مستفیض؛ یعنی اخذ کننده‌اند و به ناچار باید میان مفیض و مستفیض مناسبت و ملایمتی باشد، زیرا اگر مفیض و مستفیض به هیچ وجه با هم مناسبت نداشته باشد، وصول فیض از مفیض به مستفیض محال و ممتنع می‌باشد و چون خداوند یگانه در نهایت تجرد و مخلوقات در غایت تعلق‌اند، پس از این جهت با هم مناسبت و ملایمت ندارند. «أین التراب و ربّ الأرباب»، لذا در وصول فیوضات از خداوند کردگار به مخلوقات، ناچار است از واسطه‌ای که برای او جنبه تجردی و جنبه تعلقی باشد؛ یعنی از یک جهت مجرد و بی‌علاقه و از جهت دیگر صاحب‌علاقه باشد، به جنبه تجرد، از مبدأ فیاض اخذ کند و به جنبه تعلق، به مخلوقات رساند.

چنین واسطه‌ای جز امیر المؤمنین نیست، زیرا او ولی مطلق و از سایر مخلوقات به مبدأ نزدیک‌تر است؛ او اول مخلوقی است که از مشیت الهی صادر گشته؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرموده: «اول ما خلق الله نوری أنا و علی من نور واحد»؛ «اول چیزی که خدا آفریده، نور من است، من و علی از یک نوریم.

لازم این دو معنی، این است که همین، واسطه آن حضرت باشد نه غیر او، زیرا این واسطه باید فوق همه مخلوقات شود و این با ولی مطلق و اقرب بودن آن حضرت به مبدأ، منافات دارد. پس آن حضرت به جنبه نورانیتش، با مبدأ و به جنبه جسمانیتش، با مخلوقات مناسب است.

پس ای عزیز! باید دانست آن مولا در امور معاش و معاد عباد، طریق خدا به سوی خلق است به این معنی که خداوند چون به سبب اولاد معصومین او سایر مخلوقات را آفرید، به ایشان روزی داد، سایر امور معاش را برای ایشان مهیا ساخت و تکالیف اصولی، فروعی، ظاهری و باطنی خود را به وسیله ایشان به بندگان خود رساند، نیز آن مولا در مقبول بودن اعمال عباد، طریق خلق به سوی خدایند.

الصحيح الاصحاح في بيان مهادية الحجج المعصومين

۳۳۷۶

به این معنی که به ولایت و پیروی ایشان و تبری از دشمنانشان، توحید و طاعت بندگان، مقبول درگاه معبود به حق می‌شود، چنان که در زیارت جامعه به این مدعی تصریح شده: «من اراد الله بدأ بکم»؛ هر که بخواهد با اعمال صالح به درگاه الهی تقرب جوید، باید به شما، ابتدا و طریق اعمال را از شما اخذ کند، در مقام بندگی، خود را به شما بسپارد؛ در ظاهر با اقرار و عمل و در باطن با اعتماد و اعتقاد، پس ائمه، هم طریق خداوند به سوی خلق و هم، طریق خلق به سوی او هستند.

بعض از علما ذکر نموده: در هیچ جای قرآن، صراط ذکر نشده مگر این که مراد از آن، ائمه است و در این خصوص، اخبار به حدّ تواتر رسیده، این آیه راهم من باب تمثیل ذکر نموده: «أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»؛ به درستی که این راه راست من است، تابع آن شوید، پس مراد از صراط مستقیم در این آیه، ائمه علیهم السلام است.

طریق تقرب به سوی خداوند تعالی

[علی (ع) میزان اعمال]

نجمه

ع

ایضاً از آن حضرت است که می‌فرماید: منم میزان الهی ام. میزان در لغت ترازو است، چون تشخیص نیک و بد اعمال بندگان بر قبول و عدم قبول ولایت آن حضرت، منوط و مربوط است؛ چنان که وزن بعضی چیزها که سنجیدنی است، با ترازو تمیز و تشخیص می‌یابد، لذا اطلاق میزان بر آن صحیح می‌باشد؛ چنان که در بعضی از زیارت‌های آن حضرت وارد شده: «السَّلام علی میزان الأعمال»؛ سلام بر میزان اعمال عباد!

نیز جماعتی از علما قایل اند میزانی که روز قیامت اعمال بندگان را با آن می‌سنجند، فی الحقیقه ترازو نیست، بلکه عبارت است از ولایت اولیاء الله، اشرف و اعظم اولیاء الله، امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد.

نیز جمعی از مفسرین در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»^۱ ذکر نمودند: مراد از میزان، امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس خداوند متعال، ایمان و کفر، حسنات و سیئات مخلوقات را با آن حضرت می‌سنجد. بعد از آن می‌فرماید: من حشرکننده به سوی خدا؛ یعنی جمع‌کننده ایشانم. این فقره محتمل به دو معنی است:

اول: مراد، جمع کردن ایشان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در روز رجعت، بر دین و آیین خداست.

دوم: مراد، زنده گردانیدن ایشان در روز رجعت یا در روز قیامت است؛ یعنی من زنده‌کننده و جمع‌کننده خلائق در روز قیامت به سوی خدا هستم. چون زنده کردن در حقیقت نفس الامر، اثر مشیت الهی است و آن بزرگوار هم محلّ مشیت خداوند کردگار است، از این جهت، اسناد زنده کردن به وی مانند اسناد فعل به سبب، صحیح می‌باشد.

من آن کلمه خدایم که پراکنده شده‌های توحید و ایمان را به سبب آن، فراهم می‌آورد و فراهم آمده‌ها؛ یعنی فراهم آمده‌های کفر و نفاق را به سبب آن، پراکنده می‌کند.

اطلاق لفظ کلمه الله بر امام، شیوع و اشتهار تمام دارد و وجه آن، در اول این حدیث گذشت که آن حضرت فرمود: خداوند عالم در مقام وحدانیت، کلمه‌ای فرمود، آن کلمه نور شد و از آن، محمد صلی الله علیه و آله، من و اولادم را آفرید. بعد از آن، کلمه دیگری فرمود، آن هم روحی شد، سپس این روح را در آن نور قرار داد و بعد، آن روح و نور را در بدن‌های ما نشانند، پس ما روح خدا و کلمه اویم.

در خطبه مخزون؛ چنان که مذکور خواهد شد، لفظ کلمه الله بر امام تفسیر شده، نیز جماعتی از مفسرین، لفظ کلمات را در قول خدای تعالی: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»^۲ به خمسه النجباء علیهم الآف التحيّة و الثناء تفسیر نموده‌اند. امثال این، از

الصحيح المستقر
والغائب مهدوية الحجية المستقر

۳۳۷۸

۱. سوره الرحمن، آیه ۹.

۲. سوره بقره، آیه ۳۷.

حد، بیرون و از عدّ، افزون است.

پس از آن می‌فرماید: من اسمای حسناى الهى، امثال علیا و آیات کبرا هستم، استخراج یواقیت این مقاصد از معدن تحقیق و التقاط لثالی این مضامین از بحر تدقیق به نقاد سفینه عقول و اوهام، از گرداب این کلام اعضاء نظام و استخلاص متحیران و سرگشتگان وادی کلمات صعوبت انجام، به طرزى که مطابق دین اسلام و احادیث امام انام علیهم السلام باشد؛ چنان است که اسماء جمع اسم است و اسم، به هر چیزی که بر مسما و معنی خود دلالت نماید، گفته می‌شود و این، منقسم بر چهار نوع است.

اول: لفظ، چون لفظ زید که هنگام تلفظ بر معنی مقصود که ذات آن شخص باشد؛ دلالت می‌کند.

دوم: نقش، مانند نقش زید که نوشته می‌شود و شکی نیست که این نقش، به لفظ زید دلالت می‌کند که معنی موضوع له او است یا این که می‌گوییم این نقش نیز، به ذات آن شخص دلالت دارد، هر چند این دلالت، به واسطه لفظ زید است، به این معنی که ذهن از مشاهده نقش، اولاً به لفظ زید منتقل می‌شود و از لفظ زید، ذات تشخص انتقال می‌یابد، پس این نقش اولاً و بالذات بر لفظ زید و ثانیاً و بالعرض بر ذات تشخص دلالت دارد.

سوم: مفهوم و صورت ذهنی که با صورت خارجی مطابق است؛ مثل مفهوم لفظ زید، زیرا سوای ذات با تشخص زید، صورتی برای وی در ذهن موجود است و آن از حیث عوارض و مشخصات با صورت خارجی او مطابق است و شکی نیست که صورت ذهنی بر صورت خارجی دلالت دارد، به این معنی که ذهن به ملاحظه صورت ذهنی به صورت خارجی که ذات با تشخص است؛ انتقال می‌یابد.

چهارم: هر موجود خارجی که مظهر موجود خارجی دیگر باشد، شکی نیست که ذهن از ملاحظه موجود خارجی اول که مظهر است به موجود خارجی ثانی منتقل می‌شود.

چون این مطالب را تمهید نمودیم، گوییم: آن مولا به اعتبار قسم چهارم، اسم

حسنای الهی است، زیرا ذهن ناقد بصیر، از ملاحظه قدرت آن حضرت به قدرت خدا از ملاحظه علم او به علم خدا، از ملاحظه حلمش به حلم خدا، از ملاحظه صبرش به صبر خدا و هم چنین از ملاحظه سایر صفات حمیده و اخلاق پسندیده آن بزرگوار به سایر صفات کمالی خداوند متعال منتقل می‌شود، زیرا آن مولای گویِ تخلفوا بأخلاق الله را در میدان بندگی ربوده، تمام اخلاق الهی، حتی قدرت او متخلق شده، اخلاق و احوال خود را نمونه اخلاق خداوند کردگار نموده؛ چنان که ابن ابی‌الحدید گفته: تقبلت افعال الربوبية التي عذرت بها من شك أنك مريب؛ افعالی که از تو سر می‌زند، افعال خدایی است، باید کسانی که در پروردگاریت، شک کرده‌اند؛ معذور بداری.

پس از مشاهده اخلاق آن حضرت به صفات جمالیّه و جلالیّه الهی پی برده می‌شود. بعض معاصرین در این معنی گفته: و فيهم تجلّى الله جلّ جلاله و فيهم رأينا بعين البصيرة؛ خدای عزوجل در ائمه عليهم السلام تجلّی و ظهور نموده، خدا را با دیده بصیرت در ایشان دیده‌ایم؛ یعنی ایشان مظاهر صفات جلال و جمال خداوند عالم‌اند و از ملاحظه اوصاف و اخلاق ایشان به صفات کمالیّه خدا پی می‌بریم.

مخفی نماند که از ذکر اسماء به صیغه جمع و اضافه آن، که مفید عموم است؛ با وجود این که آن بزرگوار شیء واحد است، به اعتبار همه اخلاق و اوصاف او است، به این معنی که هر یک از آن‌ها اسمی از اسمای حسنای الهی است، پس وجود خارجی آن بزرگوار که منشاء این اوصاف و مصدر این اخلاق است، اسمای حسنای الهی است که به او دلالت می‌کند. و وصف اسماء با حسنا، از این جهت است که چیزهایی که به خدای تعالی دلالت می‌کنند، بسیار می‌باشد.

الصحيح الاصحق والافاضل مهدوية الحجج المنطقية

چنان که گفته شده: و لله في كل تحريكة و تسكينة ايدي شاهد و في كل شيء له آية تدلّ على انه واحد؛ در هر جنبانیدن و ساکن نمودن، برای خدا علامتی هست که بر او شهادت دارد و در همه چیز آیتی هست که به یگانگی خدا دلالت دارد، پس اسمای الهی بسیار است، لکن آن حضرت از همه آن‌ها، احسن است.

[تفسیر انا امثاله العلیا]

نجمه

۷

در تفسیر انا امثاله العلیا، فرموده: امثال، جمع مثل به فتح میم و ثاء مثلثه، به معنی حجت، برهان، قصه و صنعت است، نه جمع مثل با کسر میم و سکون ثاء مثلثه، زیرا آن به معنی شبیه و نظیر است. حاصل معنی این که من شبیه و مانند خداوندم، حال آن که خداوند بی مثل و مانند است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۱.

حاصل معنی بنا بر تقدیر اول، این است: من از حجج و براهین الهی ام که با آن‌ها بر دشمنانش غالب آید، من قصه‌های خدایم که از انبیا و اوصیای سابق است؛ یعنی هر کس بخواهد بر قصص انبیا و اوصیای گذشته که میان ایشان و امتانشان واقع شده، مطلع شود؛ بر من نگاه کند، زیرا امثال آن‌ها طابق النعل بالنعل، میان این امت واقع خواهد شد.

من صفات بلندتر خدایم، به این معنی که آن حضرت - چنان که مشروحاً ذکر گردید - مظهر صفات کمالیه الهی و حمل صفات بر او، از راه مبالغه است.

عضی معاصرین در این معنی گفته: فذات لمخلوق و وصف لخالق و قد حارت الالباب آیه حیره؛ ائمه، ذات و اصل مخلوقات و صفت خالق‌اند و عقل‌ها در این باب، حیران می‌باشند، طوری که حیرتشان به مرتبه کمال رسیده.

ذات و اصل سایر مخلوقات بودن ائمه از این جهت است که انوار مطهره ایشان، اولین مخلوقاتی است که خداوند آفریدگار آفرید و سایر انوار، فاضل و چکیده انوار آنان‌اند که از نور یا از ظلمت آفریده شده‌اند و ظاهر است که نور پاکشان، ذات و اصل آنان‌اند که از نور آفریده شده‌اند، زیرا انوار ایشان - چنان که مذکور شد - فاضل و چکیده انوار مطهره ائمه است و آنان که از ظلمت آفریده شده‌اند، چون ظلمت ظل

نور است و با تبعیت آن آفریده شده، لهذا صادق است که بگوییم اصل و ذات آن ظلمت، نیز نور پاک ایشان است.

صفت خالق بودن ایشان از این جهت است که صفات کمالیه خداوند جلیل، مانند

در تفسیر کلمه انا امثاله العلیا

العنقري الحسني والخوال مولانا صاحب الزمان

علم، حلم، قدرت، صبر، وجود، احسان و غیر این‌ها در ایشان ظهور نموده، پس حمل وصف خدا بر ائمه علیهم السلام نیز از راه مبالغه است.

آیات جمع آیت و به معنی علامت و نشانه است؛ یعنی من از علامت‌های بزرگ‌تر خدایم که سایر خلائق به ملاحظه اوصاف و اخلاق من، به خدا راه یابند و او را بشناسند.

وصف آیات به کبر از این جهت است که آیات و علامات خدا که به او دلالت می‌کنند - چنان که مذکور شد - بسیارند، لکن آن، بزرگ‌تر آن‌هاست؛ چنان که بعضی از معاصرین در این معنی گفته‌اند: و ما آیه الله اکبر منهم فهم آیه من دونها کل آیه؛ برای خدای تعالی آیتی بزرگ‌تر از ایشان نیست، پس ایشان آیتی‌اند که همه این‌ها از آن پست‌اند.

بعد از آن می‌فرماید: من صاحب بهشت و دوزخم. اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ می‌نشانم. جفت نمودن اهل بهشت با همدیگر و عذاب کردن اهل دوزخ با من و برگشت همه خلائق در روز قیامت به سوی من است.

در زیارت جامعه کبیره به این مضمون تصریح شده: و ایاب الخلق إلیکم؛ برگشت خلائق به سوی شماست، اگر گویی: از این دو کلام فهمیده می‌شود برگشت خلائق به سوی ائمه است، حال آن که خدای تعالی در کتاب خود می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾^۱؛ به درستی که بازگشت خلائق به سوی ماست؛ در جواب گوییم: رجوع خلائق به ذات مقدس خدا محال است، زیرا خلائق حادث‌اند و ذات خدا قدیم است و حادث راهی به سوی قدیم ندارد، پس باید رجوع خلائق به امر خدا باشد و خدا امری بزرگ‌تر از امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد، پس منافات از این دو کلام برداشته شد.

الصبح الامسوق والایات مهدویة الاحیة المنطق

[آفرینش مخلوقات و لوازمش]

نجمه

۸

در تفسیر و أنا المأب الذی یؤب الیه کلشیء بعد القضاء، می فرماید: من مرجع امورم، آن چنان که همه چیز بعد از قضا به سوی آن، باز خواهد گشت. مراد از قضایا، حشر/خلایق و زنده گرداندن ایشان در روز قیامت یا اتمام آفرینش ایشان در ابتدای عالم است؛ چنان که قضا در قول خدای تعالی: ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾^۱ به معنی اتمام خلقت و آفرینش آمده؛ یعنی خدای تعالی آسمان‌ها را هفت‌گانه آفرید.

معنی کلام بنابر تقدیر اول این است که من مرجع امورم، آن چنان که همه چیز بعد از حشر در روز قیامت به من باز خواهند گشت. این ضعیف است، زیرا این فقره، بنا بر این تقدیر، تأکید بر فقره اولی می‌شود و تأسیس، از تأکید بهتر است، زیرا حمل کلام بر افاده، اولی از حمل آن بر اعاده معنی اول است، پس اولی آن است که معنی دوم مراد باشد و معنی کلام بنابر این تقدیر آن است که بازگشت همه چیز بعد از تمام شدن خلقتش، به سوی من خواهد بود؛ ظهور عذرای این مدعا از پس پرده خفا، تجلی و تبرج لیلای این مقصد، در ساحت شهود و عیان، محتاج به بسط و بیان است.

بدان در آفریدن هر شیء چند چیز لازم است.

اول: علم، دوم: مشیت، سوم: اراده، چهارم: قدرت، پنجم: قضا.

چنان که در حدیث وارد شده: علم و شاء و اراده و قدر و قضا فبعلمه کانت المشیة و مشیته کانت الأرادة و بارادته کان التقدير و بتقديره کان القضاء؛^۲ خداوند آفریدگار پیش از آفریدن اشیاء، اراده نمود آن‌ها را بیافریند، بعد از آن، اراده نمود؛ یعنی مشیت را مؤکد کرد، پس اراده، تأکید مشیت است. سپس اندازه آن‌ها را گرفت، زیرا در آفریدن هر چیز ناچار از اندازه است؛ چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

۳۳۸۳

الْعَبْرَةُ الْحَسَنَةُ فِي الْأَمْوَالِ مَوْلَانَا صَالِحُ الْجَنَّةِ الرَّزْمِيُّ

آفریدن اشیاء و لازمه آن‌ها

۱. سوره فصلت، آیه ۱۲.

۲. ر.ک: التوحید، ص ۳۳۴؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۴۲.

«كُلُّ شَيْءٍ خَلْقَانُهُ بِقَدْرِ»^{۱۰}؛ همه چیز را به اندازه آفریدیم. بعد به آنها قضا جاری گردید؛ یعنی صورت آنها را به اتمام رساند و اجزای آنها را تألیف کرد، پس به سبب علم خدا مشیتش واقع شد؛ یعنی اگر عالم نمی‌شد، واقع نمی‌گشت؛ به سبب مشیت، اراده‌اش واقع گردید، به سبب اراده، اندازه گرفتن و به سبب اندازه گرفتن، قضایش جاری شد.

تمثالی برای توضیح این مقصد ذکر کرده، گوییم: نجار برای ساختن سریر، ناچار است بدانند سریر چیست و چگونه است، تا این که میل به ساختن آن نماید، زیرا صدور میل از او بدون این که بدانند سریر چیست، محال و ممتنع است، پس وقتی به سریر، علم به هم رسانید، آن گاه ممکن است دلش به ساختن آن میل نماید.

مشیت در خدای تعالی به منزلهٔ میل نفس نجار به ساختن سریر است و چون این میل را تأکید نمود و در آن امر جازم گردید، آن گاه اندازه، عرض و بلندی سریر را می‌گیرد، اراده در خدای تعالی به منزلهٔ جازم شدن نجار در این عزم است و تقدیر به منزلهٔ گرفتن اندازهٔ طول، عرض و بلندی سریر در نجار است، وقتی که آن را اندازه گرفت، آن گاه اجزای آن را با یکدیگر و اتمام صورت آن در نجار است.

چون این مقدمه را تمهید نمودیم، گوییم: هر چیزی که از مقام قضا نگذشته، هنوز خلقت و آفرینش آن تمام نگشته؛ خواه در مقام اراده، خواه در مقام قدر. این سه مقام، محلّ بدا، محو و اثبات است؛ چنان که می‌فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»^{۲۰}؛ خدای تعالی هر چه را بخواهد، برهم می‌زند و هر چه را بخواهد، اثبات می‌کند و خلقتش را به اتمام می‌رساند.

پس گاه چیزی از مقام مشیت می‌گذرد، پیش از گذشتن از مقام قدر برهم می‌زند و گاه از مقام قدر هم می‌گذرد و لکن پیش از جاری شدن قضا برهم می‌زند. این سه مقام، مقام غیب الغیوب است، وقوع بدا در آنها را جز حضرت علام الغیوب نمی‌داند و

۳۳۸۴

الصّبح الاکبر و الاقوات مهد و بقا الحجة المتکتم

۱. سوره قمر، آیه ۴۹.

۲. سوره رعد، آیه ۳۹.

تحت ولایت ائمه نمی باشد؛ هر چه از این مقامات پنج گانه گذشت، خلقت و آفرینشش تمام می شود و محو و اثبات، تغییر و تبدیل به آن راه نمی یابد، پس اتمام آفرینش اشیا بعد از گذشتن آن ها از مقام قضاست و چون از مقام قضا گذشتند، آن گاه علم ائمه به آن ها قرار و علاقه می گیرد و تحت ولایت ایشان می باشد.

بنابر این تحقیق معنی کلام معجز نظام آن حضرت این است: من مرجع امورم، آن چنان که همه چیز بعد از گذشتن از مقام قضا به سوی آن باز خواهد گشت؛ یعنی بعد از تمام شدن خلقتشان تحت ولایت من خواهند شد، به احتمال قوی، قضا به معنی مرگ باشد؛ چنان که اعراب گویند: قضا نحبه؛ وفات کرد، لذا معنی کلام چنان می باشد که همه چیز بعد از فنا به سوی من بر خواهد گشت.

مخفی نماند که لفظ یؤب و ایاب بنابر تقدیری که مراد از قضا، اتمام آفرینش است، در معنی حقیقی خود که عود و رجوع است، مستعمل نمی باشد و لفظ قضا معانی دیگری نیز دارد، لکن هیچ کدام مناسب مقام نیست.

در بازگشتن جمیع اشیا به سوی امام

[بیان فضائل حضرت امیر (ع)]

نجمه

۹

ایضاً می فرماید: حساب همه خلایق در روز قیامت با من است. این مضمون در زیارت جامعه مذکور است: حسابهم علیکم؛ حساب خلایق با شماست. ابن ابی الحدید این معنی را نظم نموده:

و إليه فی یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غداً و المفزع

روز قیامت حساب ما با امیر المؤمنین است و او فردا؛ یعنی روز قیامت، ملجا و پناه ماست، منم صاحب تدبیرها و زیرکی ها، منم مؤذن؛ یعنی دایه، منم قسمت کننده ۲۳۸۵ دوزخ، خازن بهشت ها و صاحب اعراف، منم امیر مؤمنان، آقای متقیان و آیت گذشتگان.

توضیح این فقره چنان است که آیت در این جا به معنی علامت و معجزه است و

حاصل معنی این است که من آیت و معجزه انبیای گذشته‌ام! چون آن حضرت، امامت و ولایت خویش را با معجزات قاهره اثبات کرد و بعد، انبیا و اوصیای گذشته را تصدیق نمود، لذا به منزله آیات و معجزات ایشان گردید، زیرا نبوت و وصایت ایشان را ثابت نمود؛ چنان که با معجزه ثابت می‌شود یا این که می‌گوییم مثل همه معجزات انبیای گذشته، از آن حضرت صادر گردید، پس آن حضرت به منزله آیات و معجزات ایشان است. بنابراین حمل آیت بر آن سرور از راه مبالغه می‌باشد.

سپس می‌فرماید: من زبان نطق‌کنندگانم؛ یعنی زبان آنان که به حق گویا هستند، چون حق به امداد و افاضه آن حضرت، به زبان حق‌گویان جاری می‌باشد، لذا آن جناب به منزله زبان ایشان است.

من خاتم اوصیا، وارث انبیا و پیغمبران، خلیفه پروردگار عالمیان و راه راست پروردگار خودم، من ترازوی عدل اعمال بندگان در روز قیامت و حجت بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و چیزهایی هستم که میان آنهاست. منم آن که خدای تعالی در ابتدای آفرینش شما با او بر شما حجت گرفت. منم شاهد خلاق در روز قیامت، منم آن که علم مرگ‌ها، بلاها، قصه‌ها، علم قرآن و نسب‌های خلاق را دانسته‌ام و آیات معجزات پیغمبران را حفظ نمودم که کافران به ایشان استخفاف و اهانت نمودند، آن چنان که محافظت دین و شریعت بودند؛ یعنی معجزات ایشان را حفظ نمودم و نگذاشتم کافران و منافقان آنها را ضایع و باطل کنند.

منم صاحب عصا و میسم. مراد از میسم، مَهْری است که بر پیشانی کافر می‌زنند؛ هذا کافر نوشته می‌شود و بر پیشانی مؤمن می‌زنند، هذا مؤمن در آن نقش می‌گیرد. منم آن که ابرها، رعدها، برق‌ها، تاریکی‌ها، روشنی‌ها، باده‌ها، کوه‌ها، دریاها، ستاره‌ها،

آفتاب و ماه در حکم من است. منم حصاری که از آهن است. منم فاروق امت؛ یعنی فرق‌گذارنده میان حق و باطل. منم هدایت‌کننده خلاق. منم آن که عدد همه چیز را به علم خدا شمرده‌ام، چنان علمی که خدا آن را در من ودیعه گذاشته و به سرّ خدا، چنان سرّی که خدا آن را به پیغمبر خود سپرده و آن حضرت هم به من سپرده. منم آن

الصّبح الاصفیٰ و الفات مَهْر و الفحیة العظیمة

که پروردگار نام، کلمه، حکمت، فهم و علم خود را به من داد و بخشید. ای گروه مردم! از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. پروردگارا! تو را شاهد می‌گیرم، از ظلم ظالمان و دشمنان به تو استغاثه می‌کنم و از تو استعانت و استمداد می‌طلبم، حول و قوتی نیست مگر با خدایی که بلند پایه و بزرگ است و خدا را حمد می‌کنم در حالی که پیرو امرش هستم.

در تفسیر عیاشی^۱ از صالح بن میثم روایت کرده، او گفته: از باقر علیه السلام معنی قول خدای عزوجل را پرسیدم: **﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾**^۲؛ آنان که در آسمان‌ها و زمین می‌باشند، از صمیم قلب، با اکراه اسلام می‌آورند.

حضرت در جوابم فرمود: ظهور و تحقق تأویل این آیه، در وقتی است که علی علیه السلام می‌فرماید: منم اولی از همه خلائق؛ به مضمون این آیه: **﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾**^۳ تا قول خدای تعالی **﴿كَانِبِينَ﴾**^۴؛ یعنی کافران با جد و جهد به خدا سوگند یاد کردند که هر آینه او هرگز مردگان را در روز رجعت زنده نخواهد گرداند. خداوند عالم در مقام تکذیب ایشان آمده، می‌فرماید: آری، زنده نخواهد کرد، این وعده‌ای است که به مقتضای حکم خدا بر او لازم است که آن را ظاهر و متحقق گرداند و به آن وفا نماید تا مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب نماید و لکن بسیاری از خلائق به سبب انکار خدا و نبوت انبیا به صحت این مدعی معتقد نیستند با این که جهت حکمت را در این زنده گرداندن نمی‌فهمند؛ لذا به آن معتقد نمی‌شوند. پس خدای تعالی مردگان را زنده می‌گرداند تا حق را در خصوص چیزی که منکران و کافران در آن اختلاف می‌کنند، برایشان آشکار گرداند تا بدانند در این مدعا، دروغگویان بوده‌اند.

زنده شدن اموات هنگام رجعت

العَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الْحُجْبَةِ الرَّمَّانِيِّ

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۳. سوره نحل، آیه ۳۸.

۴. سوره هود، آیه ۲۷.

پس گفته امیرالمؤمنین علیه السلام که منم اولی از همه خلایق به مضمون این آیه، از این جهت است که تأویل آیه در رجعت و صاحب رجعت‌ها هم، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

[روایت امام باقر(ع)]

نجمه

۱۰

شیخ صدوق در کتاب امالی^۱ از ابن ولید، او از صفار، او از ابن عیسی، او از علی بن حکم، او از عامر بن معقل، او از ابی حمزه ثمالی و او از باقر علیه السلام روایت نموده، او گفته: آن حضرت به من فرمود: یا ابا حمزه! علی را از رتبه‌ای که خدای تعالی برای او قرار داده، پایین می‌آورید و بالا می‌برید و به علی کفایت می‌کند این که به اهل زمان، رجعت، قتال و جهاد خواهد نمود و تزویج مردان بهشتی با زنان ایشان در دست او خواهد بود.

تفسیر آیه شریفه وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ الْحَقُّ.

[روایت امام صادق(ع)]

در تفسیر قمی^۲ از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابی بصیر و او از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد، ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که قدری ریگ جمع نموده، سرش را روی آن گذاشته، خوابیده. رسول خدا آن حضرت را با پای مبارکش جنبانید و فرمود: ای دابّه! برخیز! در بعضی نسخه‌ها چنین است: ای دابّه خدا، برخیز!

چون حضرت این سخن را فرمود، مردی از اصحابش عرض کرد: یا رسول الله! آیا مرخصیم که یکدیگر را با این نام بنامیم؟

فرمود: نه، به خدا سوگند! این لقب مختص و منحصر به او است، او است آن دابّه که خدای تعالی در کتاب خود ذکر نموده: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنْ

۳۳۸۸

۱. الامالی، ص ۲۸۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، صص ۱۳۱ - ۱۳۰.

الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^{۸۱}؛ وقتی قول بر خلاق واقع می‌گردد، از زمین برای ایشان دابّه‌ای بیرون می‌آوردیم که با آن‌ها سخن می‌گوید. به درستی که خلاق آیات ما را تصدیق نمی‌کنند و به آن‌ها یقین ندارند.

بعد از آن فرمود: یا علی! وقتی آخر زمان رسید، خدا تو را با بهترین صورت‌ها به دنیا می‌آورد و در هر حال با تو مهوری می‌باشد که دشمنانت را با آن نشان می‌زنی. در آن حال مردی خدمت آن حضرت عرض کرد: اهل سنت می‌گویند چگونه می‌شود دابّه با خلاق سخن بگوید؟ این آیه، جماعت شیعه را به این گونه سخنان واداشته.

حضرت به قصد نفرین فرمود: خدای تعالی در آتش جهنم با ایشان سخن بگوید، این است و جز این نیست. این دابّه با این سخن گفتن که میان خلاق متعارف است، با ایشان سخن می‌گوید.

در آن تفسیر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی به عمّار یاسر گفت: یا ابا یقظان! این آیه دلم را مغشوش و فاسد گردانده و شکی به دلم انداخته. عمّار گفت: آن کدام است؟

گفت: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^{۸۲} این دابّه که با خلاق سخن گوید، کدام است؟

عمّار گفت: به خدا سوگند! هر آینه نمی‌نشینم، نمی‌خورم و نمی‌آشامم تا وقتی که آن دابّه را به تو بنمایم. عمّار با آن مرد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، در حالی که آن حضرت، خرما و کره می‌خورد.

فرمود: یا ابا یقظان! بیا! عمّار نشست و با آن حضرت مشغول خوردن گردید. چون

مرد، نشستن و خوردن او را دید، از او تعجب نمود، زیرا به خیالش رسید که عمّار ۳۳۸۹ سوگند یاد کرد، ننشیند، نخورد و نیاشامد تا وقتی که دابّه را به من بنماید، حال آن که

۱. سوره نمل، آیه ۸۲

۲. سوره نمل، آیه ۸۲

نشست، خورد و دابّه را به من نشان نداد.

عمّار از جایش برخاست، آن مرد از راه تعجّب گفت: سبحان الله! یا ابایقطان! تو سوگند یاد نمودی نخوری، نیاشامی و ننشینی تا وقتی که دابّه را به من بنمایی. عمّار گفت: اگر تعقل و تأمل داشته باشی، او را به تو نشان دادم؛ یعنی مراد از دابّه، امیرالمؤمنین است که او را به تو نشان دادم.

ایضاً در تفسیر مذکور^۱ آورده: علی بن ابراهیم در خصوص قول خدای تعالی: «يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً»^۲ گفته: این در خصوص رجعت است، حاصل مضمون، این است که روزی، زمین از مردگان شکافته می شود در حالی که ایشان با سرعت برمی خیزند.

در تفسیر مذکور^۳ است: «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»؛ تا وقتی که چیزی را که به ایشان وعده داده شده، دیدند، صاحب تفسیر گفته: مراد از آن چه که به ایشان وعده داده شد، امیرالمؤمنین در روز رجعت است.

آن گاه می فرماید: «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أضعفُ ناصِراً وَأَقْلُ عَدِداً»^۴؛ یعنی وقتی امیرالمؤمنین عليه السلام را در زمان رجعت دیدند، آن گاه می دانند یار کدام یک ضعیف تر و کمتر است؛ یعنی می دانند یاران خودشان از یاوران امیرالمؤمنین عليه السلام در قوت ضعیف تر و در شمار کمتر است. چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان چیزهایی که در روز رجعت شدنی است، خبر داد، گفتند: این ها کی واقع خواهد شد؟

در آن حال وحی رسید: «قُلْ إِنْ أُدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمداً»^۵؛ ای محمد! به ایشان بگو نمی دانم آن چیزی که به شما وعده داده شده، نزدیک است یا این که پروردگارم مدتی برای آن قرار می دهد؟

الصحيح الأسفلون أخبار مهابدة الحجية المستطاع

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. سوره ق، آیه ۴۴.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۴. سوره مزمل، آیه ۲۴.

۵. سوره جن، آیه ۲۵.

خدای تعالی فرموده: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾؛ ^{۲۶} «إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رِسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»؛ ^{۲۷} خدای تعالی داننده غیب است، پس خدای عزوجل کسی را بر غیب خود مطلع نمی‌کند مگر آن که برگزیده که عبارت از پیغمبر باشد، تا این که خبر دادن از غیب برای او معجزه باشد که به سبب آن، نبوت خود را ثابت نماید، پس پیغمبر به سوی چیزهای آینده و گذشته راه می‌یابد و آنها را می‌داند، با این که پیش رو و پشت سر او، ملایکه، عده‌ای حافظ و نگهبان راه می‌روند تا شیاطین را از دیدن وحی منع کنند.

بعد از آن گفته: مراد از این که خدا، پیغمبر برگزیده‌اش را به غیب‌های خود مطلع می‌گرداند، این است که خدای تعالی به پیغمبر برگزیده خود از قصه‌هایی که پیش‌تر از او واقع شده و از چیزهایی که بعد از او واقع شدنی است؛ مانند اخبار کیفیت ظهور قائم و احوالات رجعت و قیامت خبر می‌دهد.

[روایتی از حضرت امیر(ع)]

نجمه

۱۱

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب معانی الاخبار ^{۲۸} از پدرش، او از سعد، او از برقی، او از محمد بن علی کوفه‌ای، او از سفیان و او از شعبی، روایت کرده، او گفته: ابن کوا خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا دیدی سخن خود را که فرمودی بین شهر جمادی و رجب تعجب بسیار هست.

فرمود: وای بر تو ای پسر کوا! آن امر عجیب عبارت است از جمع نمودن اجزای پراکنده شده مردگان و زنده گرداندن ایشان و بریدن نباتات؛ یعنی کشتن کافران و منافقان و وقوع مفسده‌های دیگر که هلاک کننده‌اند و من و تو در آن وقت نمی‌شویم. ^{۲۹} در تفسیر علی بن ابراهیم از ابن ولید، او از صفار، او از احمد بن محمد، او از عثمان

الْعَبْرَةُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْخُذْلُ مِنَ مَوَاصِيئِهَا حَبِيبُ الزَّمَانِ

۱. سوره جن، آیه ۲۷ و ۲۶.

۲. معانی الاخبار، ص ۴۰۶.

بن عیسی، او از صالح بن میثم و او از عبایه اسدی روایت کرده، او گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که تکیه کرده بود و من هم سرپا ایستاده بودم، شنیدم، می فرمود: هر آینه در شهر مصر، منبری خواهم ساخت و شهر دمشق را سنگ به سنگ؛ یعنی خانه به خانه و دیوار به دیوار خراب خواهم نمود، یهود و نصارا را از همه شهرهای عرب بیرون خواهم کرد و طایفه عرب را مانند چهارپایان با این عصا می رانم.

راوی گفت: خدمت آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! گویا خبر می دهی از این که بعد از مردن، زنده خواهی شد؟

فرمود: هیئات یا عبایه! در فهمیدن این مطلب خطا کردی، زیرا من این کارها را نخواهم کرد، بلکه مردی از اولادم آن‌ها را می کند.

صدوق رحمته الله گفته: امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث و حدیث اول از عبایه اسدی و ابن کوا تقیه نموده، زیرا ایشان نمی توانستند به اسرار آل محمد متحمل شوند؛ یعنی اسرار آل محمد در حوصله ایشان نمی گنجد.^۱

کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص رجعت

[آرزوی کفار در رجعت]

جابر گوید: باقر علیه السلام بعد از آن فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی: «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ»^۲ فرمود: مراد از این آیه، این است که من و شیعه ام و عثمان بن عفان و شیعه او در روز رجعت خروج می کنیم و بنی امیه را به قتل می رسانیم، در آن وقت کافران می گویند کاش مسلمان بودیم.

الاصحح الاسفلون الغائب مهد و بنة الصحابة المعظمين

۱. معانی الاخبار، صص ۴۰۶-۴۰۷.

۲. سوره حجر، آیه ۲.

[رجعت حضرت امیر(ع) و رسول خدا(ص)]

در منتخب البصائر^{۱۹} از سعد، او از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، ایشان از ابن محبوب، او از ابی جمیله او از ابان بن تغلب و او از جناب صادق آل محمد علیهم السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: از دو فرقه قریش سخنی که گفته بودند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. گفته بودند محمد گمان می کند چنان مقدر شده که امر امامت و خلافت بعد از او با اهل بیتش خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته ایشان را دانست و در مجمعی که همه قریش آن جا جمع شده بودند، چیزی را اظهار نمود که پنهان می داشت و فرمود: حال شما جماعت قریش چگونه می شود، وقتی بعد از من کافر شوید؟ بعد از آن، مراد در میان لشکری از اصحاب خود ببینید که با شمشیر به روی ها و گردن های شما می زنیم.

در آن حال جبریل نازل گردید و عرض کرد: یا محمد! بگو ان شاء الله! یا این شمشیرزن، ان شاء الله علی بن ابی طالب می باشد. سپس جبریل عرض کرد: یک رجعت برای تو و دو رجعت برای علی بن ابی طالب علیه السلام است و وعده گاه شما جایی است که سلام نامیده می شود.

ابان عرض کرد: فدایت شوم! سلام کجاست؟

فرمود: یا ابان! سلام، پشت کوفه است.

[روایتی از حضرت امیر(ع)]

نجمه

۱۲

ایضاً در منتخب البصائر^{۲۰} از جمله حدیثی از ابوطفیل نقل کرده، گفت: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! از این قول خدای تعالی به من خبرده: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا

۲۳۹۲

روایت مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام

العَبْقَرِيُّ الْحَمْدِيُّ وَأَنَّا صَاحِبُ الزَّمَانِ

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹.

۲. همان، صص ۴۱ - ۴۰.

يُوقِنُونَ»^{۳۱}؛ زمانی که قول بر ایشان واقع می‌گردد، برایشان دابّه از زمین بیرون می‌آوردیم که با آن‌ها سخن می‌گوید. به درستی که خلاق در خصوص آیات و علامات یقین ندارند. عرض کردم: مراد از دابّه چیست؟

فرمود: یا ابا طفیل! از پرسیدن این مطلب درگذر!

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! فدایت شوم! آن را به من خبرده!

فرمود: آن، دابّه‌ای است که طعام می‌خورد، در بازارها می‌گردد و زن می‌گیرد.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! او کیست؟

فرمود: او صاحب زمین است و زمین به سبب وی، قرار و آرام می‌گیرد.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! او کیست؟

فرمود: صدیق، فاروق، عالم، پرهیزگار، شجاع و یگانه‌تاز این امت است.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین! او کیست؟

فرمود: کسی است که خدای تعالی در شأن او فرموده: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»^{۳۲}؛

یعنی بعد از رسول خدا شاهی از خود او، برایش خواهد آمد که عبارت از علی بن ابی طالب باشد، زیرا چنان که شاهد، مدّعی شاهد آورندگان را ثابت می‌کند، هم چنین علی بن ابی طالب عليه السلام با معجزات قاهرات و آیات باهرات، مدّعی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که نبوت و رسالت باشد، تصدیق و اثبات نمود.

نیز در شأن او فرمود: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»^{۳۳}؛ یعنی کسی که علم قرآن نزد

او است.

هم چنین فرمود: «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»^{۳۴}؛ کسی که با راستی آمده؛ والذی صدق به

والناس کلّهم کافرون غیره؛ کسی که خدا را تصدیق نموده در حالی که همه خلاق به

الصّبح الاسفرفی الغائب مهدویة الحجّة المنتظر

۱. سوره نمل، آیه ۸۲

۲. سوره هود، آیه ۱۷

۳. سوره نمل، آیه ۴۰

۴. سوره زمر، آیه ۳۳

غیر از او کافر بودند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! نام او را برایم ذکر کن!

فرمود: نامش را برایت ذکر کردم، یا ابا طفیل! به خدا سوگند! هرآینه اگر همه شیعیان من که با ایشان به جهاد می‌روم، در مقام اطاعت من ایستاده‌اند، مرا با لقب امیرالمؤمنین نامیده‌اند و جهاد مخالفان مرا حلال دانسته‌اند، نزد من آیند و به ایشان بعضی از چیزهای حق را خبر دهم که در قرآن است و جبریل آن را به محمد نازل نمود، هرآینه از سر من متفرق و پراکنده می‌شوند، حتی جمع قلبی از ایشان نزد من باقی می‌مانند که تو و امثال تو از شیعیان من می‌باشند.

آن‌گاه مضطرب شدم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! من و امثال من از سر تو متفرق می‌شویم یا نزدت ثابت قدم می‌باشیم؟

فرمود: بلکه ثابت قدم می‌باشید. بعد از آن متوجه من شد و فرمود: امر ما دشوار و دشوار شمرده شده، آن را جز سه گروه ملک مقرب، پیغمبر مرسل یا بنده مؤمن نجیب که خدا قلبش را برای ایمان امتحان نموده، نمی‌شناسد. یا ابا طفیل! به درستی که رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت فرمود، پس همه خلائق به سوی ضلالت و جهالت برگشتند، مگر آنان که خدای تعالی ایشان را از برکت ما اهل بیت نگاه داشت.

[تأویل لقب امیرالمؤمنین]

در تفسیر عیاشی از سلام بن مستنیر، او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: ایشان؛ یعنی خلفای جور به نامی را خودشان بستند؛ یعنی لقب امیرالمؤمنین بودن را که خدای تعالی احدی جز علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن نام ننامیده و تأویل آن نام، هنوز به عرصه ظهور و تحقق نرسیده.

عرض کردم: فدایت شوم! تأویل آن کی می‌آید؟

فرمود: وقتی تأویل آن رسید، خدای تعالی اندکی پیش از ظهور تأویل آن، پیغمبران و مؤمنان را جمع می‌کند تا آن حضرت را یاری کنند.

این معنی قول خدای تعالی است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ﴾^۱ تا قول خدای تعالی ﴿وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲. در این روز، رسول خدا ﷺ بیدق خود را به علی بن ابی طالب علیه السلام می دهد. آن حضرت بر همه خلائق، امیر و بزرگ می شود و این تأویل لقب امیرالمؤمنین بودن است.

[رجعت ائمه (ع)]

نجمه

۱۳

در کتاب مذکور از سعد، او از ابن عیسی، او از یقطینی، او از حسین بن سفیان، او از عمرو بن شمر، او از جابر بن یزید و او از صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: برای علی با پسرش امام حسین علیه السلام رو آوردن و رجعتی در روی زمین است، با بیدق خود رو می آورد تا انتقام او را از بنی امیه و معاویه و کسانی که به جنگ او حاضر شده بودند، بگیرد. در این روز خدای تعالی، یاران خود را که سی هزار نفر از اهل کوفه و هفتاد هزار نفرند از سایر مردم اند به سوی بنی امیه می فرستد و در صفین مانند دفعه اول با ایشان می جنگند تا همه آنها را به قتل می رسانند و احدی را باقی نمی گذارند که خبر ببرد.

سپس خدای تعالی آنان را زنده می گرداند و به شدیدترین عذاب ها، ایشان را با فرعون و آل فرعون مبتلا می گرداند. بعد از آن، رجعتی برای آن حضرت با رسول خدا ﷺ می باشد، حتی آن حضرت، خلیفه روی زمین می شود، ائمه، عمال و والیان او می باشند و خدای تعالی او را آشکارا مبعوث می نماید، عبادت و بندگی او در زمین آشکارا می باشد؛ چنان که در زمین خدا را در خفیّه عبادت نمود.

بعد از آن، صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: آری! امیرالمؤمنین دوباره به دنیا رجوع خواهد فرمود. سپس با دست مبارکش اشاره نمود آن حضرت چند برابر این، به دنیا

روایت مرویه از صادق در رجعت ائمه علیهم السلام

الاصحح الاصحح والاعقاب مهدي و نبي الحجة المصطفى

۳۳۹۶

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۱

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۱

رجوع خواهد نمود. خدای تعالی سلطنت همه اهل دنیا را از روزی که دنیا را آفریده تا روز فانی شدن آن، به پیغمبر عطا می فرماید تا به آن چه در کتاب خود در حق آن حضرت وعده نموده، وفا نماید؛ چنان که فرموده: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱؛ یعنی آن حضرت را بر همه دین ها غالب می گرداند، هر چند مشرکان آن را ناخوش بدارند.^۲

[روایتی از امام صادق (ع)]

در کتاب مذکور از سعد، او از موسی بن عیسی و او از خالد بن یحیی روایت نموده، او گفته: خدمت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را صدیق نامید؟ فرمود: به درستی که وقتی ابوبکر با آن حضرت در غار بود، حضرت فرمود: به درستی که من کشتی عبدالمطلب را می بینم که در دریا گم شده، در تلاطم است. ابوبکر عرض کرد: آیا کشتی را می بینی؟

فرمود: آری عرض کرد: یا رسول الله! آیا می توانی آن را به من بنمایی؟ فرمود: به نزدیک من آی. پس آن حضرت دست مبارکش را بر هر دو چشم او مالید. بعد از آن فرمود: نگاه کن. پس او نگاه کرد و در پیش خود گفت: اکنون تصدیق نمودم که تو ساحری. پس رسول خدا از راه طعن فرمود: تو صدیقی، یعنی ساحر بودن مرا تصدیق کردی. بعد از آن عرض کردم: چرا عمر فاروق نامیده شد؟ فرمود: آری! نمی بینی که او در میان حق و باطل فرق گذاشت و خلائق را بر باطل واداشت؟ عرض کردم: آیا رسول خدا فرمود که از دعوت سعد پرهیزد و اجتناب کنید؛ عنی به او تابع مشوید؟ فرمود: آری! عرض کردم: این چگونه است؟ فرمود: سعد به دنیا برمی گردد و با علی علیه السلام

می جنگد و در تفسیر علی ابن ابراهیم ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۳ او گفته که مراد از

العنقري الحسني في الخصال مولانا صاحب الزمان عليه السلام

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ آیه صف، آیه ۹.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

۳. سوره عبس، آیه ۱۷.

انسان امیرالمؤمنین است. یعنی آن حضرت کشته گردید، چه کار کرد و چه گناه از او سرزد تا اینکه او را به قتل رسانیدند؟ بعد از آن گفته: «مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ»^{۱۸}؛ یعنی از چه چیز آن حضرت را آفرید؟ از نطفه او را آفرید و او را برای خیر و خوبی تقدیر نمود. بعد از آن راه را برای وی آسان نمود؛ یعنی راه خیر را «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشُرَهُ»^{۱۹}؛ یعنی بعد از آن خدا آن حضرت را می میراند و به قبر می گذارد؛ بعد از آن چون مشیتش علاقه گرفت او را زنده می گرداند. یعنی در زمان رجعت «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ»^{۲۰}؛ یعنی چنین است که خیال کرده اید که امیرالمؤمنین به دنیا نخواهد برگشت؟ زیرا که آن حضرت هنوز به جا نیاورده چیزهایی را که خدا به او امر کرده بعد از این به دنیا برمی گردد تا این که به جا بیاورد چیزهایی را که خدا به او امر کرده است.

خبر داده است به ما احمد ابن ادریس، او از احمد ابن محمد، او از ابن ابی نصر، او از جمیل بن درّاج، او از ابن ابی سلمه، او از امام باقر علیه السلام که گفت از آن حضرت از قول خدای تعالی «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ»^{۲۱} پرسیدم.

فرمود: آری! در خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده؛ یعنی آن حضرت کشته می گردد، چه کافر گردید کشته او پس کشتنش یا این که آن حضرت چه کار کرد و چه گناه از او سرزد که او را به قتل رسانیدند؟ بعد از آن خداوند عالم خلقت آن حضرت را و کرامتی که در خصوص خلقتش به او عطا فرموده بود، بیان نموده فرمود: «مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^{۲۲}؛ یعنی از چه چیز او را آفرید؟ بعد از آن بیان نمود که او را طینت پیغمبران آفرید و آفرینش او را برای خیر و خوبی مقدر نمود. «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ»^{۲۳}

الصَّحِيحُ الْأَشْعَرِيُّ وَالْإِسْنَانُ مَهْدِيَّةُ الْحَجَّةِ الْمُبَارَكَةِ

۱. سوره عبس، آیه ۲۰ - ۱۸.

۲. سوره عبس، آیه ۲۲ - ۲۱.

۳. سوره عبس، آیه ۲۳.

۴. سوره عبس، آیه ۱۷.

۵. سوره عبس، آیه ۱۸.

۶. سوره عبس، آیه ۲۰.

یعنی راه هدایت را به او آسان نمود. بعد از آن وقتی که خدا خواست او را زنده می‌گرداند. آن حضرت بعد از کشته شدن در زمان رجعت زنده می‌شود و چیزهایی را که خدا به او امر فرموده، به جا می‌آورد.

شیخ کلینی رحمه الله در کتاب کافی از محمد بن احمد بن محمد، در یک جا ایشان از محمد بن حسن، او از علی بن حسان، او از ابی عبدالله ریاحی، او از ابی صامت حلوائی، او امام باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدای تعالی شش چیز به من عطا فرمود، علم مرگ‌ها و علم بلاها و علم قرآن و منم صاحب رجعت‌ها و دولت دولت‌ها. منم صاحب عصا و میسم و منم آن دابه‌ای که با خلائق سخن می‌گوید.

محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات^۱ از علی بن حسان مثل این را روایت نموده. کلینی در کتاب کافی^۲ از محمد بن مهران، او از محمد بن علی و محمد بن یحیی، ایشان از احمد بن محمد در یک جا، او از محمد بن سنان، او از مفضل. او از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: امیرالمؤمنین می‌فرمود: منم قسمت کننده بهشت و دوزخ از جانب خدا و منم فاروق اکبر و منم صاحب عصا و میسم و راد از آن مهری است که آن را آن حضرت، در روز رجعت بر روی مؤمن می‌زند، «هذا مؤمن حقاً» نوشته می‌شود و بر روی کافر می‌زند، «هذا کافر حقاً» نوشته می‌شود.

[نقلی از کتاب غارات]

نجمه

۱۴

در احتجاج از کتاب غارات نقل نموده که خبر داد به ما عبدالله بن اسدی کندی که از ۳۳۹۹ جمله چرخچیان لشکر بوده، از پدرش، او گفته که من با پاره‌ای از مردم در خدمت

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بودیم. ناگاه ابن معن و ابن معج آمدند در حالتی که رسنی به گردن عبدالله بن وهب انداخته بودند و او را کشان کشان می آوردند. ایشان عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! این مرد را به قتل رسان و به دروغ گویان در ظاهر، اظهار محبت و خلوص مکن.

آن حضرت فرمود: او را به نزدیک من آرید. پس به آن حضرت نزدیک شدند. آن بزرگوار به ایشان فرمود: این مرد چه می گوید؟ گفتند: چنان گمان دارد که تو دابة الارضی و ضربتی بر سر مبارکت زده می شود به طرزی که سرت تا محاسن شریفیت بریده گردد. آن حضرت فرمود: دست از او بردارید. زیرا از پیش خود چیزی نمی گوید، بلکه از دیگری روایت می کند. یابن ام السّود به درستی که تو حدیث را می شکافی شکافتی. این مرد را بگذارید به راه خود رود، اگر دروغ می گوید، ضرر این دروغ بر خود او است و اگر راست می گوید، هرآینه گفته او به من رو خواهد آورد.

نیز در آن کتاب از عیابه روایت کرده، او گفته که از علی شنیدم که می فرمود: من سید پیرانم و در من سنتی و شیوه‌ای از ایوب هست. زیرا که ایوب به انواع بلاها مبتلا گردید، بعد از آن خدای تعالی به او عافیت کرامت فرمود و اهل و عیالش را با علاوه مثل ایشان به او عطا فرمود، چنان که خدای تعالی در قرآن حکایت نموده است. چنان روایت شده که خدای تعالی اهل او را که مرده بودند، برای او زنده گردانید و هم و غم و اندوه و مصیبت او را زایل نمود، از ائمه - صلوات الله علیهم - به مقام صحت پیوسته این که هر آن قضیه که در میان بنی اسرائیل واقع شده مانند آن طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة در میان این امت واقع می شود و حال آن که آن حضرت فرمود که در من شباهتی به ایوب است و نیز فرموده: به خدا سوگند یاد می کنم هرآینه خدای تعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع خواهد نمود، چنان که برای یعقوب جمع نمود. زیرا که در میان یعقوب و اهلش مدتی جدایی واقع گردید. بعد از آن بر سرش جمع شدند، پس آن حضرت سوگند یاد نمود که هرآینه خداوند سبحانه و تعالی بعد از این اولاد او را برای او جمع خواهد نمود، چنان که برای یعقوب جمع کرد و جمع شدن یعقوب با اولادش

الاصحح الاستقری و الغارات مهدویة الصحیح المصنوع

در دار دنیا شد؛ بنابراین باید جمع شدن امیرالمؤمنین نیز با اولادش در دار دنیا باشد. یعنی اولاد ایشان در زمان رجعت بر سرش جمع می‌شوند و اولاد ایشان عبارت است از ائمه علیهم‌السلام و ایشان آنان‌اند که در صحیحۀ صریحه بر رجوع نمودن ایشان به دنیا تصریح شده و عاقبت کار با متقیان است و متقیان نیستند مگر ائمه علیهم‌السلام.

در بحار از حضرت باقر علیه‌السلام روایت نموده که از آن حضرت از معنی قول خدای تعالی: ﴿إِنْ نَشَأْ نُفِزْ لَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱ پرسیدند.

فرمود: گردن‌های بنی امیه در پیش این آیت پست می‌شود و آن آیت در وقت زوال آفتاب، یعنی وقت ظهر آشکار می‌شود و آن عبارت از علی بن ابی طالب علیه‌السلام است که هنگام ظهر بالای سر خلائق آشکار شده، یک ساعت نمایان می‌گردد، حتی روی مبارکش دیده می‌شود، طوری که خلائق حسب و نسب آن حضرت را می‌شناسند.

بعد از آن فرمود: آگاه شوید! به درستی که بنی امیه در آن زمان چنان می‌باشند که اگر مردی از ایشان در پشت درخت‌ها پنهان شود، هرآینه آن درخت گوید: این مرد از بنی امیه است، آن گاه او را به قتل می‌رسانند.

در وسائل الدرجات از ابوالفضل علوی، او از سعد بن عیسی، او از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، او از پدرش، او از شریک بن عبدالاعلی، او از ابی وقاص، او از سلمان فارسی، او از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: منم صاحب میسم و فاروق اکبر و منم صاحب رجعت‌ها و دولت دولت‌ها تا آخر حدیث.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده در خصوص شرح قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ساعة به دست من قیامت خواهد نمود که آن حضرت فرمود که مراد از ساعة رجعت پیش از قیامت است. خدای تعالی در آن روز با من و با ذریۀ من به مؤمنان یاری می‌کند. پس حاصل معنی فرموده امیرالمؤمنین است که امور روز رجعت در دست من خواهد شد.

[شرح آیه یا ایها المدثر]

نجمه

۱۵

و از جمله اخباری که بر رجعت خصوص حضرت ختمی مرتبت دلالت دارد، چیزی است که حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر،^۱ از سعد، او از ابی الخطاب، او از محمد بن سنان، او از عماد بن مسروق، او از منخل بن جمیل، او از جابر بن یزید، او از امام باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده: **«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ»**^۲؛ یعنی ای آن که برای خوابیدن خود را پوشیده‌ای، برخیز و قوم خود را به اوامر و نوحی الهی و وعد و وعید او بترسان آن حضرت فرمود: خطاب در آیه به پیغمبر است و مراد قیام او در روز رجعت است. یعنی یا محمد! در روز رجعت برخیز و خلاق را به اوامر و نوحی من بترسان و نیز در خصوص قول خدای تعالی **«إِنَّهَا لَأِجْدَى الْكُبْرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ»**^۳ فرمود: مراد از نذیر، محمد است در روز رجعت؛ حاصل معنی آیه این است که به درستی که آتش جهنم یکی از چیزهای بزرگ است؛ برخیز ای محمد! در حالتی که ترساننده بنی آدم باشی.

نیز در خصوص قول خدای تعالی: **«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»**^۴ فرمود: مراد روز رجعت است، یعنی به درستی که تو را برای خلاق در روز رجعت فرستادیم که ایشان را در آن روز هدایت نمایی.

در کتاب مذکور به این اسناد از باقر علیه السلام روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: مدثر همان است که در روز رجعت خواهد آمد. در آن حال مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا پیش از روز قیامت، مردگان زنده می شوند؛ بعد از آن می میرند.

الصبح الاصفی و القاب مهد ویدة الحجة المستطیرة

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

۲. سوره مدثر، آیه ۲ - ۱.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۶ - ۳۵.

۴. سوره سبأ، آیه ۲۸.

راوی گوید: آن حضرت فرمود: آری به خدا سوگند یادی می‌کنم که هر آینه یک مرتبه کفری که در زمان رجعت واقع می‌شود، شدیدتر است از چند روز کفری که پیش‌تر از آن واقع می‌گردد.

و ایضاً در منتخب البصائر^۱ است که راوی گوید که آن حضرت یعنی حضرت صادق علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی **﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾**^۲ فرمود: پیغمبر شما بعد از وفاتش به سوی شما رجوع خواهد کرد. ظاهر ترجمه آیه این است که به درستی که قرآن را بر تو فرض کرده، تو را به معاد، یعنی به دنیا بر خواهد گردانید. انتهى.

[مهلت شیطان تا روز معلوم]

نجمه

۱۶

بدان که از جمله اخباری که دلالت بر رجعت حضرت رسول و حضرت امیر دارد، خبری است که در منتخب البصائر^۳ از حماد، او از بکیر بن اعین روایت می‌کند که گفته: کسی که در خصوص حقیقت او شک نداشتیم، یعنی امام باقر علیه السلام به من فرمود: به درستی که رسول خدا و علی بعد از این به دنیا بر خواهند گشت.

ایضاً خبری است که در کتاب مذکور^۴ از سعد، او از ابی الخطاب، او از موسی بن صدر، او از عبدالله بن قسم خذری، او از عبدالکریم بن عمر خثعمی روایت کرده که گفته: از صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ابلیس علیه اللعنه به درگاه خداوند کردگار عرض نمود و گفت: **﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾**^۵ یعنی تا روز قیامت، مرا از مرگ مهلت بده. خدای تعالی ابا نمود از این که تا روز قیامت به او مهلت دهد، لیکن

العقبة في الجنة والخوال مولاتنا صابحة الزمان

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

۲. سوره قصص، آیه ۸۵.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

۴. همان، ۲۷ - ۲۶.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۴.

فرمود: «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»؛ یعنی تو را تا روز معلوم مهلت دادم چون روز معلوم برسد، ابلیس با آنان که از وقت خلقت آدم علیه السلام تا به روز معلوم به او تابع شده‌اند، ظهور و خروج می‌کند و این در وقت رجعت آخرین امیرالمؤمنین است. عرض کردم آیا رجعت آن حضرت بارهاست.

فرمود: آری بارهاست و هیچ امامی در عهد و زمانی نگذشته، مگر این که همه نیکوکار و بدکرداران که در عصر وی بوده‌اند، با وی به دنیا برمی‌گردند. برای این که خدای تعالی مؤمن را به کافر غالب گرداند؛ پس چون روز وقت معلوم می‌رسد، امیرالمؤمنین با اصحاب خود و ابلیس با اتباع خویش می‌آیند و محلّ قتال ایشان در زمینی از سرزمین‌های کنار فرات که روحا گفته می‌شود، واقع می‌شود. در نزدیکی کوفه شما در آنجا چنان جنگ می‌کند که مانند آن از وقتی که خدای تعالی این عالمیان را آفریده تا آن حال واقع نشده. گویا اصحاب امیرالمؤمنین را می‌بینم که شکست خورده، صد قدم به جانب پشت سرشان برگشته‌اند. گویا ایشان را می‌بینم که پاهای بعضی از ایشان به فرات افتاده، در آن حال ملایکه با علامت‌های عذاب الهی بر آن قوم در میان پرده‌هایی از ابر بر زمین فرود می‌آیند و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه‌ای از نور به دست گرفته، در پیشاپیش ایشان می‌آید. چون ابلیس آن حضرت را می‌بیند به قصد گریز برمی‌گردد و چون اصحابش او را چنان می‌بینند، می‌گویند: به کجا می‌روی و حال آن که تو ظفر یافته و غالب شده‌ای؟! در جوابشان می‌گوید: من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید. به درستی که من از خداوند عالمیان می‌ترسم. در آن اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن لعین می‌رسد و حربه‌ای در میان دو شانه‌اش می‌زند. از آن یک حربه، آن لعین و تابعان او همه هلاک می‌شوند. بعد از آن همه خلایق به خدا عبادت و بندگی می‌کنند و هیچ شرک به خدا قرار داده نمی‌شود و امیرالمؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌کند و از صلب یک نفر شیعه آن حضرت هزار نفر اولاد ذکور در هر سالی یکی متولد می‌شود، در آن وقت دو بهشت سبز و خرم در مسجد کوفه و حوالی آن به طریقی

الصبح الاصفی و الغایت مهدي و الحق المستقر

که خدا خواسته باشد، آشکار می‌شوند.

ایضاً خبری است که محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة^۱ از احمد بن عبید، او از یحیی بن زکریا، او از یوسف بن کلیب، او از بطائنی، او از حمید، او از ثمالی، او از امام باقر^{علیه السلام} روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر قائم آل محمد خروج نماید، هرآینه خدای تعالی با ملایکه به او یاری می‌کند و اول کسی که به او بیعت نماید، رسول خداست و امیرالمؤمنین و این در بیعت نمودن دومین می‌باشد.

ایضاً خبری است که در انوارالمضیئه به سند خود تا به اسد بن اسماعیل تا او از امام صادق^{علیه السلام} روایت نموده که از آن حضرت پرسیده شد: مراد از روزی که خدای تعالی مقدار آن را در قرآن مجید ذکر نموده، چیست؟ چنان که فرمود: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾^۲ یعنی در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است. آن حضرت در جواب فرمود: مراد از آن، روز رجعت جناب رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} است. پس مدت آن حضرت در زمان رجعتش، پنجاه هزار سال می‌باشد و امیرالمؤمنین است که در زمان رجعتش چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌کند.

نیز خبری است که در کمال‌الدین از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، او از سعید بن عمّار، او از ابی مروان، او گفته که از صادق^{علیه السلام} از قول خدای عزوجل ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَابٍ﴾^۳ پرسیدم آن حضرت فرمود: نه چنین است. به خدا سوگند یاد می‌کنم! هرآینه دنیا به آخر نمی‌رسد تا وقتی که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و علی^{علیه السلام} در ثویّه با هم جمع شوند. پس در آن جا آبیاری می‌کنند و مسجدی بنا می‌کنند که برای آن دوازده هزار در می‌باشد و ثویّه، نام جایی است در کوفه.^۴

و خبری است که ایضاً در آن کتاب، آن را روایت نموده از هاشم بن خلف، او از

الْعَبْقَرِيُّ الْجَسْتَانِيُّ وَأَخْوََالَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۲۳۵ - ۲۳۴.

۲. سوره معارج، آیه ۴.

۳. سوره قصص، آیه ۸۵.

۴. ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۱۴.

ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل، او از پدرش، او از سلمه بن کهیل، او از مجاهد، او از ابن عباس، او از رسول خدا ﷺ که آن حضرت در خطبه حجّت الوداع بیان فرمودند که هرآینه طایفه عمالقه را بالشکر به قتل خواهم رسانید. جبریل عرض کرد: یا رسول الله! چنان بگو که طایفه عمالقه را من با علی به قتل خواهم رسانید. آن حضرت فرمود که ایشان را من به قتل می‌رسانم با علی بن ابی طالب.^۱

[رجعت تمامی ائمه (ع)]

نجمه

۱۷

بدان از جمله اخباری که بر رجعت تمام ائمه دلالت دارد، خبری است که در منتخب البصائر^۲ از سعد، او از جماعتی از اصحاب ما، ایشان از ابن ابی عثمان و ابراهیم بن اسحاق، ایشان از محمد بن سلیمان دیلمی و او از پدرش روایت نموده، او گفته: از صادق از معنی قول خدای عزوجل پرسیدم: «جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا»^۳؛ خدای تعالی شما را انبیا گردانید و سلاطین نمود.

آن حضرت فرمود: مراد از انبیا، رسول خدا ﷺ، ابراهیم، اسماعیل و ذریه او و مراد از ملوک، ائمه اطهار علیهم السلام است.

راوی گوید: عرض کردم: کدام سلطنت به شما داده شده؟

فرمود: سلطنت بهشت و سلطنت رجعت.

ایضاً خبری است که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از علی بن احمد بن علی بن موسی دقاق از محمد بن عبدالله کوفه‌ای، او از موسی بن عمران نخعی، او از عم خود، حسین بن یزید بن نوفلی، او از علی بن ابی حمزه، او از پدرش و او از ابی بصیر روایت نموده و گفته: خدمت صادق ﷺ عرض کردم: یا بن رسول الله! از پدرت شنیدم،

۳۴۰۶

۱. ر. ک، مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۰.

۲. مختصر بصائر الدرجات: صص ۲۹ - ۲۸.

۳. سوره مائده، آیه ۲۰.

فرمود: بعد از قائم عجله، دوازده مهدی می باشد.

فرمود: پدرم دوازده مهدی فرمود: نه دوازده امام و آن دوازده مهدی جماعتی از شیعیان ما هستند که خلائق را به دوستی و شناختن حق ما دعوت می کنند.

صاحب کتاب مذکور گوید: خدا تو را به راه راست هدایت نماید! بدان در علم آل محمد اختلاف نیست؛ یعنی علم ها و خبرهای ایشان با هم مخالف و منافی نیستند، بلکه بعضی از آنها مصدق بعضی دیگر است، حال آن که احادیث بسیار از ائمه اطهار در خصوص رجعت دوازده امام به ما رسیده، گویا آن حضرت از حال سایل، چنان فهمید که طاقت و حوصله ندارد به این علم خواص؛ یعنی رجعت دوازده امام بعد از قائم متحمل شود، چنان علمی که خدای تعالی به هر که از خاصان، خواسته، مخصوص گردانده و با عطا نمودن آن، هر مخلوقی از مخلوقات خود را که اراده نموده، گرامی داشت؛ چنان که فرمود: **«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»**؛^۱ این از فضل و احسان خداست و آن را به هر کسی که می خواهد، عطا می فرماید؛ خدای تعالی صاحب احسان بزرگ است.

پس چون رجعت دوازده امام بعد از قائم می باشد، با تأویل، حسن تأویل نموده، طوری که بر سایل دشوار و گران نیاید؛ مبادا دلش آن را انکار کند و کافر گردد، لذا رجعت دوازده امام بعد از قائم عجله سرّی بود که در حوصله سایل نمی گنجید، از این جهت صادق عجله کلام پدرش را که دوازده امام بعد از قائم عجله سرّی از اسرار آل محمد است، پنهان داشت و آن را تأویل نمود.

در حدیث از ائمه عجله در خصوص پنهان داشتن اسرار روایت شده: گفتنی نیست هر آن چه که دانسته می شود. بعضی چیزها هست که دانسته می شود، ولیکن اظهار آنها جایز نیست و نیست آن چیزی که گفته می شود و قتش نزدیک شده باشد و نیست هر آن چیزی که قتش نزدیک شده باشد، اهل آن حاضر و موجود باشد.

نیز در این باب روایت شده: جبت و طاغوت مگویید، چون شیعه پیش تر به ابوبکر

الْمُعْتَمِرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْحُسَيْنِيُّ وَالْأَخْوَالُ مَوْلَانَا صَالِحِي الزَّمَانِ

و عمر، جبت و طاغوت می گفتند و آن‌ها نام بت‌اند. حضرت فرمود: دیگر به ایشان، جبت و طاغوت مگویید و رجعت ائمه را ذکر مکنید، اگر مخالفان به شما بگویند پیش‌تر این‌ها را می گفتید، بگویید الآن نمی گوئیم و این از راه تقیه است که بندگان خدا در زمان اوصیای خدای تعالی بدین نهج بندگی نموده‌اند.^۱

سید رضی الدین علی بن طاوس رحمته الله در کتاب بشارت، ذکر کرده: در کتاب جعفر بن محمد بن مالک کوفه یافتیم که او به اسناد خود تاحمران روایت نموده، او گفته: عمر دنیا صد هزار سال است، هشتاد هزار سال برای آل محمد و بیست هزار سال برای سایر خلائق است. سید رضی الدین رحمته الله گفته: من معتقدم این حدیث را در کتاب طهر بن عبدالله مبسوط‌تر از این روایت یافتیم.

ایضاً خبری است که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر روایت کرده و از جمله اخباری است که آن‌ها را از کتاب سید جلیل القدر، حسن بن کبش روایت نموده، او هم از کتاب مقتضب اخذ نموده. آن حدیث این است که صاحب کتاب مقتضب^۲ به اسناد خود از سلمان فارسی روایت کرده، او گفته: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف گردیدم. چون چشم حضرت بر من افتاد، فرمود: یا سلمان! به درستی که خدای عزوجل هیچ نبی و رسولی نفرستاد مگر این که دوازده نقیب برای او قرار داد.

حدیث را سلمان ذکر کرده، تا این که گفته: عرض کردم: یا رسول الله! آیا می شود به ایشان ایمان آورد؛ بی آن که با نام و نسب شناخته شوند؟ فرمود: نه، یا سلمان! پس آن حضرت نام‌ها و لقب‌های دوازده امام را به من شناساند.

عرض کردم: یا رسول الله! از خدا مسألت کن تا ایشان را دریابم!

فرمود: یا سلمان! ایشان، و امثال ایشان و آنان که با حقیقت معرفت، ایشان را دوست می دارند، درخواهی یافت.

الصحيح الاصح والافضل
مهدوية الحجية المنطقية

۱. مختصر بصائر الدرجات، صص ۲۱۲ - ۲۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۱۵.

۲. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۸ - ۶.

سلمان گوید: عوض این بشارت، خدای عزوجل را بسیار شکر کردم. بعد از آن فرمود: این آیه را بخوان: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۱، معنی آیه بارها مذکور گردید. سلمان گوید: گریه شوق من شدید گردید، عرض کردم: یا رسول الله! آیا در عهد و زمان تو می شود؟

فرمود: آری، سوگند به خدایی که محمد را به پیغمبری فرستاد! هر آینه همه این ها در عهد من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه نفر ائمه دیگر؛ آنان که از مایند و در خصوص ما ستم کشیده اند، واقع می شوند. آری، یا سلمان! به خدا سوگند! در این وقت ابلیس و لشکر او، مؤمنان خالص و کافران محض حاضر می شوند تا قصاص ها، گرفته و خونخواهی ها کرده شود و خدای تعالی به احدی ستم نخواهد کرد. ما تاویل این آیه هستیم: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۲؛ می خواهیم بر آنان که در روی زمین ضعیف شمرده شده اند، منت بگذاریم، ایشان را امام و پیشوا بگردانیم، وارثان زمین قرار دهیم، به ایشان تمکین دهیم و از ایشان، به فرعون و هامان؛ یعنی ابو بکر و عمر و لشکران ایشان چیزی بنماییم که از آن حذر می کردند و می ترسیدند.

سلمان گوید: از نزد جناب رسول خدا ﷺ برخاستم، در حالی که باک نداشتم از این که کی به مرگ خواهم رسید.

این ناچیز گوید: از جمله اخباری که بر موت قائم علیه السلام و رجوع ائمه علیهم السلام بعد از موت او دلالت دارد، خبری است که آن را در عوالم از تفسیر عیاشی،^۳ از حضرت

الْعَبْقَرِيُّ الْبَلْغِي فِي الْخُصُولِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱. سوره اسراء، آیه ۶ و ۵.

۲. سوره قصص، آیه ۶ و ۵.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶.

باقر علیه السلام نقل نموده که به جابر فرمود: والله لیملکنّ رجل منّا اهل البيت بعد موته ثلث مائة سنة و یزداد تسعاً قال قلت متى ذلك قال بعد موت القائم. ما آن رادر خبر دهم از برج هشتم به ترجمه نقل نموده ایم.

ایضاً چیزی است که در خبر مفضل بن عمر وارد است؛ چنان که از نجمة چهاردهم تا نجمة بیست و یکم از عبقریة دهم این بساط به طریق تفصیل مذکور گردیده، در الزام الناصب آمده: و فی روایة بعد المهدی یرجع الخلفاء الأثنی عشر و ظهور القيامة بعد المهدی بعد رجوعه فی الدنیا فی المرّة التانیة و روایت مفید در ارشاد که بعد از فوت مهدی به فاصله چهل روز قیامت قائم می شود «فانظر بأین موت» بعد از رجعت او است، كما هو الواضح، فتبصر.

الصحيح المستوفى بإثبات مهد وبقية الحجية المنتظر

برج نهم

[مناظرات اصحاب با مخالفین رجعت]

در مناظرات اصحاب ائمه با مخالفین در خصوص رجعت و در نقل کلمات علمای امامیه در حقیقت آن و در آن چند نجمة است.

[مناظره مؤمن الطاق]

نجمة

نجاشی در کتاب رجال^۱ آورده:

مؤمن الطاق حکایات بسیاری با ابوحنیفه دارد. از جمله این است:

روزی ابوحنیفه به مؤمن الطاق گفت:

یا ابا جعفر! توبه رجعت اعتقاد داری؟

گفت: آری!

ابوحنیفه گفت:

از کیسه خود پانصد دینار به من قرض بده! وقتی روز رجعت، من و توبه دنیا

برگشتیم، آن را به تو رد و ادا می کنم.

مؤمن الطاق، فی الحال در جواب گفت:

یک ضامن به من بده که برایم ضمانت نماید تو در صورت انسان به دنیا رجوع

کنی، زیرا می ترسم در صورت بوزینه به دنیا برگردی و من نتوانم آن را از تو بگیرم.

مناظرات با مخالفین در خصوص رجعت

العَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ فِي الْحَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

[اشعار سید حمیری]

ایضاً شیخ مفید در کتاب فصول^۱ از حرث بن عبدالله ربعی روایت نموده، او گفته: در جسر اکبر نزد منصور نشسته بودم، در حالی که سوار قاضی نزد او بود و سید حمیری هم این ابیات را برای منصور انشاء کرد:

انّ الا له الذی لا شیء یشبهه اتاکم الملك للدنیا و للذین
 اتاکم الله ملکا لا زوال له حتی یقاد الیکم صاحب الصّین
 و صاحب الهند مأخوذ برّمته و صاحب التّرك محبوس علی هون

به درستی که پروردگاری که هیچ چیز مثل و مانند او نیست، سلطنت دنیا و دین را به شما عطا نموده که آن را هیچ زوالی نمی‌باشد، تا این که خاقان چین به سوی شما کشیده می‌شود، پادشاه هند با ریسمان کهنه، بسته و پادشاه ترک، با ذلت و خواری محبوس شود.

سید حمیری به آخر قصیده رسید و منصور خوشحال و مسرور بود، آن گاه سوار گفت: یا امیر المؤمنین به خدا سوگند! هر آینه این مرد؛ یعنی سید حمیری چیزی به تو می‌گوید که در دلش نیست، به خدا سوگند! قومی که این مرد دوستشان دارد، غیر شماست، او عداوت شما را در دل پنهان داشته.

سید گفت: به خدا سوگند! او دروغگو است و من در مدح تو، راست می‌گویم، رشک و حسد او را بر این گونه سخنان واداشت، زیرا به سبب مدح من، تو را شاد و خوش دل دید، دوست داشتن شما برای من از پدرم و مادرم در من جبلی است ولی این مرد و طایفه‌اش در جاهلیت و در زمان اسلام، دشمنان شما هستند، علاوه بر این، خدای تعالی در حق طایفه او چنین فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲؛ یعنی یا محمد! به درستی که بسیاری از آنان که تو را از پشت حجره‌ها صدا می‌کنند؛ جاهل‌اند و نمی‌دانند.

الصّبح الاکثر و ایثار مهدویة الحجة المنطق

۱. الفصول المختارة، ص ۹۶ - ۹۲.

۲. سوره حجرات، آیه ۴.

آن گاه منصور گفت: راست گفتم!

سوار گفت: یا امیرالمؤمنین! این مرد به رجعت اعتقاد دارد و شیخین؛ یعنی ابوبکر و عمر را، سب و در غیاب و خفیّه قدح و ذمّ می کند.

سید گفت: آری، من به رجعت معتقدم، بنا بر آن چه خدای تعالی فرموده: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^۱ و در جای دیگر فرموده: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^۲، معنی هر دو آیه پیشتر گذشت. از معنی این دو آیه فهمیدیم در این مقام، دو حشر هست؛ یکی عام؛ یعنی نسبت به همه و دیگری خاص؛ یعنی نسبت به بعضی. نیز خدای تعالی فرموده: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾^۳؛ پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده گرداندی، پس به گناهان خود اقرار نمودیم؛ آیا به بیرون شدن از این ورطه راهی هست؟

نیز فرموده: ﴿فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾^۴؛ صد سال او را بمیراند، بعد از آن زنده گرداند. نیز فرموده: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^۵ معنی این آیه کریمه پیشتر ذکر گردید. این ها دلایلی بود که از قرآن مجید آوردم و آن چه که از سنت است، این است که رسول خدا ﷺ فرموده: یحشر المتكبرون في صورة الذر يوم القيمة؛ روز قیامت متکبران به صورت مورچه های کوچک محشور می شوند.

نیز آن حضرت فرمود: لم یجز فی بنی اسرائیل شیء الا و یکون فی امتی مثله حتی الخسف و المسخ و القذف؛ در بنی اسرائیل چیزی واقع نشده، مگر این که مانند آن، در امت من واقع می شود، حتی فرورفتن به زمین، مسخ شدن و سنگسار نمودن.

العنقري الحسني في الحلال مولانا صاحب الزمان

تفهيم بيان سيد حميري در نرد منصور

۱. سوره نمل، آیه ۸۳
۲. سوره كهف، آیه ۴۷
۳. سوره غافر، آیه ۱۱
۴. سوره بقره، آیه ۲۵۹
۵. سوره بقره، آیه ۲۴۳

حذیفه گفته: به خدا سوگند! هر آینه دور نیست که خدای تعالی بسیاری از این امت را مسخ نموده، بوزینه و خوک کند. رجعتی که من اعتقاد دارم، چیزی است که قرآن به آن، ناطق و سنت در خصوص آن وارد است، من معتقدم خدا این؛ یعنی سوار را در روز رجعت به صورت سگ، بوزینه، خوک و یا مورچه به دنیا برمی گرداند، زیرا به خدا سوگند! او جبار، متکبر و کافر است.

راوی گوید: منصور از این سخن خندید.

آن گاه سید انشا نمود، گفت:

جائیت سوارا ابا شملة! عند الامام الحاکم العادل.

تا آخر ابیات؛ یعنی با سوار نزد امام حاکم عادل، زانو به زانو نشستیم در حالی که او صاحب ردا یا قطیفه است.

[مناظره با معتزله]

نجمه

۲

ایضاً شیخ مفید در کتاب مذکور^۱ آورده:

بعض از طایفه معتزله از شیخی که از اصحاب ما امامیه بود، در مجلسی که جمع کثیری از علماء، فقها و حکما در آن بودند و من هم آن جا حضور داشتم؛ پرسید: تو قایلی که خدای تعالی پیش از قیامت در وقت قائم، مردگان را به دنیا برمی گرداند تا به عذاب نمودن کافران، سوزش دل های مؤمنان را شفا دهد و برای ایشان از کافران انتقام گیرد؛ چنان که بنابر اعتقاد شما در ماده بنی اسرائیل این چنین کاری نمود که در اثبات این مدعا به این آیه چنگ زنیم: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»^۲؛ یعنی غلبه کردن بنی امیه را بر می گردانیم و برای شما قرار می دهیم، ان شاء الله شما را به وسیله اموال و بنین امداد می کنیم و عدد شما را بیشتر از

در عدم ایمان کفار ولو اقرار به اسلام

الصحيح الاصحح والافضل هو الهدى والحق المستظهر

۳۴۱۴

۱. الفصول المنتظرة، ص ۱۵۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۶.

ایشان می‌نماییم. بنابراین گفته‌اشما این است که خدای تعالی در روز رجعت از کافران انتقام خواهد کشید؟

پس به من بگو مانع چیست از این که یزید و شمر و عبدالرحمن بن ملجم توبه بکنند و از کفر و گمراهی خودشان برگردند و در زمان رجعت در طاعت امام علیه السلام باشند. آن گاه دوست داشتن ایشان بر تو واجب می‌شود و بر تو لازم است این که بگویی جزای خیر به ایشان داده خواهد شد و این شبهه مذهب شیعه را نقض می‌کند.

آن شیخ در جوابش گفت که من نظر به توقیف یعنی از آیات و اخبار به رجعت قایل شده‌ام و در این باب دلیل عقلی را مجال نیست و من از این سؤال جواب نمی‌دهم؛ زیرا که در این خصوص نصی در نزد من نیست و مرا جایز نیست این که با کلفت و مشقت از غیر راه نصّ جواب گویم. آن گاه آن سایل و طایفه معتزله با عجز و درماندگی به او سرزنش نمودند. یعنی گفتند که عاجز شدی و در جوابش درماندی.

شیخ مفید - علیه الرحمه - گفته که من از این سؤال، دو جواب می‌گویم:

یکی این است که عقل ایمان آوردن آنان را که سائل ذکر کرد که منع نمی‌کند زیرا که ایشان در آن وقت بر ایمان آوردن قادر می‌شوند. لیکن اخباری که از ائمه اطهار در خصوص مخلّد بودن ایشان در دوزخ و لعن کردن بر ایشان و تبرّی نمودن از ایشان تا آخر زمان وارد شده، شک را در خصوص احوال ایشان زایل گردانیده و باعث شده به این که ما به بدی ایشان قطع و یقین نموده‌ایم و ایشان در این باب مانند فرعون و هامان و قارون گشته و مانند کسانی شده‌اند که خدای تعالی به مخلّد بودن ایشان در دوزخ حکم قطعی فرموده و دلیل قطعی کرده بر این که ایشان ابداً اختیار ایمان نخواهند نمود.

ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان فرموده: **﴿وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾** «^۱ یعنی اگر ما به ایشان ملائکه را نازل گردانیم و مردگان با ایشان سخن بگویند و همه

چیزها را آشکارا در پیش روی ایشان زنده گردانیم هر آینه به خدا ایمان نخواهند آورد مگر این که خدا ایشان را به ایمان آوردن اجبار نماید.

نیز ایشان آنانند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: **﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾** ^۱ و **﴿لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾** ^۲ یعنی بدترین روندگان در روی زمین در نزد خدای تعالی کران و گنگان هستند، آن چنانی که عاقل نیستند اگر خدای تعالی در ایشان خیر و نیکویی می دانست. هر آینه حق را به ایشان می شنواید هر پشت برگردانیده از آن اعراض می کردند.

بعد از آن خدای تعالی در مقام تفصیل ایشان در حالتی که کلام را به ابلیس متوجه نموده می فرماید: **﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾** ^۳ یعنی هر آینه از تو و از آنان که تابع تو می شوند، دوزخ را پر می کنم.

نیز فرموده **﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾** ^۴ یعنی بر تو باد لعنت من تا روز قیامت.

نیز فرموده: **﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾** ^۵ یعنی دو دست ابولهب بریده باد و خود او تا داخل شدنش به دوزخ خسران و زیان می کند و مال او و چیزهایی که کسب نموده به او نفع نخواهد بخشید بعد از این داخل آتش شعله ور خواهد شد.

پس خدای تعالی به اهل دوزخ بودنش حکم قطعی فرمود و مطمئن گردانید از این که صاحب ایمان نخواهد شد تا این که مستوجب ثواب و مستحق اجر جمیل گردد چون بدین منوال گردید، آن چه که توهم کرده اید بنا بر این جواب باطل شد.

الصحيح الاصحح والاشرف والابواب مهدوية الحجية المنطقية

۱. سورة انفال، آیه ۲۲ - ۲۳.

۲. سورة ص، آیه ۸۵.

۳. سورة ص، آیه ۷۸.

۴. سورة مسد، آیه ۳ - ۱.

جواب دیگر این است که چون خداوند کردگار کافران را در روز رجعت به دنیا برگردانید تا این که از ایشان انتقام گیرد هر آینه توبه ایشان را قبول نمی‌کند و در این باب مانند فرعون می‌شوند در وقتی که فرعون غرق می‌شد گفت: ﴿إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱ یعنی اعتقاد نمودم به این که معبودی نیست مگر کسی که بنی اسرائیل به او ایشان آوردند و من از جمله مسلمانانم. خدای تعالی در مقابل گفته او فرمود: ﴿أَلَا لَآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲ یعنی آیا حالا ایمان می‌آوری و حال این که پیش‌تر از این عصیان کردی و از جمله فسادکنندگان بودی. پس خدای تعالی توبه ایشان را قبول نفرموده و ایمان او را رد کرده و پشیمانی او در این حال به او نفع نبخشید.

نیز کافران در روز رجعت مانند آنانند که خدای تعالی در روز قیامت توبه ایشان را قبول نخواهد فرمود و پشیمانی ایشان نفع نخواهد بخشید زیرا که ایشان در این وقت ناچار مانده توجه خواهند کرد علاوه بر این حکمت مانع است از این که توبه در همه وقت مقبول گردد و مقتضی این است که قبول آن به بعضی اوقات مختص شود و این است جواب صحیح بنا بر مذهب طایفه امامیه.

نیز اخبار بسیار در این باب از آل محمد علیهم‌السلام وارد گشته چنان که روایت شده در خصوص قول خدای تعالی ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنْتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^۳ یعنی روزی می‌شود که بعضی آیات پروردگار تو می‌رسد در آن وقت به هیچ کس که پیش‌تر از آن ایمان نیاورده یا در ایام ایمانش عمل خیر نکرده ایمان آوردنش نفع نمی‌بخشد بگو که به آن وقت منتظر باشید به درستی که ما از جمله منتظرانیم شیخ - علیه‌الرحمه - گفته

که مضمون این آیه در وقت ظهور قائم ظاهر خواهد شد پس چون آن حضرت ظهور

۱. سوره یونس، آیه ۹۰.

۲. سوره یونس، آیه ۹۱.

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

می کند توبه مخالفان مقبول نمی شود و این سخن ساقط و باطل می گرداند چیزی را که سائل به آن اعتماد نموده.

زنده شدن اموات در وقت ظهور

[شرح حدیث «لیس منا»]

نجمه

۳

بدان که شیخ - علیه الرّحمة - در کتاب ارشاد در مقام ذکر علامت های ظهور قائم گفته که پاره ای مردگان از قبرها برانگیخته می شوند و به دنیا برمی گردند پس یکدیگر را می شناسند و همدیگر را زیارت می کنند و دیدن می نمایند و در مسایل سرویه و آن رساله ای است از شیخ - قدس الله روحه - از معنی حدیثی که از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص رجعت روایت شده پرسیده شده که چیست معنی قول آن حضرت: «لیس منا من لم یقل بمتعتنا و یؤمن برجعتنا» یعنی از ما نیست کسی که به متعه ما قایل نشود و به رجعت ما اعتقاد ننماید؛ آیا آن رجعت زنده کردن مردگان است در دنیا پیش از روز قیامت که به مؤمنان اختصاص دارد یا به غیر ایشان مانند ظالمان و جباران مخصوص است؟

پس شیخ - علیه الرّحمة - بعد از جواب دادن از متعه نوشت که اما قول آن حضرت که هر که به رجعت ما قایل نشود از ما نیست، پس آن حضرت اراده کرده از این رجعتی که اعتقاد به آن مختص به آل محمد است و آن این است که خدای تعالی قومی را از امت محمد بعد از مردنشان پیش از روز قیامت زنده می گرداند نه این که رجعت به آل محمد منحصر و مخصوص است و این مذهبی است که به آل محمد اختصاص دارد و قرآن مجید بر آن شاهد است چنان که در مقام ذکر حشر اکبر که روز قیامت است فرموده **«وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمَّ نُنَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا»**^۱ یعنی ایشان را زنده می گردانیم و احدی را باقی نمی گذاریم و در خصوص حشر اکبر رجعت پیش از روز قیامت است

۳۴۱۸

الاصحیح الأسفرونی الثقات مهذباً و بیئیه الحجة العظمی

فرموده **﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾**^۱.

حاصل معنی آیه پیش‌تر گذشت پس خدای تعالی در این آیه خبر داد که حشر دو قسم است یکی عام یعنی نسبت به همه کس و دیگری خاص یعنی نسبت به بعضی. نیز خدای تعالی در حالتی که خبر داده از گفته ستمکاران که در روز قیامت زنده می‌شوند فرمود: **﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾**^۲ یعنی ای پروردگار ما دوباره ما را بمیراندی یکی در دنیا پیش از رجعت و دیگری در روز رجعت و دوبار ما را زنده گردانیدی یکی در روز رجعت و دیگری در روز قیامت پس به گناهان خود اقرار نمودیم و از کرده‌های خویش پشیمان شدیم.

پس آیا به خلاص شدن از عذاب راهی هست و مراهل سنت را در این آیه تأویلی هست غلط و مردود و آن این است که مراد از قول خدای تعالی **﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾**^۳

این است که خدای تعالی ایشان را آفرید در حالتی که مرده بودند. یعنی پیش از آفرینش حیات نداشتند و بعد از حیات ایشان را بمیراند و این تأویل باطل است و این چنین کلام بر زبان عرب جاری نمی‌شود مگر به کسی که به غیر صفت مردگی متصف باشد و در خصوص آنان که خدا ایشان را آفریده در حالتی که مردگانند و حیات ندارند گفته نمی‌شود که خدا ایشان را بمیراند و این در حق کسی گفته می‌شود که مرگ بعد از حیات به او عارض شود.

همچنین گفته نمی‌شود که خدا مرده را زنده گردانید مگر این که بعد از آفریدن او مرده باشد و این مطلب آشکار است برای کسی که در آن تأمل نماید و بعضی از جماعت اهل سنت چنان گمان کرده‌اند که مراد از قول خدای تعالی **﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ﴾**

الْعَنْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْأَخْضَرِيُّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْحَجَّاءِ الرَّمَّانِيِّ

۱. سوره نمل، آیه ۸۳.

۲. سوره غافر، آیه ۱۱.

۳. همان.

وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ این است که خدای دو بار بنی نوع بشر را می‌میراند: یکی این است که بعد از گذشتن به قبر برای سؤال نکیرین زنده می‌شوند بعد از آن خدای تعالی می‌میراند و دیگری پیش از گذاشتن ایشان است به قبر.

این قول نیز از راه دیگر باطل است و آن این است که زنده شدن انسان برای سؤال نکیرین نیست، برای تکلیف نمودن وی بر پشیمان شدن در مقابل چیزهایی که در حال حیات از او فوت شده و پشیمانی کفار دوبار در مقابل آنها که از ایشان فوت نشده چنان که از آیه فهمیده می‌شود دلالت می‌کند به این که از حیات آن حیات را که برای سؤال است، اراده نکرده، بلکه رجعت را اراده نموده آن چنانی که برای تکلیف کافران است بر این که از کرده‌های خود نادم و پشیمان شوند.

پس ایشان این تکلیف را در روز رجعت قبول نمی‌کنند و از کرده‌های خود نادم نمی‌شوند بلکه در کردار بد خودشان اصرار می‌نمایند، لیکن در روز قیامت از فوت شدن اعمال خیر از ایشان نادم و پشیمان می‌باشند.

[دو فصل از فصول مهمه]

نجمه

و ایضاً شیخ مفید در کتاب فصول فرموده:

فصل

رجعت در نزد ما به مؤمن محض و کافر صرف اختصاص دارد و سوای این دو فرقه به دنیا رجوع نخواهد کرد وقتی که خدای تعالی ایشان را چنان که گفتم به دنیا برگردانید. آن گاه شیاطین به خیال دشمنان خدا اندازند که شما به دنیا گردانیده نشده‌اید مگر برای طغیان نمودن بر خدا آن گاه کفر و طغیان را می‌افزایند پس خدای تعالی در آن وقت با دوستان خود که مؤمنان اند از ایشان انتقام می‌گیرد و نوبت غلبه کردن را بر ایشان برای مؤمنان قرار می‌دهد پس از ایشان باقی نمی‌ماند مگر آنان که به

ندامت کفار در وقت ظهور و رجعت

الصبيح الأسمر والنبات مهد ونبه الحجة العظمى

انواع عذاب و نعمت و عقاب مبتلا می‌باشند و روی زمین از اهل طغیان صاف و خالی می‌شود و هم دین برای خدا می‌باشد و رجعت نمی‌باشد مگر برای مؤمنان محض و منافقان صرف که از این امت هستند و برای امتان گذشته رجعت نخواهد بود.

فصل

قومی از مخالفان به ما ایراد نمودند و گفتند که کافران از این امت که بعد از مردن در روز رجعت زنده می‌شوند چگونه به سوی طغیان اصلی خود عود می‌کنند و حال آن که عذاب خدا را در برزخ دیده‌اند و بدین سبب یقین نموده‌اند که عقایدشان باطله بوده

در جواب ایشان گفتم که این عجب‌تر نیست از کافرانی که در عالم برزخ مشاهده می‌کنند عذاب را که به ایشان می‌رسد و آن را بالبداهة می‌دانند بعد از آن که در دنیا با ملایمت و نرمی بر کفر و ضلالت‌شان حجت و دلیل اقامه شده آن گاه می‌گویند «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۲۷} یعنی ای کاش به دنیا برگردانیده شویم اگر این چنین باشد هر آینه آیات پروردگار خود را تکذیب نمی‌کنیم و از جمله مؤمنان می‌باشیم پس خدای تعالی به مقام ردّ و تکذیب ایشان برآمده می‌فرماید «بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»^{۲۸} یعنی ایشان ایمان نمی‌آورند بلکه برای ایشان اشکار گردید آن چه که پیش‌تر از این پنهان می‌داشتند یعنی عذاب دوزخ و هرگاه به دنیا برگردانیده شوند هر آینه عود خواهند کرد به کفر و نفاق که از آن نهی شده بودند به درستی که ایشان در این ادعا دروغ‌گویانند پس بعد از اقامة این دلیل برای مخالفان شبهه باقی نمی‌ماند که در اثبات مدّعی خودشان به آن چنگ بزنند انتهى.

الْعَبْرَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالْجَهَنَّمَ وَالْحَوْلَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱. سورة انعام، آیه ۲۷.

۲. سورة انعام، آیه ۲۸.

[پاسخ سید مرتضی به حقیقت رجعت]

نجمه

۵

در بحار است که سید شریف مرتضی که خدا از او خوشنود باد و او را با پدران پاکش محشور گرداند، پاره‌های مسایل از شهر ری به نزد او آورده بودند.

سید به آن‌ها جواب نوشته از جمله مسایل این بود که سؤال نموده که حقیقت رجعت چیست؟ زیرا که پاره‌های از طایفه امامیه اعتقاد به این دارند که رجعت ائمه عبارت است از رجوع دولت به ایشان در زمان قائم بی آن که ابدان مبارکه ایشان به دنیا رجوع نماید؟

در جواب این نوشته بود:

بدان! آن چه که شیعه امامیه به آن معتقد است این است که خدای تعالی در زمان ظهور امام زمان یعنی مهدی قومی را از شیعیان آن حضرت که پیش‌تر از این وفات یافته‌اند به دنیا برمی‌گرداند تا این که از ایشان انتقام گیرد و دوستانش از مشاهده ظهور حق و بلندی کلمه حق لذت برند و دلیل بر صحت این اعتقاد این است که آن چه امامیه در این باب به آن معتقد شده‌اند، چیزی است که عاقل شک و شبهه نمی‌کند در این که خدای تعالی به آن قادر است و آن نیز در حد ذاتش ممتنع نیست. زیرا که ما بسیاری را از مخالفان خود می‌بینیم که رجعت را انکار می‌کنند از این جهت که آن را محال و غیر مقدور می‌دانند.

وقتی که ثابت شد این که ممکن و در تحت قدرت است، پس گوئیم که طریق اثبات آن اجماع طایفه امامیه است بر این که آن واقع خواهد شد زیرا که ایشان در وقوع آن خلاف ندارند و در چند جا از کتاب‌های خود بیان نموده‌ایم که اجماع ایشان حجت است زیرا که قول امام علیه السلام داخل آن اجماع است و هر قول از اقوال که بر معصوم مشتمل باشد، ناچار است از این که باید صواب و مطابق واقع گردد و خطا در آن راه نمی‌یابد و ما بیان نموده‌ایم که رجعت با تکلیف منافات ندارد و اموراتی که انسان را به سوی طاعت یا معصیت داعی می‌شود، در روز رجعت متردد است در میان طاعت و

بیانات رجعت به حقیقت رجعت

الاصحیح الاصحیح و اثبات مهدویت و الحجج الامم

معصیت؛ یعنی گاهی داعی طاعت در او پیدا می‌شود و گاهی داعی معصیت نه این که تنها داعی طاعت در او حاصل می‌شود تا این که گفته شود که بنابراین تکلیف در آن وقت صحیح نیست. پس هیچ گمان کننده این گمان را نکند که تکلیف نمودن به آنان که به دنیا برگردانیده می‌شوند، باطل است و ما ذکر کرده‌ایم که چنان که تکلیف نمودن با ظهور/معجزات باهره و آیات قاهره صحیح است با وجود رجعت هم صحیح است.

زیرا در همه آن‌ها یعنی در ظهور معجزات و آیات و رجعت امری نیست که انسان را بر فعل واجب و ترک قبیح اجبار نماید تا این که گفته شود که تکلیف نمودن با وجود آن‌ها صحیح نیست بلکه در همه آن‌ها انسان در مابین اطاعت و مخالفت مختار است و اما آنانی که از اصحاب ما رجعت را تأویل کرده‌اند بر این که معنی رجعت، رجوع دولت و امر و نهی ائمه به دنیا است، بی آن که اشخاص رجوع نمایند و مردگان زنده می‌شوند، پس بدین نهج است که جماعتی از شیعه، چون از اثبات رجعت و بیان امکان و منافی نبودن آن با تکلیف عاجز گشتند، بنا را بر این گذاشتند که اخبار وارده در خصوص رجعت را بدین نسق تأویل نمایند.

این تأویل صحیح نیست، زیرا رجعت با ظواهر این اخبار ثابت نگشته تا این تأویلات به آن‌ها راه بیابد. چگونه چیزی که بر صحت آن قطع داریم با اخبار آحادی که افاده قطع و یقین نمی‌کند، ثابت می‌شود، بلکه اعتماد در اثبات رجعت نزد امامیه بر اخبار متواتره است که بر معنی رجعت قائم می‌باشد و آن معنی این است که خدای تعالی هنگام قیام قائم، پاره‌ای مردگان، از دوستان و دشمنان را به طریقی که بیان نمودیم، زنده می‌گرداند. پس تأویل به چیزی که قطع و یقین به آن حاصل است، چگونه راه می‌یابد؟ بنابراین معنی رجعت، به چند چیز محتمل نیست که قابل تأویل شود.

[روایات مخالفین رجعت]

نجمه

ع

سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب طرایف گفته: مسلم در صحیح خود در اوایل جزو اوّل به اسناد خود تا به جراح بن ملیح روایت نموده، او گفته: از جابر شنیدم، می گفت: نزد من هفتاد هزار حدیث هست که همه آنها از باقر رضی الله عنه می باشد، همه آنها را ترک کرده اند. بعد از آن، مسلم در صحیح خود به اسناد خویش تا به محمد بن عمر رازی روایت کرده، او گفته: از حریر شنیدم، می گفت: از جابر جعفی چیزی ننوشتیم، زیرا او به رجعت معتقد بود.

ذکر روایات و شبهات مخالفین در رجعت

ابن طاوس رضی الله عنه بعد از این نقل، گفته: خدا شما را رحمت کند! نگاه کنید این جماعت چگونه منتفع شدن را بر خودشان حرام کرده اند؛ با وجود هفتاد هزار حدیث که از پیغمبر خودشان روایت شده و با وجود روایت امام محمد باقر رضی الله عنه که از بزرگان اهل بیت است، اهل بیته که رسول خدا خلائق را مأمور نموده به ایشان چنگ زنند. اغلب مسلمانان یا همه ایشان، زنده گرداندن پاره ای مردگان را در دنیا روایت نموده اند.

نیز حدیث زنده شدن مردگان در قبرها برای سؤال نکیرین را روایت نموده اند و روایت آنها که در خصوص اصحاب کهف بود، پیش تر گذشت، این آیه در قرآن متضمن زنده گرداندن مردگان است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»^۱. حاصل معنی آیه، بارها ذکر شد.

از این جمله، قصه هفتاد نفر است که در خدمت حضرت موسی ایشان را صاعقه گرفت، قصه عزیر و قصه آنان که عیسی بن مریم ایشان را زنده گرداند، حدیث جریح که بر صحت آن، اجماع قائم شده و حدیث آنان که خدای تعالی ایشان را برای سؤال نکیرین در قبرها زنده می گرداند، پس بین اینها و احادیثی که اهل بیت و شیعیان شان در خصوص رجعت روایت کرده اند، چه فرقی است و جابر در این باب چه گناهی دارد که حدیثش از درجه اعتبار ساقط گردد.

۳۴۲۴

الصبح الاستغفر و انجالت مهدویة الصحیحة المستطرفة

[نقلی از کتاب سعد السعود]

نجمه

۷

نیز سید بن طاوس رحمه الله در کتاب سعد السعود "مذکور ساخته: شیخ رحمه الله در تفسیر تبیان در خصوص قول خدای تعالی: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱ گفته: جماعتی از اصحاب ما به این آیه به جواز رجعت استدلال نموده‌اند. اگر به این آیه هم استدلال نموده‌اند، صحیح است، زیرا هر کس آن را ممتنع کند و ممتنع بداند، بداند که قرآن را تکذیب نموده و اگر به این آیه به وجوب آن استدلال نماید که به حکم این آیه، لازم است رجعت واقع شود، هر آینه صحیح نمی‌باشد.

سید بن طاوس رحمه الله گفته: بدان آنان که رسول خدا درباره ایشان فرموده: اَنْتِ تَارِكِ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِطْرَتِي اَهْلِبِيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؛ به درستی که من دو متاع یا دو چیز سنگین میان شما می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، اهل بیت است. ایشان از همدیگر جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر سر حوض کوثر وارد شوند؛ یعنی اهل بیت، در خصوص زنده شدن قومی را از این امت بعد از مردنشان اختلافی ندارند و این چیزی را که مخالف و مؤالف از رسول خدا روایت کرده‌اند، تصدیق می‌کند.

اما مخالف، در کتاب جمع بین الصحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده، او گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیوه و خصلت کسانی که پیش از شما بوده‌اند، و جب به و جب و ذراع به ذراع در حق شما جاری می‌شود، حتی اگر ایشان به سوراخ سوسمار داخل شده باشند، هر آینه شما هم داخل خواهید شد.

عرض کردیم: یا رسول الله! آیا خصلت و شیوه یهود و نصارا هم در حق این امت جاری خواهد بود؟

فرمود: پس شیوه چه کسانی جاری می‌شود؟!؟

العَنْبَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَالْحَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

۱. سعد السعود، ص ۶۶ - ۶۴.

۲. سوره بقره: آیه ۵۶.

زمخشری در کشف از حذیفه روایت نموده؛ او گفته: رسول خدا ﷺ فرمود: شما شبیه ترین امتان به بنی اسرائیل هستید، هر آینه طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة به طریقه ایشان پیروی خواهید شد، حتی نمی دانیم گوساله پرست خواهید شد یا نه؟

سید گفته: وقتی این حدیث‌ها، بعضی از احادیث ایشان شد که در خصوص تبعیت این امت به امتان گذشته و به بنی اسرائیل و یهود وارد شده، پس قرآن مجید و اخبار متواتره ناطق و گویا به این است که جماعتی از امتان گذشته و یهود زمانی که گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا وقتی که خدا را آشکار ببینیم، آن گاه خدای تعالی همه ایشان را هلاک نمود، بعد از آن زنده گردانید. بنابراین در میان امت نیز، کسانی اند که خدای تعالی ایشان را در دنیا زنده می گرداند و در اخبار اهل سنت بیش از آن که جماعت شیعه می گویند، دیده‌ام که آقای ما، علی علیه السلام بعد از ضربت ابن ملجم - لعنه الله - و بعد از وفاتش به دنیا برمی گردد؛ چنان که ذو القرنین به دنیا رجوع نموده.

[سؤالات ابن کوا از علی (ع)]

از جمله آن اخبار، چیزی است که زمخشری در کشف در حدیث ذو القرنین آورده و ذکر نموده که از علی علیه السلام مروی است: ابرها در حکم ذو القرنین گردید و پرده‌ها برایش کشیده شد، نوری بروی گشاده و از او پرسیده شد. گفت: خدا را دوست می دارم، پس خدا را دوست داشت.

در آن حال، ابن کوا از آن حضرت پرسید: ذو القرنین چیست؟ پادشاه بود یا پیغمبر؟

فرمود: نه پادشاه بود نه پیغمبر، لکن در طاعت الهی بنده‌ای صالح بود بر شاخش زده شد، وفات کرد، پس از آن، خدای تعالی او را زنده کرد؛ بر شاخ چپش زدند، باز مرد و بعد خدای تعالی او را زنده گرداند، از این جهت ذو القرنین نامیده شد و در میان شما مانند او هست.

نیز در کتاب‌های احادیث اهل سنت از جماعتی از مسلمانان مروی است که ایشان

السُّنَنِ الْأَسْمَوِيَّةِ فِي أَخْبَارِ مَهْدِيٍّ وَبِأَهْلِ الْحِجَةِ الْأَسْمَوِيَّةِ

بعد از وفات، عده‌ای قبل از دفن و عده‌ای بعد از دفن، زنده شده به دنیا برگشتند، سخن گفتند، چیزها نقل کردند و بعد باز مردند.

از آن جمله قصه‌ای است که حاکم نیشابوری در تاریخ خود در حدیث حسام بن عبد الرحمان از پدرش و او از جدش که قاضی نیشابور بود، روایت کرده؛ او گفته: مردی وارد مجلس من شد، آن گاه کسی به من گفت: نزد این مرد، حکایت عجیبی است. گفتم: ای مرد! آن حکایت چیست؟

گفت: من مردی نباش بودم، قبرها را می‌شکافتم، زنی وفات یافت؛ من رفتم که قبرش را بشناسم، پس بر او نماز کردم، وقتی شب شد، رفتم قبرش را شکافتم و دست دراز کردم که کفنش را بردارم، آن گاه آن زن با تعجب گفت: سبحان الله! مردی از اهل بهشت، کفن زنی از اهل بهشت را می‌کند. بعد گفت: تو از جمله آنان بودی که به من نماز کردند و خدای تعالی آنان را که به من نماز کردند، بخشید.

وقتی چنین قصه‌ای از نباش نقل کرده، در کتاب‌های خود نوشته‌اند، پس چرا علمای اهل بیت را مثل نباش ندانسته، روایتشان را قبول نمی‌کنند و چرا از روایات ایشان نفرت می‌نمایند، حال آن که رتبه این زن، پست از آنان است که برای کارهای بزرگ به دنیا رجوع می‌نمایند؛ چرا این زن رجوع کرد ولی ایشان رجوع نخواهند کرد، در حالی که رجعتی که علمای ما، اهل بیت و شیعیان ایشان به آن معتقدند، از جمله آیات پیغمبر و معجزات آن حضرت خواهد بود و به کدام جهت رتبه و منزلت آن حضرت از رتبه موسی، عیسی و دانیال پست‌تر می‌باشد، حال آن که خداوند جلّ جلاله بسیاری از مردگان را در دست ایشان زنده گرداند؛ چنان که در خصوص این‌ها میان علما خلاف است، انتهى الحدیث.

دیدن مرد زارع زنده شدن کفمی را

العَبْقَرِيُّ الْحَسَنُ وَالْحَوْلِيُّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[نظیر قضیه نباش]

تنویران فی تنظیران

بدان برای زنده شدن این زن که در قضیه نباش ذکر شد، دو نظیر است:

اول: البدر الباهر و البحر الزاخر، السید محمد باقر الخوانساری - اعلى الله مقامه - در روضات الجنات از بعضی سادات ثقات جبل عامل، او از بعضی موثقین نقل نموده: که قریب به همین اعصار، مردی زارع، در آن نواحی، زمین شیار می نمود، ناگاه نوک آلت شیار به سنگی بند می شود و آن را از جای حرکت می دهد، پس می بیند جثه ای کفن پیچیده، از زیر آن سنگ سر بر می دارد و مثل آدم متحیر و متوحش، به طرف راست و چپ نظر می کند.

پس از آن، به آن مرد زارع می گوید: هل قامت القيامة؟ آیا قیامت بر پا شده؟ بعد از گفتن این کلمه به زمین می افتد و می میرد. آن زارع چون این کیفیت را مشاهده می کند، حالت غشوه بر او عارض می شود، بعد از آن که افاقه حاصل می کند و از حقیقت امر تفحص می نماید، می بیند در آن سنگ کنده شده: «هذا قبر ابراهيم بن علي الكفعمي».

دوم: در ریاض العارفین و فارسنامه ناصری در ترجمه زکی شیرازی که شیخ عبدالله بن ابی تراب بن بهرام بن زکی بن عبدالله بن ابی خیر است که از فحول فضلا، عدول حکما و کمل عرفای عهد خود بوده و استاد قاضی بیضاوی صاحب تفسیر معروف، معلم قطب الدین علامه شیرازی و ابوالنجاشی ظهیر الدین عبد الرحمان برغش، از رساله الابرار فی اخبار الاخیار نقل نموده اند: او معلم و استاد جمیع فضلا و تمام علمای آن زمان بوده، قاضی بیضاوی از کرامت او نقل کرده: وی بعد از وفات، زنده شد و فتوای علمای مصر را جواب نوشته، باز درگذشت، بناءً علیه وی را ذو الموتین لقب کرده اند. و قد وقع هذا لأمر فی سنة سبع و سبعین و ستّ مائة من الهجرة والعلم عند الله و العهدة علی الراوی.

این ناچیز در گلشن شصت و ششم از کتاب گلزار اکبری که به طبع رسیده، هشت مورد دیگر را که اموات بعد از موت، با احیا تکلم نموده اند، نقل نموده ام که تذکر آن ها مؤید و مناسب این مقام است، طالب آن ها به کتاب مزبور رجوع کند.

المصنف الاستاذ والعلامة المحدث الميرزا محمد باقر الخوانساري

[اعتقاد شیخ صدوق در رجعت]

نجمه

۸

شیخ صدوق گفته: ما معتقدیم رجعت حق است و دلیل بر آن، این قول خدای تعالی است، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»؛ آیا ندیدی آنان را که از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند، در حالی که چند هزار بودند، پس خدای تعالی به ایشان فرمود: بمیرید! ایشان مردند و بعد خداوند عزوجل ایشان را زنده گرداند.

صاحب رساله مذکور گفته: ایشان، هفتاد هزار خانوار بودند، هر سال میان ایشان طاعون می افتاد. اغنیا به جهت قدرت و قوت بیرون می رفتند و فقرا به سبب ضعف و ناتوانی، می ماندند، پس بدین سبب، طاعون آنان که بیرون می رفتند، کم می شد و در میان آنان کم می ماندند، آنان که می ماندند، می گفتند: اگر بیرون می رفتیم، طاعون میان ما نمی آمد و آنان که بیرون می رفتند، می گفتند: اگر بیرون نمی رفتیم، هرآینه طاعون میان ما نیز می افتاد؛ چنان که میان ایشان افتاد، لذا اتفاق کردند همگی در وقت طاعون از دیار خود بیرون روند. همگی بیرون رفتند و در کنار دریایی فرود آمدند. وقتی پاهای خود را بر زمین گذاشتند، آن گاه خدای تعالی به ایشان ندا کرد: بمیرید! همه ایشان مردند، هر که آمد و هر که رفت نعلش های ایشان را از سر راه کنار انداختند. هر قدر که خدا خواست، بدین منوال ماندند.

بعد از آن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که به او ارمیا می گفتند، از آن جا عبور کرد و ایشان را دید، عرض کرد: خدایا! پروردگارا! اگر بخواهی، هرآینه ایشان را زنده می گردانی تا شهرهای تو را آبادان کنند و بندگان از ایشان زاییده شوند که با دیگر بندگان تو را بندگی کنند.

۳۴۲۹

آن گاه خدای تعالی به او وحی فرمود: می خواهی ایشان را برایت زنده گردانیم؟ عرض کرد: آری، خدای تعالی ایشان را برایش زنده گرداند و با وی برانگیخت. پس

ایشان مدتی مردند، بعد به دنیا برگشتند و با اجل‌های خود وفات یافتند. نیز خدای تعالی فرموده: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱؛ آیا دیده‌ای مانند کسی را که به قریه‌ای گذشت، در حالی که خانه‌های آن خراب و بی‌سقف بود و اهل و سکنه آن بالمره هلاک شده بودند.

گفت: خدای تعالی از کجا این مردگان را بعد از مردن زنده می‌گرداند. خدای تعالی عوض استبعاد، او را صد سال بمیراند، بعد زنده کرد و به او فرمود: چقدر درنگ کرده‌ای؟

گفت: یک روز یا قسمتی از آن.

فرمود: بلکه صد سال است، درنگ کرده‌ای. به طعام و شراب خود نگاه کن که هنوز تغییر نیافته، به الاغت نگاه کن تا تو را آیتی برای خلائق قرار دهیم و به استخوان‌ها نگاه کن، ببین چگونه آن‌ها را برپای دارم، جا به جا می‌سازم و بعد از آن می‌پوشانم. وقتی کیفیت زنده گرداندن برای او آشکار گردید، گفت: اعتقاد دارم که تو بر همه چیز قادر و توانایی. پس او وفات کرد و صد سال بدین منوال ماند؛ بعد آن به دنیا برگشت، مدتی زندگانی نمود و با اجلش مرد و او عزیز بود.

نیز خدای تعالی قصه آنان که حضرت موسی ایشان را از میان قوم خود، برای میقاتگاه پروردگارش برگزیده، فرموده: «ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ»^۲؛ شما را بعد از مردن، زنده گردانیم، پس بر شما لازم است عوض این نعمت، شکر کنید.

زنده شدن عزیز بعد از صد سال

الطَّبِيعِ الْأَمْشَرُونَ وَأَنْبِئَاتٍ مَهْدُورَاتٍ الْحُجَبَاتِ الْمُنْتَظَرَاتِ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۲. سوره بقره، آیه ۵۶.

این در زمانی بود که ایشان سخن گفتن خدا را شنیدند و گفتند: ما این را تصدیق نمی‌کنیم، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم. به سبب این دعوی که در حقیقت ظلم بود، صاعقه‌ای ایشان را گرفت، پس مدتی مردند.

آن‌گاه جناب موسی عرض کرد: پروردگارا، وقتی نزد بنی اسرائیل مراجعت کردم، در خصوص ایشان به آن‌ها چه بگوییم؟

خدای تعالی ایشان را برای او زنده گرداند، آنان به دنیا برگشتند، خوردند، آشامیدند، زن گرفتند و اولاد از ایشان متولد گردید، سپس با اجل‌های خود وفات کردند.

نیز خداوند عزوجل به جناب عیسی علیه السلام فرمود: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي»^{۱۱۰}؛ وقتی مردگان را به اذن من زنده می‌گردانی. همه مردگانی که عیسی علیه السلام به اذن خدا زنده گرداند، به دنیا برگشتند و مدتی ماندند، بعد با اجل‌های خویش وفات کردند.

اصحاب کهف سی صد و نه سال در مغاره خودشان ماندند، بعد، خدای تعالی ایشان را زنده نموده، مبعوث گرداند، پس ایشان برگشتند برای این که احوال پیغمبرشان از آن‌ها پرسیده شود و قصه ایشان مشهور است.

اگر کسی گوید خدای تعالی در حق ایشان فرمود: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَانًا وَهُمْ رُقُودٌ»^{۱۱۱}؛ گمان می‌کنی ایشان بیدارند، حال آن که خوابیده‌اند. پس بنا به مفاد آیه، ایشان خوابیده بوده‌اند، بیدار شدند نه این که مرده بودند، زیرا خدای تعالی در حقشان چنین فرموده: «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^{۱۱۲}؛ ایشان گفتند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه خود برانگیخت؟ آن‌گاه خداوند کردگار فرمود: این خواب نیست، چیزی است که خدا وعده کرده و

پیغمبران در خصوص آن راست فرموده‌اند. بنابراین ایشان مرده بودند، هر چند

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره کهف، آیه ۱۸.

۳. سوره یس، آیه ۵۲.

خودشان گفته‌اند ما خوابیده بودیم.

مانند این‌ها بسیار است، نیز رجعت میان امتان گذشته واقع شده و رسول خدا ﷺ فرموده: چیزهایی که میان امتان گذشته، واقع گشته، طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة در این امت واقع می‌شود. بنابر این قاعده، واجب است رجعت میان این امت نیز، واقع شود، حال آن که مخالفان ما نقل کرده‌اند: چون مهدی عجل الله فرجه خروج می‌کند، عیسی بن مریم فرود می‌آید و پشت سر آن حضرت نماز می‌گزارد و فرود آمدنش به زمین، در حقیقت رجوع او به دنیا بعد از مردن است، زیرا خدای تعالی در حقش می‌فرماید: **﴿وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمَّ نَغَايِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾**^۱؛ ایشان را زنده می‌گردانیم و احدی را از ایشان باقی نمی‌گذاریم.

نیز فرمود: **﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا﴾**^۲؛ روزی می‌شود که از هر امت، جماعتی از آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، زنده می‌گردانیم. پس روزی که همهٔ خلائق زنده می‌شوند، غیر از روزی است که از هر امت، جماعتی زنده می‌شوند؛ چنان که از آیهٔ دوّم فهمیده می‌گردد.

هم‌چنین فرموده: **﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾**^۳؛ با جدّ و جهد به خدا سوگند یاد نمودند که هر آینه خدا کسی را که می‌میرد، زنده نمی‌گرداند؛ بلی زنده می‌گرداند، یعنی در روز رجعت، این وعدهٔ حقّ است که خدا در حقّ ایشان فرموده و لکن بسیاری از خلائق این را نمی‌دانند.

این آیه در خصوص رجعت است، زیرا خدای تعالی در این مقام می‌فرماید: **﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾**^۴؛ تا این که خدا چیزی را که در آن اختلاف می‌نمایند، به

در رجعت واقعه‌ای در اتم سابقه
الصحيح الاصحح والاشرف مهدوية والاصحح المستطير

۱. سوره کهف، آیه ۴۷.

۲. سوره نمل، آیه ۸۳.

۳. سوره نحل، آیه ۳۸.

۴. سوره نحل، آیه ۳۹.

ایشان بیان و آشکار نماید.

در خصوص رجعت، کتاب علی حدّه‌ای تألیف می‌نمایم و کیفیت و دلایل صحّت آن را ان شاء الله تعالی بیان می‌کنم. اعتقاد به تناسخ در این باب، باطل و هر که به تناسخ معتقد شود، کافر است، زیرا قول به تناسخ، باطل و منافی قول به وجود بهشت و دوزخ است.

[علامه مجلسی (ره) و بیان تناسخ]

علامه مجلسی رحمته الله علیه بعد از نقل این کلمه فرموده:

مؤلف گوید: مراد از تناسخ این است که کسی بمیرد، روحش به غالب علی حدّه داخل شود و به دنیا برگردد، پس فرض تناسخ در خصوص رجعت چنان است که ارواح دیگران به بدن‌های انبیا، ائمه و مؤمنان داخل شوند و به دنیا بیایند. این گونه اعتقاد کفر است، زیرا بنا بر این مذهب، لازم آید روح مؤمن و کافر یکی باشد و این مستلزم بطلان قول به وجود بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب است و این بر ارباب تأمل و تدبّر پوشیده و پنهان نیست.

[بیان دآبۀ من الارض]

نجمه

۹

شیخ امین‌الدین طبرسی در مقام بیان معنی قول خدای تعالی: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» گفته: یعنی وقتی عذاب و وعید بر ایشان لازم گردید، بعضی گفته‌اند: معنی آیه این است که وقتی ایشان گردیدند، چنان شدند که احدی از ایشان و احدی به سبب ایشان رستگار نگردید، بعضی دیگر گفته: یعنی وقتی خدا بر ایشان غضب نمود و بعضی دیگر گفته: یعنی وقتی هنگام نزدیک شدن روز قیامت، عذاب بر ایشان

نازل می‌شود، «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ»^۱؛ برای ایشان از زمین دابّه بیرون می‌آوریم.

آن دابّه از بین صفا و مروه بیرون می‌آید، به مؤمن خبر می‌دهد تو مؤمنی و به کافر خبر می‌دهد تو کافری، در این وقت تکلیف برداشته می‌شود و توبه قبول نمی‌گردد، این علامتی از علایم روز قیامت است.

بعضی گفته‌اند: در آن وقت هیچ مؤمنی نمی‌ماند مگر این که دابّه‌ای دستش را بر روی او می‌کشد و هیچ منافقی نمی‌ماند مگر این که او را مانند هیزم خشک می‌شکند. در شب جمعه در حالی که خلایق به سوی منی می‌روند، بیرون می‌آید.

این قول از ابن عمر، روایت شده؛ محمد بن کعب قرظی روایت کرده: دابّه را از علی علیه السلام پرسیدند.

فرمود: آگاه شوید! به خدا سوگند! هرآینه آن دم ندارد و بر آن ریشی هست. این کلام اشاره دارد به این که آن، از انواع انسان است و از این مروی است که آن دابّه‌ای از دوآب زمین است، آن موی‌های نرم ندارد و به روی چهار پا نیست.

از حدیقه و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: درازی دابّه، شصت ذراع است و هر که بخواهد از پی او بدود و او را بگیرد، به او نمی‌رسد و هر که بخواهد بگریزد و خلاص شود، نمی‌تواند از او خلاص گردد. از میان دو چشم مؤمن نشان می‌زند طوری که میان دو چشمش می‌نویسد: این مؤمن است و از میان دو چشم کافر نشان می‌زند، طوری که میان دو چشمش می‌نویسد: این کافر است، عصای موسی و انگشتر سلیمان با او است، روی مؤمن را با عصا جلا می‌دهد و بینی کافر را با انگشتر می‌شکند، حتی مؤمن و کافر به یا مؤمن و یا کافر شناخته می‌شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: دابّه در روزگار سه بار خروج می‌کند. یک بار در منتهای شهر مدینه خروج می‌کند و ذکر خروجش در بیابان منتشر می‌شود و لکن در مکه شنیده نمی‌شود. بعد از آن، زمان طویلی مکث و درنگ می‌کند، بار دیگر نزدیک

۳۴۳۴

الصحيح الاصح والاشرف والابواب مهدوية الحجية المنتظر

مگه خروج می‌نماید، پس ذکر خروجش در بادیه، منتشر و در مگه هم، مذکور می‌گردد.

سپس خلائق در مسجدی که بزرگترین و گرامی‌ترین مسجدهاست که عبارت از مسجد الحرام باشد؛ جمع می‌شوند، آن‌گاه دابّه به ایشان نگاه کرده، از یک سمت مسجد که وسط رکن اسود و باب بنی مخزوم است، از جانب راست کسی که از مسجد بیرون می‌رود، نزدیک می‌آید. پس پاره‌ای خلائق از آمدن آن، متفرّق و پراکنده و جماعتی که قدرت خدا را شناخته‌اند، پیش آن ثابت قدم می‌شوند.

دابّه نزد ایشان بیرون می‌آید در حالی که گرد و خاک سرش را می‌تکاند، بر ایشان می‌گذرد و روی‌هایشان را جلا می‌دهد، حتی آن‌ها را مانند ستاره درّی می‌گرداند، بعد برمی‌گردد، طوری که طالب به آن نمی‌رسد و گریزنده از او خلاص نمی‌شود، حتی مردی برمی‌خیزد و از ترس آن به نماز پناه می‌برد؛ دابّه از پشت سرش می‌آید و می‌گوید: فلان! حالا نماز می‌گزاری؟ مرد رویش را به آن برمی‌گرداند، پس آن، رویش را نشان می‌کند.

در آن وقت خلائق در شهرها با یکدیگر همسایه، در سفرها با هم مصاحب و در اموال با هم شریک می‌باشند، مؤمن از کافر شناخته می‌شود، به مؤمن گفته می‌شود: یا مؤمن و به کافر گفته می‌شود: یا کافر.

از وهب مروی است که او گفت: روی دابّه مانند روی مرد و سایر اعضایش مانند اعضای مرغ است و مانند این چیز جز به علم نبوت شناخته نمی‌شوند. معنی قول خدای تعالی: «تَكَلِّمُهُمْ»^۱ این است که چیزی به ایشان می‌گوید که ایشان را بدحال و غمگین می‌کند و به زبانی که ایشان می‌فهمند و آن، این است: شما به دوزخ خواهید رفت.

بعضی گفته‌اند: دابّه چنین می‌گوید: این مؤمن و آن کافر است، بعضی دیگر گفته: ایشان چنین می‌گوید: «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^۲؛ خلائق به آیات ما یقین

۱. سوره قصص، آیه ۸۲

۲. سوره قصص، آیه ۸۲

نداشتند، ظاهر این است که دابّه همین سخن را گوید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۱؛ روزی می شود که از هر امت، جماعتی که ما را تکذیب می کنند، زنده می گردانیم؛ قدغن می شوند که از کردارهای گذشته منع گردند. بعضی گفته: معنی یوزعون این است که اولین و آخرین ایشان را حبس می کند. از طایفه امامیه کسانی که به رجعت قایل شده اند، به این آیه، به صحت آن چنین استدلال نموده اند: دخول لفظ من به کلام، افاده تبعیض می کند، پس همان روز قومی زنده می شوند و قومی می مانند ولی روز قیامت چنین نمی شود؛ چنان که خدای تعالی در خصوص روز قیامت می فرماید: «وَخَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نَغَايِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲؛ ایشان را زنده می گردانیم و احدی را باقی نمی گذاریم.

علاوه بر این از ائمه هدی علیهم السلام اخبار بسیار وارد شده در این که خدای تعالی بعد از این، در وقت قیام قائم، قومی از شیعیان و دوستان آن حضرت را که پیش تر وفات نموده اند؛ زنده کرده، به دنیا برمی گرداند تا در دنیا از ایشان انتقام گیرد و تا به نکبت ها و نعمت هایی که استحقاق دارند، دچار شوند؛ مانند عذاب و کشته شدن در دست شیعیان و تا با مشاهده بلندی شأن او، به ذلت و خواری مبتلا شوند.

هیچ عاقلی شک نمی کند که این امر در حد ذات خود، ممتنع و محال نیست و قدرت خداوند کردگار به آن علاقه می گیرد، حال آن که خدای تعالی مانند این را میان امتان گذشته کرد و قرآن مجید در چند جا به آن ناطق است؛ مانند قصه عزیر و غیر او؛ چنان که در محلش تفسیر کردیم. از رسول خدا به مقام صحت رسیده که فرمودند: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي، كَلَّمَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذُو النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَالْقَذَّةَ بِالقَذَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ حَجْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»؛ بعد از این، چیزهایی که در بنی اسرائیل واقع شده، طابق النعل بالنعل و القذّة بالقذّة در امت من واقع می شود، حتی اگر احدی از ایشان؛ یعنی از بنی اسرائیل به سوراخ سوسمار داخل شده باشد، هر آینه شما هم داخل

الصحيح الاصحاح الثاني والعشرون مذهب و دين الصحابة المعظمين

۳۴۳۶

۱. سوره قصص، آیه ۸۳

۲. سوره کهف، آیه ۴۷.

خواهید شد.

علاوه بر این، جماعتی از علما، اخباری که در خصوص رجعت وارد شده، به رجوع دولت و امر و نهی تأویل نموده‌اند؛ یعنی دولت، سلطنت، امر و نهی به دست آل محمد علیهم‌السلام برمی‌گردد نه این که مردگان به دنیا برمی‌گردند، زیرا ایشان گمان کرده‌اند، رجعت با تکلیف منافات دارد. چنین نیست زیرا در رجعت، چیزی نیست که به فعل واجب و ترک حرام، الجا و اجبار نماید و تکلیف با وجود رجعت و با وجود ظهور معجزات باهره و آیات قاهره صحیح است؛ مثل شکافتن دریا برای بنی اسرائیل، ازدها گردانیدن عصا و مانند این‌ها، علاوه بر این رجعت با ظواهر اخبار ثابت نشده تا تأویل به آن‌ها راه یابد، بلکه اعتماد در این باب، به اجماع شیعه امامیه است، هر چند اخبار معارضه و مؤید این اجماع است.^۱

[بودن دابه، صاحب عصا]

در آن کتاب است که **مؤلف گوید:** شیخ در تفسیر تبیان نام خود نیز، به مذهب آنان که به رجعت قایل شده‌اند، استدلال کرده، ما این کلام را با همه طولانی بودنش، ذکر کردیم، چون فواید آن بسیار بود و برای این که اقوال مخالفان در خصوص دابه معلوم شود. از اخبار ایشان نیز ظاهر می‌شود که دابه، صاحب عصا و میسم است و این را در همه کتاب‌های خود نقل کرده‌اند تا مراد از حدیثی که نقل آن از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، به حد استفاضه رسیده، معلوم شود و آن، این است که حضرت در جای‌های بسیار فرموده: منم صاحب عصا و میسم.

زمخشری در کشف روایت نموده: دابه از صفا بیرون می‌آید، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او است. با عصا بر پیشانی مؤمن که سجده گاه است و با سر میان دو چشمش می‌زند، نقطه سفیدی در روی او حادث می‌شود طوری که رویش به سبب آن روشن می‌گردد؛ گویا ستاره درّی است یا این که میان دو چشمش می‌نویسد:

الْعَبْرِيُّ الْحَسَنُ وَالْحَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

۳۴۳۷

این مؤمن است. با انگشتر در بینی کافر اثری احداث می‌نماید، آن اثر به تدریج زیاد می‌شود، تا این که روی او را بالمره سیاه می‌کند یا این که میان دو چشمش می‌نویسد: این کافر است.

بعد از آن صاحب کشف گفته: لفظ تکلمهم، بدون تشدید نیز خوانده شده و آن از کلم به معنی زخم زدن است، پس معنی کلام این می‌شود: دابّه ایشان را زخم نموده؛ یعنی با عصا و انگشتر ایشان را نشان می‌نماید. جایز است به تخفیف لفظ تکلمهم به این استدلال شود که مراد از تکلم، تجریح است؛ یعنی دابّه ایشان را مجروح و زخم‌دار می‌کند. گفته زمخشری تمام شد.

[کلام علامه (ره) در باب رجعت]

نجمه

علامه مجلسی ذیل باب رجعت فرموده: ای برادر! بعد از آن که برایت توضیح و تمهید نمودم، گمان نمی‌کنم در اعتقاد به رجعت شک کنی، رجعتی که جماعت شیعه در همه اعصار بر آن اجماع نموده‌اند و مانند آفتاب نیم روز، میان ایشان مشهور گشته، حتی آن را میان خود نظم کرده، با آن‌ها در همه شهرها بر مخالف حجت آورده‌اند. مخالفان در این باب، به شیعه تشنیع نموده، نسبت عیب داده‌اند و آن را در کتاب‌ها و تصنیفات خود نوشته‌اند.

از جمله ایشان، رازی نیشابوری و غیر ایشان است، پیش‌تر کلام ابن ابی‌الحدید در خصوص توضیح مذهب طایفه امامیه در این باب گذشت. اگر از طول دادن که بی‌فایده است، بیم نداشتیم، هر آینه بسیاری از سخنان ایشان را که در این باب گفته‌اند، نقل می‌نمودم. چگونه کسی که به حقیقت ائمه اطهار اعتقاد نموده، در خصوص امری شک می‌کند که نقل آن از ایشان به حدّ تواتر رسیده؛ در احادیثی که نزدیک به صدتاست، همه در این باب صریح‌اند و بیش از چهل نفر و کمتر از پنجاه نفر از ثقات عظام و علمای اعلام آن‌ها را در مؤلفات خود که بیشتر از پنجاه جلد است، روایت نموده‌اند؛

کلام علامه مجلسی در این مقام

الاصحح الاکثر و اقلاب مهد و نبی الحجۃ المصطقر

مانند ثقة الاسلام کلینی، صدوق محمد بن بابویه، شیخ ابو جعفر طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم، سلیم هلالی، شیخ کراچکی، نعمانی، صفار، سعد بن عبدالله، ابن قولویه، علی بن عبدالحمید، سید علی بن طاوس، پسرش که صاحب کتاب زواید الفوائد است، محمد بن علی بن ابراهیم، فرات بن ابراهیم، مؤلف کتاب التنزیل و التحریف، ابی الفضل طبرسی، ابی طالب طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، محمد بن عباس بن مروان، برقی، ابن شهر آشوب، حسن بن سلیمان، قطب راوندی، علامه حلی، سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم، احمد بن ادریس بن سعید، حسن بن علی بن ابی حمزه، فضل بن شاذان، شیخ شهید محمد بن مکی، حسین بن همدانی، حسن بن محمد بن جمهور اعمی که مؤلف کتاب واحده است، حسن بن محبوب، جعفر بن محمد بن مالک کوفه، طهر بن عبدالله، شاذان بن جبریل، صاحب کتاب فضایل، مؤلف نسخه کتاب عتیق، مؤلف کتاب خطیب و غیر ایشان از مؤلفان کتاب‌هایی که نزد ماست و مؤلف آن‌ها را با تعیین نمی‌شناسیم، از این جهت این احادیث را در این باب به ایشان نسبت ندادیم، هر چند بعضی از آن‌ها در آن کتاب‌ها مذکور است و اگر رجعت کذایی که بدین نهج روایت شده، به حدّ تواتر نرسیده، پس ادعای تواتر در چه چیزی ممکن است، با این که همه شیعیان، آن را از خلفای عن سلف روایت کرده‌اند؟

هر کس در امثال این مدعی شک کند، چنان است که در خصوص ائمه دین مبین شک کرده، و لکن اظهار آن در میان مؤمنان برایش ممکن نمی‌شود، از این جهت برای خراب نمودن ملت قویم و طریقه مستقیم به سبب ذکر چیزهایی مانند استبعادات فلاسفه و تشکیکات ملحدان که عقول ضعیف بی‌خردان، با سرعت آن‌ها را قبول می‌کنند، حيله و تزویر می‌کنند: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱؛ ایشان می‌خواهند با این سخنان سست و غلط، نور خدا را خاموش کنند؛ خدا تمام و کامل کننده نور خود است، هر چند مشرکان آن را ناخوش بدارند.

الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَنِيُّ وَأَخْضَالُ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

در اثبات رجعت و تشکیل ملحدان

برای فزونی استحکام این مدّعی، نام بعضی از کسانی را ذکر کنیم که به برپاداشتن اساس این مدّعی متعزّض شده، در این باب، کتاب تصنیف نموده یا بر منکران دلیل او، حجّت آورده، با مخالفان، مخاصمه و مجادله نموده‌اند، سوای چیزهایی که پیش‌تر ضمن اخبار، مذکور گردید؛ خدا توفیق دهنده و یاری کننده است.

از جمله احمد بن داود بن سعید جرجانی است. شیخ در کتاب فهرست در مدح او گفته: کتاب متعه و رجعت برای او است، از جمله حسن بن علی بن حمزه بطائنی است و نجاشی کتاب رجعت را از جمله کتاب‌های او شمرده. از جمله حسن بن سلیمان است؛ چنان که اخبار گذشته را از او نقل کردیم.

اما سایر اصحاب، رجعت را در کتاب‌هایی که در خصوص غیبت قائم تصنیف نموده‌اند، ذکر کرده، رساله علی‌حدّه برای آن تألیف نموده‌اند. بسیاری از ارباب کتب از اصحاب ما، کتاب علی‌حدّه‌ای در خصوص غیبت تألیف نموده، حال آن که پیش‌تر شناختی آنان که رجعت را روایت کرده‌اند، از بزرگان اصحاب و اکابر محدّثان بوده‌اند؛ چنان که در جلالت ایشان شک و ریبی نیست.

مرحوم علامه - علیه الرحمه - در خلاصة الرجال در خصوص شناساندن میسر بن عبد‌العزیز به ولای آل محمد صلی الله علیه و آله، چنین مدح کرده‌اند: او از کسانی است که در رجعت، مجاهده خواهند کرد.

در آن کتاب است که **مؤلف گوید:** گفته شد معنی کلام این است که میسر بن عبد‌العزیز بعد از مردنش، با قائم به دنیا برمی‌گردد و با او در راه خدا جهاد می‌کند. اظهر نزد ما آن است که معنی کلام چنین است: او با مخالفان، مجادله و در خصوص حقیقت رجعت، برایشان حجّت و دلیل اقامه می‌کند. «

علامه مزبور در حقّ الیقین بعد از این که آیات و اخبار دالّ بر حقیقت رجعت را نقل نموده، فرموده: شکی نیست که اصل رجعت فی‌الجمله بالمعنی متواتر است و کسی که در آن شک کند، ظاهر آن است که حشر قیامت رانیز، منکر باشد. انکار امری که به

الاصحح الاصحیح و انما یهدو به الصحیح العظیم

نصوص متواتره ثابت شده باشد، به محض استبعادات و وهم، محض بی دینی است. از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذ وارد شده، نمی توان جزم کرد، اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات آن باعث نمی شود اصلش را انکار کنند؛ چنان که در بسیاری از خصوصیات حشر، نشر، بهشت، جهنم، صراط، میزان، غیر اینها در اخبار/اختلاف واقع شده و این باعث نمی شود کسی اصلش را که ضروری دینی است، انکار کند.

خلاصه این که رجعت بعضی از مؤمنان و کافران، نواصب و مخالفان، متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است، نه خروج از دین اسلام. رجعت حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام نیز متواتر یا قریب به تواتر است، در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه معتبر بسیار وارد شده و اگر متواتر نباشد به مرتبه ای رسیده که باید اذعان کرد و نباید انکار نمود، اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت حجّت - عجل الله تعالی فرجه - در یک زمان، پیش تر از آن و بعد از آن خواهد بود. از بعضی احادیث ظاهر می شود که امامان به ترتیب زمان رجعت خواهند کرد. شیخ حسن بن سلیمان قایل شده هر امام، زمان امامتی و زمان مهدی، بودنی دارد، حضرت صاحب الامر اول که ظاهر می شود، زمان امامتش است و بعد از رجعت آبای گرامی خود، باز رجعت خواهد کرد، نیز آن حدیث را که بعد امام دوازدهم علیه السلام، دوازده مهدی است، به این وجه تأویل کرده، این قول، بعید از صواب نیست، اما مجمل اقرار کردن و تفصیلش را هم به علم ایشان رد کردن، احوط است.

[کلام صدر المتألهین]

نجمه

۱۱

صدر المتألهین در تفسیر سوره «یس» ذیل آیه «أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ»^۱ فرموده: یعنی آیا کفار مکه ندانستند پیش از ایشان

العقبة في الحديث والخوال مؤلفان صاحب الزمان عليه السلام

کلام صدر در تفسیر آیه شریفه

۳۴۴۱

بسیاری از اهل روزگارها را هلاک کردیم و مشاهده کردند که هلاک شدگان به سوی ایشان باز نمی‌گردند؛ یعنی به دنیا معاودت نمی‌کنند، پس چرا از ایشان عبرت نمی‌گیرند و حال ایشان را به نفس خود، قیاس و حذر نمی‌کنند از آن که عذاب و عقوبتی که به سبب کفر و عناد بر امم سالفه نازل شده، بر ایشان نیز واقع شود.

از کشف زمخشری نقل فرموده که گفته: این آیه ردّ بر کسانی است که قایل شده‌اند اموات بعد از مردن و پیش از قیام قیامت به دنیا رجوع می‌نمایند.

پس از آن فرموده: در گفته صاحب کشف، نظر است؛ چنان که بر منصف مخفی نیست، چرا که رجوع قرونی از کفره به دنیا که ناقصین و هالکین به هلاکت ابدی بوده‌اند، بر رجوع نکردن غیر ایشان از نفوس کامل حی به حیات علم و عرفان دلالت نمی‌کند، پس هیچ محالیتی در نازل کردن ارواح عالی به اذن الله و قدرته در این عالم بعد از مردن آنها، برای خلاصی دادن اسیران و محبوسین به قیود تعلقات این زندان نیست.

اما آن چه صاحب کشف برای تأیید مذهب خود در نفی رجعت و منع آن، از حکایت قول ابن عباس نقل نموده؛ وقتی که به او گفته شد قومی گمان کنند علی بن ابی طالب علیه السلام پیش از روز قیامت مبعوث می‌شود که گفته: پس ما در این هنگام بد مردمانی هستیم، چرا که زن‌های او را به نکاح در آوردیم و میراثش را قسمت نمودیم؛ مدفوع است به این که آن چه از ابن عباس نقل کرده، مجرد حکایتی غیر معلوم الصحه است و بر تقدیر آن که روایت باشد نه حکایت، ایضاً ممنوع است، چون متبع در اعتقادیات یا برهان عقل است یا نقل صحیح قطعی از اهل عصمت و ولایت؛ به تحقیق به روایات متظافره از ائمه و سادات ما از اهل بیت نبوت نزد ما به صحت پیوسته، علم حقیقت مذهب رجعت و وقوع آن نزد ظهور قائم آل محمد و عقل نیز آن را به جهت واقع شدن مثل آن، زیاده از زنده شدن موتی به اذن الله در دست انبیای خدا؛ مثل عیسی، و شمعون و غیر این دو نفر - علی نبینا و آله و علیهم السلام - منع نمی‌کند.

الاصحیح الاصحیح فی اثبات مهد و نبی الحجۃ المصطفی

[رجعت و ضروریات مذهب]

نجمه

۱۲

المجتهد الاصولی و المولی المؤمن صاحب ریاض الشهاده الحاج محمد حسن در کتاب مذکور فرموده: باید دانست رجعت ائمه اطهار در این عالم، اجمالاً از ضروریات مذهب شیعه و شهرت آن؛ چون آفتاب در وسط السماء می باشد، حتی شعرا در اشعار خود بسته اند و بر مخالفین در هر عصری استدلال نموده اند. مخالفان نیز بر ایشان تشنیع نموده اند، افرادی چون فخر رازی، نیشابوری و غیر ایشان این مذهب را به شیعه اسناد داده، در کتاب های خود نقل کرده. ابن ابی الحدید مذهب امامیه را در این باب توضیح نموده و اگر خوف تطوی بلاطایل نبود، هر آینه بسیاری از سخنان ایشان را مذکور می ساختیم.

چگونه می تواند تشکیک کند مؤمنی که به حقیقت و حجیت ائمه اطهار اعتراف دارد در چیزی که بیش از دوست حدیث در این باب از ایشان وارد شده که صریح در این خصوص می باشد و بیش از پنجاه نفر از اعظام علمای شیعه و محدثین روایت کرده اند؛ چون کلینی، شیخ طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم، صاحبان تفسیر، سلیم بن قیس هلالی، شیخ مفید، کراجکی، نعمانی، محمد بن حسن صفار، سعد بن عبد الله، جعفر بن قولویه، علی بن عبد الحمید، سید بن طاوس و پسرش، محمد بن علی بن ابراهیم، فرات بن ابراهیم، شیخ طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، برقی، ابن شهر آشوب، قطب راوندی، علامه حلی، سید علی بن عبد الکریم، فضل بن شاذان، شیخ شهید، ابن ابی جمهور، حسن بن محبوب و غیر ایشان و هرگاه چنین نقلی را نتوان تواتر گفت، پس تواتر چگونه متحقق شود، با وجود آن که شیعه، خلفاً عن سلف روایت کرده اند و اهل سنت متفق اللفظ به ایشان اسناد داده، در هر عصر مناظراتی میان علمای سنت و امامیه در این باب واقع می شده، نیز در این باب در رد یکدیگر رساله ها نوشته اند.

در جای دیگر از آن کتاب گوید: احادیثی که در رجعت از اهل بیت پیغمبر وارد

در این که رجعت از ضروریات مذهب

العقوبی العسکری الخوال مولانا ضابط الرحمن

شده، پیش از حدّ تواتر است و جمعی از علمای شیعه، کتاب‌ها و رساله‌ها در این باب نوشته‌اند، حال از ضروریات مذهب شیعه می‌باشد و انکار آن، انکار تشیع است.

[جواب شیخ مفید به مباحثه معتزله]

ایضاً در آن کتاب بعد از این که مباحثه بعضی از معتزله را با شیخی از اصحاب ما امامیه نقل نموده - چنان که آن را در نجمة دوّم این برج نقل نمودیم - فرموده: خلاصه بحث این است که با وجود رجعت قطع بر نیکی و بدی شخص صحیح نیست. شیخ مفید دو جواب داده است.

حاصل جواب اوّل: رجعت امری سمعی است؛ یعنی به احادیث و اجماع اهل بیت ثابت شده و عقل در اثبات آن مدخلیتی ندارد، هرچند بر امتناع آن نیز دلالت نکند و احتمال توبه و حسن خاتمه اشخاص مذکور و غیر ایشان، احتمال عقلی است و ادلّه سمعی؛ چنان که بر رجعت دلالت دارد، بر مخلّد بودن ایشان در نار، سوء خاتمه و لعن و معذب بودن به انواع عذاب‌ها نیز دلالت دارد، بلکه پیش از احادیث رجعت به طرق عامّه و خاصّه و از ضروریات دین است و همان احادیث دالّ بر رجعت نیز، بر کفر، سوء حال و کشته شدن ایشان در دست قائم، امام حسین و امیرالمؤمنین علیهم السلام دلالت می‌کنند؛ چنان که از تأمل در اخبار مذکور و غیر آن، به جهت منصف قطع حاصل شود، پس بر فرض ثبوت رجعت، این احتمال ممکن نیست.

حاصل جواب دوّم: از اخبار رجعت، ظاهر می‌شود حال ایّام رجعت، حال روز قیامت و ساعت مردن است که هرگاه فرضاً توبه‌ای اتفاق بیفتد، مقبول نیست/ مثل ایمان فرعون در حالی که عذاب را مشاهده کرد. از آن جمله اخبار بسیاری از ائمه اطهار در تفسیر «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»^۱ وارد شده که مراد، ظهور قائم آل محمد است.

در آن کتاب است که مؤلف گوید: فعل لغو و عبث از حکیم صادر نمی‌شود و آن چه

الصحيح الاصحاح في مناقب مهابد و مناقب المصطفى

۳۴۴۴

بدهت عقل و آیات و اخبار، ناص بر آن است، مقصود از رجعت، تلافی و انتقام کشیدن از ظالمان و مجازات و مکافات ایشان است، پس هرگاه توبه کنند و مجازات به عمل نیاید، برگرداندن ایشان به دنیا بی فایده خواهد بود.

به علاوه نفسی که در خبایث به منتهای مرتبه رسید، خود را از سنخ عالم سجین قرار داد و استعداد فطری خود را ضایع نمود، در این عالم انبیا و اوصیا به جهت هدایت خلق مبعوث شدند، آن همه ریاضت کشیدند و نتوانستند ایشان را هدایت کنند، بلکه بر طغیان، تمرد و عصیان افزودند و مفسدی از ایشان صادر شد که تا دامن قیامت آثار آن محور نگردد، آن‌ها به همین حال مردند و از دنیا رفتند.

ثانیاً قابلیت و استعداد هدایت ایشان چگونه افاضه می‌شود و چگونه ماهیات خبیثه ایشان قلب می‌شود، چون عالم تربیت و خروج از قوه به فعل، این عالم بود. در این عالم، آن چه از لوازم ماهیات خبیثه ایشان، از مفسد عامه و شرور غیر محصوره بود، از قوه به فعل آمد و بعد از مردن، دیگر تربیت و افاضه استعداد و قابلیت نخواهد بود که در حیات ثانی از قوه به فعل آید. میدان سخن در این مقام وسیع است و این کتاب را زیاده بر این، بسط نیست.

[تفسیر و شرح کلمه رجعت]

نجمه

۱۳

فاضل معاصر دانشمند الشیخ روح‌الله المازندرانی البارفروسی در کتاب کاشف الریبه فی اسرار الغیبه فرموده: ویب معروف در مذهب جعفری، مسلک علمای اثنا عشری و اعتقاد عوامی، به عود ارواح در اجساد، پیش از قیامت کبریا می‌باشد، در اصطلاح و بیان امنای دین، نام این عود را رجعت نهادند.

معنی رجعت چیست؟ کشف بدیهی در عرف و لغت است. معنی لفظ رجعت، عود شی به محل خود است؛ پس از این که در آن محل بود و خارج شد. به عبارت دیگر، برگشتن هر چیز به مرکز خود است، چون در این جا نفس ناطقه انسانی و روح

ملکوتی، پس از خروج آن از بدن عنصری مادی به موت طبیعی و سیر در عالم برزخی، مرهٔ ثانیه به این بدن دنیوی در همین دنیا عود و رجوع می‌کند، لذا نام این حال انسانی را از باب اطلاق عام بر خاص، رجعت نهادند که از اقسام صور نقل، را حجیت می‌باشد. از این نکته هویدا گردیده که رجعت با ظهور فرق دارد، از اخبار هم، افتراق مستفاد می‌شود، وجه بینونت، دوئیت و افتراق وضوح دارد، زیرا ظهور حضرت در ضمن حیات مستمرهٔ باقیهٔ او از روی حیات دنیویهٔ اولیهٔ ولادت اب و امّ ظاهریه استوار یافته، عود روح بعد از خروج از بدن و حصول موت طبیعی نگردیده.

به عبارت دیگر، ظهور حیات بعد از ممات نخواهد بود، بلکه به ضرورت مذهب برای حیّ خواهد شد. حیات ولیّ مطلق، خاتم الاوصیا، متصل به ظهورش بود و ظهورش در حیات او واقع شد، به خلاف رجعت که آن ظهور اموات به عود روح خواهد بود، به عبارت دیگر، مرده زنده خواهد شد، حاصل مطلب وضوح دارد و احتیاج به بیان ندارد.

بلی! امواتی که در ظهور حضرت به ارادهٔ او که عین ارادهٔ الله است و به خواست او که عین خواست خداست، زنده می‌شوند؛ حضور حضرت، ملازمت دارند و او را نصرت می‌نمایند؛ برای آن‌ها زمان ظهور رجعت خواهد بود، برای آن که حیات ایشان پس از ممات حاصل شد و ارواح ایشان بعد از خروج عود نمود.

عبارت زیارت جامعه: «مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ» "خطاب به تمام ائمه است، با قطع به آن که برای آن‌ها غیر از خاتم الاوصیا ارتحال از دنیا حاصل شده، موت طبیعی هر کدام از آن‌ها را درک نموده، ارواح قدسیهٔ ایشان از اجساد عنصریشان خارج گردیده، مع ذلك به رجعت ایشان تصدیق شده، قاطع نزاع و مصدوق ادعا خواهد بود.

عبارت زیارت جامعه در اثبات رجعت

الصحيح الاصح والاقرب مذهبنا والحق المملوك

۳۴۴۶ بود.

اما رجعت برای تمام بندگان خدا من الأعلى الى الأدنى حتى الانبياء و الاولياء من آدم الى خاتم الاوصياء، بل برای کلّ من عاشر في الدنيا و اصابته نيل الفناء مقرر شده،

تخصیص به قومی دون قومی و به امتی دون امتی و شخصی دون شخصی نیافته، هر چند در خبر آمده، این منصب عظمی و موهبت کبر را تخصیص به من محض الایمان و محض الکفر داده، برای متوسطات بالفحوی نفی نموده الا آن که قابل تأویل خواهد بود، طوری که با عموم دعوی جمع خواهد شد، چون مراد از خبر، منع و نفی مستضعفین از مجانین و ضعفاء العقول خواهد بود که خداوند برای آنها در دار دنیا تکلیفی معین نفرموده، تکالیف آنها را در قیامت کبراً معین فرموده، در رجعت دنیا هم مقرر نشد، در دنیا برای آنها اولیا تعیین شد، رجعت هم برای اولیای آنها خواهد بود، زیرا رجعت در دنیا خواهد شد و احکام دنیا به هم اختلاف نخواهند نمود.

از این نکته، هویدا گردیده که تمام مخلوقات من الاولین و الاخرین یا محض الایمان می باشند یا محض الکفر، قسم ثالث ندارد که ایمان مشوب به کفر باشد، چون معیار و میزان تمیز مؤمن از کافر، ولایت و محبت محمد و آل محمد شده، محبت و مودت ایشان، ترازوی عقاید و اعمال عقاید و اعمال موجودات گردیده، خداوند تمام مخلوقات، من الادم إلى الخاتم را به محبت ایشان امتحان نموده و لذا انبیا و اولیا از شیعیان ایشان محسوب شده اند.

خداوند هم در قرآن فرموده: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»^۱، تمام مؤمنین من الاولین و الاخرین و من الانبیا و المرسلین از شیعیان ایشان خواهند بود.

بالبدهت امت آنها به طریق اولی و تمام منافقین و جاحدین من الاولین و الاخرین از اعدا و معاندین ایشان خواهند شد. اگر امکان قسم ثالث بود، قاعده موازین بودن محمد و آلش به هم می خورد، چون تخلف برمی دارد، حال آن که در زیارت، «السلام علی میزان الأعمال»^۲ خوانده می شود، در هر صورت میزان تشخیص سعید از شقی و مؤمن از کافر به ولایت شده، شبهه ندارد.

بالبدهت محبت و ولایت، تفکیک بردار نیست و شایسته امتزاج نمی باشد، به

العبودية الحسنة والخير والفضل مولانا صاحب الزمان

۱. سوره صافات، آیه ۸۳

۲. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

علاوه در تصوّر عقلائی هم اشکال دارد. چگونه در یک محل، ضدّین یا تقابل عدم و ملکه با هم جمع شود و الا تضاد و تقابل معنی ندارد و این خلف است.

از این اشارات آشکارا شده که تمام مکلفین من آدم الی الخاتم غیر از مستضعفین، یا مؤمن محض اند یا کافر محض. مؤمن مخلوط به کفر موضوع ندارد تا از خبر مستثنی شود که رجعت برای آنها میسر نگردد، مگر مستضعفین که آنها به هیچ کدام متّصف نگردیدند، خارج از موضوع خیر بودند و به استثنا احتیاج نداشتند. از این جا می توان گفت، خبر مفهوم ندارد و در مورد غالب وارد گردیده.

[ادله اربعه بر اثبات رجعت]

نجمه

۱۴

اما الدلیل بر اثبات رجعت: مخفی نماند ادله اربعه؛ یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل، حاکم بر رجعت می باشد. آیات قرآنی دالّ بر رجعت، زیاده بر یک صد، بلکه به دو بیست می رسد که از تفسیر معصومین علیهم السلام به رجعت ترجمه گردیده، به علاوه بعض آیات، ظهور در رجعت داشته، بلکه به دلالت اقتضا، صریح در آن شده؛ مانند «وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»^۱ «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا»^۲ زیرا اگر رجعت نبود، پس از ارتحال از دنیا، موطن عود ارواح، منحصر در قیامت می شد و برای عذاب ادنی محلی نبود؛ چون قیامت محلّ عذاب اکبر بود و دنیا هم، قبل از ارتحال، مورد عذاب نیست.

بناءً علی هذا، اگر عالم بین العالمین و برزخ بین دنیا و قیامت؛ یعنی عالم رجعت نبود، ذکر عذاب ادنی لغو و بی فایده می شد، هم چنین حشر روز قیامت کبرا برای عموم بندگان خدا خواهد بود نه این که مخصوص فوج؛ یعنی گروهی از هرامت باشد، پس مستفاد می شود که بین دنیا قبل از فنا و قیامت کبرا، عالم دیگری خواهد بود که برزخ

مفاد اخبار در عود ارواح به اجساد

الصحيح الاصح والافضل والافضل هو الهدى والهدى هو الحق والحق هو الله

۳۴۴۸

۱. سوره سجده، آیه ۲۱.

۲. سوره قصص، آیه ۸۳.

این دو عالم خواهد شد. مسلماً در قیامت و شعب او نخواهد بود، لابد در دنیا خواهد شد که ارواح به اجساد خود مراجعت خواهند نمود، مقصود از رجعت هم همین است و غیر از این نخواهد شد.

اما اخبار به حدّ تواتر رسیده که مفادشان این بوده، تمام ارواح بعد از موت، به اجساد خود در دنیا عود خواهند نمود، حتی در خبر آمده، شخصی از معصوم پرسید: پیر شدم، قوایم تحلیل رفته، استخوان‌هایم تحلیل رفته و در هم شکسته، دلم می‌خواهد در آخر عمر در رکاب شما کشته شوم تا از شهدا محسوب باشم.

معصوم فرموده: شهادت نزد ما منحصر به دنیا نگردیده، در عالم رجعت هم می‌توانید ملازمت ما را اختیار کرده، شهید شوید.

به علاوه، اخبار وارده مسلّم که آن چه در امم سابق واقع شده، در این امت واقع خواهد شد، رجعت در امم سابق نیز بوده. حکایت عزیر پیغمبر و موت هفتاد نفر از مصاحبین حضرت موسی معروف است که پس از مردن رجعت کردند؛ در این امت هم خواهد شد.

اما الأجماع به اقسام ثلثه:

نزد امامیه؛ یعنی به هر یک از تضمّن، لطف و کشف قائم بر رجعت شده، احدی در آن شبهه خلاف نکرده مگر این که نسبت خلاف به مفید - علیه الرحمه - داده شده، لکن در واقع او هم مخالف نبوده، ایهام کلام او راجع به کیفیت بوده، نه اصل مطلب.

اما عقل: دلالت آن بر رجعت به طرق مختلف تصویر شده، از جمله عقل نظری موهوبی یا اکتسابی صحیح حکم می‌کند که به مقتضای حکمت خداوندی و عدل الهی بعید است خدا حقوق بندگان خود را اعطا نماید و حقّ هر ذی حق را به مستحقّ

نرساند، بدیهی است فواید رجعت برای اخذ حقوق مستحقّین است که هر گاه کسی مظلوم شد، رجعت نماید تا حقّ خود را از ظالم بگیرد و هر گاه استحقاق قصاص داشت، قصاص کند.

لابد این سلطنت حقوقی مخلوقی باید در دنیا باشد نه قیامت کبرا، زیرا زمام امر

قیامت با خداوند است. سلطنت آن روز برای ذات او و برگزیدگانش است، مواخذه آن روز از خصایص ذات ربوبی است، هیچ بنده‌ای سلطنت بر مؤاخذه ندارد، پس لا علاج در یک موضع باید معین شود برای این که حقوق مظلومین را اعطا نماید و حقوق هر که را به او برساند و الا با عدالت و حکمت خلقت منافی است، بالبداهت حقوق مظلومین در دنیا اولی اعطا نشده؛ چون کثیری از مظلومین در حال مظلومیت از دنیا ارتحال نموده‌اند، چگونه خداوند حقوق آن‌ها را اعطا نموده و بر ظالم سلطنت داده؟ لابد باید برای خداوند محلی برای اعطای حقوق مستحقین باشد و آن در آخرت نخواهد بود، که آن روز، روز سلطنت مخصوصی خدا شد و در دنیای اولیه هم که نشد، پس باید برای ارواح به اجسام در دنیا عود شود تا حقوق خود را دریافت نمایند.

از جمله به براهین قطعی ثابت و محقق گردیده طفره محال است و ابداً امکان ندارد، پس باید اشیا به رشته تناسب برقرار باشند و به هیچ قسم طفره نروند. اگر بین عالم دنیا و عقبی واسطه‌ای نباشد، طفره لازم می‌آید؛ زیرا هر گاه ارواح پس از ارتحال از اجساد دنیا، به قیامت کبرا رجوع نمایند، به هیچ وجه به اجساد رجوع نکنند و بداهتاً طفره رفتند، برای آن که دنیا در غایت کثافت و قیامت در نهایت لطافت می‌باشد، پس لابد بین این دو عالم، عالم متوسطی بوده که او را به طفره گذرانیده. بدیهی است عالم متوسط، عالم رجعتی است که واسطه بین دنیا و قیامت کبرا خواهد بود و در آن مانند قیامت کبرا عود ارواح به اجساد خواهد شد.

از جمله عقل حکم می‌کند باید لحاظ و مشابهت ملحوظ گردد؛ بدیهی است بین بدن دنیوی و آخرتی، هم چنین بین عالم دنیا و قیامت کبرا، مشابهت و سنخیتی نیست، چرا عالم اولی دنیا در کثافت و عالم قیامت در لطافت می‌باشد و میان کثیف و لطیف سنخیت نیست، لابد باید در عالم دنیا اجسام، لطافت حاصل کنند و آن عالم باید لطیف باشد تا بین عالمین سنخیت و مشابهت پیدا شود، بدیهی است چنین لطافتی در این عالم نیست و ناچار باید عالم دیگری باشد که خود لطیف باشد و اجسام در آن لطیف گردد تا به قیامت شباهت پیدا کند. آن عالم بین عالمین، عالم رجعت خواهد بود، زیرا در آن

براهین قطعی بر عدم طفره

الصحيح الاشارة الى اثبات مهدوية الحجية المستقر

اجسام لطیف خواهد شد و خود عالم لطیف خواهد بود، چون اگر خود لطیف نباشد، اجسام در آن لطیف نمی‌شود، لذا وارد شده در زمان ظهور، اشخاص هر کدام، قوهٔ چهل مرد را دارند و چهار فرسخ در چهار فرسخ، صوت همدیگر را می‌شنوند و شرق و غرب همدیگر را می‌بینند، این مراتب و مقامات نبوده مگر برای این که عالم لطافت به هم رسانیده و اجسام در آن لطیف گردیده، حال آن که عالم ظهور در دنیا بوده و قبل از عالم رجعت بر پا شده، لابد عالم رجعت که بعد آن می‌شود، باید الطف و اصفی از آن باشد تا اجساد، استعداد قیام قیامت را پیدا کنند و سخیت بین اجساد عالمین محقق گردد، تا آن که عین اجساد این عالم در آن عالم طلوع و ظهور کند.

از این جا هویدا گردیده عالم ظهور، الطف از دنیا بوده که عین اجساد این عالم در عالم ظهور، طلوع کرده، هم‌چنین بین عالم ظهور و رجعت، تا آن که اجساد به لطافت رسیده، خود را قابل قیام عالم قیامت نماید و مشابهت و سنخیت به هم رسانند.

از جمله اقتضای خلقت رجعت افتاده، زیرا اشیا پس از قوس نزول در مقام تکمیل استعداد، سیر قوس صعودی کرده، به تدریج خود را ترقی داده، آناً فاناً در سیر تکمیل استعداد نهوض قیامتی بوده که منتهی درجهٔ قوس صعودی شده، وجود انبیا و اولیای معین و ناصر در ترقیات گردیده؛ مادامی که حرکات افلاک و اقتضای عناصر به انتها نرسیده، موجودات در سیر کمالات برقرارند، از عالمی به عالم دیگر مبدل می‌شوند، تحصیل لطافت می‌کنند و چشم مرکب را پرورش می‌دهند تا استعداد و قابلیت رسانیده، در هر عالم، مرکوب خود سازند، لذا پس از ظهور و نزول در دنیا، تحت تکلیف آمدند، به انبیا محتاج شدند، برای آن که اجساد مرکوب را استعداد دهند تا ترقیات و استعداد به هم رسانند، به صعود میل پیدا کنند که در هر نشأت و هر دوره

مرکوب ایشان باشند، تا این که به غایة القصوی برسند، دایرهٔ قوس صعودی را کاملاً سیر کنند، سیر خود را به انتها برسانند و استعداد قیام قیامت را کامل کنند.

بالبداهه برای رسیدن به این مقصد، طی مراحل لازم دارند و سیر مقامات می‌خواهند، لذا در دنیا مقداری استعداد به هم زده، خود را مستعد عالم ظهور نموده که

الطف و اصفی از این عالم بوده و بعضی از نفوس مستعدّه در آن عالم و نشأت ظهور، رجعت نموده، ملازم حضور حضرت گردیده‌اند و بعضی دیگر که قابل رجعت زمان ظهور حضرت نبوده، عالم دیگری لازم دارند که خود را تکمیل نموده، مستعدّ قیام قیامت شود. به ناچار آن عالم باید غیر از عالم ظهور و غیر از عالم قیامت باشد و باید با اجساد دنیوی گردد که مرکوب شود.

البته آن عالم متوسط، عالم رجعت خواهد بود که در آن استعداد موجودات کامل خواهد شد و بعد از آن قیامت قیام خواهد نمود. تمام موجودات قابل کامل استعدادی از ابدان مرکوب دنیوی وارد در قیامت خواهند شد، زیرا به تدریج و سیر در عوالم و مقامات خود را به درجات عالیات رسانیدند و ابدان خود را قیامتی نمودند.

[تقریر دیگر عقل بر رجعت]

نجمه

۱۵

تقریر دیگر از حکم عقل بر رجعت آن است که قوس النزول و قوس الصعود که برای انسان مقرر شده، اقتضای عالم رجعت را نموده.

توضیح اجمال مستور این خواهد بود که برای هر چیز و هر موجود، خواصی جعل شده؛ حضرت باری تعالی چیزی را بدون خاصیت خلق نفرموده، فعل عبث و ایجاد مهمل از او صادر نشده.

دلایل قطعیّه عقلیه در رجعت

الصّبح الاسفرونی الغائب مهد ویدة الحجّة العظمیة

[خواص اعداد]

من جمله برای بعضی مراتب اعداد، خاصیت خاصی معین شده که آن خاصیت و فایده در غیر آن نبوده، مثلاً در عدد ثلثه، مراتب کمال ظهور اشیا را در آن مرتبه قرار داده، خاصیت مخصوص آن را تکمیل ظهور اشیا نموده؛ لذا هر انسانی وقتی تولّد یافته، حال صباوت دارد، پس از آن، حال شباب و جوانی پیدا می‌کند و بعد به شیخوخت می‌رسد؛ مرتبه ظهور ولادت در آن مرتبه کامل گردیده.

لذا سوّمی از ائمه؛ یعنی ابا عبدالله الحسین علیه السلام به جهاد مبعوث شده، ظهور دین جدّ خود را به درجه کمال رسانده، بالبداهت ظهور دین جدّش قبل از بعث او ناقص بوده، امام جعفر صادق علیه السلام ظهور رواج دین را کامل ساخته؛ چنان که ابا عبدالله مکمل ظهور دین شده و آن را رواج داده، در عدد سته خداوند، مرتبه کمال بلوغ اشیا را در آن معین نموده و از خواصّ مختصّ آن قرار داده، لذا از بدو ظهور انبیا، موجود این مرتبه را که وجود مبارک خاتم الانبیا باشد، خاتم آنها گردیده، ظهور ادیان پنج پیغمبر اولوالعزم را به حدّ بلوغ رسانده؛ خداوند ظهور خلقت عالم را به این عدد ختم کرده، فرموده: «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ».

بیان خواصّ اعداد به تفاوت آنها

در عدد سبعة کمال قوام و بقای موجودات در آن معین شده، بدون آن موجودات قوام و بقا ندارد، لذا خداوند عدد انبیای اولوالعزم را به یک معنی در این عدد جعل کرده، آسمان و زمین را به این عدد خلق نموده، کواکب سیّاره را به این عدد ایجاد فرموده.

در عدد دوازده خاصیت او را متمّم کمال ظهور قوام اشیا قرار داده.

در سبعة که خاصیت آن کمال بقا و قوام اشیا بوده، عدد دوازده متمّم او گردیده، لذا عدد بروج سماء به دوازده شد و عدد حضرات نقبا به دوازده رسید.

در عدد اربعین خاصیت مخصوص آن را کمال بلوغ مرتبه عالیّه قرار داده که کمال هر مرتبه عالیّه به آن عدد حاصل شده، لذا بعث خاتم انبیا، اکمل اهل دنیا در آن عدد شده، کمال ایّام عزا به او منتهی گردیده، ترقی نطفه به آن عدد شده، هکذا درجه به درجه، انعقاد نطفه صدیقه کبر علیه السلام پس از ریاضت آن عدد به عمل آمده و اعطای خیر کثیر بعد از عبادت آن عدد که خدا وعده داده.

در عدد سبعین خاصیت آن را ترقی درجات معین نموده، خداوند ترقی درجات هر ذی درجه را در آن عدد کامل فرموده، لذا حجب بین خود و عباد را به آن عدد قرار داده، حتّی نبی مقدّس، انّ الله سبعین حجاباً من النور و الظلمة فرموده، عدد مصاحبین

موسی را به آن منطبق ساخته.

در عدد ثلث مائه و ثلاثه عشر کمال قوت و غلبه را در آن جعل نموده، لذا عدد اصحاب بدر به آن عدد بوده که غالب شده؛ عدد اصحاب طالوت به آن عدد بوده که بر جالوت غالب گردیده و عدد اصحاب خاتم الاوصیاء علیه السلام به آن مقدار خواهد بود، نظر به آن چه از اخبار استفاده شده.

پس از توضیح، وضوح یافته که هر انسان پس از نزول و هبوط در دنیا، در قوس صعود ظهور نموده، کمال ظهور او در صعود، قیامت کبرا گردیده، محل ظهور آن دنیا شده، وسط آن قهراً عالم رجعت افتاده و الاقاعده خواص اعداد منحزم می شده، کمال ظهور بدون ثلثه گردیده و این خلف خواهد بود، زیرا کمال ظهور به اقل مرتبه ثلثه حاصل نخواهد شد.

از جمله، تسالم تمام ملل و نحل شده که عقل، شرع را تصدیق نموده، بین عقل فطری موهوبی یا اکتسابی صحیح و بین شرع، مخالفت اتفاق نیفتاده، آن چه از مخالفت احساس شده، صوری بوده یا منزل بر عقل متعارفی گردیده. پس از تصدیق عقل به حکم شرع، تصرفاتی در احکامات شرع برای عقل نمی ماند؛ تصرفات عقل در موضوع شرع منتهی می گردد و برای او حکمی نمی ماند، هر گاه در مواضعی مخالفت شد، باید بر عقل متعارفی حمل نمود.

پس از توضیح این مقدمه، شبهه ای نمی ماند که تمام نفوس در دنیا رجعت دنیا دارند و بدون رجعت، قیام قیامت نمی شود؛ زیرا شرع به آن اخبار نموده، آیات قرآنی حاکی از رجعت، به تفسیر ائمه علیهم السلام بیش از مائه، بل مائین شده، اخبار ائمه به حد تواتر رسیده. چون در کتب مفصل، آیات قرآنی و اخبار ائمه علیهم السلام ثبت و درج گردیده، در این وجیزه ذکر نگردید و با وضع وجیزه منافی بوده، بلکه اهتمام ائمه علیهم السلام در رجعت، بیش از احوالات قیامت بوده، برای آن که اهل خلاف در این مسأله اختلاف نموده اند.

پس از این اشارات وافی از معصومین علیهم السلام، ثبوت رجعت از بدیهیات گردیده؛

الصحيح المستقر في اوقات مهد وينا الحجة المنتظر

چنان که اعتقاد به آن، ضروری مذهب شده، بعد از این برای عقل تصرّفی نمی ماند تا در وجود آن خدشه کند، یا اصل حقیقت رجعت را انکار نماید.

[تقدّم رجعت امام حسین (ع)]

نجمه

۱۶

مخفی نماند که رجعت برای حضرت ابا عبدالله علیه السلام، مقدّم بر همه واقع گردیده، برای همان علت که سابقاً ذکر شد و حالیه اشاره می شود که وجود حضرت خاتم الاوصیا از نضح طینت حضرت ابا عبدالله علیه السلام که مجمع انوار خمسه بوده، به وجود آمده، زمان ارتحال او که نزدیک شده، امانت نوریّه را به مرکز برگردانده، چون از این جا به او رسیده، دوباره به او برگشته، لذا آن وجود مبارک را نظر گرفته، زنده نمود، قائم مقام خود گرداند، تا آن که بعد از ارتحال او، زمین خالی از حجّت نماند. شاید به همین جهت در حیات حضرت، آن وجود رجعت می کند. حضرت، امر سلطنت را به او واگذار می کند، خودش ارتحال می نماید. سیدالشهدا او را غسل می دهد، کفن می کند، نماز می خواند و دفن می نماید.

بر رجعت حضرت مستور نماند که تمام اصحاب آن حضرت نیز رجعت می کنند، حتی تمام مؤمنین و موالیان ایشان. حضرت امیر المؤمنین هم رجعت می کند، سیدالشهدا علیه السلام را یاری می نماید تا کشته می شود، سیدالشهدا علیه السلام او را کفن و دفن می کند. در دفن حضرت پیغمبر، فاطمه زهرا و حضرت مجتبی، حتی خاتم الاوصیا رجعت می کنند، در تجهیز او حاضر می شوند و در ارض غری که مدفن فعلی می باشد، او را دفن می نماید. هم چنین یزید و اتباعش هم رجعت دارند، با ابا عبدالله علیه السلام محاربه می کنند، مغلوب می شوند. عیالات ایشان را اسیر می کنند، بر عکس کربلا، طابق النعل بالنعل. از این نکته هویدا گردیده که رجعت ابا عبدالله ملزوم رجعت اصحاب او، مؤمنین، یزید و اتباع او شده.

۳۴۵۵

اما نسبت به اصحاب و مؤمنین از قبیل شمس و ضوء می باشد، هیچ وقت ضوء

خارج نمی شود، هم چنین وجود دوستانش از او جدا نمی گردند، برای همان نکته ای که در عالم امری مذکور شده که تمام مؤمنین من الاولین و الاخرین شعاع ایشان می باشند، البته وضوح دارد، شعاع از ذی الشعاع جدا نمی شود.

اما نسبت به یزید و اتباع او نظیر وجود و ماهیت خواهد بود. هیچ وقت ماهیت و حدود از وجود، خارج نخواهند شد، حدود و قیود با وجود توأم خواهد بود، ظلّ از ذی ظلّ جدا نخواهد شد.

از این جا گفته شده، هر مؤمنی، فرعون و هر نبی ای شیطانی لازم دارد، حضرت موعود - عجل الله فرجه - بدون سفیانی ظاهر نمی شود و سیدالشهدا علیه السلام به همین نحو در دنیا سلطنت می کند.

در خبر آمده: چهل هزار سال سلطنت دارد، ابرویش، چشم های مبارکش را می پوشاند. وقتی اجل او نزدیک گردید، پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت می نماید، چون برای امیرالمؤمنین رجعات و کرات خواهد بود، سیدالشهدا سلطنت را به او تفویض می نماید، مشغول سلطنت می شود تا اجلش به حسب امر خداوندی برسد.

حضرت خاتم النبیین رجعت می نماید، امیرالمؤمنین سلطنت خود را به او می سپارد. جهان فانی را وداع می کند. حضرت او را دفن می نماید، به امر سلطنت استوار دارد و مدت سلطنتش را خدا می داند. بعد از بلوغ اجل او، مورد قیام قیامت خواهد شد، سایر انبیا و ائمه بین رجعت این سه وجود، رجعت خواهند نمود و از اعوان ایشان خواهند شد. پس از رجعت رسول الله، مقام ظهور قیام کبرا می شود؛ استکمالات نفوس انسانی و سیر افلاکی به حد کمال رسیده، بعدها دوره استیفا آمده، از مراحل استکمال می گذرد.

سلطنت حضرت سیدالشهدا در این دار دنیا

الصبح الأسفری و العیاش مهد و یة الحجبة العظمیة

[رجعت با بدن دنیوی]

نجمه

۱۷

مخفی نماند عالم رجعت و ظهور قیامت به همین بدن دنیوی خواهد بود، برای آن

که نفس ناطقه انسانی از آن جایی که در بقا محتاج به جسم است؛ چنان چه معروف است، نفس ناطق، روحانیة البقاء و جسمانیة الحدوث است، پس برای خود، متعلق لازم دارد زیرا بدون محل و متعلق، داخل در مجردات و عالم عقل است، برای عقول، معاد و رجعت معنی ندارد و هرگاه به بدن و محل دیگر متعلق باشد، ظلم لازم می آید. به علاوه عین مذهب تناسخ می شود و هرگاه فانی شود، مات فات می گردد و لابد به بدن دنیوی و مرکوب ظاهری، رجعت و معاد خواهد داشت.

توضیح مقال به نحو اجمال: بدن عنصری دنیوی، وقتی محل مرکوب روح رحمانی گردیده، ملازمه بین روح و جسد افتاده، تفکیک میان ایشان از محالات محسوب شده؛ برای آن که هرگاه بدن بعد از خروج روح به موت طبیعی فانی گردد، چنان که از غیر بدن معصومین و بعض مؤمنین و منتجبین مشاهده و محسوس گردیده؛ حال نفس ناطقه متعلق به این بدن، خالی از صوری نمی ماند یا به فنای بدن، او هم فانی و معدوم می شود، کما این که طبیعیین و دهریین قایل اند، لازمه این قول، انکار معاد است، بطلان این قول در محلش مقرر شده، برای آن که خلاف سیره مسلمین، بلکه تمام اهل شرایع من الانبیاء المرسلین السابقین می باشد. به علاوه با تجرد ارواح و بقای ایشان به بقاء الله جمع نمی شود، ثبوت تکالیف لغو و مهمل می شود مگر آن که نفس ناطقه را انکار نمایند و حقیقت انسان، بل تمام موجودات را همان مزاج عناصر اربعه بدانند، وجدان بر خلاف آن حاکم است. شرایع معلومه، بالضرورة او را نفی می نماید، حالات انسانی در عوالم نومی و رؤیای محسوسی با این قول بینونت دارد. این وجیزه اقتضای تفصیل را ندارد، من باب اشاره مذکور گردید.

یا در بقا باقی می ماند، هرگاه محتاج به بدن نشود، بدون محل قائم می گردد، در این صورت از عالم عقول و داخل در موجودات عالم جبروت می شود، برای آن ها معادی مقرر نگردیده، در هیچ شرعی به معاد آن ها اخبار نداده، به علاوه لفظ معاد دلیل بر عدم معاد آن ها می شود، چرا که معاد، عود بعد از زوال است و برای مجردات، تبدلات نخواهد بود و اگر در بقاء محتاج به بدن دنیوی باشد، لازمه این قول، تناسخ است و

تناسخ در محلّش گذشته که اصل ندارد، نیز موجب منع ذوی الحقوق و اعطای غیر ذوی الحقوق می‌گردد و نتیجه آن اراده جزاقیّه باری تعالی می‌شود، تعالی الله عن ذلك، پس باید به همین بدن باشد، به همین بدن رجعت و معاد کند.

[معاد جسمانی یا روحانی]

نجمه

۱۸

بدان عود ارواح به ابدان دنیویّه در زمان رجعت استبعادی ندارد مگر آن که با حس و عیان مخالف می‌شود که این بدن در برزخ قبر متلاشی گردیده، معدوم شده، حال چگونه عود می‌نماید، به علاوه اعاده معدوم که از محالات اولیه محسوب گردیده، شرمه است و طایفه قلیله به جهت محذورات مذهبیه در اعتقاد معادیّه به این قول قایل شدند و الا معتبرین و کملین حکما و متکلمین آن را محال می‌دانند؟

جواب: این استبعاد بعون الملک الوهاب اشکالی ندارد، هرچند در صورت، مشکل می‌نماید. فحول در این مقام ذهول نموده، به بعض محذورات ملتزم گردیدند، لذا معاد جسمانی را انکار کردند، به روحانی قایل شدند، یا به جسم عالم دیگر گفتند، نام آن جسم را هور قلیایی؛ یعنی جسم عالم دیگر که عالم مثال، برزخ و اشباح باشد، نامیدند و گاهی به بدن اصلی تعبیر کردند، لکن ملخص مقال در رفع اشکال آن که جسم عنصری دنیوی بعد از این که متعلق روح شده، مرکوب او گردیده، برایش فنا و زوال تصویر نمی‌شود، آن چه محسوس شده، متلاشی گردیده، به حقیقت او مربوط نبوده، بلکه احوال عارضه و امور طاویه بر حقیقت بوده که ریخته شده و متلاشی گردیده و الا اصل حقیقت انسانی و طینت نفس الامری او، منبع حقیقت و حافظ صورت او گردیده، شیئیت او به او قائم شده، مدار دوران اسم گردیده، به بقای او، انسان اطلاق می‌شود، هر چند غالب اعضای ظاهری او ناقص باشد، تمام اعضای غیر ریسه را فاقد گردد، معدوم نمی‌شود؛ مانند چنبر گرد و مدور می‌شود، در برزخ قبر می‌ماند. احدی آن را نمی‌فهمد؛ چنان که معصوم خبر داده؛ بعد از این که بدن متلاشی شده، پوسیده

الصحيح الاصح والاشرف والابواب مهدوية الحجية المنطقية

گردیده، اصل طینت انسان مانند کوه می شود، در قبر می ماند ولی فانی نمی شود. در زمان حشر، خداوند همان را صورت خارجی می دهد، مثل قیافه اولی محشور می سازد؛ چنان که بار اول به او لباس هستی داده، از نطفه به علقه و از علقه به مضغه رسانده، تا آن که صورت حیوانی به او داده و سپس لباس انسانی به او پوشانده. هم چنین خداوند کوه را نضح می دهد تا مقامی که صورت انسانی و نفس ناطقه به آن تعلق می گیرد، با خلاق در رجعت و قیامت قیام می کند، در صورتی که عین همان بدن، عنصری دنیایی است، به هیچ وجه تبدلات و تغییرات نیست، زیرا مناط شیئیت شی به اعتبار حقیقت و طینت او شده، طینت و حقیقت یکی بوده، دو تا نشده، الآن کما کان است مانند حالات انسان در عالم جنینی تا به شیخوخیت برسد، در همه احوال حقیقتاً و واقعاً همان است که در حال جنینی بوده با آن که چقدر تبدلات حاصل شد، از جنینی به دنیا آمده، حال صباوت داشت، به تدریج تغییرات نموده، نمو کرده، به شباب رسیده، عوالمی در این مرتبه گذرانیده، به شیخوخیت تأویل شده.

چه بسا در سیر این مراحل زیاده و نقصان نموده، سمین و لاغر شده، در بعضی اعضا او نقص وارد آمده و مع ذلک همان بوده که بوده. در هیچ احوالی غیر او بر او اطلاق نشده، چون اصل حقیقت و طینت که منبع و محلّ این عوارض، تغییرات و تبدلات بوده، محفوظ مانده، همان اصل حقیقت و طینت بعد از عروض موت و حصول تبدلات و تغییرات در عالم قبر محفوظ می ماند و فانی نمی شود؛ مانند کوه؛ یعنی چنبر گردد.

چنان که معصوم علیه السلام خبر داده، به کوه تشبیه نموده. گمانم خداوند اصل طینت انسان را در برزخ قبر به شکل مدور قرار داده، تا در دوام اضبط و اقوم شود، برای آن که مشکل مدور اجزای او، بعضی مقوم بعضی می گردد، به خلاف شکل مستطیل که اجزای جزء او با هم مساعدت و تقویت ندارد، لذا سریع الزوال می باشد، به خلاف شکل کروی شاید برای همین نکته، آسمان و زمین به شکل کره خلق شدند.

بالجملة در قبر می ماند، همان را خداوند به قدرت کامل نضح می دهد؛ چنان که در

الْعَبْقَرِيُّ الْجَنَّتِيُّ وَالْحُضُولُ مَوْلَانَا صَاحِبُ الزَّمَانِ

در نضح انسانی از مراحلی به مراحل دیگر

مرحلهٔ اوّل نضج داده، از عالمی به عالم دیگر برده، از رحم به دنیا آورده، از اوّل غیریت به هم نرسانده، در تمام صور عین اوّل بوده. هم چنین سیر او در عالم قبری به عالم رجعتی یا قیامتی، به هیچ وجه فرقی ندارد و عین اوّل مبعوث می‌شود، واقعاً نه تنزیلاً. به عبارت دیگر حقیقت و طینت انسان، مانند دانهٔ گندم می‌ماند، هرچه او را بیفشانی، چه قدر حالات پیدا می‌کند تا جمع‌آوری شود، آن دانه همان دانهٔ گندم است، بلکه در هر حال از حالات صدق می‌کند که این همان گندم است و این نیست مگر به جهت آن که اصل حقیقت او محفوظ است، منتهی در صورت و ظاهر مستور است. حال ثانی او غیر از حال اوّل می‌ماند و لکن در جمیع حالات همان اوّل است.

در دفع توهم از طینت انسان

غایة الامر صورت شخصیه تغییر یافت و الا صورت نوعیه محفوظ است. و به عبارت دیگر حقیقت و طینت انسانی مانند رنگ و جوهر، و حنا را می‌ماند که در باطن حنا محفوظ است هرچه حالات بر حنا طاری شود شکل‌های مختلف درآید مادامی که آن رنگ حنایی باقی است اطلاق حنایی بر او صحیح است هر چند به رنگ‌های گوناگون درآید و هم چنین مناط و مدار انسان به طینت او است تا محفوظ است انسان همان انسان است هر چند به اطوار مختلفه طلوع کند و به الوان متفاوته ظهور نماید اگر چه سبب تبدلات و اطوارات موت طبیعی باشد توهم نشود که اصل طینت انسان غیر از عناصر نبوده بعد از تلاشی هر جزء به اصل خود برگشته و یا معدوم شده کجا اصل محفوظی مانده که تبدلات در حکم عوارضات گردد مضرّ به اصل حقیقت نشود هر چند آن تبدل به موت حاصل شود با آن که بالعیان تمام بدن دنیوی او از خاک شده استخوان‌ها تمام پوسیده اثری ابداً از او نمانده برای آن که اصل طینت و حقیقت انسان از عناصر اربعه اسطغسی شده یعنی از باطن عناصر اربعه گردیده که به مراتب اصفی و اجلی از این عناصر بوده و این عناصر ظواهر و مظاهر او شده قاعدهٔ لکل ظاهر باطن و بالعکس تأیید این ادعا می‌کند از باطن عناصر خلقت آسمان و زمین محشر گردیده مقام «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» آمده و حال آن

۳۴۶۰

الصَّبْحُ الْأَشْفَرُ وَالْإِبْرَاقُ مَهْدُ وَبِئَاتِ الْحَجَّةِ الْمَشْكُورَةِ

که ارض یک ارض بوده افتراق و دوییت به لطافت و کثافت شده به باطن و ظاهر فرق کرده لذا گفته شده از ما هم گذشته تمام موجودات ممکنه من العلویة و السفلیة از عناصر اربعة مادة المواد اشياء گردیده تشبیه ندارد بدن متکون از آوردن نهایت لطافت می شود بدن برزخی را می ماند از ترقیات به خلع کثافت و به سیر مقامات و تفاوت درجات خلایق را برزخی می کند استعداد رجعت پیدا می کند رجعت می نماید از استکمالات عالم رجعت خود را بدن قیامتی می سازد - به حقیقت خود رجوع می کند کثافات را از خود دور نموده لطیف گردیده که حقیقت طینت از لطیف به عمل آمده پس از طی درجات و سیر عوالم و مقامات به اصل خود رجوع نموده به مرکز خود برگشته از این اشارات هویدا گردیده که بدن مرکوب روح در همه عوالم یکی بوده اصل طینت همه جا محفوظ مانده به هیچ وجه در هیچ عالم برای او تغیر و تبدل به عمل نیامده انقلابات در عوارض او شده که مدخلیت در حقیقت نداشته مقام اطلاق هو هو را بر هم نروده در همه عوالم هو هو بوده چون اصل مادة المواد محفوظ مانده به تبدلات و تغیرات و سیر عوالم و مقامات کامل شده خود را به مرکز اصلی و وطن واقعی خود رسانیده یعنی در عوالم انتقالات که دنیا و عالم رجعت باشد استعداد خود را کامل کرده در سلسله قوس صعودی به مرتبه کمال رسیده لطافت به هم رسانیده خود را قابل قیامت ساخته مبعوث قیامت گردیده - وقتی که حرکات افلاک متوقف شده امر دنیا به سر رسیده نفوس موجوده در تمام عوالم کمالات خود را تکمیل کرده به نحوی که قاطبه نفوس استعداد نفخه صور را پیدا کرده در آن وقت صور را اراده حق دمیده می شود تمام نفوس مبعوث می گردند ایام دار استکمال منقضى می شود دار استیفاء طلوع می کند از این تدقیقات و اشارات به مساعدت تفکر و التفات دفع شکوک و شبهات در تداخل اجسام یوم المیعاد می شود برای آن که معنی تداخل ادخال و اندراج احد الشیئین است در دیگری اما ذاتاً و حقیقةً و اما اثراً بر هر تقدیر فرع و موقوف است بر تراحم و تمناع احدهما بر دیگری ذاتاً و یا اثراً و الا تداخل محلّ و موضوع ندارد در محلّ کلام.

العنقی الحسنة في الخصال مولانا صاحب الزمان

برج دهم

[اشکالات وارده بر رجعت]

در اشکالات وارده بر وقوع رجعت و جواب از آنها و در آن چند نجمة است.

[عناد با امیرالمؤمنین (ع)]

نجمة

بدان که مخالفین در صدر اوّل در بیشتر از اوقات تنقید می نمودند و بدگویی می کردند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محض این که روی مردم را از آن حضرت برگردانیده و به جانب خود نمایند و چون از احکام و اعتقادات آن حضرت از آن ملعون ها سؤال می نمودند برخلاف احکام و معتقدات آن سرور جواب می گفتند و بر گفته خود که عین بدعت و ضلالت بوده به تکلف دلیل ها اقامه می نمودند و در مذهب حق تاویلها می سرودند و ایراد می نمودند شبهاتی را که در واقع بی اصل و هیچ بود به صورت حق و صواب و آنها را در نزد عامّة ناس دلیل از برای خود قرار می دادند و عذر از جهت خود می پنداشتند پس از این جهت ائمة هدی - علیهم صلوات الله - بیان فرمودند ادلّة حقّه ای که موصله ای به سوی طریق رشاد و نافه ای از برای حجج اهل خلاف و عناد است و آن ادلّه قسمی مجملات و بعضی از قواعد مسلمّات و برخی مفصّلات اند و از جمله آن ادلّه مجمله و شواهد متقنه که امر به آن نموده و او را اصلی قرار داده که از او باز می شود هزار باب قول ایشان است صلوات الله علیهم اجمعین که فرموده اند «خذ بما خالف القوم او بما خالف العامّة فانّ الرّشد فی خلافهم» چه آن که بدیهی است که قولی که به خلاف قول ایشان است همان قول امیرالمؤمنین و اولاد

ایات رجعت و تکالیف در آن وقت

العقبة فی الجنت فی الخوال مؤلانا صا الحبا الزمان

معصومین آن جناب است و معتقدی که بر ضد معتقد آن‌هاست همان معتقدات آن هادیان دین مبین است و از جمله مسأله رجعت است که چون آن حضرت و اولاد امجادش اعتقاد به آن نموده و خبر از او داده‌اند پس مخالفین آن را انکار نمودند در نهایت انکار و اشکالاتی بر وقوع آن وارد نموده‌اند که اول آن‌ها این است که قول به رجعت منافی ثبوت تکلیف است چه آن که کسی که مرده و قبل از قیامت رجوع به دنیا بنماید پس او رجوع به دار تکلیف نموده و اگر بگویید که دو مرتبه او مکلف است بعد از این که به مردنش تکلیف از او ساقط شده می‌گوییم مکلف بودنش مخالف با اصل است زیرا که اصل براءة ذمه او است در این هنگام از تکلیف و آن چه بر او ثابت شده تکلیف پیش از موت است به اخبار کسانی که معجز ظاهره مصدق آن‌هاست که کیفیت آن‌ها از جانب حق تعالی است و در رجعت او و دو مرتبه آمدنش به دنیا اگر بخواهد تکلیف بر او ثابت بشود باید به اخبار صاحبان معجزه کذائیه باشد و چون چنین اخباری در مرتبه ثانیه از آن‌ها نیست پس در این هنگام تکلیفی از برای آن‌ها نیست و اگر بگوییم که راجع به دنیا مکلف نیست پس قول خود را نقض نموده‌اید چه آن که می‌گویید این چنین شخص رجوع به دنیا می‌نماید به جهت اقامة دین و جهات فی سبیل الله تا آن که پر شود زمین از عدل و داد چنان که پر شده است از جور و ظلم و اگر بگویید رجوع به دنیا از برای مجازات و مکافات او است از اعمال و افعال و عقایدش است پس این خلاف اجماع است زیرا که مجازات و مکافات اجماعاً در روز قیامت است نه در روز رجعت پس بناء علی هذه المراتب رجعت صحیح نباشد.

و جواب از این اشکال این است که همان علتی که در دنیا باعث شده که این رجعت کننده مکلف باشد همان علت به عینها در زمان رجعت هم باقی است زیرا که دار دنیا و دار رجعت دار متاع و استعداد از برای معاد در یوم میعاد است و این در نزد کسی که عالم به علت ترکیب اجسام است از عناصر مختلفه متضاده و اعراض متغیره موجب از برای عدم بقاء بسی ظاهر و هویدا است و انقطاع تکلیف در دار دنیا دلالت ندارد بر عدم آن در زمان رجعت چه آن که جایز است این که بوده باشد انقطاع تکلیف تا اجل

الصحيح الاصح والاشد مهاد و في الحجج المستطرد

محدودی که عالم الله گذشته باشد که آن بعد از انقضای زمان رجعت او است چه آن که مقتضای دار تکلیف همان است که دار قیامت نباشد پس بنابراین دار دنیا و دار رجعت هر دو دار تکلیف اند و بودن رجعت کننده فرع تکلیف او است از عناصر و اعراض متغیره و این است جز این نیست که تکلیف از برای تعدیل نظام احوال مختلفه مکلف است به اختلاف ترکیب و اعراض آن چنانه ای که آن متاع و استعداد است از برای سفر آخرت که آن دار جزاست و اصل اولیه بر جواز تکلیف همین است که ذکر شد و بقای آن را در زمان رجعت استصحاب و شغل ذمه او به این استصحاب به تکلیف ثابت می داریم و اگر مسلم داشته باشیم به تکلیف توقف بر اخبار مخبر صادق صاحب معجزه داشته باشد پس آن موجود است و رجعت در نزد ما دار تکلیف است نه دار جزا و اگر مخالف بگوید که شما روایت می نمایید که در زمان رجعت صاحب خلائق با حسین بن علی بن ابی طالب است و در دار آخرت یا بعثت به سوی بهشت است و یا رفتن به جهنم و این منافی با نص قرآن و سنت و اجماع است که جزا و حساب در دار آخرت است جوابش این است که به تحقیق ثابت شده عقلاً و نقلاً و وجداناً این جزا اوقات آن مختلف است به اختلاف مراتب اسباب و مسببات آن پس یک قسم از مجازات آن است که در دنیا واقع می شود و قسم دیگرش آن است که در رجعت واقع می شود و قسم دیگرش آن است که در دار آخرت واقع می شود و آن چه در روایت وارد شده که حساب خلائق در رجعت با حضرت امام حسین است او آن حساب و مجازاتی است که باید در زمان رجعت واقع شود چه آن که از آن زمان تعبیر شود به زمان رجعت یا تعبیر برزخ و آن چه را که مخالف گفته جزا در روز قیامت است کما لایخفی.

العقبة في الجنة والنار في الآخرة
القسم مجازات مخالفین در وقت رجعت

القسم مجازات مخالفین در وقت رجعت

[ضعف سند و دلالت]

نجمه

۲

اشکال دوم مخالفین بر رجعت آن است که قول به آن قولی است به غیر دلیل معتبر

و معتمد علی زیرا که آن چه به او استدلال شده است بر حقیقت آن اخبار آحاد ضعیفه است سناً و دلالةً اما ضعف سند آنها پس ظاهر است چه آن که آنها را روایت نموده‌اند احدی از صحابه معتمدین و آله هر آینه آنها را روایت می نمودند علما در کتب صحاح خود و اما ضعف دلالت پس بنابر تسلیم قبولی آنها از جهت ورود صرحه الدلالة بر مقصود نیستند زیرا که محتمل است که مراد به رجعت رجوع دولت باشد در نزد قیام قائم که در اخبار به آن وعده داده شده و ما نیز قائل به آن هستیم چنان که در صحاح اخبار وارد شده که «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك حتی ینخرج رجل من ولدی اسمه اسمی و اسمه ایبه کاسم ابی فیملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً انه» آنکه مراد رجوع ممات به دنیا باشد چنان که مدعای شماست.

و جواب آن این است که ما به واسطه صدور اخبار متکثره متظافره از اهل بیت عصمت و طهارت قایل به آن شده ایم که آنها تواتر معنوی را حاوی اند. پس به تحقیق مکرر شده است ذکر رجعت اموات به دنیا در احادیث و ادعیه و زیارات وارده از آن بزرگواران چنان که شردمه‌ای از آنها را ما در بروج سابقه نقل نمودیم و ثبوت آن به درجه‌ای است که اگر کسی تتبع نماید در آثار آن بزرگواران علم قطعی پیدا می کند با؟؟ رجعت در نزد ایشان از متممات ایمان است و قول به رجعت از شما آن بزرگواران است و به تحقیق که تفسیر نموده و یا تاویل فرموده‌اند از آیات قرآن را به رجعت زیادتر از آن چه تفسیر و تاویل نموده‌اند از آیات آن به یوم قیامت و نقل به اجماع شده است از شیعه اثنا عشریه بر وقوع آن و اجماع حجت است زیرا که آن کشف از قول معصوم می کند علاوه بر اینها خود رجعت امری است ممکن و مقدور و به تحقیق که صادقین علیهم السلام و قرآنی که کلام ملک علام است خبر به آن داده‌اند و هر چه را که قرآن و صادقین خبر بدهند به وقوع آن و آن فی حد نفسه ممکن و مقدور باشد پس آن حق است و کلام علماء ما امامیه متطابق و متوافق است بر وقوع آن و اما قول کسی که تاویل نموده است رجعت را به رجوع دولت و امر و نهی نه رجوع اموات به دنیا پس

الصحيح المستقر والاثبات مذهبنا والحق المستقر

این به واسطه آن است که او عاجز شده از نصرت قول به رجعت به واسطه شبهه‌ای که از مخالفین در خصوص آن اظهار شده است پس چون قادر نشده است بر ردّ شبهه ایشان و از آن طرف هم نتوانسته که آیات و اخبار و اجماع و حکم عقل را بر حقیقت آن تزییف نماید لذا آن را تأویل نموده است به این تأویل باطل چه آن که رجعت ثابت نشده است به خصوص اخبار آحاد تا آن که ممکن باشد طرح یا تأویل آن‌ها بلکه ثبوت آن به آیات کثیره قرآنیّه و اخبار متواتره المعنای معصومیّه و اجماع از اهل حلّ و عقد از شیعه علویّه است و مخالفین که منکر آن هستند منکر این معنی از رجعت نیستند که رجوع امر و نهی و دولت حقّه باشد در زمان ظهور مهدی و غافل از این هستند که التزام به این معنی همان التزام به احیای اموات و رجوع حضرت رسول و ائمه طاهرین است به دنیا پس ایشان فی الحقیقه تکذیب کننده‌اند خودشان را به این اقراری که نموده‌اند علاوه بر این‌ها خود ایشان روایت «لترکبن سنن من کان قبلکم حد و النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی انهم لو دخلو حجر صبّ لدخلتموه» را به طرق عدیده نقل نموده‌اند چنان که در نجمة هفتم از برج نهم مفصلاً مذکور شد و نظر به مفاد این روایات چون در امم سابقه رجعت اموات به دنیا واقع گردیده و خودشان اعتراف به این دارند چنان چه در بروج سابقه سمت تحریر یافته پس باید در این امت نیز واقع شود زیرا که سنّة الله فی الاولین جاریه است در آخرین فلن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحويلا و سنّة الجارية لا تنقطع.

[فناى اجل و فناى رزق]

نجمة

۳

اشکال سوّم مخالفین بر رجعت آن است که آنان که مرده‌اند نمرده‌اند مگر بعد از فناء اجل‌ها و رزق‌های خود زیرا که آن‌ها پیش فناى آجال و ارزاق خود نمی‌میرند بلکه آنان چنان‌اند که خداوند درباره‌ی ایشان فرموده «أُولَئِكَ يَنفَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنْ

الْكِتَابِ»^{۱۹} و حال که چنین است پس محال است رجعت ایشان چه آن که رجعتی است بدون اجل و رزق و رجعت بدون اجل و رزق از محالات است.

و جواب از این اشکال است که آن‌ها مرده‌اند بعد از فنای آجال و ارزاقی که در دنیا قبل از مردن از برای ایشان مکتوب شده است و هرگاه که رجوع به دنیا ننمایند پس تعیش و زندگی می‌نمایند به آجال و ارزاقی که از برای ایشان مکتوب شده است در زمان رجعت چنان که دربارهٔ عزیر و دربارهٔ آنان که خداوند در وصف حال ایشان فرموده «الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»^{۲۰} و دربارهٔ آن هفتاد نفری که سؤال کردند از موسی که خدا را به ایشان بنمایاند پس آن‌ها را صاعقه هلاک نمود چه آن که تمامت این‌ها رجوع به دنیا نمودند و زندگی نمودند به آجال و ارزاقی که از برای آن‌ها در زمان رجعت مکتوب شده بوده است کما لایخفی.

[چرا رجعت از اصول دین نیست؟]

اشکال چهارم

مخالفین بر رجعت آن است که اگر آن حق باشد هرآینه واجب است که آن ذکر شده باشد از شرایط اسلام و آن را شرط اسلام بدانند و حال آن که مذکور در شرایط اسلام نیست مگر ایمان به خدا و به رسل و کتب و به یوم قیامة.

و جواب از آن این است ما نمی‌گوییم که اعتقاد به رجعت از شرایط اسلام است تا آن که تو بگویی آن را از شرایط اسلام محسوب نداشته‌اند بلکه ما می‌گوییم که اعتقاد به آن از شرایط ایمان است و لازم نیست آن چه را که از شرایط ایمان است، در شرایط اسلام بیان کنند، بلکه می‌توان منع نمود ذکر آن را در اوایل اسلام و ابتدای آن به جهت عدم احتمال عامهٔ مردم و اعتقاد به آن را، زیرا آن از غیبت آن چنان است که خداوند

الاصحح الاسفرونی ایجاب مهدویة الحجة المنتظر

۳۴۶۸

۱. سوره اعراف، آیه ۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۳.

مؤمنین به آن را مدح فرموده و لذا در پیش گفته شد که رجعت، سرّی است از اسرار الله است، پس جهل به آن، ناقض اسلام نیست.

بلی، چون ضروری مذهب بودن آن نزد علمای شیعه به ثبوت پیوسته؛ چنان که سابقاً مذکور شد، پس اگر متمذهب به مذهب شیعه آن را انکار نماید، از تشیع خارج شده و قرآن مجید ناطق به کفر او است؛ چنان که فرموده: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^{۱۰} لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ»^{۱۱}.

[تفسیر آیه وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ]

چرا که کلینی،^{۳۰} عیاشی،^{۳۱} شیخ مفید و سید بن طاوس^{۳۲} به سندهای خود از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قوله تعالی: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» سؤال کردم که ظاهر معنی آن، این است: و به مبالغه تمام به خدا قسم می‌خورند که خداوند آن‌ها را که مرده‌اند، زنده نمی‌گرداند، بلکه زنده می‌گرداند و وعده لازمی بر خداست و لکن اکثر آن‌ها نمی‌دانند. حضرت پرسید: سنیان با تو چه می‌گویند و تو در مورد این آیه چه می‌گویی؟ گفتم: مشرکان سوگند یاد می‌کنند که خدا مرده‌ها را در قیامت زنده نمی‌کند. حضرت فرمود: هلاک و زیانکار باد کسی که این سخن را می‌گوید! از ایشان پرس سوگندشان به خدا بود یا به لات و عزی.

ابو بصیر گفت: فدایت شوم! معنی آیه را بفرما.

حضرت فرمود: چون قائم ما ظاهر شود، خدا جماعتی از شیعیان ما را زنده

تفسیر آیه شریفه وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ

الْعَبَثِ فِي الْحَسْبِ وَالْخُضُولِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْحُجْبَةِ الرَّبِّ الْعَلِيِّ

۱. سوره نحل، آیه ۳۹ و ۳۸.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۵۱.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴. سعد السعود، ص ۱۱۶.

می‌گرداند تا شمشیر ما را بر دوش گذاشته، مهیای جنگ شده، به یاری آن حضرت بیایند. وقتی این خبر به جمعی از شیعیان ما که نمرده باشند، برسد، گویند: فلان، فلان و فلان از قبرها مبعوث شده‌اند و در خدمت حضرت قائم‌اند.

جمعی از سنّیان به ایشان گویند: ای گروه شیعه! چه بسیار دروغ می‌گویید؟ این زمان دولت شماست و هر دروغی که می‌خواهید می‌گویید، نه، والله! زنده نشده‌اند و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی قول ایشان را در این آیه حکایت فرموده است. در تفسیر علی بن ابراهیم^۱ بعد از نقل این مضمون از حضرت ابی عبدالله، فرموده: به تحقیق قرآن ناطق است به کفر کسی که رجعت را انکار نماید، بعد از بیان در آن جا می‌فرماید: **«وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا»**^۲ که مراد از آنان، منکرین رجعت‌اند.

[منافات با حدیث «من مات»]

نجمه

اشکال پنجم مخالفین رجعت: این با حدیث مروی از رسول خدا ﷺ منافق است که فرموده: من مات، فقد قامت قیامته^۳؛ هر کس مُرد، قیامتش برپا شده، پس اگر دوباره به دنیا رجوع نماید، معلوم می‌شود قیامت او قیام ننموده و الا به دنیا رجوع نمی‌کرد.

جواب: این روایت بر سبیل مجاز بالمشارفه است؛ یعنی کسی که مُرد، به تحقیق بر آن چه عن قریب و روز قیامت وارد بر او می‌شود، آگاه شد.

[چند اشکال دیگر]

اشکال ششم: روز مردن انسان، اولین روز آخرت و آخرین روز دنیا است، پس اگر

۳۴۷۰

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. سوره نحل، آیه ۳۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷.

دوباره به دنیا رجوع نماید، همانا روز موتش نه روز اوّل آخرت است و نه روز آخر دنیا، بلکه آن روز به مثابه وسط دنیای او است.

جواب: بر فرض روایت بودن این مضمون، مراد از اوّلین روز آخرت بودنش، بر سبیل مجاز و تجوّز است، کما لا یخفی.

یا آن که می‌گوییم: مراد از آخرت، آخرت به معنی الاعمّ است که شامل دار رجعت هم هست، پس اشکالی وارد نیست.

اشکال هفتم: آن منافی با تکلیف است، زیرا شرط تکلیف، مختار بودن مکلف است، نه ملجا بودن و هرگاه حضرت قائم علیه السلام زمین را پر از عدل و داد نماید، مکلف در آن وقت به ترک معاصی و فعل طاعات ملجا می‌شود و این منافی با تکلیف است که شرط آن مختار بودن مکلف است، نه ملجا بودن.

جواب: هرگاه قائم و آبای طاهرین او، از اقامه دین متمکن شوند، تا آن که زمین پر از عدل و داد شود، قیامشان باعث الجای مکلف بر فعل طاعات و ترک معاصی به درجه‌ای که قادر بر غیر این نباشد، نمی‌شود، بلکه آن بزرگوار مکلف را به ملازمت امثال او امر و اجتناب از معاصی می‌خواند و قتل آن که این‌ها را قبول نکند، لطفی برای مکلف است که آن را بیرون از اختیار نمی‌کند و در آن حال به فاعل مختار بودن خود نیز باقی است؛ چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با مشرکین جهاد فرمود، مردان آن‌ها را به قتل آورد، زنان و فرزندان‌شان را اسیر نمود و آن‌ها را به قبول شهادتین ملزم کرد، مع ذلک آن‌ها به واسطه دیدن این رفتار از آن بزرگوار، از فاعل مختار بودن بیرون نرفتند و رفتارهای آن سرور موجب الجا و اضطرار آنان به قبول اسلام نشد؛ حکم زمان پیغمبر با زمان قیام قائم - عجل الله تعالی فرجه - یکی

العقربى العیسیٰ فی الحسب فی الخصال مؤلفانا صاحب الزمان

است و آن چه درباره مکلفین زمان پیغمبر جواب مخالف است، جواب ما درباره

۳۴۷۱

مکلفین در زمان ظهور و رجعت ائمه طاهرین و طریق الحق است والحمد لله واضح و سبیل الهدی منیر لائح.

[توبه همچون یزید و شمر]

نجمه

۵

در اشکال هشتم و جواب آن

اشکال هشتم: اگر رجعت حق باشد، پس وقتی یزید، شمر، ابن ملجم و امثال ایشان به دنیا رجوع نمایند؛ چنان که صریح اخبار است که ما حصّ الأیمان و ما حصّ الکفر، رجوع و از کرده‌های خود در دار دنیا توبه می‌کنند؛ واجب است توبه آنان به ذروه قبولی افتد و مطیع امر امام شوند، پس در این هنگام بر شما طایفه امامیه واجب است آنها را درست بدانید و چون چنین باشد، الآن نمی‌توانید آنها را لعنت نمایید و در دار دنیا از ایشان بی‌زاری جوید، زیرا ممکن است آنها در زمان رجعت از دوستان و موالیان شما باشند و اگر بگویید ایشان از قبولی توبه مأیوس شده‌اند، پس توبه درباره ایشان احتمال داده نمی‌شود؛ می‌گوییم: دواعی معصیت از ایشان مرتفع شده و لاسیما با علم ایشان از تعذیب شدنشان تا وقت رجعت.

جواب این اشکال در نجمه دوازدهم برج نهم از کلام شیخ مفید و توضیح صاحب ریاض الشهاده بما لا مزید علیه گذشته، پس فایده‌ای در اعاده آن مترتب نیست، فارغ الی هناك، در این جا مزیداً بر آن چه آن جا ذکر شده، می‌گوییم: بر فرض که امثال یزید، شمر و ابن ملجم هنگام رجوع به دنیا، توبه نمایند، اما آن از روی صدق و راستی و تنبه ایشان در زمان رجعت از جواز توبه نیست و رفتن اسباب عناد و نفاق با معصومین امجاد و معاینه عذاب و پشیمانی از آن چه در دنیا نموده‌اند، زیادتیر، بیشتر و شدیدتر از آن چیزی است که در روز قیامت به آنها می‌شود، حال آن که خداوند متعال از حال آنها با معاینه آن عذاب‌ها خبر می‌دهد: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

۳۴۷۲

خداوند به احوال مخلوقات و به آن چیزی که مخلوقاتش به آن مبتلا می‌شوند، علیم است، آنها را تکذیب بقوله فرموده: «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ

۱. سوره انعام، آیه ۲۷.

الصبح الاشمز و القات مهد و یقه الحجبه العسکر

رُدُّوا الْعَادُوَ الْيَمَانُوهَا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»^{۲۸} و اگر گفته شود اهل قیامت که توبه ایشان قبول نمی‌شود، به واسطه این است که آن‌ها از دار تکلیف خارج شده‌اند، به خلاف اهل رجعت، چرا که ایشان نزد شما داخل در مکلفین و واقع در دار تکلیف‌اند، پس چرا باید توبه ایشان قبول نشود؟

جوابش این است: خداوند درباره مردمان مذکور و امثال ایشان به تعذیب و تخلید آن‌ها در نار از روزی جزم و حتم حکم فرموده؛ چنان که فرموده: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِدًا فِجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»^{۲۹}، حال آن که باری تعالی به امکان توبه در باره ایشان عالم است و مع ذلک به قبول نشدن آن در باره کسی که مؤمنی را متعمداً به قتل برساند، حکم فرموده: «يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ»^{۳۰}.

[سرّ عدم توبه مخالفین]

سرّ حقیقی عدم توبه ایشان آن است کسی که در دار دنیا به آن خبایث و رذالت عظیم بود که مثل علی بن ابی طالب یا حسین بن علی علیهما السلام را کشت و یا مؤمن دیگری را متعمداً به قتل آورد، همانا در حقیقت ذات و کونت جبّلت آن مقتضی برای توبه نیست، چرا که توبه در محلّ قبولش واقع نمی‌شود مگر از حقیقتی که در آن پاکی باشد تا مقتضی توبه گردد و اگر صاحب آن خبایث عظیم، در حقیقت پاکی و پاکیزگی بود، در دنیا متصدی قتل مؤمن نمی‌شد، پس لعن ایشان و برائت از آن‌ها به جهت علم قطعی عادی به توبه نمودن آن‌ها در زمان رجعت واجب است و بر فرض توبه نمودن، قبول نشدن، قطعی است، چرا که باری تعالی می‌فرماید: «وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ

در سرّ عدم توبه مخالفین در رجعت

الْعَتَقِي الْعَسْتِغْوَالِ مَوْلَانَا ضَائِحِبِ الزَّمَانِ

۱. سوره انعام، آیه ۲۸.

۲. سوره نساء، آیه ۹۳.

۳. سوره رعد، آیه ۴۱.

السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»^{۱۸} و این آیه در حق مذکورین صادق است.

چنان که مفاد آیه ﴿وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ﴾^{۲۰} ایضاً درباره ایشان صادق است. نیز آنان از مصادیق آیه مبارکه ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ﴾^{۳۰} فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»^{۳۰} می باشند و اینها کاشف اند از این که هنوز در آنها دواعی معصیت و مخالفت باقی است، اگر چه متعلقات آن معاصی، از آنها مرتفع شده باشد.

[لازمة رجعت جوار تناسخ]

نجمه

اشکال نهم: لازمه قول به رجعت و اعتقاد به آن، قایل شدن به جواز تناسخ و قول به تناسخ کفر است، چه اشخاصی که هنگام رجعت به دنیا رجوع می نمایند، جسدهای آنها فانی شده، در قبورشان نیست، مگر همان طینت اصلی که آن لطیف است؛ مثل عالم آخرت که اشیای آن تماماً لطیف اند، پس هرگاه به دنیا رجوع نمایند، لابد در غیر بدن دنیایی خود رجعت می کنند و لازمه این حرف، آن است که آنها در وقت رجوع بر غیر حال دنیایی خود بوده باشند تا در این هنگام بین ایشان و موجودات آن زمان، مجانست و مؤانستی باشد؛ این عین تناسخ و باطل است.

جواب این اشکال مبتنی بر بیان مذهب تناسخیه است تا حقیقت جواب از آن فهمیده شود.

بدان یکی از مذاهب عاطل باطل، مذهب تناسخیه است و آن عبارت است از تعلق ارواح به ابدان و اجسام دیگر بعد از بطلان ابدان عنصریه، در همین عالم محسوس

۳۴۷۴

۱. سوره نساء، آیه ۱۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۸.

۳. سوره غافر، آیه ۸۵ و ۸۴.

دنیایی که در اجسام عنصریّه دنیویّه دوران داشته باشد «و عرّفه القوم بأنه عبارة عن انتقال النفس من هذا البدن بعد فساد و اضمحلاله إلى بدن مبین له منفصلاً عنه في هذه النشأة الدنیویّه».

قایلین به تناسخ بر مذاهب عدیده‌اند. جماعتی قایل شده‌اند نفس انسانی بعد از موت و فساد بدن، به بدن انسان دیگر منتقل می‌شود؛ مثلاً روح زید بعد از موت به بدن زید دیگر و هكذا، این جماعت به نسوخیّه مسما شدند.

جماعت دیگر به انتقال روح انسانی بعد از موت به ابدان حیوانات، بهایم و حشرات الارض، هر یک به تناسب خود قایل‌اند؛ مثلاً ارواح سعدا به ابدان حیوانات شریفه؛ مانند اسب و نحو آن و ارواح اشقیا به ابدان حیوانات شقیّه؛ مانند سگ و خوک، روح شخص شجاع مثلاً به بدن شیر منتقل می‌شود و هكذا، این جماعت به مسوخیّه مسما شدند.

طایفه دیگر به انتقال ارواح بعد از موت به نباتات از اشجار و گیاهها قایل شده‌اند، این جماعت به فسوخیّه نامیده شده‌اند.

قومی دیگر از ایشان به انتقال ارواح بعد از موت به سوی جمادات چون احجار و امثال آن قایل‌اند، این طایفه را رسوخیّه می‌نامند.

بنابراین قایلین به مذهب تناسخ چهار طایفه‌اند: نسوخیّه، مسوخیّه، فسوخیّه و رسوخیّه.

قول دیگری نیز از ایشان نقل کرده‌اند که قایلین به آن، پنجمین طایفه از اهل تناسخ‌اند و بر عکس طوایف اربعه‌اند، چرا که من جهة الصعود لا من جهة النزول به تناسخ قایل شده‌اند و گفته‌اند روح نباتی به بدن انزل مراتب حیوانات؛ چون دود و کرم و روح انزل حیوانی بعد از فساد بدن او، مندرجاً به بدن حیوانات اشرف از آن، منتقل می‌شود تا آن که به بدن انسان و روح انسانی و بعد از موت او به جسم ملکی منتقل می‌شود.

بطلان تناسخ به همه معانی مذکور، اجماعی و ضروری دین اسلام است، بلکه تمام

العنقري الحسني في الخصال مولانا صاحب الزمان

عقاید طایفه تناسخیّه و بطلان آنها

اهل ادیان و ملل از هر شریعتی، به بطلان آن قایل است. از ضروری دین اسلام است که حق سبحانه و تعالی بعد از میراندن بندگان خود، روح‌های ایشان را برای سؤال قبر و فشارش آن‌ها به بدن اصلی تعلق می‌دهد و بعد از آن ارواح را به ابدان مثالیّه در عالم برزخ برمی‌گرداند که پیش از قیامت است؛ سعادت در آن عالم به نعمای الهیّه متنعم‌اند و اشقیا به عذاب الهی معذب‌اند، بعد از قیامت کبرا دوباره حق تعالی به قدرت کامل خود ارواح را به جهت حساب و مجازات به ابدان عنصریّه دنیویّه؛ برمی‌گرداند چنان که تفصیل هر یک در محلّ خود مذکور است.

اصحاب تناسخ چون منکر حشر و نشر، معاد و قیامت‌اند، تعطیل در نفوس را باطل می‌دانند و به جهت بعضی شبهات و تلبیسات شیطانی به شرع و ملّتی اقرار و اعتراف و اعتقاد ندارند، لذا به این مزخرفات و اقاویل فاسد قایل شده‌اند و عمده دلیل بر بطلان اقاویل فاسد ایشان، همان اجماع اهل ملل و ضرورت اسلام بر بطلان آن‌هاست، هر که زیاده‌تر از این در بیان تناسخ و بطلان آن بخواهد، به مطوّلات رجوع نماید.

بعد از ذکر این‌ها جواب اشکال تناسخ چنین است: وقتی تناسخ لازم می‌آید که بگوییم ارواح هنگام رجعت در غیر اجساد دنیویّه خودشان رجوع می‌نمایند.

اما هرگاه آن‌ها در وقت رجعت به ابدان دنیوی خود برگردند، تناسخ لازم نیاید، بلکه نحوه رجوع ارواح در ابدان خود در رجعت، همان نحوه رجوع آن‌ها به ابدان در روز قیامت می‌باشد و بدیهی است به رجوع روح در قیامت به بدن دنیایی خود، تناسخ نگویند، پس رجوع روح به بدن خود در زمان رجعت هم، تناسخ نباشد و آن چه در اشکال گفته‌اند که در قبر جز همان طینت اصلی نمی‌ماند و بدن، حشر و نشری از آن طینت است؛ همان جواب ما به آن‌ها در بدن رجعتی و دنیایی است، زیرا اصل این

بدن‌ها همان طینت اصلی است، آن طینت به خود می‌گیرد و در هر عالمی به اعراض و مکان و وقت آن عالم ملتبس می‌شود، پس ممزوج می‌شود آن طینت را در هر عالمی آن چه از آن عالم از اعراض آن است پس در دنیا عارض می‌شود آن طینت را از کثافت دنیویّه و در برزخ عارض می‌شود آن را از عوارض عالم برزخ و در آخرت عارض

می شود آن طینت را لطایف آن عالم پس بنابر ما ذکر کسانی که در رجعت رجوع می کنند برمی گردند بر حال و هیئت اهل رجعت و حاصل می شود مجانسه و مؤانست ما بین آنها و لازم نمی آید از این عود آنها تناسخ و قول به آن و الا لازم می آید که در این تبدلات دنیویة که عارض ابدان می شود هم قائل به تناسخ باشیم و این بدیهی البطلان است، كما هو الواضح.

[تداخل اجسام در رجعت]

نجمه

۷

بدان اشکال دهم مخالفین بر رجعت که بین آن و معاد در روز قیامت مشترک الورد است، شبهه تداخل اجسام می باشد که گفته اند: اگر بازگشت در عالم رجعت و قیامت به اجساد دنیوی باشد، مکان و محلّ، وسعت حشر و قیام همه را ندارد، بداهت عقل و وجدان بر این مدعی حاکم اند که قهراً تداخل لازم می آید و قیام تدریجی به ضرورت شرع محلّ ندارد، زیرا حشر خلاق، در یوم واحد می شود؛ چنان که لسان شرع، این گونه خبر داده و مفروض آن است که حضرت حقّ، عالم دیگری خلق نمی کند تا تمام مخلوقات را در آن بعث کند که گنجایش همه را داشته باشد؛ طوری که تداخل لازم نیاید، پس قیام اجساد در روز رجعت و معاد تداخل اجسام را لازم دارد و تداخل اجسام مخالف ضرورت مذهب، بلکه دین است، به جهت آن که موجب سلب حشر از جمیع اجسام می شود و هر نفس به مکافات عمل خود نمی رسد. به علاوه مفسد دیگری هم دارد، از جمله، اختلاف اعمال متداخلین، موجب جزای عمل احدهما، مورت ظلم بر دیگری و یا منع فیض از دیگری خواهد شد.

عقاید فاسده مخالفین در شبهه تداخل اجسام

الْمُعْتَمِدُ عَلَى الْحَسَنَاتِ فِي الْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبُ الْحُجُبِ الزَّمَانِيِّ

جواب

اول؛ می توان گفت: در رجعت ممکن است بعث و رجوع تدریجی باشد؛ یعنی رجوع اموات به دنیا در زمان حکمرانی هر امام متدرجاً از عده معینی واقع شود و

لسان اخبار از بیان این کیفیت که عود رجعت کنندگان دفعتاً واحداً یا به تدریج است، ساکت می‌باشد، کما لایخفی علی المتبع الخیر و الناقد البصیر، اما عود در قیامت، آنچه ضروری شرع است و مستشکل گفته، این است که تمام خلق در یک روز مبعوث می‌شوند، اما کیفیت بعث آنان به چه نحو است، معلوم نیست و ظاهراً مورد این اشکال روز قیامت را که مقدار آن، پنجاه هزار سال از سنین ربوبیه است، مثل روزهای دنیا پنداشته، فلذا چنین اشکالی نموده و در اخبار رجعت رسول ﷺ و امیر گذشت که مراد از این روز، روز رجعت نبوی است که پنجاه هزار سال می‌باشد.

دوم؛ تداخل فرع، تمنع، تزاحم و بداهت عقلیه تزاحم لوازم اجسام کثیف که ثقات و کثافت آن‌ها عایق و مانع از اجتماع آن‌ها گردد و الا برای اجسام لطیف و اهل عالم لطیف؛ مثل ملایکه، موجودات علویات و زمین محشر مزاحمت و ممانعت نخواهد بود و عقل به این حاکم است، نیز شاید شبهه کرد که ابدان نفوس بشری به اقتضای حرکت جوهری ذاتی و سیر فلکی در عالم رجعت و قیامت، لطیف خواهند شد و کثافات این عالم را از خود خلع خواهند نمود، چرا که استعداد خلقتی همین اقتضائات را مقتضی بوده، برای همین استکمالات و ترقیات، عوالم متعدّد را سیر نموده، باب لطافت را به سوی خود مفتوح فرموده و آنآ فآناً بدن خود را لطیف نموده، تا آن که آن را بدن رجعتی و قیامتی ساخته.

پس برای اجسام لطیف مزاحمت تصویر نمی‌شود و به دلایل عقلی و نقلی - چنان که در جایی مبرهن شده - بدن رجعتی و قیامتی لطیف می‌شود، چون عالم رجعت قیامة فی حدّذاتها الطّف از این عالم می‌باشند به نحوی که هرگاه تمام جنّ و انس من الاولین و الاخرین مجتمع شوند به هیچ وجه مزاحمت ندارند از بسکه آن اجسام شفاف و لطیف‌اند، چرا که کثافات عایقی و مانعی را از خود دور نموده‌اند و مکان و زمان از هر دو عالم رجعت قیامت هم مصفا شده‌اند.

چنان که در قرآن مجید فرموده: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۱، با آن که ارض

الصبح الاشرق والانباء مهدوية الحجية المنطق

همین ارض خواهد بود و لکن به لطافت و کثافت فرق نموده و به نظر ناظر، غیر آن ارض به نظر می آید و الا برای موجود، فنا و زوال نخواهد بود و دیگر خلقت ارض نخواهد شد، مگر بعد از مثنوی و ما و اگر فتن بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ؛ چنان که در تفسیر برایه **«أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»** وارد است و اگر هنگام حشر و بعث در قیامت زمینی دیگر خلق می شد همانا معصوم به مغایرت خلقتی خبر می داد ولی در آثار و اخبار ابدأ به این مغایرت خلقتی اشاره نشده.

غایة الامر از اخبار قیامت چنین استفاده می شود: انعام اعلی و برتر از این عالم، الطف و ارق از این است و تبدل مغایرت ذاتی را لازم ندارد، بلکه مفاد این استفاده، به لطافت و کثافت هم حاصل خواهد گردید و به مغایرت ذاتی این زمین با آن زمین محتاج نخواهد بود.

[روایت امام صادق (ع) در رجعت]

ختمه للعبریة و تحفة للبریة

بدان چون اخباری وفیر و احادیثی کثیر از سادات امت درباره رجعت، عز صدور یافته که با مندرجات و بروج سالفه غیر مرتبط و عدیم الألفه بودند، لذا این ناچیز این خاتمه را برای عبقریة به مثابة باب نادری قرار دادم که دأب ارباب حدیث است؛ آن را آخر هر عنوان قرار داده، اخبار نادره آن عنوان را ذیل آن می نگارند.

پس می گوئیم: جمله، خبری است که حماد، او از فضیل و او از باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: جبت و طاغوت مگوئید؛ یعنی این دو ملعون را که ابوبکر و عمر باشند با این دو اسم ذکر مکنند و نام رجعت مبرید، اگر مخالفان به شما بگویند شما پیش تر این را می گفتید، بگوئید امروز نمی گوئیم، زیرا رسول خدا صد هزار درهم صد هزار درهم به خلائق می داد و دل هایشان را به دست می آورد تا شَرشان به آن حضرت نرسد، شما با زبان چرب و سخنان نرم دل های ایشان را به دست نمی آورید.

العبقری العجیب فی الحسب و الخصال مولانا صاحب الزمان علیه السلام

روایت مرویه از امام صادق علیه السلام در رجعت

۳۴۷۹

ایضاً به این اسناد از حمّاد، او از زراره روایت کرده، او گفته: در مورد این امور بزرگ مانند رجعت و امثال آن از صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: آنچه می پرسید، هنوز وقتش نرسیده؛ چنان که خدای تعالی فرموده: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلَهُ﴾^۱؛ بلکه چیزی را تکذیب نمودند؛ یعنی این را که به علم آن احاطه نکرده اند و هنوز تأویلش به ایشان نرسیده.^۲

در کتاب مذکور از سعد، او از ابن عیسی، او از بزنتی، او از حسین بن عمر بن یزید، او از عمر بن ابان، او از ابن بگیر و او از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: گویا حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز را می بینم که خلائق را با شمشیرهای خودشان میان صفا و مروه به خاک هلاک می اندازند.^۳

[عذاب مخالفین در زمان رجعت]

ایضاً سعد از احمد بن محمد بن سیّاری، او از احمد بن عبدالله بن قبیضه، او از پدرش و او از بعضی رجال خود از صادق در خصوص قول خداوند عزوجل ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾^۴ روایت نموده که آن حضرت فرمود: مراد از آیه، این است که خلائق در روز رجعت شکسته می شوند؛ چنان که طلا را برای بیرون آوردن غش آن می شکنند، تا این که هر چیز به حقیقت خود برمی گردد؛ یعنی خلائق در روز رجعت امتحان می شوند تا شقاوتشان ظاهر شود.^۵

در کتاب مذکور از حسن بن راشد، او از محمد بن عبدالله بن حسین روایت کرده او گفته: با پدرم خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم، در آن اثنا بین آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، پدرم خدمت آن جناب عرض کرد: در خصوص کوه

در عذاب مخالفین هنگام رجعت و قیام

الصَّبْحِ الْأَسْفَرِ فِي الْأَعْيَانِ مَهْدٍ وَبِالْحَجَّةِ الْمُبْتَلَى

۱. سوره یونس، آیه ۳۹.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. سوره ذاریات، آیه ۱۳.

۵. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

چه می‌فرمایی؟

فرمود: در این خصوص چیزی را می‌گویم که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده و تفسیر آن، بیست و پنج شب پیش از نزول این آیه، در وقتی است که به دنیا رجوع کنند و خونخواهی ایشان تمام نشود.

در آن حال پدرم عرض کرد: خدای عزوجل می‌فرماید: «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ»^۱ خدای تعالی از این چه معنی خواسته که فرمود: چون از ستمکاران انتقام گرفته می‌شود و ایشان می‌میرند، ارواحشان بیدار می‌ماند، نمی‌خواهد و نمی‌میرند.^۲

ظاهر ترجمه این است که چون نفخه دوّم واقع می‌شود، همه ایشان به حالت بیداری می‌افتند، در آن کتاب است که مؤلف گوید: وصف مخالفان این رجعت با خسران و زیان برای این است که ایشان بعد از کشته شدن معذب می‌شوند و عذابشان به آخر نمی‌رسد، بلکه عذاب‌های روز قیامت برایشان مهیاست یا این که ایشان نمی‌توانند انواع قتل و عقاب را چاره کنند، پس از این جهت این رجعت، رجعت زیان کننده است و گمان چنان است که تقدیر قول او «فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» فاذا هم بالحالة الساهرة باشد. بنابر تقدیری که اسناد ساهره به سوی حالت مجازی باشد، این که تقدیرش این است فی جماعة ساهرة.

بیضاوی گفته: معنی «قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ»^۳ این است که این رجعت، رجعت صاحب خسران و زیان است یا صاحبان آن زیانکارانند.

بنابر تقدیر دوّم، حاصل معنی این می‌باشد: اگر نقل رجعت صدق شود و تحقق به هم رساند، هرآینه ما از جمله زیانکاران می‌باشیم، زیرا آن را تکذیب می‌نمودیم و به آن اعتقاد نداشتیم و این سخن را از راه استهزاء می‌گویند.

العنقري الحسني في الأصول مؤلفا صاحب الجيب الزمان

۱. سورة نازعات، آية ۱۳ و ۱۴.

۲. همان.

۳. سورة نازعات، آية ۱۲.

قول خدای عزوجل **﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴾** متعلق به محذوف و تقدیرش این است: آن رجعت را دشوار می‌شمارید، زیرا آن رجعت نیست، مگر یک صبحه‌ای که عبارت است از نفخه‌ای که واقع می‌شود، ناگاه همایشان در ساهره روی زمین زنده می‌باشند، بعد از این که در زیر زمین مرده بودند؛ معنی ساهره، زمین سفید و هموار است. نامیدن آن زمین بر این، از این جهت است که اصل معنی ساهره، جاری شونده است، چون در زمین سفید هموار سراب، مانند آب جاری می‌شود، از این جهت آن را به ساهره نامیدند و ضدّ این معنی نائمه نامیده می‌شود یا ساهره مأخوذ از سهر و آن به معنی بیداری است، چون سالک آن زمین از بیم، همیشه بیداد می‌شود از این جهت ساهره نامیده شد، بعضی گفته‌اند ساهره، نام جهنّم است و در تفسیر علی بن ابراهیم^۱ این آیه را ذکر نموده: **﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾**^۲؛ چیزی را تکذیب نمودند که به علم آن احاطه نکرده‌اند، هنوز تأویل آن به ایشان نرسیده؛ یعنی هنوز مصداق آن، برایشان ظاهر و متحقق نگشته و آنان که پیش از ایشان بودند، بدین نهج تکذیب نمودند.

علی بن ابراهیم بعد از ذکر این آیه گفته: این آیه در خصوص رجعت نازل شد. بنابراین معنی آیه چنان می‌شود که وقوع را تکذیب نمودند؛ یعنی گفتند آن هرگز واقع نخواهد شد.

بعد از آن خدای تعالی فرموده: **﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴾**^۳؛ از ایشان عده‌ای وقوع رجعت را تصدیق و عده‌ای دیگر انکار می‌کنند و پروردگار توبه فسادکنندگان داناتر است؛ یعنی می‌داند مفسدان چه کسانی هستند.

در تفسیر مذکور آورده: معنی آیه **﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ﴾**

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. سوره یونس، آیه ۳۹.

۳. سوره یونس، آیه ۴۰.

«لَأَفْتَدَتْ»^۱ این است که اگر در روز رجعت، هر ذی نفسی که در حق آل محمد ظلم و ستم نموده، به همه اموال روی زمین مالک شود، هر آینه آنها را برای خود فدا می دهد تا از عذاب و اذیت روز رجعت در امان باشد.^۲ در تفسیر مذکور، این آیه را ذکر نموده؛ «وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۳؛ همه مخلوقات را به حشر می آوریم و احدی را باقی نمی گذاریم.

شیخ طبرسی گفته: علما در معنی این آیه: «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»^۴؛ بر اهل قریه ای که در دنیا با عذاب هلاکشان کرده ایم، حرام است که در روز رجعت به دنیا برگردند؛ اختلاف نموده، و جوه چندی ذکر کرده اند، یکی از آنها این است که کلمه «لا» در قول خدای تعالی «لَا يَرْجِعُونَ»، زاید است. بنابراین معنی کلام این است: بر اهل قریه که خدا ایشان را در دنیا با بلا و عذاب هلاک گردانیده، حرام است که به دنیا رجوع نمایند.

بعضی گفته اند: معنی آن، این است: بر اهل قریه که هلاک شده اند، واجب است که به دنیا رجوع ننمایند و حرام به معنی واجب آمده است.

وجه دوم این است که حرام است عمل خیر اهل قریه ای که به سبب معاصی و گناهان هلاک شده اند، از ایشان مقبول گردد، زیرا ایشان به سوی توبه و انابه بر نمی گردند.

سوم این است که حرام است بعد از وفات رجوع نکنند، بلکه زنده شده، رجوع می نمایند تا جزای عمل نیک و بد را ببینند^۵ و در کتاب منتخب البصائر،^۶ از سعد، او از ابن عیسی، او از علی بن حکم، او از ابن ابی عمیره، او از ابی داود و او از بریده اسلمی

الْعَبْرَةُ فِي الْحَسَنَاتِ وَالْخُصُولِ مَوْلَانَا صَالِحِي الزَّمَانِ

۱. سوره یونس، آیه ۵۴.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳. سوره کهف، آیه ۴۷.

۴. سوره انبیاء، آیه ۹۵.

۵. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۲.

۶. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

روایت نموده، او گفته: رسول خدا فرمود: حال شما چگونه می شود وقتی که امت من از ظهور مهدی مایوس و نومید شوند، بعد از آن، از جرم آفتاب صدایی بیاید و به سبب آن، اهل آسمان و زمین شاد شوند.

عرض کردم: یا رسول الله! آیا بعد از موت؛ یعنی بعد از مردن خلائق واقع می شود. فرمود: به خدا سوگند! هر آینه بعد از مردن، هدایت، ایمان و نور است.

عرض کردم: آیا عمرها در این زمان درازتر و بیشتر می باشد یا در زمان رجعت؟ فرمود: عمرهای زمان رجعت دو برابر عمرهای این زمان می باشد.

عبدالله بن محمد از وشا، او از احمد بن عابد، او از ابی خدیجه روایت نموده، او گفته: از صادق شنید، می فرمود: از خدای تعالی در خصوص پسر اسماعیل مسألت نمودم که بعد از من او را باقی بگذارد. خدای تعالی از این مقام ابا نمود، لکن در خصوص وی برایم رتبه و منزلت دیگری عطا فرمود و آن این است که او اولین کسی است که باده نفر از اصحابش زنده می شوند، از قبر بر می خیزند، یکی از ایشان عبدالله بن شریک و صاحب بیدق اسماعیل است.^۱

[تفسیر آیه ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ]

در تفسیر این آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»^۲؛ یعنی بعد از آن که در آوردن و غلبه کردن را بر بنی امیه گردانیدیم، برای شما قرار دادیم، شما را به اموال و اولاد امداد نمودیم و یاران شما را بیشتر از ایشان کردیم، در خطبه مخزونه علویه آمده: برای مضمون این آیه نشانه هایی است؛ مثل قلعه بندی کوفه با قراولان و نگهبانان، خندق ساختن، سوزاندن، پاره کردن مشک های آب، زاویه ها از کوچه های کوفه، چهل شب معطل گذاشتن مساجد، سپر بر کار بیدق در اطراف مسجد بزرگ می جنبند، آن ها به بیدق هدایت می مانند. لکن کشنده و کشته

تفسیر آیه شریفه (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ)

الاصحح الاستفراغ والنجاة مهد ونبوة الحجة المنتظر

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

۲. سورة اسراء، آیه ۶.

شده هر دو در جهنم اند و قتل بسیار، مرگ عام بی شمار، کشتن نفس زکیه پشت کوفه با هفتاد نفر و مذبحیه که میان رکن و مقام ذبح می شود و کشتن سبع مظفر به طریق صبر به جهت بیعت با بت ها با بسیاری از شیاطین انس، مراد از صبر این است که یکی را بگیرند و با سنگ و از اعراض تیر بزنند تا بمیرد.^{۱۱}

شیخ طوسی در کتاب الغیبه،^{۱۲} او از محمد بن علی، او از جعفر بن بشیر، او از خالد ابی عماره و او از مفضل بن عمر روایت نموده، او گفته: ما از قائم صحبت می کردیم و می گفتیم هر که از اصحاب ما فوت کند، هر آینه به ظهور آن حضرت منتظر می باشد. در آن حال صادق علیه السلام فرمود: چون قائم قیام می نماید، سر قبر مؤمن می آید و به او می گوید: ای مؤمن! صحبت ظهور نموده، اگر می خواهی در خدمت او باشی، باش و اگر می خواهی در کرامت و نعمت پروردگار خود بمانی، بمان!

[کیفیت قبض روح مؤمن]

در کتاب کافی^{۱۳} از محمد بن یحیی، او از احمد بن محمد، او از محمد بن سلیمان، او از عمار بن مروان و او از کسی که از صادق علیه السلام شنیده، در حدیث طولانی در خصوص کیفیت قبض روح مؤمن، روایت نموده که آن حضرت فرمود: مؤمن بعد از قبض روح، آل محمد را در جبار رضوی زیارت می کند، در خدمت ایشان می باشد، از طعام ایشان می خورد، از آشامیدنی ایشان می آشامد و در مجلس ایشان صحبت می کند تا وقتی که قائم ما اهل بیت قیام نماید. وقتی قائم ما قیام می نماید، خدای تعالی ایشان را زنده می گرداند، طایفه به طایفه، لَبَّیکَ گویان، به آن حضرت رو می آورند.

در این هنگام اهل باطل شک می کنند و آنان که از حرام نمی پرهیزند یا حرمت

شهر حرام را رعایت نمی کنند، مضمحل می باشند. اندکی می گذرد که شتاب کنندگان در

حالات مؤمن بعد از قبض روح
الْعَبْرِيُّ الْحَسَنِيُّ فِي الْخَوَالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۳۴۸۵

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۰.

۲. الغیبه، صص ۴۵۸ - ۴۵۹.

۳. الکافی، ج ۳، صص ۱۳۲ - ۱۳۱.

خصوص ظهور آن حضرت هلاک می‌شوند و از اعتقادی که در خصوص وجود ظهور آن حضرت کرده بودند، برمی‌گردند و اعتقادشان فاسد می‌شود و کسانی که در این خصوص در مقام تسلیم و رضا بودند، نجات می‌یابند، پس چون مؤمن - چنان که مذکور گردید - بعد از وفات تا وقت ظهور در جبال رضوی، در خدمت ائمه می‌باشد، از این جهت رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: تو برادر منی! وعده گاه تو و من، وادی السلام است.

[روایت امام باقر(ع)]

در منتخب البصائر^۱ است که حسین بن احمد، او از محمد بن عیسی، او از یونس، او از بعضی اصحاب ما، ایشان از ابی بصیر و او از باقر علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت از معنی قول خدای تعالی ﴿إِنْ نَشَأْ نُفِزْ لَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۲ پرسیدم، فرمود: گردن‌های بنی‌امیه پیش این آیه پست می‌شوند، آن آیه در وقت زوال آفتاب؛ یعنی وقت ظهر آشکار می‌شود و آن عبارت از علی بن ابی طالب علیه السلام است که هنگام ظهر بالای سر خلائق آشکار شده، یک ساعت نمایان می‌گردد، حتی روی مبارکش دیده می‌شود، طوری که خلائق حسب و نسب آن حضرت را می‌شناسند.

بعد از آن فرمود: آگاه شوید! به درستی که بنی‌امیه در آن زمان چنان می‌باشند که اگر مردی از ایشان در پشت درخت‌ها پنهان شود، هر آینه آن درخت گوید: این مرد از بنی‌امیه است، آن گاه او را به قتل می‌رسانند.

در دارالسلام عراقی است که جابر گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۳ ۳۴۸۶

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۶.

۲. سوره شعرا، آیه ۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره انبیا، آیه ۳۵.

آن حضرت فرمود: و منشوره.

عرض کردم: منشوره چیست؟

فرمود: جبریل این آیه را چنین آورده: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ و منشوره؛ هر نفس مرگ را خواهد چشید و در زمان رجعت برخواهد گشت. سپس فرمود: در این امت از اخیار و اشرار کسی نماند، مگر آن که به دنیا برگردد؛ اخیار برای دیدن عزت و اشرار برای چشیدن مرارت.

ایضاً در آن کتاب است که آن حضرت فرموده: حَتَّىٰ إِذَا فَتَخْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ^۱. مراد از این باب، امیرالمؤمنین باشد که رجعت کند و بر رجعت کنندگان از کفار و منافقین، صاحب عذاب شدید باشد.^۲

در تفسیر علی بن ابراهیم^۳ آورده: ﴿طَسَمَ * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾^۴ بعد از آن خدای تعالی به پیغمبر خود خطاب نموده، می فرماید: ﴿نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۵؛ با راستی و درستی از قصه موسی و فرعون برای قومی که ایمان آورده اند، برای نقل و حکایت می کنم. به درستی که فرعون در روی زمین، بزرگ و بلند پایه گشت و اهل زمین را با هم مخالف گرداند و یک طایفه را ضعیف و بی دست و پا شمرد، پسران آنها را سر می برید و دخترانشان را می گذاشت و نمی کشت؛ به درستی که او از جمله فساد کنندگان است. خدای تعالی در این آیه به پیغمبر از آن اذیت ها که از فرعون به موسی رسید، خود خبر داد مانند ظلم و قتل برای این که آن حضرت از مصیبت هایی که از امت او به اهل بیتش رسیدنی بود، تسلی بیابد و بعد از تسلی دادن، به آن حضرت مژده

العنقري الحسني في اصول مولانا صاحب الجيب الزماني

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۴.

۲. مختصر بصائر الدرجات، صص ۱۸ - ۱۷.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، صص ۱۳۴ - ۱۳۳.

۴. سوره شعرا، آیه ۲ و ۱.

۵. سوره قصص، آیه ۴ و ۳.

داد که بعد از این درباره اهل بیت تو تفضل و احسان کرده، ایشان را خلفا و امامان و پیشوایان زمین خواهم کرد و ایشان را با دشمنانشان به دنیا باز خواهم گرداند تا قصاص کنند و انتقام گیرند.

[تأویل آیه به ائمه (ع)]

چنان که فرموده: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱؛ می خواهیم بر کسانی که روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شده اند، منت بگذاریم، ایشان را امام و پیشوا قرار دهیم و وارث روی زمین بگردانیم و از آل محمد به فرعون و هامان و لشکرهایشان بنماییم؛ یعنی به آنان که حق آل محمد را غصب کرده اند، اذیت ها را که ایشان از آنها حذر می کنند؛ مانند قتل و عذاب؛ یعنی آل محمد را بر ایشان مسلط خواهیم کرد و از دست ایشان انواع عذاب ها خواهند دید. اگر این آیه در خصوص موسی و فرعون نازل می شد، هر آینه لازم بود خدای تعالی چنین بفرماید: «وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۲؛ به فرعون و هامان و لشکرهایشان از موسی آن اذیت ها را که از آنها می ترسیدند، بنماییم؛ یعنی لازم بود ضمیر منه را مفرد بیاورد نه جمع و چون پیش از لفظ منهم، فقره «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً»^۳ مذکور گردید، دانستیم خطاب با پیغمبر است و آن چه را که خدای تعالی در این، وعده می فرماید بعد از رسول خدا ﷺ واقع خواهد شد و ائمه در آیه، از اولاد رسول خدا خواهند بود.

در تفسیر آیه تریفه و تأویل به ائمه

الاصحح الأشهر والاشهر من مهاد ویدة الحجية المنطق

خدای تعالی قصه موسی و بنی اسرائیل را با دشمنانشان که با لفظ فرعون، هامان و

۳۴۸۸

۱. سوره قصص، آیه ۶ و ۵.

۲. سوره قصص، آیه ۶.

۳. سوره قصص، آیه ۵.

جنود، به آن اشاره نموده؛ برای ائمه اطهار مثل زده؛ یعنی چنان که فرعون بنی اسرائیل را به قتل رساند و در حقّشان ستم نمود، تا این که خدای تعالی موسی را بر او و بر اصحابش غالب گرداند، حتی خدای تعالی همه ایشان را هلاک گرداند؛ حال اهل بیت رسول خدا ﷺ هم، چنین است که از دشمنانشان، قتل و ظلم و غصب حق به ایشان رسید، بعد از این، خدای تعالی ایشان را با دشمنانشان به دنیا برمی گرداند تا دشمنانشان را به قتل برسانند و از ایشان انتقام بستانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص دشمنان خودشان مثلی زده مانند مثلی که خدای تعالی در خصوص دشمنانشان به عبارت فرعون و هامان ذکر نموده، پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ایها الناس اولین کسی که در زمین بر خدا معصیت نمود، ساق، دختر آدم است که خدای تعالی در هر دستش، بیست انگشت و در هر انگشت دو ناخن دراز؛ مانند دو داس بزرگ آفریده بود، محلّ نشیمنش به قدر یک جریب از زمین بوده و آن محلّ چهار قفیز بزرگ است. بعضی گفته: آن عبارت است از زمینی که به حسب مساحت طولاً و عرضاً شصت ذرع باشد. وقتی بر خدا معصیت نمود، خدای تعالی شیری به بزرگی شتر و گرگی به بزرگی الاغ برای هلاک نمودنش فرستاد و این قضیه در اوّل خلقت بود، پس خداوند عالم، آنها را بر او مسلط گرداند، او را به قتل رساندند.

عبریه چهاردهم

[توقیعات صادره از حضرت]

در بیان توقیعاتی است که از آن سرور صادر گردیده و آن‌ها دو رقم‌اند.
رقم اول در توقیعاتی که مشتمل بر بیان احکام و مسایل حلال و حرام است و در آن چند جمله می‌باشد.

[جواب‌های حضرت با شلمغانی]

نجمه

شیخ طوسی در کتاب الغیبه^۱ گفته: جماعتی از ابی الحسن محمد بن داود قمی به ما خبر داده‌اند که او گفته: در پشت مکتوبی یافتیم، نوشته: ابی القاسم حسین بن روح تقریر نموده و احمد بن ابراهیم نوبختی به خط خود نوشته و آن مشتمل بر جواب‌های فقیه؛ یعنی قائم با محمد علی شلمغانی بود؛ از شلمغانی چنین حکایت شده که او گفته: من این مسایل را جواب داده‌ام نه غیر من، در آن مکتوب از شیخ ابی القاسم پرسیده بودند این جواب‌ها حق است یا باطل؟

شیخ ابی القاسم جواب این سؤال را به احمد بن ابراهیم تقریر نموده، او پشت آن مکتوب بدین نهج نوشته:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قد وقفنا علی هذه الرقعة و ما تضمّنته فجميعه جوابنا و لا مدخل للمخذول الضال المضلّ المعروف بالفراقری لعنه الله في حرف منه و قد كانت اشياء خرجت

۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۷۸ - ۳۷۳.

إليكم على يدى احمد بن بلال و غيره من نظرائه و كان من ارتدادهم عن الإسلام مثل ما كان من هذا عليهم لعنة الله و غضبه؛ بر این رقعہ و مضامین آن مطلع گشتیم، همه آن‌ها جواب ماست و در هیچ حرف آن مخدول؛ یعنی به سر خود واگشته شده را که گمراه و گمراه‌کننده و مشهور به غراقری است - لعنة الله - مدخلیتی نیست و پیش‌تر جواب‌هایی بود که به دست احمد بن بلال و غیر او بیرون آمده بود، حال آن که از ایشان هم، مرتد شدن غراقری سر زده بود، لعنت و غضب خدا بر ایشان باد!

بعد از این سؤال در این رقعہ آمده: سابقاً می‌خواستیم ثابت نماییم این توقیعات و جواب‌ها از شمایند یا نه؟

جواب بدین نهج در آمد: «ألا من استثبت فأنه لا ضرر في خروج ما خرج على أیدیهم و إن ذلك صحيح»؛ آگاه شوید هر که می‌خواهد آن‌ها را ثابت نماید، هر آینه در بیرون آمدن چیزهایی که به دست ایشان در آمد، ضرری نیست و این‌ها صحیح‌اند. پیش‌تر از این از بعضی علما روایت شده: از قائم علیه السلام، مثل این قضیه که در حق بعضی کسانی که خدا بر ایشان غضب کرده بود، پرسیده شد، آن حضرت در جواب فرمود:

العلم علمنا و لا شيء عليكم من كفر من كفر فما صح لكم مما خرج على يده برواية غيره من الثقات عليه السلام فاحمدوا الله و اقبلوه و ما شككتم فيه اولم يخرج إليكم في ذلك الاعلى يده فردوه إلينا لنصححه أو نبطله و الله تقدست اسمائه و جل ثناؤه و لى توفيقكم و حسيننا في أمورنا كلها و نعم الوكيل؛ علم، علم ماست و از کفر کسی که کافر شده، بر شما ضرری نیست، پس اگر صحت توقیعی که به دست او بیرون آمده، به سبب روایت غیر او از ثقات عليه السلام به شما ثابت می‌شود، آن گاه خدای عزوجل را حمد کنید و او را قبول نمایید و آن چه در موردش شک کردید یا در خصوص آن توقیعی برای شما در نیامد، مگر به دست کسی که کافر و مرتد گشته؛ آن گاه آن را به سوی ما برگردانید و به ما رجوع کنید تا آن را صحیح نماییم؛ یعنی بگوییم صحیح است یا باطل. خداوندی که نام‌هایش پاک و ثنائش بلند و صاحب توفیق شماست، در همه کارها به

الصبح الأسفر والقباب مهدوية الصلوة المنسك

ما کفایت کننده است و چه خوب و کیلی می باشد.

ابن نوح گفته: اولین کسی که این تویع را به ما خبر داده، ابو الحسن محمد بن علی تمام است. او ذکر کرده: من این را از روی رقعهای نوشته که نزد ابو الحسن بن داود بود. وقتی ابو الحسن آمد، آن را برایش خواندم، گفت: این رقع را بعینه اهل قم نزد ابی القاسم نوشته بودند و در آن چند مسأله بوده.

شیخ ابی القاسم پشت آن به خط احمد بن ابراهیم نوبختی به نهج مذکور برایشان جواب نوشته و نسخه این رقع به دست ابی الحسن بن داود بدین نهج بود، مسایل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

أطال الله بقاءك و أدام عزك و تأييدك و سعادتك و سلامتك و أتم نعمته عليك و زاد في إحسانه إليك و جميل مواهبه لديك و فضله عندك و جعلني من السوء فداك و قدمني قبلك الناس يتنافسون في الدرجات فمن قبلتموه كان مقبولاً و من دفعتموه كان وضيعاً و الخامل من وضعتموه و نعوذ بالله من ذلك و ببلدنا أيدك الله جماعة من الوجوه يتساوون و يتنافسون في المنزلة و ورد أيدك الله كتابك إلى جماعة منهم في أمر أمرتهم به من معاونة ﷺ و أخرج علي بن محمد بن الحسين بن مالك المعروف بأدوكة و هو ختن ﷺ رحمهم الله من بينهم فاغتم بذلك و سألتني أيدك الله أن أعلمك ما ناله من ذلك فإن كان من ذنب استغفر الله منه و إن يكن غير ذلك عرفته ما يسكن نفسه إليه إن شاء الله»^{۱۵۱}.

مضامین این کلمات چنین است: شیخ ابی القاسم خطاب نموده، می گوید: خدای تعالی زندگانیت را طولانی و عزت، تأیید، سلامت و سعادت تو را دائمی گرداند، نعمتش را بر تو تمام و احسانش را به تو زیاد کند، زیباترین بخشش ها و تفضل خویش را برای تو بیفزاید، مراد در هنگام رو آوردن چیزهای بد و ناخوش فدایت گرداند و پیش از تو بمیراند!

العبقریة الحسنة والخصال مولانا صاحب الرضا

مردم به بلندپایگی حرص و رغبت دارند. شما هر کس را قبول کنید، مقبول و بلند پایه می‌شود و هر که را ردّ نمایید و برانید، فرو پایه خواهد گشت. گمنام کسی است که او را پست کنید. از راندن و ردّ نمودن شما به خدا پناه می‌بریم! خداوند عالم تو را قوت دهد و مؤید گرداند! در شهر ما جماعتی از معروفین هستند که در رتبه با هم برابرند و در تحصیل قدر و منزلت، حرص و رغبت دارند. خدا تو را مؤید گرداند! مکتوب تو به جماعتی که در خصوص یاری نمودن حق مأمورشان کرده بودی، رسید.

علی بن محمد بن حسین بن مالک رضی الله عنه را که به مالک با دول، مشهور و ختن من است، از میان آن جماعت بیرون کرده، او را در مکتوب ننوشته، بدین سبب او مهموم و مغموم گشته. خدا تو را مؤید گرداند! از من خواهش کرده‌ای این هم و غم که به او روی داده، به تو اعلام نمایم، برای این که سبب نوشتن نام او را بیان کنی. اگر به سبب گناهی است که از او سرزده، از آن توبه و بازگشت نماید و اگر غیر آن باشد، باید چیزی به او بگویی که ان شاء الله دلش به سبب آن آرام گیرد.

در جوابش بدین نهج توقیع در آمد: «لم نکاتب إلا من کاتبنا»؛ «برای کسانی مکتوب نوشته بودیم که به ما مکتوب نوشته بودند. این مرد چیزی به ما ننوشته بود تا نامش را داخل نام‌های ایشان نمایم. سبب نوشتن آن بود، نه گناه و تقصیری که از او سرزده.»

در بیان توقیع لم نکاتب إلا من کاتبنا

بعد از آن سایل نوشته بود: خدا عزّت تو را دایمی گرداند! مرا بر تفضل خود به طریقه‌ای معتاد کرده‌ای که سزاواری به آن طریقه با من رفتار نمایی. خدا تو را عزیز گرداند! نزد توفقهایی هستند و من به مسایلی محتاجم، باید آن‌ها را از برای من بپرسی. از جمله ذکر نمودن اسم شریف عالم؛ یعنی قائم به جهت تقیّه است؟ به ما روایت نموده: در خصوص پیش نماز طایفه‌ای که نماز می‌کرد و در اثنای نماز فوت کرد؛ از او پرسیده شد که در این صورت مأمومین چه باید کنند؟

در جواب گفته: نعش آن پیش نماز را پس زده، یکی از مأمومین پیش آمده، نماز را

۳۴۹۴

به اتمام رساند و هر که به نعش پیش نماز دست زده، غسل مسّ میّت کند.
در جوابش توقیعی بدین نهج در آمد: «لَيْسَ عَلَيَّ مَنْ نَحَّاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ وَإِذَا لَمْ
تَحْدُثْ حَادِثَةً تَقْطَعُ الصَّلَاةَ تَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ»^۱؛ شستن دست بر کسی که نعش
پیش نماز را دور کرده، واجب نیست. اگر حادثه‌ای روندهد که نماز را قطع کند، آن‌گاه
نماز را با جماعت به اتمام رساند.

توقیع در وجوب غسل مسّ

از جمله از عالم علیه السلام مروی است: اگر میّتی را که بدنش گرم است و هنوز سرد نشده
مس نماید، باید دستش را بشوید و اگر سرد شده باشد، غسل بر او واجب می‌شود. این
پیش نماز که وفات کرده، هنوز سرد نشده و مسّ نگردیده، مگر در حالت گرمی و عمل
در این خصوص به کدام طریق است، حال آن که احتمال دارد از لباس میّت بگیرد، او را
از نمازگاه دور گرداند و بشوره‌اش را مسّ ننماید؛ بنابر این چگونه غسل بر او واجب
می‌شود؟

در جوابش بدین نهج توقیع در آمد: «إِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا
غَسْلُ يَدَيْهِ»^۲؛ اگر به میّت بدین نهج مسّ نمود، شستن دستش بر او لازم می‌شود.
سایل در خصوص نماز جعفر طیار پرسیده: اگر نماز گزارنده در حال قیام یا قعود،
رکوع یا سجود در تسبیح سهو کند و پیش از اتمام نماز به خاطرش آید آیا فوت شده از
تسبیح را اعاده کند یا نماز را به اتمام رساند؟

توقیع بدین نهج در آمد: إذا هوسها في حالة من ذلك ثم ذكر في حالة اخرى قضی
مافاتة في الحالة التي ذكر؛ اگر در یکی از این حالات سهو نمود و بعد در حالت دیگر به
خاطرش رسید؛ چیزی که از او فوت شده، به جا آورد.

در خصوص زن شوهر مرده پرسیده بود: آیا جایز است برای تشییع جنازه شوهرش
بیرون رود یا نه؟

توقیع بدین نهج بیرون آمد: تخرج في جنازته؛ جایز است با جنازه‌اش بیرون رود.

العبقري العنقري الحسن في الأحوال مؤلفاً لنا صاحب الزمان

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲. همان.

پرسیده بود: آیا در ایام عده برای وی جایز است قبر شوهرش را زیارت کند؟
توقیع درآمد: تزور قبر زوجها و لا تبیت عن بیتها؛ قبر شوهرش زیارت کند، لکن
جایز نیست وقت شب برای زیارت از خانه‌اش بیرون رود.

آیا جایز است آن زن در ایام عده‌اش بدون شغلی از خانه‌اش بیرون رود یا نه؟
توقیع درآمد: إذا كان له حقّ خرجت و قضته و إذا كانت لها حاجة لم یکن لها من
ینظر فیها خرجت لها حتی یقضی و لا تبیت عن منزلها؛ اگر نزد کسی حقی داشته
باشد، بیرون می‌رود و آن را می‌گیرد و اگر کار و شغلی داشته باشد و کسی را نداشته
باشد آن را به جا آورد، برای انجام آن برود، لکن شب از منزل بیرون نرود.

سایل پرسیده بود: در کتاب ثواب القرآن فی الفرائض و غیر آن روایت شده که
عالم علیه السلام فرمود: تعجب می‌کنم از کسی که در نمازش «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۱ را
نمی‌خواند، چگونه نمازش مقبول می‌شود؟

نیز روایت شده: خوب و افضل نیست نمازی که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۲ در آن خوانده
نمی‌شود.

نیز روایت شده: هر که در نمازهای واجب سوره همزه را بخواند، به او دنیا داده
می‌شود، بنابراین جایز است نمازگزار سوره همزه را بخواند و دو سوره مذکور را ترک
کند یا در خصوص آن‌ها روایت شده نماز جز به آن‌ها مقبول و افضل نمی‌شود.

[توقیع در ثواب برخی سوره‌ها]

توقیع:

«الثَّوَابُ فِي السُّورِ عَلَى مَا قَدْ رُوِيَ وَ إِذَا تَرَكَ سُورَةً مِمَّا فِيهَا الثَّوَابُ وَ قَرَأَ قُلْ
هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ لِفَضْلِهِمَا أُعْطِيَ ثَوَابَ مَا قَرَأَ وَ ثَوَابَ السُّورِ الَّتِي تَرَكَ وَ
يَجُوزُ أَنْ يَفْرَأَ غَيْرَ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ وَ تَكُونُ صَلَاتُهُ تَامَّةً وَ لَكِنَّهُ يَكُونُ قَدْ تَرَكَ

۳۴۹۶

الصبح الاصفهاني في غرائب ما رواه في صحيحه المصنف

۱. سوره قدر، آیه ۱.

۲. سوره اخلاص، آیه ۱.

الأفضل»؛^۱ ثواب آن سوره‌ها چنان است که روایت شده و اگر سوره‌ای از آن سوره‌ها که ثواب دارد، ترک کند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را به جهت فضیلت آن‌ها بخواند، هرآینه ثواب آن چه خوانده و ثواب سوره که ترک کرده، هر دو به او داده می‌شود و جایز است غیر از این دو سوره را بخواند و نمازش تمام شود، لکن فضیلت از او فوت می‌شود.

سایل در خصوص وداع ماه رمضان پرسیده: آن در کدام وقت است، زیرا اصحاب ما در آن اختلاف کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: دعای وداع در شب آخر خوانده می‌شود، بعض دیگر گفته: باید در روز آخر وقتی هلال ماه شوال دیده می‌شود، خوانده شود.

[توقیع در اعمال رمضان]

توقیع:

العمل في شهر رمضان في لياليه و الوداع يقع في آخر ليلة منه فان خاف أن ينقص جعله في ليلتين؛ عمل ماه رمضان، در شب‌های آن است و در شب آخر باید وداع کرد، پس اگر از کم بودن ماه در شب بیست و نهم و سی‌ام بترسد باید بجا آورد. سایل از قول خدای تعالی پرسیده بود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»^۲؛ به درستی که آن قول رسول کریم است، آن چنان که صاحب قوت و نزد صاحب عرش متمکن و جلیل‌القدر است و در آن جا مطاع و امین می‌باشد. سایل گفته: رسول خدا ﷺ کجا این قوت را داشت و کی از او اطاعت نمودند؟ برای این مسأله جواب و توقیع در نیامد.

بعد از آن سایل نوشته بود: خدا عزتت را دایمی گرداندا! بر من تفضل و احسان

نموده، این مسایل را از فقهایی که به ایشان وثوق داری، پرس و در خصوص امر محمد بن حسین بن مالک که پیش‌تر مذکور شد، به من جواب ده، چیزی بنویس که دلش به آن

توقیع صادره‌ای مشتمل بر دعا
العبقریة الحسنة والخير مولانا صاحب الزمان

توقیع صادره‌ای مشتمل بر دعا

۳۴۹۷

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۷۹.

۲. سوره تکویر، آیه ۲۱-۱۹.

آرام گیرد و به نعمت الهی که به او داده، اعتماد نماید و در خصوص دنیا و آخرت من دعایی کن، اگر این چنین کنی، ان شاء الله ثواب خواهی کرد.

[توقیع حضرت]

توقیع:

جمع الله لك و لأخوانك خیر الدنیا و الآخرة؛ خدای تعالی برای تو و برادرانت خیر دنیا و آخرت را فراهم آورد.

سایل در کلام آخرش این فقرات را نوشته بود! اطال الله بقائك و ادام الله عزك و تأییدك و كرامتك و سعادتك و سلامتك و اتم نعمته عليك و زاد في احسانه إليك و جمیل مواهبه لديك و فضله عندك و جعلنی من كل سوء و مكروه فداك و قدمنی من قبلك الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین. معنی این فقرات مذکور گردید.

این ناچیز گوید: سایل در سؤالش از کسی که شیخ ابی القاسم مردم را به یاری کردن او امر فرموده بود، برای مصلحت به او مرض تعبیر نموده. این قول سایل: «قبلك أعزك الله» خطاب به سفیری است که امام میان او واسطه است یا به جهت تقیه خطاب به امام است والله العالم، انتهى.

[توقیع در چگونگی نماز]

نجمه

ایضاً شیخ طوسی در کتاب الغیبه^۱ گفته: در مکتوب دیگر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری که به شیخ ابی القاسم نوشته، چنین است: خدای عزوجل عزت تو را دایمی گرداند! در رقعه من تأمل کن و با جوابی که دادن آن، برایت آسان است به من تفضل فرما تا این تفضل را بر تفضل هایی که بر من کرده ای، بیفزایم و علاوه نمایم. خدا

۳۴۹۸

عزت را دایمی گرداند! از بعضی فقها پرس آیا شخصی که نماز می گزارد، از تشهد فارغ گشته، برای رکعت سوم برمی خیزد، تکبیر گفتن برایش واجب است؟ زیرا بعضی اصحاب ما گفته اند: تکبیر بر او واجب نیست و کافی است که بگوید: بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ.

جواب: وَ أَقْعُدُ فَكَتَبَ إِنَّ فِيهِ حَدِيثَيْنِ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ التَّكْبِيرُ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّهُ رُوِيَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ وَ كَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ وَ كَذَلِكَ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى وَ بَأَيِّهِمَا أُخْذَتْ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا؛ در این خصوص دو حدیث است؛ یکی این است؛ چون مصلا از حالتی به حالت دیگر منتقل شد، هرآینه تکبیر بر او واجب می باشد و دیگر این که چون از سجده دوم سر برداشت، تکبیر گفت، نشست و بعد از آن برخاست، برای برخاستن بعد از نشستن بر او تکبیر لازم نمی شود، هم چنین تشهد اول این صورت را دارد. هر کدام از این دو حدیث را قبول نموده، عمل کنی، صواب و صحیح خواهد بود.

سؤال: اگر شخصی در حال نماز انگشتری که نگینش خماین است، در انگشت داشته باشد، نمازش صحیح است یا نه؟

بدان خماین دو قسم سنگ است؛ یکی نر و دیگری مادّه. اگر آنها را باب سحق کنند، آب یکی زرد و دیگری سرخ می باشد و اگر در کاسه ای که از آنها ساخته شده، شراب خورده شود، مستی نمی آورد.

جواب: فیه کراهة أن تصلّى فیه و فیه اطلاق و العمل علی الکراهة؛ نماز کردن با آن مکروه و آن مطلق است؛ یعنی مکلف نسبت به آن مطلق العنان است؛ یعنی حرام نیست، لکن عمل بر کراهت است.

سؤال: اگر مردی از دیگری خواهش نماید اشتری به جهت هدی برای من بخر و در منی نحر کن، او بخرد و هنگام نحر نام آن مرد را فراموش نماید، اشتر را نحر کند و بعد نام او به خاطرش افتد؛ آیا این هدی از جانب آن مرد مجزی و کافی می شود یا نه؟

جواب: لا باس بذلك و قد اجزاء عن صاحبه؛ بر این گونه نحر با کی نیست و از صاحبش مجزی است.

سؤال: از طایفه مجوس نزد ما جولایان هستند که میته می خورند و خودشان را که به آن ملاقات نموده اند، نمی شویند و بدین حالت برای ما لباس می بافند؛ آیا نماز در این گونه لباس جایز است؟

جواب: لا بأس فی الصلوة فیها؛ نماز خواندن با این لباس عیبی ندارد.

سؤال: شخصی در شب نافله می گزارد، در تاریکی می خواهد بر چیزی سجده کند که سجده بر آن جایز است؛ مانند سنگ یا کلوخ یا چوب یا غیره را نمی بیند؛ پیشانیش را روی لباس یا فرش از پوست می گذارد، چون سر بر می دارد، چیزی که سجده بر آن جایز است، می یابد؛ آیا سجده ای که بر پلاس یا پوستی کرده یک سجده حساب می شود یا باید سجده دیگری به جا آورد؟

جواب: ما لم یستو جالساً فلا شیء علیه فی رفع رأسه لطلب الخمرات؛ مادامی که راست شده، ننشسته، در برداشتن سر برای جستجوی حصیری که بر آن سجده خواهد کرد، بر او حرجی نیست.

سؤال: مُحْرَم؛ یعنی کسی که احرام بسته، باید پرده و پوشش هایی که سایه می اندازد، بردارد؛ آیا واجب است چوب سقف کجاوه یا محمل و چوب دو طرف آن را بردارد یا نه؟

جواب: «لا شیء علیه فی ترکه جمیع الخشب»؛ اگر همه چوب ها را بگذارد و برندارد، بر او حرجی نیست.

سؤال: آیا جایز است مُحْرَم ساییانی از پوست یا غیر آن بالای سرش بکشد تا باران لباس و چیزهایی که در محملش است، تر نکند؟

جواب: إذا فعل ذلك فی المحمل فعليه دم؛ اگر در راه، در بالای محمل چنین کند، هر آینه قربانی بر او لازم است.

الاصح الاستئذان بالقبض مذهبنا في الحج والعمرة

سؤال: مردی از جانب دیگری حج می‌کند؛ آیا احتیاج هست هنگام بستن احرام، آن شخص را به خاطر آورد یا نه و آیا واجب است از طرف خود و از جانب آن شخص قربانی نماید یا یک قربانی کافی است؟

جواب: یذکره و إن لم يفعل فلا بأس؛ باید آن شخص را به خاطر آورد و اگر دو قربانی نکند، حرجی بر او نیست.

سؤال: آیا احرام بستن با لباس خز جایز است؟

جواب: لا بأس بذلك و قد فعله قوم صالحون؛ در این خصوص حرجی نیست و جماعتی از اهل صلاح چنین کردند.

سؤال: آیا برای مرد نماز کردن با جورابی که کعبین او را نمی‌پوشاند جایز است یا نه؟ **جواب:** جایز است.

سؤال: مردی نماز می‌گزارد، در آستین یا شلوارش چاقو یا کلیدی از آهن هست؛ آیا این جایز است؟

جواب: جایز است.

سؤال: مردی با بعضی از این جماعت اهل سنت به حج می‌رود، راه را با هم می‌روند و از مسلخ احرام نمی‌بندند؛ آیا برای این مرد جایز است احرام را تا ذات عرق تأخیر نماید و در آن جا با ایشان احرام ببندد، زیرا از بروز مذهبش می‌ترسد یا این که احرام بستن جز از مسلخ جایز نیست؟

جواب: یحرم من میقاته ثم یلبس الثیاب و یلبی فی نفسه فاذا بلغ الی میقاتهم اظهر؛ از میقاتگاه خود که از مسلخ است، احرام ببندد، بعد لباسش را بپوشد و پیش خود تلبیه گوید، چون به ذات عرق رسید، احرامش را آشکار گرداند.

سؤال: پوشیدن کفشی که پوستش پوسیده و گندیده است، چه صورتی دارد، زیرا بعضی از اصحاب ما گفته‌اند پوشیدن آن مکروه است؟

جواب: جایز ذلك و لا بأس؛ جایز است و باکی نیست.

سؤال: مردی از وکلای موقوفات اموالی که در دست دارد، حلال می‌داند و از اخذ

مال وقف اجتناب ندارد، بسا به دهی می‌روم که او آن جاست یا به منزلش داخل می‌شوم، طعامش حاضر است و مرا به خوردن تکلیف می‌کند؛ اگر از آن نخورم با من عداوت می‌ورزد و می‌گوید فلان کس خوردن طعام مرا حلال نمی‌داند؛ آیا جایز است از طعامش بخورم و تصدق بدهم و مقدار تصدق چیست، اگر این وکیل موقوفات، بخواهد هدیه‌ای برای دیگری بفرستد، من هم نزد او باشم و آن مرد خواهش نماید من از آن هدیه بخورم یا بردارم، حال آن که می‌دانم او از اخذ اموال وقف که در دست دارد، با کی ندارد، اگر از آن هدیه چیزی بردارم یا بخورم، حرجی بر من لازم می‌آید یا نه؟

جواب: إن كان لهذا الرجل مال أو معاش غير ما في يده فكلّ طعامه و اقبل برّه و الا فلا؛ اگر برای این مرد مال یا معاشی غیر از آن که در دست دارد، باشد، طعام او را بخور و احسانش را قبول کن و اگر نباشد، قبول مکن!

سؤال: شخصی به حقّ قایل است و متعه را حلال می‌داند و به رجعت معتقد است، ولی زنی موافق طبع و مطیع به امر، از این جهت با وی عهد و پیمان بسته که زن دیگری نگیرد و زن نجیبی تزویج نکند، به وعده خود وفا نموده، نوزده سال بر این عهد ایستاد. بسا تا یک ماه از منزلش غایب می‌باشد؛ در آن مدّت متعه نمی‌کند و دلش هم این مطلب را نمی‌طلبد و چنان می‌داند که اطلاع آنان که نزد اویند؛ مانند برادر، پسر، غلام، وکیل و خدمتکارانش بر متعه کردنش امری است که او را در نظر ایشان حقیر و خوار می‌نماید و چنان می‌داند که ایستادنش سر عهد و پیمان از راه میل و محبت به زن و برای حفظ احترام خود و او، بر وی واجب است، متعه را حرام نمی‌داند، بلکه بر آن معتقد است، حال آیا بر ترک متعه معصیت مترتب می‌شود یا نه؟

در اکل مال وقف و دیگر حکم‌ها

الصحيح المستقر والاشارة مذهبنا في الحجية المستقر

جواب: يستحبّ له أن يطيع الله تعالى ليزول عنه الحلف على المعصية و لو مرّة واحدة؛ اطاعت خدا در خصوص متعه کردن برای او سنت است، هر چند یکبار نماید تا حکم قسم خوردن بر ترک مستحب از او زایل گردد؛ یعنی لا اقلّ باید یکبار متعه نماید تا حکم سوگند یاد کردن از او زایل شود.

سایل بعد از آن نوشته بود: خدا عزت تو را دایمی گرداند! اگر مسایل را برایم بپرسی، آنها را شرح کنی، به هر یک جواب دهی به طریقی که عمل بر آن است و در این باب بر من منت بگذاری، خدا تو را سبب همه خیرات گرداند و آنها را به دست تو جاری بکند! هر آینه ان شاء الله ثواب کرده‌ای، خدا عمرت را طولانی و عزت، تأیید، سعادت، سلامت و کرامت را دایمی گرداند، نعمتش را بر تو تمام کند و احسانش را به تو بیفزاید!

هنگام رو آوردن مکروه و بدی مرا فدای تو گرداند و پیش از تو به عوضت بمیراند! والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی و اله و سلم تسلیماً کثیراً. ابن نوح گفته: این نسخه را از روی دو رقعة قدیمی که در آن خط و توقیعات بود، نوشتم.

[توقیع درباره حج]

نجمه

۳

ایضاً در کتاب احتجاج^۱ گفته: محمد بن عبدالله حمیری، مکتوبی دیگر در سال سی صد و هفتم هجری خدمت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - نوشت و مسایلی از آن حضرت پرسید، حضرت جواب‌های آنها را در مکتوب نوشت، من جمله سؤال کرده بود: آیا جایز است محرم مآزر را - پارچه‌ای که با آن، احرام می‌بندند - از پشت تا گردنش - با درازی آن - ببندد، دو طرف آن را تا کمرش بالا کند، در تهی‌گاهش جمع نماید، گره بزند و دو طرف دیگر را از میان پاهایش بیرون آورد، به تهی‌گاهش بالا کشد و بر رکنش ببندد - آن دو گوشت کلفت در دو طرف مقعد است - اگر چنین کند، مانند شلوار می‌باشد و عورتینش را می‌پوشاند، زیرا اگر با مآزر اول خود را می‌پوشاندیم، وقتی سوار اشتر می‌شدیم، عورت کشف می‌شد و اگر چنین نماییم، مستور می‌باشیم.

۳۵۰۳

مکتوب حمیری و صدور جواب آن

جواب: «جائز أن يتزر الإنسان كيف شاء إذا لم يحدث في المئزر حدثاً بمقراض ولا إبرة تُخرجه به عن حد المئزر و غرزه غرزاً و لم يعقده و لم يشد بفضه ببعض و إذا غطى سرته و ركبتيه كلاهما فإن السنة المجمع عليها بغير خلاف تغطية السرة و الركبتين و الأحب إلينا و الأفضل لكل أحد شدة على السبيل المألوفة المعروفة للناس جميعاً إن شاء الله»^۱؛ جایز است انسان به هر نوع که بخواهد، مأزر بپوشد، اگر با مقراض یا سوزن تغییری در آن احداث ننموده باشد که به سبب آن از حد مأزر بودن بیرون رود، سوزن به آن نگذارند و بر آن گره نزنند و بعضی از آن را به بعضی دیگر نبندند. این زمانی است که ناف و هر دو زانویش را بپوشاند، زیرا سنتی که اجماع بر آن است و خلاف در آن نیست، پوشاندن ناف و هر دو زانو است و دوست تر نزد ما و افضل نزد هر کس، پوشاندن آن است، به طریقی که میان خلق معروف است.

و سایل پرسیده بود: آیا جایز است محرم، مأزر را به جای گره یا بند شلوار ببندد؟ آن حضرت بدین نهج جواب داده: «لا يجوز شد المئزر بشيء سواه من تكة و لا غيرها»^۲؛ بستن مأزر با هیچ چیز جایز نیست، خواه با بند شلوار یا غیر آن.

سؤال نموده بود: آیا کسی که متوجه نماز می شود، این فقره را نیز بگوید: «علی مله ابراهیم و دین محمد»، زیرا بعضی اصحاب گفته اند: اگر «علی دین محمد» بگوید، هر آینه بدعت نموده، چون این فقره را در هیچ یک از کتاب های صلوات نیافته ایم مگر حدیثی را که قاسم بن محمد در کتاب خود از جدش حسن بن راشد روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السلام به حسن بن راشد فرموده: چگونه متوجه می شوید؟ عرض کرد: چنین می گوئیم: لبيك و سعديك.

حضرت فرمود: از این نپرسیدم، بلکه می پرسم: چگونه می گویی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض علی مله ابراهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و منهاج علی بن ابیطالب و الأیتمام بآل محمد حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین؛ به طریق مذهب

المصباح الاستغراقی فی اثبات مهدویت الحجة المنتظر

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۰۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵۹.

ابراهیم، دین محمد، طریقه علی بن ابی طالب و به طریق اقتدا نمودن به آل محمد روی خود را به سوی پروردگاری متوجه نمودم که آسمانها و زمین را آفریده، در حالی که اسلام آورده‌ام و از مشرکان نیستم.

قائم علیه السلام فرمود: هیچ یک از این فقرات توجه واجب نیست و لکن در این خصوص سنت مؤکد است و به منزله اجماعی می‌باشد که در آن خلاف نیست؛ آن بدین نهج است: «وَجْهَت وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينَ مُحَمَّدٍ وَ هَدَىٰ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نَسْكَي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أَمَرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْحَمْدَ قَالَ الْفَقِيهَ الَّذِي لَا يَشْكُ فِي عِلْمِهِ الدِّينَ لِمُحَمَّدٍ وَ الْهَدَايَةَ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ فِي عَقْبِهِ بَاقِيَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ، فَهُوَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ وَ مَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ فِي ذَلِكَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهَدَايَةِ».

معنی این فقرات این است که روی خود را به سوی پروردگاری گرداندم که آسمانها و زمین را آفرید در حالی که با صمیم قلب به نهج مذهب ابراهیم، دین محمد و هدایت امیرالمؤمنین اسلام آوردم و از مشرکان نیستم.

به درستی که نماز، اعمال، زندگی و مردن من برای خداست، آن چنان که پرورش دهنده عالمیان است و برای او شریکی نیست. بر این مأمور شده‌ام و از جمله مسلمانانم. پروردگارا! مرا از جمله مسلمانان گردان!

از شیطانی که رانده درگاه است، به خدا پناه می‌برم، به آن خداوندی که شنوا و داناست.

بعد از بسم الله الرحمن الرحيم فرمود: سپس حمد را می‌خواند. بعد از اینها نوشته بود. فقیهی که در دانشوری او شک نیست، گفته: دین برای محمد صلی الله علیه و آله و هدایت برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، زیرا هدایت تا روز قیامت برای او و در ذریه او باقی

است، پس هر که به این معتقد شود، هر آینه از جمله هدایت یافتگان است و هر کس در این شک نماید، هر آینه دین ندارد. از گمراهی بعد از هدایت یافتن به خدا پناه می‌برم!

سایل سؤال نموده: در نماز واجب آیا جایز است مصلی بعد از فراغت از دعای قنوت، دست‌ها را برگرداند و بر سینه‌اش بکشد، به جهت حدیثی که در این باب روایت شده که شأن خدای تعالی بلندتر از این است که دست‌های بنده‌اش را بعد از دعا خالی بگرداند، بلکه آن‌ها را پر از رحمت خویش می‌کند. بعضی از اصحاب ما ذکر کرده‌اند چنین عملی در نماز جایز است؟

آن حضرت جواب داد: «ردّ الیدین من القنوت علی الرأس و الوجه غیر جائز فی الفرائض و الذی علیه العمل فیه إذا رجع یدیه فی قنوت الفریضه و فرغ من الدعاء ان یردّ بطن راحته مع صدره تلقاء رکبته علی تمهل و یکبر و یرکع و الخبر صحیح و هو فی نوافل النهار و اللیل دون الفرائض و العمل، فیهما افضل»؛ برگرداندن دست‌ها از قنوت بر سر و روی در نمازهای واجب جایز نیست و چیزی که در این باب عمل بر آن است، این است که چون دست مصلی از قنوت نمازهای واجب برگشت و از دعا فارغ شد، کف دست‌ها را با سینه‌اش تا مقابل زانوهای او به آرام و آهستگی پایین می‌آورد و تکبیر می‌گوید و رکوع می‌کند و آن خبر صحیح است، لکن در خصوص نوافل شب و روز است نه در فرایض و عمل به آن خبر، در نوافل افضل است.

عدم جواز رد یدین بعد از قنوت بر سر

الصبح الاقصر و الثابت مهد وینه الحجة المستطير

[سجده شکر نماز واجب]

سؤال نموده بود. آیا بعد از نماز واجب سجده شکر مشروع است، زیرا بعضی اصحاب ما گفته‌اند آن بدعت است، پس آیا جایز است آن را بعد از نماز واجب به جا آورد و بر تقدیر جواز، آیا آن را در نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله مغرب به جا آورد یا بعد از نافله؟

۳۵۰۶

آن حضرت جواب داده: «سجدة الشکر من الزم السنن و اوجبها و لم یقل ان هذه

السجدة بدعة الآ من اراد أن يحدث في دين الله بدعة و اما الخبر المروى فيها بعد صلوة المغرب و الاختلاف في انها بعد الثلاث أو بعد الأربع فان فضيلة الدعاء و التسبيح بعد الفرائض على الدعاء بعقيب النوافل كفضل الفرائض على النوافل و السجدة دعاء و تسبيح و الأفضل أن يكون بعد الفرض فان جعلت بعد النوافل ايضاً جاز»؛

بیان فضیلت سجده شکر بعد از فریضه

سجده شکر از لازم ترین و واجب ترین سنت هاست، احدی نگفته این سجده بدعت است مگر کسی که خواسته در دین خدا بدعت احداث نماید. اما جواب از خبری که در خصوص به جا آوردن بعد از نماز مغرب وارد شده و اختلاف در این که بعد از نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله است یا بعد از آن؟ بدین نسق است که فضیلت دعا و تسبیح که بعد از فرایض به جا آورده می شود، بر دعایی که عقب نوافل به عمل آورده می شود؛ مانند فضیلت فرایض بر نوافل و سجده در نفس الامر دعا و تسبیح است، افضل این است که بعد از فریضه به جا آورده شود و اگر بعد از نوافل به جا آوری نیز، جایز است.

[خرید حصّه سلطان]

سؤال نموده بود: بعض برادران ما از آنان که می شناسیم، زمین تازه و آبادی جنب زمین خرابه دارد که سلطان در آن حصّه ای دارد و به اجبار و اکراه آن را ضبط نموده، بسا دیگران اطراف زمین خرابه را می کارند و عمّال سلطان ایشان را آزار می دهند و به این مرد در خصوص خوردن غلات زمین خود متعرّض می شوند و آن زمین به سبب خرابی قیمت ندارد، بیست سال است که خراب می باشد و این برادر از خریدن آن زمین ابا دارد، زیرا گفته می شود این حصّه از این زمین خراب سابقاً از جمله موقوفاتی است که برای سلطان ضبط شده، پس اگر در خریدن آن حصّه از سلطان جایز باشد و هرآینه برای آن مرد صلاح می باشد، باعث آبادی زمین می گردد، این حصّه از زمین خرابه را به افاضل آب زمین، آباد می کرد و طمع اولیای

العبقریة العسکریة فی الخصال مؤلفاً من صاحب الزمان

دولت سلطان از آن بریده می شود ولی اگر خریدن آن جایز نباشد، او به هر چه امر کنی، ان شاء الله عمل خواهد نمود؟

آن حضرت جواب داده بود: الضیعة لا يجوز ابتیاعها الا من مالکها او بامرہ و رضاً منه؛ خریدن این زمین جایز نیست، مگر از مالکش یا به امر و رضای او.

[حلال بودن کنیز]

سؤال نموده بود: زنی کنیز خود را برای مردی از خدمتکارانش تحلیل نموده؛ یعنی برای وی حلال کرده که با او مقاربت نماید، آن مرد از زاییدن کنیز احتراز می کرد، پس کنیز بچه آورد و او چاره ای نجست از این که او را قبول نکند؛ پس قبول کرد، لکن شک دارد که بچه از او است، او را به خود نمی آمیزد و از جمله اولادش نمی داند. پس اگر آن بچه از جمله آنان است که بر آن مرد واجب است او را به خود نسبت دهد و بگرداند؛ مانند سایر اولادش کند و اگر جایز است چیزی از مال خود که کمتر از حصه او است، برایش قرار دهد، بکند؟

حضرت بدین نسق جواب داده: الأستحلال بالمرثة يقع علی وجوه و الجواب یختلف فیها فلیذكر الوجه الذی وقع الأستحلال به مشروحاً لیعرف الجواب فیما یسئل عنه من امر الولد ان شاء الله؛ حلال نمودن به چند وجه واقع می شود و جواب در آنها مختلف می باشد. سایل باید وجهی که تحلیل بدان نهج واقع گشته به تفصیل ذکر کند تا جواب سؤالی که در خصوص بچه است، ان شاء الله معلوم گردد. سایل به آن حضرت التماس دعا نمود.

جواب بدین نهج درآمد: «جاد الله علیه بما هو اهله ایجابنا لحقه و رعایتنا لأیه»

و قربه منا بما علمناه من جمیل نیته و وقفنا علیه من مخالطته المقربة له من الله تعالی التي ترضی الله عزّ و جلّ و رسوله و اولیائه علیهم السلام و اله بما بدأنا نسئل الله بمسئلته ما اقله من کلّ خیر عاجل و اجل و أن یصلح له من امر دینه و دنیاہ ما یحبّ صلاحه انه ولیّ قدیر»؛ خدای تعالی به او چیزی عطا فرماید که به آن سزاوار و

اهل تر است به جا آوردن ما حقّ او و مراعات ما پدر او را، خدا او را پیامرزد! نزدیکی او به ما به سبب چیزی است که ما آن را دانسته ایم و آن خوبی نیت او است، نیز به سبب امری می باشد که بر آن مطلع شده ایم و آن مخالطه و دوستی او با ما است، مخالطه ای که نزدیک کننده او به خداست، خدای عزّوجلّ، رسول او، اولیاء الله، آل رسول را راضی و خوشنود می کند به چیزی که ما به آن ابتدا کرده ایم و به سبب خواهش نمودن او از خدا مسألت می نماییم همه خیرات دنیا و آخرت را به او عطا نماید و امور دین و دنیای او را به طرزی که صلاحش را می خواهد، اصلاح نماید؛ به درستی که خدا صاحب همه، قادر و توانا بر همه چیز است، انتهى الحدیث.

[توقیع در روز ماه مبارک]

نجمة

۴
ایضاً شیخ طبرسی در کتاب احتجاج^۱ گفته: محمد بن عبدالله حمیری در سال سی صد و هشتم هجری نیز خدمت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - مکتوبی نوشت و در آن، چند مسأله سوای این مسایل پرسیده بود.
بدین نهج نوشته:

بسم الله الرحمن الرحيم

«اطال الله بقاءك و ادام عزك و كرامتك و سلامتک و اتم نعمته عليك و زاد في احسانه إليك و جميل مواهبه لديك و فضله عليك و جزيل قسمه لك و جعلني من السوء كله فداك و قدمني قبلك ان قبلنا مشائخ و عجائز يصومون رجب منذ ثلثين سنة و يصلون شعبان و رمضان و روى لهم بعض اصحابنا ان صومه معصية»؛ خدا عمرت را طولانی و عزت، کرامت، سعادت و سلامت را دایمی گرداند، نعمتش را بر تو تمام کند، احسان، بخشش های نیکو، تفضل و بزرگ قسمت های خویش را برای تو بیفزاید و مراد همه بلاها و بدی ها فدای تو گرداند و به عوض تو بمیراند!

العبقری العجیب فی الخصال مؤلفنا صاحب الزمان

در صوم ماه مبارک رمضان

۳۵۰۹

به درستی که نزد ما پیرانی هستند که سی سال و بیشتر است، ماه رجب را روزه می‌گیرند و روزه آن را به روزه ماه شعبان و رمضان متصل می‌کنند؛ بعضی اصحاب ما برای ایشان روایت نموده روزه ماه رجب، معصیت است.

آن حضرت بدین نسق جواب داده: قال الفقیه یصوم منه ایاماً إلى خمسة عشر يوماً، ثم یقطعه إلا أن یصومه عن الثلاثة الفائیة الحدیث ان نعم شهر القضاء رجب؛ فقیه گفته: از ماه رجب تا پانزده روز، روزه بگیرد، بعد روزه را قطع کند مگر این که بابت قضا بگیرد، زیرا در این باب حدیث وارد شده و آن، این است: ماه رجب، ماهی برای قضا کردن روزه فوت شده است.

[توقیع در اعاده نماز]

سؤال نموده بود: مرد در محمل نشسته، برف بسیاری به قدر قامت یک مرد هست، می‌ترسد اگر از محمل فرود آید، به برف فرورود و بسا برف به سبب سستی از هم می‌پاشد و به جهت کثرت و سستی آن، برای وی ممکن نیست قدری از برف را پایین بخواباند و هموار گرداند؛ آیا در این صورت جایز است او نماز واجب را در محمل به جا آورد و ما چند روز چنین کرده‌ایم؛ آیا اعاده آن‌ها بر ما واجب است؟

آن حضرت جواب بدین نسق فرموده بودند: لا بأس به عند الضرورة و الشدة؛ هنگام ضرورت و شدت باسی به آن نیست.

توقیع راجع به اعاده صلواتین

[توقیع در چگونگی نماز جماعت]

سایل سؤال نموده: شخصی به پیش نماز در حال رکوع ملحق می‌شود و آن را یک رکعت حساب می‌نماید، بعضی اصحاب ما گفته: اگر آن شخص تکبیری که امام پیش از رکوع می‌گوید، نشنود، نمی‌تواند آن را یک رکعت حساب نماید؟

حضرت جواب فرمودند: إذ الحق مع الإمام من تسبیح الرکوع تسبیحة واحدة اعتد بتلك الرکعة و إن لم یسمع تکبیرة الرکوع؛ اگر آن شخص یک تسبیح؛ یعنی

الصلوة الاصلیة و الفرائض مذهبنا الحنفیة المنطوق

سبحان الله از تسبیحات رکوع مانده، به امام ملحق شود، هر آینه یک رکعت حساب می‌نماید، هر چند تکبیر رکوع را نشنیده باشد.

[توقیع در نماز ظهر و عصر]

سؤال نموده: مردی نماز ظهر را گزارد و نماز عصر را شروع کرد، وقتی دو رکعت از آن به جا آورد، یقین نمود نماز ظهر را دو رکعت گزارده؛ در این حال چه باید بکند؟
آن حضرت جواب داده: إن كان حدث بين الصلوتين حادثه يقطع بها الصلوة اعاد الصلوتين و إذا لم يكن حدث حادثه جعل الركعتين الأخيرتين تتمّة لصلوة الظهر و صلى العصر بعد ذلك؛ اگر میان دو نماز کاری کرده که نماز را قطع می‌کند، هر دو نماز را اعاده می‌نماید و اگر نه رکعت را که گزارده، تتمّة نماز ظهر حساب می‌کند و عصر را بعد از آن به جا می‌آورد.

[توقیع در عدم تناسل بهشتیان]

سؤال نموده: آیا کسانی که اهل بهشت شدند، می‌زایند و برای ایشان تناسل می‌باشد؟
جواب داده: انّ الجنّة لا حمل فيها للنساء و لا ولادة و لا طمث و لا نفاس و لا شقاء بالطّفولیّة و فیها ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین، كما قال سبحانه: إذا اشتهى المؤمن ولداً خلقه الله عزّوجلّ بغير حمل و لا ولادة علی الصورة الّتی یرید، كما خلق آدم عليه السلام
عبرة؛ در بهشت برای زنان آبستن شدن، زاییدن، ازاله بکارت، حایض شدن، نفاس و مشقت و محنتی که به سبب طفولیت است، نمی‌باشد، هر چه دل‌ها می‌خواهند و دیده‌ها به آن لذت می‌برند در بهشت است؛ چنان که خدای تعالی فرموده: وقتی مؤمن در بهشت بچه می‌خواهد، هر آینه خدای تعالی او را به همان صورتی که آن مؤمن خواسته می‌آفریند، بی آن که زن به او آبستن شود و بزاید؛ چنان که آدم را برای عبرت یافتن خلائق بدین نهج آفرید.

[توقیع در متعه]

سؤال نموده: مردی زنی را در عوض اجرت معین تا وقت معینی متعه نموده، مدتی از آن وقت معین باقی مانده، آن گاه مرد باقی مدتی را به زن بخشیده و سه روز پیش از بخشیدن آن مدتی زن حیض دیده، آیا در این صورت جایز است زن بعد از پاک شدن از حیض، در عوض اجرت معین به مرد دیگر متعه شود یا صبر نماید تا حیض آینده را ببیند؟

آن حضرت جواب بدین نهج فرموده: تستقبل حیضه غیر ذلك الحیضه لأن اقل العدة حیضه و طهارة تامّة؛ باید غیر از این حیض، حیض دیگر را ببیند، زیرا اقل این عده یک حیض و طهر تمام است و به محض دیدن حیض دوم، عده اش تمام می شود.

[توقیع در شهادت جذامی]

سؤال نموده: آیا شهادت کسی که برص، جذام و یا افلیج دارد به حسب شرع مقبول است، زیرا به ما روایت شده ایشان بر آنان که صحیح اند و این امراض را ندارند، امامت نمی توانند کنند؟

بدین طریق جواب داده: إن كان ما بهم حادثاً جازت شهادتهم و إن كانت ولادة لا تجوز؛ اگر این امراض بعد از ولادت، حادث و برایشان عارض شده، هر آینه شهادتشان ممضی خواهد بود ولی اگر حین ولادت در ایشان بوده، شهادتشان مقبول نخواهد شد.

سؤال نموده: آیا تزویج کردن دختر زن برای مرد جایز است؟

[توقیع در تزویج دختر زن]

جواب داده: «إن كانت رُبیت في حَجْرِهِ فَلَا يَجُوزُ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ رُبیت فِي حَجْرِهِ وَ كَانَتْ أُمُّهَا فِي غَيْرِ حَبَالِهِ، فَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ جَائِزٌ»^۱؛ اگر دختر در آغوش مرد تربیت یافته

الصحيح الأسعز و إنبات مهدوية الصحاح العظمى

و بزرگ شده، تزویجش جایز نیست و اگر در آغوش او تربیت نیافته و در ایام بچگی، از جمله عیال آن مرد نبوده، چنین روایت شده که تزویجش جایز است.

[توقیع در نهی تزویج جدّه]

سؤال نمود: مردی دختر دختر زنی؛ یعنی نواده او را برای خود تزویج کرده، آیا جایز است بعد، جدّه او؛ یعنی خود آن زن را تزویج کند؟

جواب داده: قد نهی عن ذلك؛ این چنین کاری نهی شده.

سؤال نموده: مردی از مرد دیگر هزار درهم ادعا نموده و برای مدّعی خود بیّنه عادل اقامه کرده، نیز پانصد درهم به موجب سند تمسک، علی حدّه از او ادعا کرده، او بر این مدّعی نیز، بیّنه‌ای عادل دارد، نیز سی صد درهم به مقتضای تمسک دیگر، از او ادعا نموده و بر این مدّعا هم بیّنه عادل دارد.

تمامی وجه این سه تمسک، هزار درهم می‌باشد، علاوه بر هزار دره‌می که اوّل ادعا نموده. مدّعی علیه در جواب گوید: وجه این تمسک، هزار درهم است و مدّعی گفته او را انکار می‌کند؛ حال در این صورت، هزار درهم یکبار بر ذمه او علاقه می‌گیرد یا دوبار؛ چنان که بیّنه اقامه نموده و در این سه تمسک قید نشده این پانصد درهم و سی صد درهم از بابت آن هزار درهم است؟

آن حضرت جواب داده: «يُؤْخَذُ مِنَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ أَلْفٌ دِرْهَمٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَ هِيَ الَّتِي لَا شُبْهَةَ فِيهَا وَ تُرَدُّ الْيَمِينُ فِي الْأَلْفِ الْبَاقِي عَلَى الْمُدَّعِي فَإِنْ نَكَلَ فَلَا حَقَّ لَهُ»؛^۱ از مدّعی علیه هزار درهم گرفته می‌شود و این همان است که شبهه‌ای در آن نیست و در هزار درهم باقی، قسم مدّعی ردّ می‌شود و اگر او از قسم نکول نماید، هر آینه حقی ندارد.

الْعَبْقَرِيَّةُ الْخَمْسَةُ وَالْخُزُولُ مَوْلَانَا ضَالِحُ الْجَمْعِ الرَّزْمِيُّ

[توقیع در جواز استعمال تربت]

استعمال تربت
بنی عباس
یا بنی

سؤال نموده: آیا گذاشتن تربت قبر مطهر جناب سید الشهداء - صلوات الله علیه - در قبر میت جایز است؟

جواب داده: یوضع مع المیت فی قبره ویخلط بحنوطه إن شاء الله؛ آن تربت را باید در قبر گذاشت و باید با حنوط مخلوط نمود، ان شاء الله.

سؤال نموده که از صادق علیه السلام چنین به ما روایت شده: آن حضرت بر ازار کفن اسماعیل، پسرش بدین نهج نوشت: اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله؛ آیا جایز است ما مانند آن را با تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام یا غیر آن بنویسم؟
جواب داده: یجوز ذلك؛ جایز است.

سؤال نموده: آیا جایز است کسی از تربت امام حسین علیه السلام سبحه بسازد و با آن، سبحان الله بگوید و آیا فضیلتی در آن هست؟

جواب داد: یسبح به فما من شیء من التسیبیح أفضل منه ومن فضله ان الرجل ینسی التسیبیح و یدبر السبحة فیکتب له التسیبیح؛ جایز است با آن ذکر بگوید و چیزی از تسبیح گفتن با آن افضل نیست، از جمله فضیلت های آن؛ این است که اگر مرد ذکر را فراموش کند و سبحه را در دست بگرداند، هر آینه ثواب ذکر برایش نوشته می شود.

سؤال نموده: آیا سجده بر مهری که از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام ساخته می شود، جایز است و آیا فضیلتی در آن هست؟

جواب داده: یجوز ذلك وفيه الفضل؛ جایز است و در آن فضیلت هست.

سؤال نموده: شخصی قبور ائمه علیهم السلام را زیارت نمی کند، آیا سجده کردنش بر قبور مطهر جایز است؟ آیا جایز است کسی که نزد قبور مطهر نماز می گزارد، پشت آنها ایستاده و قبر را سمت قبله بیندازد یا این که سمت بالای سر یا سمت پایین پا بگزارد؟ و آیا جایز است پیش رو بایستد، قبر را پشت سر بیندازد و نماز کند؟

جواب داده: اما السجود علی القبر فلا یجوز فی نافله ولا فریضة ولا زیارة

الصحیح الاستغناء عن زیارة القبر و یجوز السجود علیه

والذی علیه العمل أن یضع خده الأیمن علی القبر واما الصلوة فانها خلقه ویجعل القبر أمامه و لا یجوز أن یصلی بین یدیه و لا عن یمینه و لا عن یساره لانّ الإمام -صلی الله علیه - لا یتقدّم علیه و لا یساوی^۱؛ اما سجده بر قبر، جایز نیست نه در نافله، نه در فریضه و نه در زیارت. آنچه عمل بر آن جاری شده این است که صورت راستش را بر قبر مطهر بگذارد، اما نماز، باید پشت سر قبر بخواند و قبر را پیش بیندازد و جایز گزاردن آن در جانب پیش رو، بالای سر و پایین پا جایز نیست، زیرا نمی توان از امام علیه السلام پیش افتاد و با وی برابر هم، نمی توان بود.

[توقیع در سبحة و گرداندن آن]

سؤال نموده: آیا جایز است شخصی در اثنای فریضه یا نافله، سبحة در دست بگرداند؟

جواب داده: یجوز ذلك إذا خاف السهو والغلط؛ جایز است در صورتی که از سهو و غلط کردن در شمار رکعت ها بترسد و آنها را با تسبیح بشمارد.

سؤال نموده: هنگام ذکر، گرداندن تسبیح با دست چپ جایز است یا نه؟

جواب داده: یجوز ذلك والحمد لله؛ چنین کردن، جایز است و حمد بر خدا!

[توقیع در فروختن اموال موقوفه]

سؤال نموده: در خصوص فروختن موقوفات حدیثی از فقیه وارد شده، اگر برای جماعتی و اولاد ایشان نسلأ بعد نسل وقف شده باشد و صاحبان وقف بر فروختن آن اتفاق نمایند و این فروختن هم برایشان اصلح باشد، آیا در این صورت خریدن آن از بعضی، اگر همه ایشان یک جانفروشدند، جایز است و پرسیده بود: کدام وقف است که بیع آن جایز نیست؟

بدین نهج جواب داده: إذا كان الوقف علی امام المسلمین فلا یجوز بیعه و إذا كان

علی قوم من المسلمین فلیبع کلّ قوم ما یقدرون علی بیعه مجتمعیین و متفرّقین ان شاء الله؛ اگر بر امام مسلمانان وقف شده، فروختن آن جایز نیست ولی وقفی که بر طایفه‌ای از مسلمانان باشد، هر آینه ان شاء الله جایز است هر قوم وقفی را که بر فروختنش قادر باشند، بفروشند، خواه یک جا خواه حصّه حصّه.

سؤال نموده: آیا جایز است محرم به جهت مرض باد عرق، زیر بغلش مردار سنگ با توتیا بگذارد؟

جواب داد: جایز ذلك؛ جایز است.

[توقیع در شهادت نابینا]

سؤال نموده: اگر کوری را در حال بینایی شاهد گرفته باشد، بعد از آن نابینا شود و خطّش را نبیند تا بشناسد و شهادت نماید، آیا شهادتش جایز و توفیق با خداست و اگر این کور شهادتش را ذکر کند، آیا با شهادتش می‌توان شهادت کرد یا نه؟

آن حضرت بدین نهج جواب داده: إِذَا حَفِظَ الشَّهَادَةَ وَ حَفِظَ الْوَقْتَ جَازَتْ شَهَادَتُهُ^۱؛ اگر اصل ماجرا و وقت آن را به خاطر داشته باشد، هر آینه شهادتش جایز است.

سؤال نموده: شخصی زمین زراعت یا چهارپایی وقف می‌کند و شاهد می‌گیرد که من این را وقف کردم و فلان شخص را وکیل وقف قرار دادم، بعد از آن وکیل وفات می‌یابد یا وکالتش به هم می‌خورد و دیگری جای وی متولی وقف می‌شود، آیا اگر اصل وقف جایز است آن شاهد برای این شخص که قائم مقام وکیل اوّل است، شهادت دهد یا نه؟

جواب داده: لا یجوز غیر ذلك لأنّ الشَّهَادَةَ لَمْ تَقْمَ لِلوَكِيلِ وَأَمَّا قَامَتِ لِلْمَالِكِ وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَأَقِمْوَا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾^۲؛ غیر این جایز نیست، باید به وقفیت وقف به

الصَّحِیحُ الْأَمْرُ وَالْأَمْرُ بِالشَّهَادَةِ مَهْدُورٌ بِالحِجَابِ الْمَسْتَعْرِضِ

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۰.

۲. سوره طلاق، آیه ۲.

اسم وکیل ثانی شهادت نکند زیرا شهادت برای وکیل برپا نشده، بلکه برای مالک وقف، برپا شده، حال آن که خدای تعالی فرموده: شهادت را برای خدا برپا دارید.

سؤال نموده: در خصوص دو رکعت آخر روایت بسیار وارد شده، پس بعضی چنین روایت کرده: خواندن حمد تنها در آن‌ها افضل است؛ فضیلت برای کدام یک است تا به آن عمل کنیم؟

بدین طریق جواب داده: قَدْ نَسَخَتْ قِرَاءَةَ أُمَّ الْكِتَابِ فِي هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ التَّسْبِيحَ وَالَّذِي نَسَخَ التَّسْبِيحَ قَوْلُ الْعَالِمِ ع كُلُّ صَلَاةٍ لَّا قِرَاءَةَ فِيهَا فَهِيَ خِدَاجٌ إِلَّا لِلْعَلِيلِ أَوْ مَنْ يَكْثُرُ عَلَيْهِ السَّهُوُ فَيَتَخَوَّفُ بَطْلَانَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ ^۱؛ خواندن حمد در این دو رکعت، تسبیحات اربعه را منسوخ کرده و چیزی که تسبیحات را نسخ نموده، به فرموده عالم نمازی که در آن حمد خوانده نشود، بی‌خیر و بریده است، اما مریض و کثیرالسهو که می‌ترسد اگر حمد را بخواند، سهو کند یا مرضش شدت می‌یابد، نمازش باطل می‌گردد. سؤال نموده: میان ما برای درد گلو، رب جوز ساخته می‌شود؛ بدین طریق که جوز تر را پیش از انعقاد مغزش می‌چینند، نرم می‌کوبند، فشار داده، آبش را می‌گیرند، صاف می‌کنند و می‌جوشانند تا نصفش برود، یک شبانه روز می‌ماند، بعد آن را بالای آتش می‌گذارند و بر هر شش رطل، یک رطل عسل می‌ریزند و می‌جوشانند، کف آن را می‌گیرند و از نوشادر و شب یمانی و آن دوائی معروف، سفید و شفاف، مایل به زردی، سریع‌الانکسار و بدبو است و در بسیاری از خواص مانند زاج می‌باشد، نرم کوبیده با آب خیسانیده می‌شود و یک درهم زعفران نرم کوبیده، در آن ریخته می‌شود. سپس جوشانیده، کفش را می‌گیرند و می‌پزند تا وقتی که مانند عسل غلیظ گردد. بعد از روی آتش برمی‌دارند تا سرد شود، آن‌گاه می‌آشامند؛ آیا آشامیدن آن جایز است یا نه؟

جواب داده: إِذَا كَانَ كَثِيرَةً يَسْكُرُ أَوْ يَغْتَرُّ قَلِيلَةً وَ كَثِيرَةً حَرَامٌ وَ إِنْ كَانَ لَا يَسْكُرُ فَهُوَ حَلَالٌ؛ اگر کثیرش مست کند یا تغییر حال به وجود آورد، قلیل و کثیرش هر دو حرام می‌باشد و اگر کثیرش مست نمی‌کند، حلال است.

سؤال نموده: برای مردی کاری پیش می‌آید، نمی‌داند کردن آن مصلحت دارد یا نه، پس دو انگشتر برمی‌دارد، بر یکی می‌نویسد: نعم افعَل؛ بکن و در دیگری می‌نویسد: لا تفعل؛ مکن! بعد از آن چند بار استخیر بالله می‌گوید، به انگشترها متوجه می‌شود، یکی را برمی‌دارد و به هر چه در آن نوشته شده، عمل می‌کند؛ آیا این جایز است؟ آیا باید به آن عمل کرد؟ و آیا مانند استخاره است یا استخاره غیر از این می‌باشد؟

جواب داده: الَّذِي سَنَّة الْعَالَم فِي هَذِهِ الْأَسْتِخَارَةِ بِالرَّقَاعِ وَالصَّلَاةِ؛ چیزی که عالم عالم در این باب سنت کرده، استخاره کردن با رقعها و نماز است.

سؤال نموده: نماز جعفر طیار بن ابی طالب افضل است و آیا در آن قنوت هست و اگر هست در چه وقتی در کدام رکعت؟

جواب داده: أَفْضَلُ أَوْقَاتِهَا صَدْرُ النَّهَارِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ثُمَّ فِي أَيِّ الْأَيَّامِ شِئْتَ وَ أَيِّ وَقْتِ صَلَّيْتَهَا مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ فَهُوَ جَائِزٌ وَ الْقُنُوتُ فِيهَا مَرَّتَانِ فِي الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ فِي الرَّابِعَةِ. بهترین وقت اول روز جمعه است و بعد از آن هر روزی که بخواهی، در هر وقت، شب باشد یا روز، جایز است آن را به جا آوری، دو قنوت دارد؛ یکی رکعت دوم و دیگری رکعت چهارم پیش از رکوع.

سؤال نموده: مردی از مالش چیزی بیرون کرده، به قصد آن که به برادران دینی خود بدهد، بعد در میان خویشان محتاجی می‌یابد؛ آیا می‌تواند آن مال را به خویش خود صرف نماید؟

جواب داده: «يَصْرِفُهُ إِلَى أَدْنَاهُمَا وَ أَقْرَبِيهَا مِنْ مَذْهَبِهِ فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى قَوْلِ الْعَالِمِ عالم لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّدَقَةَ وَ ذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ فَلْيَقْسِمْ بَيْنَ الْقَرَابَةِ وَ بَيْنَ الَّذِي نَوَى حَتَّى يَكُونَ قَدْ أَخَذَ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ»؛ به هر که مذهبش به مذهب او نزدیک تر است، صرف کند و اگر بخواهد به قول عالم عمل نماید که خدا صدقه او را قبول نمی‌کند؛ در حالی که میان خویشان، صاحب صدقه، فقیر و محتاج است، باید آن را در بین خویشانش و کسی که نیت کرده بود، قسمت نماید تا هر دو فضیلت را دریابد.

در توقیع راجعه به استخاره رقع

الصَّبِيحُ الْأَسْفَرِيُّ وَأَبُو بَكْرٍ مَهْدِيَّةُ الْحَجَّةِ الْعَمَلِيَّةُ

سؤال نموده: اصحاب ما در خصوص مهر زن اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند: چون مرد به زن دخول نمود، مهرش ساقط می‌شود و چیزی بر او نیست. بعضی گفته‌اند: آن در دنیا و آخرت بر ذمه شوهر است، این چگونه است و آن چه در این باب لازم است، چیست؟

جواب داده: إن كان عليه بالمهر كتاب فيه دين فهو لازم في الدنيا والاخرة و إن كان عليه كتاب فيه ذكر الصدقات سقط إذا دخل بها و إن لم يكن عليه كتاب فإذا دخل بها سقط باقى الصداق؛ اگر به اسم شوهر تمسکی باشد که در آن مهر به عنوان دین نوشته شده، هر آینه در دنیا و آخرت بر ذمه شوهر است، اگر به اسم او مکتوبی باشد که صداق‌ها در آن نوشته شده، مهرش وقتی دخول نموده، ساقط می‌شود و اگر به اسم او مکتوب نباشد، بقیه مهر وقتی به او دخول کرد، ساقط می‌گردد.

سؤال نموده: از صاحب عسکری علیه السلام روایت شده که از آن حضرت پرسیدند: نماز در لباس خزی که به او بر خرگوش - آن پشم نرمی است که در جوف پشم زبر می‌باشد - ممزوج شده، چه صورت دارد؟ از آن حضرت تویق درآمده: جایز است، نیز از آن حضرت روایت شده: جایز نیست، حال به کدام امر عمل کنیم؟

جواب بدین نهج داده: أما حرّم في هذه الأوبار والجلود معاً فأما الأوبار وحدها فحلال وقد سئل بعض العلماء عن قول الصادق لا یصلی فی الثعلب و لا فی الأرنب و لا بالثوب الذی لصق بیدنه فقال: أما عنی الجلود دون غیرها؛ حرام بودن نماز در این وبرها و پوست‌ها وقتی است که با هم باشند، اما تنها، نماز در آنها حلال و جایز است؛ چنان که از بعضی علما از معنی قول صادق علیه السلام پرسیده شد که نماز در روباه و لباسی که بر بدن او چسبیده، جایز نیست.

آن عالم علیه السلام در جواب نوشت: مراد صادق علیه السلام پوست روباه است، نه غیر آن؛ یعنی نماز در پوست روباه جایز نیست.

سؤال نموده: در اصفهان پارچه‌ای می‌بافند که به آن عتابیه می‌گویند و از ابریشم خام و پوشیده رنگارنگ بافته شده؛ آیا نماز در آن جایز است؟

عدم جواز صلوة یا لباسی اوبار و جلود

العبقریة الحسنة والحول مؤلانا صاحب الزمان علیه السلام

جواب داده: لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ إِلَّا فِي ثَوْبٍ سَدَاهُ أَوْ لِحْمَتُهُ قُطْنٌ أَوْ كَتَّانٌ^۱. نماز جایز نیست مگر در لباسی که تار و پودش پنبه یا کتان است.

سؤال نموده: ابتدا باید کدام پا را مسح کرد؟ آیا می توان هر دو را با هم مسح کرد؟
جواب داده: بمسح عليهما جميعاً معافان بدء باحديهما قبل الأخرى فلا يبتدء إلا باليمين؛ جایز است هر دو پا را با هم مسح کند و اگر بخواهد یکی را پیش از دیگری ابتدا نماید، باید ابتدا پای راست باشد.

سؤال نموده: آیا نماز جعفر طیار در سفر جایز است؟

جواب داده: يجوز ذلك؛ جایز است.

سؤال نموده: اگر کسی در تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سهو نماید، تکبیر از سی و چهار بگذرد و بعد به خاطرش افتد، آیا به سی و چهار برمی گردد یا باید از سر بگیرد و اگر سبحان الله را تا دانه شصت و هفتم بگوید، آیا باید به شصت و ششم برگردد؛ تکلیف در این باب چیست؟

جواب داده: «إِذَا سَهَا فِي التَّكْبِيرِ حَتَّى تَجَاوَزَ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ عَادَ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ يَتَّبِعِي عَلَيْهَا وَ إِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فَتَجَاوَزَ سَبْعًا وَ سِتِّينَ تَسْبِيحَةً عَادَ إِلَى سِتَّةٍ وَ سِتِّينَ وَ بَنَى عَلَيْهَا فَإِذَا جَاوَزَ التَّحْمِيدَ مِائَةً فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ»^۲؛ هر گاه در تکبیر سهو نماید و از سی و چهار بگذرد، به سی و سه برمی گردد و بنا بر این می گذارد و هر گاه در سبحان الله سهو نماید و به دانه شصت و هفت بگذرد، باید به شصت و ششم برگردد و بنا بر آن می گذارد و اگر الحمد لله از دانه صدم بگذرد، بر او حرجی نمی باشد.

الصحیح الاصحیح والاعراب مهدویة الحجية المستنیرة

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۷۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۴.

[توقیع در پاسخ سؤالات اسدی]

۵

نجمه

شیخ صدوق در کتاب احتجاج^۱ از ابی‌الحسین محمد بن جعفر اسدی روایت کرده، او گفته: در مکتوبی که از شیخ ابی‌جعفر محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - در خصوص جواب مسایلی که خدمت صاحب الزمان فرستاده بودم، به من رسید: این فقرات بود که پرسیده بود نماز خواندن هنگام طلوع آفتاب و غروب چه حکمی دارد؟ اگر چنان است که می‌گویند آفتاب از بین دو شاخ سر شیطان طلوع و غروب می‌نماید، پس بینی شیطان به هیچ چیز مانند نماز به خاک مالیده نشده، پس در آن وقت نماز کن و بینی شیطان را به خاک بمال! اما پرسیده بودی ملکی بر ما وقف می‌شود و چیزی برای ما قرار داده می‌شود، بعد صاحبش به آن محتاج می‌شود؛ تصرف او در آن، چه صورت دارد؟

جواب: هرچه وقف شده و به دست وکیل و قیم تسلیم نشده؛ صاحبش در خصوص امضا و برهم زدن آن مخیر است و هر چه تسلیم شده، صاحبش اختیاری ندارد، خواه محتاج باشد، خواه نباشد.

پرسیده بودی: حال کسانی که اموال ما را در دستشان حلال می‌دانند و بی‌اذن ما در آن‌ها تصرف می‌کنند؛ مانند تصرف در اموال خودشان چگونه است؟

جواب داده: هر که چنین کند، ملعون است و ما روز قیامت خصم اویم؛ چنان که رسول خدا ﷺ فرموده: از عترت من هر کس، چیزی که خدا حرام کرده، حلال بداند، به زبان من و به زبان هر پیغمبر مستجاب الدعوه، ملعون است، پس هر که به ما ستم کند، در جریده کسانی می‌باشد که در حق ما ستم کرده‌اند. لعنت خدا بر ستمکاران باد!

پرسیده بودی: بچه‌ای را ختنه کرده‌اند، باز غلفه‌اش روییده - آن پوستی در دور ختنه است - آیا بار دیگر ختنه کردن لازم است؟

جواب: بریدن غلفه‌اش واجب است، زیرا زمین تا چهل روز از بول کردن کسی که

غلفه‌اش حشفه‌اش را پوشیده باشد، به درگاه الهی ناله و شکایت می‌کند.
پرسیده بودی: شخصی نماز می‌گزارد و پیش رویش تصویر و چراغ هست؛ آیا نماز او در این صورت جایز است، زیرا پیش‌تر از تو خلایق در این خصوص اختلاف کرده‌اند؟

جواب: برای کسی جایز است که از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد.
پرسیده بودی: اراضی زراعت که برای ما وقف شده، آیا کشت و زرع نمودن در آن، وضع اخراجات آن از مداخلش و صرف ما بقی در ناحیه، به نیت چشم داشت ثواب با تقرّب جستن نزد شما جایز است؟

جواب: برای هیچ کس حلال نیست بی‌اذن در مال دیگری تصرف نماید، پس تصرف نمودن در اموال ما چگونه جایز می‌شود؟
هر کس چنین کند، هر آینه چیزی را که بر او حرام شده، حلال دانسته و هر که چیزی از مال ما بخورد، به منزله این است که آتش در شکمش گذاشته و داخل جهنم خواهد شد.

سؤال نموده بودی: مردی به ناحیه ما زمین وقف می‌کند، به دست قیّم و وکیلی می‌سپارد، او به امر آن مباشر می‌شود، آن را آباد می‌نماید، اخراجات و مصارف آن را از مداخلش برمی‌دارد و بقیّه مداخل را صرف ناحیه ما می‌کند؟

جواب: این عمل برای کسی جایز است که صاحب زمین، او را در سر آن قیّم قرار داده باشد و غیر از او جایز نیست.

پرسیده بودی: رهگذر و رونده راه، از باغ و بوستان ما می‌گذرد و از میوه آن می‌خورد؛ آیا این، حلال است؟

جواب: خوردنش حلال و برداشتنش حرام است.

۳۵۲۲

در کتاب کمال‌الدین^۱ از محمد بن احمد شیبانی، او از علی بن احمد بن محمد دقاق، حسین بن ابراهیم بن احمد بن همام و علی بن عبدالله و راق در یک جا و ایشان از محمد

عریضه‌ای خدمت صاحب الامر علیه السلام در خصوص مسایلی نوشت و جواب در آمد.
مسایل این است: زنی را به حبالة عقد در آوردم و با وی شرط نمودم از او بچه
نخواهم و خود او را در خانه‌ام نشانم. چون مدتی گذشت، کنیز به من گفت: آبستن
شده‌ام.

گفتم: این چگونه است، من از تو بچه خواهش نکرده‌ام؛ یعنی شک دارم بچه مال
من باشد. بعد از نزد کنیز مدتی غایب شدم، سپس برگشتم، ناگاه دیدم پسری زاییده،
پسر را انکار نکردم و نفقه و مسکن را از کنیز نبریدم. مزرعه‌ای دارم، پیش از آن که این
زن را عقد کنم آن را داخل وصایا و بر فرزندانم وقف نموده بودم به شرطی که کم و زیاد
کردن آن، در مدت عمرم با من باشد. حالا این زن، پسر را زایید و او را در وقف مذکور
شریک نکرده‌ام، لکن وصیت نمودم اگر مردم، به آن پسر مادامی که صغیر است، نفقه و
کسوت و وقتی بزرگ شد یک بار دویست اشرفی داده شود، بعد از دادن این مبلغ، برای
او و اولادش در مزرعه موقوفه حصه‌ای نباشد. خدا تو را عزیز گرداند! رأی تو در
خصوص این عمل چیست؟ برای صحت، عافیت و خیر دنیا و آخرت دعا کن!

جواب: اما الرجل الذی استحلّ بالجارية و شرط علیها أن لا یطلب ولدها فسیحان
من لا شریک له فی قدرته الشرط علی الجاریة شرط علی الله عزّوجلّ هذا من لا
یؤمن أن یكون صحیحاً و حیث عرف فی هذا الشکّ و لیس يعرف الوقت الذی أتاها
فیه و لیس ذلك بموجب لبرائة فی ولده و اما اعطائه لماتی دینار و اخراجه من
الوقف فالمال ماله فعل فیه ما أراد؛ اما مردی که جاریه را به حبالة عقد در آورده و با
او شرط نموده بچه‌اش را نخواهد؛ یعنی بچه، بچه او نباشد. پاک و پاکیزه می‌دانم از
چرک‌ها خدایی را که در قدرتش شریک ندارد، چنین شرط نمودن با زن در حقیقت،
با خدا شرط کردن است و این شرط امری است که اطمینانی نیست صحیح واقع شود.
اگر در بودن بچه از او شک کند و وقت مقاربت با زن را نمی‌داند، باعث نمی‌شود از
بچه‌اش تبرّی کند.

۳۵۲۴

الصحیح الاستقر و انما یثبت مهاد و یثبته المستقر

اما دادن دویست اشرفی و بیرون کردن آن از وقفیت، جایز است، زیرا مال، مال او

است، هر نوع تصرفی که می‌خواهد در آن می‌کند. ابوالحسین گفته: پیش از تولد بچه حساب کرده، موافق آن حساب بچه‌ای متولد گردیده.

بعد از آن گفته: در نسخه‌ی ابی‌الحسن همدانی، این فقره را یافتیم: أتانی ابقاك الله كتابك الذي انفذته؛ خدا به تو عمر کرامت فرماید! مکتوبی که فرستاده بودی، به من رسید. حسن بن علی بن ابراهیم این تویق را از ثاری نقل نموده.

رقم دوّم از توقیعات

[توقیعات صادره از ناحیه مقدسه]

ارقامی از آن حضرت است که به نام جمعی از ناحیه مقدسه بیرون آمده. بدان مراد از توقیع در این رقم و رقم اوّل، دست خطی باشد که از حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه -، در جواب سؤال سایلین یا کسی که ابتدا بدون سؤال خارج شده، بیرون آمده و چون ملاقات آن بزرگوار برای همه میسر نبوده و غالب بیانات آن بزرگوار در باب احکام شرعی و غیر آن بر وجه مکاتبه واقع شده نه بر وجه مخاطبه و مشافهه، لذا علمای اعلام - رضوان الله علیهم الی یوم القیام - در ضبط آنها اهتمام تام نموده‌اند.

اطلاق لفظ توقیع هم در کلام ایشان؛ مثل این که می‌گویند در توقیع فلان و فلان وارد شده، محمول بر این دست خط می‌شود، اگر چه صدور دست خط از سایر ائمه هم بسیار شده و در مطاوی کلمات سابق اشاره به ذکر جمله‌ای از آن توقیعات گذشت. مقصود این فصل هم ذکر جمله دیگری از آنهاست نه استیفای جمیع آنها، تا آن که خروج از وضع کتاب لازم نیاید، به علاوه فایده علمی، غرض از ذکر این بعض، تأکید در اثبات وجود فایض الجود آن بزرگوار است، زیرا مکتوب بدون کاتب، بلکه مطلق اثر بدون مؤثر شایسته نیست و چون وضع کتاب بر لسان فارسی و ذکر عبارت توقیع و ترجمه موجب تطویل بود، به ذکر ترجمه اقتصار نمودیم. در این رقم چند جمله است.

[توقیع حضرت به شیخ مفید(ره)]

نجمه

از جمله، دو توقیع است که شیخ طبرسی آن‌ها را در کتاب احتجاج ذکر فرموده و ما دیدن خط مبارک آن حضرت را توسط شیخ مفید، ذیل آن‌ها در یاقوتة پنجاه و دوّم و پنجاه و سوّم از عبقریة هشتم بساط چهارم نقل نموده‌ایم و چون اصل آن دو توقیع را آن‌جا نقل ننموده‌ایم؛ این‌جا ترجمه آن‌ها را نقل می‌کنیم.

توقیع اوّل: در کتاب مذکور «آمده: چند روز از ماه صفر سال چهارصد و دهم هجری مانده، مکتوبی از ناحیه مقدسه - حرّسها الله و رعاهها - به شیخ مفید - قدّس روحه و نور ضریحه - رسید، رساننده آن مکتوب گفته: آن را از ناحیه‌ای که متصل به حجاز است، برداشتم و عنوانش این است:

لأخ السّدید والولیّ الرّشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمّد بن نعمان - ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی عباده -

بسم الله الرّحمن الرّحیم اما بعد، سلام علیک ای ولیّ مخلص در دین مخصوص در حقّ ما به یقین! به درستی که ما خدایی را حمد می‌کنیم که غیر از او خدایی نیست و از او سؤال می‌کنیم بر آقا، مولا و پیغمبر ما محمد و بر آل طاهرین او صلوات فرستد و به تو - ادام الله توفیقک لنصره الحق واجزل مثوبتک علی نطقک عنا بالصدق - خبر می‌دهیم که خدا به ما اذن داد تو را به مکتوب نوشتن و تکلیف کردن مشرف سازیم که بعضی امور را از ما به دوستانمان که نزد تو هستند، برسانی، اعزّهم الله بطاعته و کفاهم المهمّ بر عایة لهم و حراسته، پس متابعت کن و واقف شو - ایدک الله بعونه علی اعدائه المارقین من دینه - بر آن چه ذکر می‌نماییم و در رساندن آن به کسانی که به ایشان اطمینان داری بر آن دستور العمل، عمل کن که برایت می‌نویسیم، ان شاء الله.

ما اگر چه در جایی منزل کرده‌ایم که از مکان ظالم‌ها دور است، نظر به آن که خداوند صلاح ما و شیعة مؤمن ما دانسته؛ مادامی که دولت دنیا با فاسق‌ها می‌باشد،

الشیخ الأسفوزی الثبات مهدویة الصحبة العظمیة

لکن علم ما به اخبار شما احاطه دارد، چیزی از احوال شما از ما پنهان نیست و به لغزش‌هایی که به شما رسیده، عارف هستیم در آن زمان که بسیاری از شما به سوی چیزی میل نمود که پیشینیان صالح از آن کناره می‌گرفتند و آن عهدی که خدا از ایشان گرفته بود، پشت سر انداختند. گویا نمی‌دانند ما از مراعات شما دست بر نمی‌داریم و ذکر شما را فراموش نمی‌کنیم، اگر چنین نباشد، بلاها بر شما نازل شود و اعدا شما را تمام کنند.

پس از خدا پرهیز نمایید، تقوا را شعار خود سازید و ما را در علاج فتنه‌ای که به شما رو آورده، یاری کنید، کسی که به آرزوی خود رسیده به مواظبت طاعات، در آن فتنه هلاک می‌گردد. این فتنه علامت طول حرکت ما و جدا شدن بد و نیک شما از یکدیگر به امر و نهی ماست و خدا تمام کننده نور خود باشد، هر چند مشرکین کراهت داشته باشند. چنگ زنید به تقیه کردن از برافروختن آتش جاهلیت که امویّه آن را برافروخته و فرقه مهدیه از آن آتش به ترس افتد.

من زعیم هستم به نجات یافتن کسی که از این آتش فتنه، جاهای پنهان را قصد نکرده و در استخلاص از آن، راه‌های خوب را سلوک کرده باشد. هرگاه امسال جمادی‌الاولی برسد، به امری که در آن واقع می‌شود، عبرت بگیرید و از خواب خود بیدار شوید، به سبب امری که پیش روی شما ظاهر گردد و به جهت چیزی که بعد از آن واقع می‌شود.

زود باشد که از آسمان برای شما علامتی واضح ظاهر شود و از زمین هم علامتی ظاهر شود که بدون تفاوت مانند آن باشد و در زمین مشرق چیزی حادث گردد که حزن آورد و باعث قلق و اضطراب گردد. بعد از آن گروهی که از اسلام خارج باشند، بر عراق غالب شوند و به سبب اعمال آنها، روزی بر اهل عراق تنگ شود. آن گاه فرج رسد و غم زایل گردد، به سبب هلاکت کسی از اشرار که مردم خوب و باتقوا از هلاکتش مسرور و خوشحال شوند. کسانی که اراده حج کرده‌اند به آرزوی خود برسند با وجود بسیاری و اتفاقشان و برای ما به جهت آسانی حج و واقع شدن حج ایشان بر

الْعَبْرَةُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْخَوَالِ مَوْلَانَا صَالِحُ الْحَبِيبِ الرَّحْمَنِ

کلمات امام (ع) در جواب دوستان

وجه اختیار و اتفاق و خوشی شانی باشد که موافق نظم و قاعده ظاهر گردد. در آن وقت هر یک از شما چیزی را به جا آورد که باعث قرب او گردد و از چیزی که او را به کراهت و سخط ما نزدیک کند، اجتناب نماید، زیرا خدا مرده را به ناگهانی زنده کند وقتی که توبه به او فایده ندهد و پشیمانی از کرده‌های بد، سودی نبخشد. خداوند، هدایت به تو الهام کند و به رحمت خود، توفیق به تو لطف فرماید. ترجمه توقیع رفیع تمام شد.

در دارالسلام بعد از ذکر این توقیع، فرموده: **مؤلف گوید:** شاید این توقیع، اخباری از آن جناب به وقوع واقعه هلاکوخان است که از سمت مشرق و بلاد ترکستان با لشکر کفر، از نواحی خراسان عنان طغیان به عراق کشید، مستعصم عباسی را که خلیفه عصر خود بود، گرفته، هلاک نمود و اهل تقوا را به کشتن او مسرور گرداند، بغداد و توابع آن را به حیطة تصرف درآورد، به قدر ما شاء الله از فرقه اشراک به دارالبوار فرستاد و بغداد را به دفع اساطین نواصب آباد گرداند؛ چنان که وقوع جمیع اخبارات، مشهور و در کتب تواریخ و سیر، مسطور است.

فیو شاید اخبار مشایخ حله برای هلاکوخان مستند به این توقیع بود که بعد از توجه به سمت بغداد به تحریک خواجه نصیرالدین رحمته و تردد او در محاصره بغداد، نظر به قلت استعداد، ملاحظه مهابت و سطوت دولت مستعصم و کثرت لشکر به این که امام مازظفر و نصرت خان را به ما خبر داده، پس باید در امر خود خایف و هراسان نگردد، اهل حله را امان مرحمت فرماید و ایشان را رعیت و خواهان خود داند، ولدی الحاجه در عدد انصار و اعوان خود شمارد، ایشان از او، خط امان گیرند و بخان بعد از غلبه و استیلا، بر وجه سهل و آسان رعایت حالشان کند و اگر بر وجود و حقیقت این خلاصه موجود جز همین توقیع نبود، هرآینه برای فاضل، دانی، رفیع و وضع کافی بود؛ والحمد لله وله المنه.

[توقیع حضرت به شیخ مفید به روایتی دیگر]

نجمه

۲

توقیعی است که در روز پنج شنبه بیست و سوم ماه ذی الحجّه، سال چهارصد و دوازدهم به شیخ مفید - علیه الرحمه - به روایت بحار^۱ رسیده و ترجمه آن، این است: این مکتوب از جانب بنده خدا می باشد، بنده ای که در راه خدا به سوی کسی مربوط گردیده که به سوی حق و دلیل حق الهام شده.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليك

ای کسی که بنده صالح، ناصر حق، خواننده و دعوت کننده مردم به کلمه صدق می باشی! به درستی که ما خدا را حمد می کنیم که غیر از او، خدایی نیست و او خدای ما و خدای پدران پیشین ماست، از او سؤال می کنم که بر پیغمبر، آقا و مولای ما، محمد خاتم پیغمبران و بر آل طاهرینش صلوات فرستد.

به تحقیق ما بودیم که به مناجات تو نظر کردیم. خدا به آن سببی که از اولیای خود، به تو عطا کرده، حفظت کند و تو را از کید اعدای خود نگاه دارد! الآن برای تو شفاعت کردیم در خیمه ای که برای ما برپا شده، در بالای کوهی که در بیابانی ناپیدا واقع شده که اندکی قبل، از تاریکی به آن جا رفتیم، زیرا کسانی که دل هایشان خالی از ایمان بود، ما را ملجأ و گریزان به آن جا کردند، نزدیک است از آن جا به مکانی هموار، نزول اجلال نماییم، بدون آن که زمانی طویل بگذرد.

خبر ما در باب حالاتی که متجدد می شود، به تو می رسد، پس به سبب اخبار ما به اعمالی که باعث تقرّب تو به ما می گردد، عارف می شوی، خداوند به رحمت خود تو را موفق دارد! پس تو باید حرسك الله تعالى بعینه الّتی لا تنام بوده باشی آن کسی که مقابل کنی این نظر مرحمت ما را به تو، به تقیه کردنی که آن تقیه هلاک می نماید، کسانی را که تخم باطل در دل های خود کشته اند، مؤمنین به آن مسرور و مجرمین به آن

توقیع صادره ای برای شیخ مفید علیه السلام

العقبة الحسنة في الخصال مولانا صاحب الزمان

۳۵۳۱

محزون شوند.

بدان علامت بیرون رفتن ما از این سستی؛ یعنی ظهور ما در حرم بزرگ؛ یعنی مکه معظمه، از شخص منافق مذمومی حادث خواهد گردید که خون حرام را حلال داند و به مکر و حيله، اهل ایمان را پنهان کند و به آن غرضی که دارد از ظلم و عدوان به ایشان نخواهد رسید، زیرا ما در مقام نگهداری ایشان هستیم، به دعایی که از سلطان زمین و آسمان، محجوب و پنهان نمی ماند.

پس باید دل های دوستان ما از حيله او مطمئن باشد و وثوق داشته باشند به این که ما کفایت امرشان را خواهیم نمود، هر چند کارهای سخت به سبب آن منافق و اتباعش مشاهده خواهند نمود، لکن عاقبت همه کارهای خدا نیکو خواهد بود، مادامی که دوستان ما از گناهان اجتناب نمایند، با تو عهد می کنیم ای دوستی که در راه ما با ظالمان مجاهده می نمایی، هر کس آن چه را خدا به او عطا کرده برای اهل و مستحق آن خرج کند، از فتنه گمراه کننده و از محنت های تاریک نماینده آن مأمون باشد و هر کس آن نعمتی که خدا به او عاریت داده، بخل کند، بر کسانی که به صله نمودن ایشان مأمور گردیده، در دنیا و آخرت خود زیان کار باشد.

هرگاه و ققهم الله تعالی لطاعته باشند بر اجتماع دل های ایشان در وفا کردن به آن عهدی که بر ایشان اخذ شده؛ هر آینه یمن ملاقات ما تأخیر نمی افتد و در سعادت یافتن ایشان به مشاهده نمودن ما تعجیل شود، پس ما را از نظر ایشان غایب نکرده، مگر اعمال ناشایسته ایشان که روز به روز به ما می رسد و ما آن اعمال را از آنان مکروه می داریم و خوش نداریم والله المستعان و هو حسبنا ونعم الوکیل وصلوته علی سیدنا البشیر النذیر محمد وآله الطاهرین. ذیل یاقوتة پنجاه و سوم از عبقریة هشتم بساط چهارم، چند امر متعلق به این دو توقیع، ذکر شده که تذکر آن ها مناسب با مقام

۳۵۳۲

است، فارغ و طالع!

[عریضه برخی از محبتان به محضر حضرت]

نجمه

۳

توقیعی است که شیخ طبرسی - علیه الرحمه - در کتاب احتجاج^۱ از شیخ موثق ابو عمر عامری رضی الله عنه روایت کرده که گفته: ابن غانم قزوینی با جماعتی از شیعه در باب خلف عسکری رضی الله عنه گفتگو نمودند و ابن ابی غانم می گفت: بعد از آن بزرگوار خلفی نمانده و آن جماعت گفتند: او خلف دارد، پس در این باب به ناحیه نوشتند، در جواب ایشان مکتوبی به خط شریف آن بزرگوار بیرون آمد که ترجمه اش این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند ما و شما را از بلای آخر کار عافیت دهد! به درستی که به من خبر رسید در ریب واقع شدن جمعی از شما در دین و داخل شدن شک و حیرت در قلوب ایشان در باب ولات امرشان، پس از این جهت، مغموم و دلتنگ شدیم، لکن برای شما نه برای خودمان. این خبر ما را در باب شما بد حال نمود، نه در باب ما، زیرا خداوند با ماست، پس ما را به غیر او حاجتی نباشد و حق با ما می باشد، پس کسی که در خانه خود بنشیند و با ما نباشد، ما را به وحشت نمی اندازد. ما صنایع پروردگار خود هستیم و خلق بعد از ما صنایع ما می باشند.

ای جماعت! چه می شود شما را که در شک افتاده اید و در حیرت واقع شده اید؟ آیا نشنیده اید که خدای عز و جل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا، رسول و اولی الامر خود؛ یعنی امام را اطاعت کنید. آیا ندانسته اید چیزهایی که اخبار و آثار آنها را آورده و بر آنها دلالت کرده از اموری که می باشد و بر امامان گذشته شما حادث می شود و باقی مانده رضی الله عنهم؛ یعنی اخبار و آثار مشتمل بر بیان حالات یک یک ائمه شما از اول تا آخر ایشان، از پیغمبر شما به شما نرسیده، هم چنین حالات امام بعد از امام

عریضه جمعی از دوستان به آن جناب

العقبة في الجنة والخصال مولانا صاحب الزمان

۲۵۳۳

۱. الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۷۹ - ۲۷۸.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

قبل به شما نرسیده که همه به اسم، لقب و کنیه ما، پدر، مادر، کیفیت ولادت، غیبت و سایر حالات ما اخبار کرده‌اند؛ چنان که از حالات گذشتگان اخبار نمودند و همه را صدق و مطابق واقع دیدید.

آیا ندیده‌اید از زمان آدم تا امام گذشته که حضرت عسکری علیه السلام باشد، چگونه خداوند از انبیا و اوصیا مأمین‌ها قرار داده که به آن‌ها رجوع کرده‌اند و علم‌ها قرار داده که به سبب آن‌ها هدایت یافته‌اند و هرگاه علمی غایب گشته، علم دیگر ظاهر شده و هر وقت ستاره‌ای غروب کرده، ستاره‌ای دیگر طلوع نموده، پس چون خداوند امام گذشته را قبض نمود، گمان کردید دین خود را باطل نمود و واسطه میان خود و خلق را قطع کرد.

حاشا! این کار نشده و نخواهد شد تا زمانی که قیامت قیام کند و امر خدا ظاهر گردد، حال آن که مردم کراهت داشته باشند. به درستی که امام گذشته گذشت و با سعادت مفقود گردید طوری که پدران او بدون تفاوت رفتند و وصیت و علم خود را در ما گذاشت. ماییم آن کسی که خلیفه و قائم مقام او می‌باشد و نزاع با ما در باب خلافت او نمی‌ماند مگر کسی که ظالم و گناهکار باشد غیر از ما کسی این مقام را ادعا نکند مگر آن که جاحد و کافر باشد.

اگر نبود این که امر خدا مغلوب نگردد و سرش فاش نشود، هر آینه از حق ما چیزی برای شما ظاهر می‌گردید که عقل‌هایتان به سبب آن حیران نمی‌شد و شک‌های شما به آن زایل می‌گردید، لکن آن چیزی که خدا خواسته، می‌شود و هر موعدی اندازه‌ای دارد که باید برسد.

از خدا بترسید، بر ما تسلیم نمایید و امر را به ما واگذارید، زیرا صادر کردن کارها بر ما باشد؛ چنان که وارد کردن آن‌ها از ما بود؛ یعنی ایراد و انجام امور با ما می‌باشد، برای شما مداخله‌ای در آن‌ها نیست، اراده آشکارا نمودن اموری را که از شما پوشیده شده، می‌نمایید. از جانب راست به جانب چپ میل نکنید و قصد و نیت خود را به دوستی ما بر آن طریقه‌ای که واضح است، قرار دهید.

الصحيح الاصح والاشرف والاعز والاقرب
مهدويه الصحبة المستطرفة

به تحقیق شما را نصیحت کردم، خدا در این باب بر من و شما شاهد و گواه می‌باشد و اگر صلاح و رحمت شما را دوست نداشتیم و بر شما مشفق نبودیم، هر آینه با شما مکالمه و مخاطبه نمی‌نمودیم، زیرا به کار دیگر مشغول هستیم و به امر دیگر ممتحن و مبتلا شده‌ایم و آن، منازعه کردن با شخص ظالم اکول، بی‌خیر، جفا کار، گمراه، بدکردار، مخالف پروردگار و تباه روزگاری است که چیزی را ادعا می‌نماید که برای او نیست و حق کسی را انکار می‌کند که خدا اطاعتش را بر او واجب کرده و ظالم و عاصی شده و در سنت رسول خدا ﷺ اسوه حسنه‌ای می‌باشد؛ یعنی ما باید در تحمل این اذیت‌ها به رسول خدا ﷺ اقتدا کنیم، زود باشد که جاهل جزای عمل خود را ببیند، زود باشد که کافر بداند عاقبت دار آخرت با چه کسی می‌باشد.

خداوند ما و شما به رحمت خود از جمیع مهلکه‌ها، بدی‌ها، آفات و عاهات نگاه دارد؛ به درستی که او شایسته این و قادر بر هر چیزی است که می‌خواهد و ولی و حافظ ما و شما می‌باشد والسلام علی جمیع الأوصیا والأولیا والمؤمنین ورحمة الله وبرکاته وصلى الله على محمد النبي وسلم تسليماً.

در آن کتاب بعد از نقل این توقیع فرموده:

مؤلف گوید: ظاهر این است که مراد آن بزرگوار از شخص عالم جفا کار که با او منازعه داشته، جعفر کذاب بوده، زیرا این توقیع شریف در آن وقت خارج گردیده و محتمل است خلیفه آن زمان بوده باشد والله العالم.

[توقیع در ازاله شک مرتابین]

نجمه

۴

توقیعی است که در خصوص ازاله شک مرتابین خارج شده؛ چنان که در ۲۵۳۵ کمال‌الدین آمده: توقیعی به عمری و پسرش - رضی الله عنهما - بیرون آمد که شیخ ابو عبدالله جعفر گفته آن را به خط سعد بن عبدالله بدین نهج نوشته دیدم - و فقهکما الله لطاعته وثبتکما علی دینه واسعدکما بمرضاته -.

ترجمه توقعی: آن چه ذکر کرده بودید به ما رسید. میثمی به شما از مختار و مناظره و احتجاج او خبر داده بود که برای حضرت عسکری علیه السلام خلف و جانشینی غیر از جعفر بن علی نیست و این که جعفر را تصدیق کرده، جمیع آن چه نوشته بودید و اصحاب شما از اول نقل کرده بودند، فهمیدم.

از کوری بعد از بینایی، از گمراهی بعد از راه دانی، از اعمال هلاک کننده و آزمایش های پست نماینده به خدا پناه می برم؛ به درستی که خدای عزوجل می فرماید: **﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾**^۱؛ آیا مردم گمان کرده اند همین که می گویند ایمان آورده ایم، وا گذاشته می شوند و آزمایش و امتحان نمی شوند تا دروغ و راستشان ظاهر گردد. چگونه در فتنه و امتحان واقع شدند، در تردّد و حیرت افتادند و به جانب چپ و راست رفتند، یا از دین بیرون می روند یا در شک افتاده اند یا به حقّ عناد دارند یا که روایات صحیح و اخبار صادق را ندانسته اند و یا دانسته اند و اظهار فراموشی و نسیان می کنند.

آیا ندانسته اند زمین از حجت ظاهر یا غایب خالی نمی ماند؟ آیا انتظام امامان را بعد از پیغمبر ایشان ندانستند که هر یک بعد از دیگری آمدند، تا آن که امر، به امر خدای عزوجل به امام گذشته رسید؛ آن بزرگوار در مقام پدران خود علیهم السلام قائم گردید و مردم را به سوی حقّ و طریق مستقیم هدایت نمود و او نوری درخشنده و ماهی تابنده بود، خدای عزوجل برای او چیزی را اختیار کرد که نزد او بود، او بر طریق پدران خود، گذشت، بدون تفاوت بر عهدی که با او شده بود و بر وصیتی که آن را سپرد به وصی ای که خدای عزوجل تا مدتی او را به امر خود غایب کرده و مکان او را به مشیت خود، به سبب قضای سابق و قدر نافذ خود پنهان داشته، مواضع او، در ما و فضل او برای ما باشد.

اگر خدای عزوجل در چیزی که از آن منع کرده، اذن بدهد و از آن، چیزی را زایل کند که از حکم او جاری شده، هر آینه حق را با بهترین زینت ها، ظاهرترین دلالت ها و واضح ترین علامت ها به ایشان می نماید، آن حقّ، نفس خود را ظاهر و حجت خود را

الصّبح الاصفیٰ و انوار مهدي و بحجّة الصّبح

اقامه نماید ولیکن قدرهای خداوند مغلوب نمی‌شود و از اراده و توفیق خداوند نمی‌توان سبقت گرفت.

مردم باید متابعت هوای نفس را واگذارند و بر اصلی که بر آن بودند، بایستند و از چیزی که از ایشان پنهان گشته، تجسس ننمایند، پس گناهکار شوند. کشف سرّ خدای عزّوجلّ نکنند که مذموم گردند. باید بدانند حقّ با ما و در ما می‌باشد. غیر ما این کلام را نمی‌گوید مگر آن که دروغ‌گو و افترا بنده باشد و غیر ما ادعا نکنند، مگر آن که در غوایت و ضلالت باشد، پس باید بر این قدر مجمل از ما اکتفا نمایند و تفسیر و توضیح از ما نخواهند، به تعریض قناعت نمایند و تصریح نخواهند، ان شاء الله.

مؤلف گوید: وجه مضایقه از بیان، ایضاح و تصریح آن است که چون کلام باید مطابق مقتضی حال واقع شود و زمان، مکان، اشخاص، احوال و غیر آن در آن مدخلیت داشته باشد و هكذا اظهار معانی و مقاصد در مقدار، مراتب بسیار دارد که به حسب امور مذکور، مختلف می‌گردد، لذا گفته‌اند: لیس کلّ ما یعلم یقال و کَلِّمًا یقال حان وقته و لا کَلِّمًا حان وقته حضر أهله. پس بعد از اتمام حجّت و ابلاغ معذرت در تعریف امام طوری که دلیلی عاقل پسند و منصف پذیر بر آن، قائم گردید؛ چنان که در توقیع به آن اشاره فرمودند، دیگر زاید بر آن، تأکید، توضیح و تفسیر واجب نباشد و قواعد حکمت و عدل، اقتضای وجوب آن نکند.

بلی، اگر در نظر حکیم مانع از آن نباشد از باب تفضّل و احسان جایز می‌باشد، و الا جایز هم نباشد، از این جهت بود که ابوطالب با آن که بعد از بعثت، بلکه پیش از وجود سید انبیا، به او ایمان آورده بود، در مقام اظهار بر نیامد، بلکه هنگام وفات هم، بر وجه اجمال افراد نمود؛ چنان که شیخ صدوق روایت کرده: مردی از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح سؤال کرد: معنی قول عباس چیست که به حضرت رسول ﷺ عرض کرد: عمّ تو ابوطالب با حساب ابجد ایمان آورد؛ یعنی انگشتان را چنان عقد کرد که به شصت و سه اشاره بود.

شیخ فرمود: ابوطالب از این، عقد الله احد جوار اراده نمود، پس عقد انگشتان اشاره

به شصت و سه و عدد حروف این سه کلمه هم، به حساب ابجد شصت و سه باشد.^۱

مؤلف گوید: عقد انگشتان طوری که بر شصت و سه دلالت کند به حسب وضع واضح، آن است که سر انگشت میان، خنصر و بنصر را برمی گردانی، طوری که نزدیک پنجه های آن ها رسد و ناخن انگشت ابهام را به بندِ دوّم انگشت سبّابه می چسبانی، زیرا نوزده صورت از هیأت وضع انگشتان به ازای عقود تصویر کرده اند که هر یک بر عددی دلالت نماید که از یک تا ده هزار را می توان به آن ضبط کرد، بیان تفصیل آن، از وضع کتاب خارج است.

[جواب عریضه احمد بن اسحاق]

نجمه

توقیعی است که در جواب احمد بن اسحاق خارج شده؛ چنان که شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت^۲ از جماعتی، از تلعبیری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد و از احمد بن اسحاق روایت کرده که او گفته: بعض اصحاب خبر داد: جعفر بن علی مکتوبی به من نوشت که در آن خود را ستوده، مرا به امامت خود دعوت نموده و گفته: من خلیفه پدرم هستم و علم حلال و حرام و غیر آن از سایر علوم نزد من باشد، آن قدر که مردم ترجمه جواب عریضه احمد بن اسحاق خواهند.

احمد گوید: چون مکتوب را دیدم، عریضه ای در این باب نوشته، مکتوب جعفر را در جوف آن گذاشته، در آن باب بر این نهج انفاذ داشتم، جواب بیرون آمد که ترجمه اش این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب تو - ابقاك الله - با مکتوبی که در جوف آن گذاشته بودی، به من رسید، به جمیع آن چه متضمّن آن بود، با وجود اختلاف الفاظ و تکرّر خطا در آن، عارف شدم،

۳۵۳۸

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۵۲۰-۵۱۹.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۲۹۰-۲۸۷.

اگر تو هم در آن تأمل کرده بودی، بر بعض آن چه من بر آن مطلع شدم، مطلع می‌گردیدی.

حمد خداوندی را که پروردگار جهانیان است بر احسان و فضل او بر ما! خداوند برای حقّ ابا فرموده مگر آن که آن را تمام کند و برای باطل مگر آن که آن را براندازد. خدا به آن چه ذکر شد، بر من و بر شما شاهد است به آن چه آن را در آن زمان می‌گویم که جمع شویم بر روزی که در آن شبهه‌ای نیست و از ما از آن چه در آن اختلاف داریم، سؤال خواهد کرد؛ به درستی که خدا برای صاحب این مکتوب، بر کسی که به او نوشته شده و نه بر تو و نه بر احدی امامت واجب، طاعت و ذمه‌ای را قرار نداده و زود باشد که برای شما ذمه‌ای را بیان کنم که به آن اکتفا نمایید، ان شاء الله.

ای سایل! خدا تو را رحمت کند! به درستی که خدای تعالی خلق را عبث خلق نکرده و خودسر نگذاشته، بلکه ایشان را به قدر خود خلق فرموده و برایشان گوش‌ها، چشم‌ها، دل‌ها و عقل‌ها قرار داده. بعد از آن، پیغمبران را مژده دهنده و ترساننده فرستاده که مردم را به طاعت او، امر و از معصیت او نهی کنند و به مردم چیزی را بشناسانند که از امر دین و خلق ایشان ندانند، بر ایشان کتاب نازل کرده و ملایکه فرستاده که آن‌ها را میان مردم و میان کسی که مبعوث کرده، می‌آورند به سبب فضلی که برای ایشان بر مردم قرار داده و به سبب آن که دلایل ظاهره، براهین باهره و آیات غالبه به ایشان عطا کرده. از ایشان کسی بود که آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و خلیل خود نمود. از ایشان کسی بود که با او تکلم نمود و عصایش را از دهایی گرداند که ظاهر کننده ادّعی او بود. از ایشان کسی بود که به اذن خدا مرده‌ها را زنده می‌کرد و اکمه و ابرص را شفا می‌داد و از ایشان کسی بود که زبان مرغان را به او آموخت و همه چیز عطا کرد.

بعد از آن محمد ﷺ را رحمت برای اهل عالم مبعوث فرمود و نعمت خود را به او تمام کرد و پیغمبران خود را به او، ختم و او را بر همه مردم مبعوث کرد، از صدق او چیزی ظاهر کرد از آیات و علامات او آن چه را بیان نمود، ظاهر کرد. بعد او را حمید

و سعید قبض کرد و امر او را بعد از او، برای برادر، پسر عم، وصی و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد و بعد از او برای اوصیای اولاد او واحداً بعد واحد که دین خود را به ایشان احیا کرد و نور خود را به ایشان تمام گرداند.

میان ایشان، برادران او، بنی اعمام و ذوی ارحام ایشان فرقی واضح قرار داد که با آن فرق حجّت از محجوج و امام از مأموم شناخته شد، به این که ایشان را از گناهها، معصوم، از عیبها، بری و از چرکها طاهر کرد، از بدیها منزّه گرداند، ایشان را از خزان علم، محلّ حکمت و موضع سرّ خود قرار داد و به دلایل، مؤید فرمود و اگر نه همه مردم مساوی بودند، هر کس امر خدا را ادّعا می کرد و حقّ از باطل و عالم از جاهل شناخته نمی گردید.

به تحقیق این مبطل مفتری دروغ گوینده بر خدا چیزی ادّعا کرد که نمی دانم آن به چه حالتی در او است و امید دارد این امر برایش به انجام رسد؟

به فقهی که در دین خدا دارد! پس به خدا قسم، حلال را از حرام نمی شناسد و بین خطا و صواب فرق نمی گذارد. به عملی که دارد! پس حقّ را از باطل و محکم را از متشابه نمی داند و حدّ و وقت نماز را نمی شناسد. به ورع خدا که در او هست! پس خدا بر ترک نماز واجب او در چهل روز شاهد است به گمان آن که در این عمل شعبده بازی آموزد. شاید این خبر به شما هم رسیده باشد و این خمره های شراب او است که آن ها را نصب نموده، آثار عصیان خدای عزّوجلّ مشهود گردیده و ثابت شده.

آیا بر مدّعی خود آیتی دارد؟ پس بیاورد. آیا حجّتی دارد؟ پس اقامه نماید. آیا دلیلی دارد؟ پس ذکر نماید. خدای عزّوجلّ در کتاب خود می فرماید: به مشرکین بگو آن ها را که از دون خدا می خوانید، بنمایید که از زمین چه خلق کرده اند؟ آیا برای ایشان شریکی در آسمان ها هست؟ اگر راست می گویند در این باب کتابی که پیش از قرآن نازل شده باشد یا اندکی از علم، بیاورند.

پس تو - تولى الله توفيقك - از این ظالم آن چه را که برایت ذکر نمودم، سؤال کن و او را امتحان نما، از او سؤال کن از آیه ای از کتاب خدا را تفسیر کند یا از نماز فریضه ای

پیرس که حدود و واجبات آن را بیان کند تا حال و مقدار او را بدانی و عیب و نقصش برایت ظاهر گردد و خدا حسیب او است.

خداوند حق را بر اهلش حفظ فرماید و آن را در محلّ خود قرار دهد، به تحقیق خدای عزوجلّ ابا فرموده از این که این امر را بعد از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر قرار بدهد و هرگاه خدا در قول به ما اذن بدهد، هرآینه حقّ، ظاهر گردد، باطل مضمحل و از شما منصرف شود، من در کفایت و حسن ولایت به سوی خدا رغبت کنم و حسبنا الله ونعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[عریضه ابی صالح خنجدی]

نجمه

توقیعی است که شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب غیبت^۱ به سند خود از احمد بن حسن ابی صالح خنجدی روایت کرده که او گفته: من در طلب صاحب الزمان علیه السلام بودم، در این باب شهرها را می گشتم و تجسس و اصرار می نمودم، تا آن که توسط شیخ ابوالقاسم بن روح عریضه ای به آن حضرت نوشتم، در آن عریضه از اضطراب دل خود شکایت کرده، جوابی خواسته بودم که دلم به آن آرام گیرد و تکلیف خود را بدانم.

پس توقیع به این نهج بیرون آمد: من بحث فقد طلب و من طلب فقد دلّ و من دلّ فقد اشاط و من اشاط فقد اشرك؛ هر کس در خصوص من تجسس کند، مرا می طلبد، هر کس مرا بیابد، به دیگران بنماید، هر کس مرا به دیگران بنماید، مرا به کشتن دهد و هر کس مرا به کشتن دهد، مشرک گردد. مرحوم عراقی در دارالسلام بعد از ذکر این توقیع فرموده: مؤلف گوید: مراد از این فقرات، بیان حکمت غیبت و منع خلق از طلب رؤیت است، زیرا طلب سبب وجدان باشد و وجدان، باعث اشاعه، اذاعه و اطلاع خلق گردد و آن باعث هلاکت آن بزرگوار، نقض غرض و منافی حکمت غیبت باشد، لذا راوی گفته: چون این توقیع را دیدم، دلم آرام گرفت و مسرور به وطن خود برگشتم.

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۲۳.

[توقیع در عدم نامیدن حضرت]

نجمه

۷

توقیع دیگری که در کتب معتبر مذکور است که چون بعضی از مردمان بر سر این مسأله نزاع کردند که آیا پیش از ظهور حضرت صاحب علیه السلام می توان نام آن حضرت را برد یا نه؟ توقیع به خط آن حضرت بیرون آمد: من سمّانی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله؛ هر کس میان مردمان نام مرا ببرد، لعنت خدا بر او است.^۱

[توقیع در وکالت حلاج]

توقیع دیگر در کتب قرب الاسناد مذکور است: وقتی حسین بن منصور حلاج، دعوی وکالت آن حضرت نمود، جمعی خدمت حضرت صاحب علیه السلام نوشتند: حسین بن منصور حلاج، دعوی وکالت می نماید، این دعوی، صادق است یا کاذب؟ از آن حضرت توقیع رسید: دروغ می گوید، خدا او را لعنت کند!

[توقیع در وقت قراردهندگان ظهور]

ایضاً توقیعی در کتب معتبر حدیث واقع است که جمعی در باب ظهور آن حضرت علیه السلام وقت قرار می دادند. از آن حضرت توقیع آمد که کذب الوقاتون؛ یعنی دروغ می گویند کسانی که برای ظهور من وقت قرار می دهند. در بعضی از نسخ حدیث در آخر، این عبارت واقع است: وربّ الکعبة؛ یعنی وقت قراردهندگان برای ظهور من دروغ می گویند، به خدای کعبه سوگند!

الصبح الاسفری و انبات مهد و دة الحجة العظمی

[عریضه اسحاق بن یعقوب]

نجمه

۸

توقیعی است که در بحار^۱ آن را از اسحاق بن یعقوب روایت نموده: به محمد بن عثمان عمری التماس نمود عریضه او را که مشتمل بر چند سؤال به خدمت حضرت صاحب^{علیه السلام} برساند و جواب آن را بگیرد. حضرت جواب مسایل او را به خط مبارک خود نوشته، فرستاد، به عبارتی که مضمونش این است: حق تعالی تو را به راه راست بدارد و هدایت نماید! اما آن چه از احوال جمعی از بنی اعمام و خویشان ما سؤال کرده، بدان میان حق تعالی و هیچ آفریده‌ای، قریب و خویشی نیست و هر که منکر این باشد، از ما نیست و امر او مثل امر پسر نوح است؛ یعنی چنان که به سبب کفر، پسر نوح پیغمبر^{علیه السلام} از فرزندی آن حضرت بیرون است، اگر کسی از خویشان ما به آن اعتقاد داشته باشد نیز، از انتساب به ما بیرون است. اما حال جعفر، عم من و فرزندانش، حال برادران یوسف است.

در آن کتاب بعد از ذکر این توقیع نیز فرموده: **مؤلف گوید:** از این حدیث چنین مستفاد می‌شود که منسوبان حضرت رسالت^{صلی الله علیه و آله} را به سبب حرمت آن حضرت در بدی‌هایی که از آن‌ها واقع می‌شود، نباید مذمت کرد؛ چنان که از چندین حدیث معلوم می‌گردد و از جمله آن احادیث، حدیثی است که آن هم از حضرت صاحب صلوات الله علیه - در باب جعفر عم آن حضرت واقع شده. دیگر، حدیث مشهور متواتری که از حضرت رسالت^{صلی الله علیه و آله} منقول است و خلاصه مضمون آن، این است که آن حضرت فرمود: صلحای اولاد مرا برای حق تعالی و بدکاران ایشان را برای من گرامی دارید.

۲۵۴۳ اما فقا، آشامیدن آن حرام است. اما مال‌های شما را قبول نمی‌کنم، مگر آن که پاک شود، هر که خواست برساند و هر که خواست قطع نماید و آن چه حق تعالی به ما می‌رساند، بهتر است از آن چه شما می‌رسانید.

عریضه اسحاق بن یعقوب و جواب آن

العقربى الجنى فى الحلال والخوال مؤلفنا صاحب الرضا

اما ظهور فرج که از آن پرسیده؛ یعنی سؤال کرده‌ای ما کی ظهور خواهیم کرد، آن امری است که با حق تعالی است و غیر از حق تعالی کسی آن را نمی‌داند؛ آن‌هایی که برای ظهور ما وقت قرار می‌دهند، دروغ‌گویان‌اند. اما آن که جماعتی گمان دارند امام حسین علیه السلام کشته نشده، کفر و گمراهی است.

پرسیده: هرگاه چیزی بر ما مشکل شود، چه باید کرد؟ در مشکلات خود به عالمان و راویان احادیث ما رجوع کنید؛ به درستی که ایشان حجّت‌اند بر شما و من حجّتم بر ایشان. بدان کتاب محمد بن عثمان و پسرش، کتاب من است و ایشان نزد من ثقة‌اند و مالی را که برای ما می‌فرستید تا پاک و بی‌شبهه نباشد، نزد ما مقبول نیست و ثمن مغنیه حرام است. ظاهراً مراد از ثمن مغنیه، این است که کنیزکی خواننده باشد، هرگاه او را بفروشند، پیش از آن که او را توبه فرموده باشند، قیمتش حرام است، از بسیاری از احادیث چنین معلوم می‌شود.

این حقیر بعضی از آن احادیث را در رساله اعلام الاحباء فی حرمة الغناء فی القرآن والدعاء ایراد نموده، اگر کسی خواهد به آن مختصر رجوع نماید. ممکن است مراد از ثمن مغنیه از روی تجوّز مالی باشد که کنیزان خواننده از راه خوانندگی کسب می‌کنند؛ یعنی چنین مالی حرام است. هم چنان که از چندین حدیث معتبر ظاهر می‌گردد. محمد بن شاذان از شیعیان ما و ابوالخطّاب ملعون است و اصحاب او ملاحظین‌اند، با ایشان سخن مگویید که من و پدرانم از ایشان بیزاریم!

اما خمس را ما به شیعه خود مباح کرده‌ایم و تا وقت ظهور ما بر ایشان حلال است، بعضی از فضیله معاصرین از این حدیث استدلال کرده‌اند در زمان غیبت بر کسی لازم نیست خمس مالش را اخراج کند، بلکه خمس مال از مالک است؛ در این نظر است، زیرا خمس چنان که از کلام مجید و از احادیث معلوم می‌گردد، شش سهم است. یک سهم از آن خداست، سهم دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله، سهم دیگر از ذوی القربی که ائمه معصومین علیهم السلام و سه سهم باقی، یکی از آن یتیمان، یکی از مساکین و یکی از ابنای سبیل است، از آن‌هایی که به هاشم منسوب باشند.

تحقیق نطق ثمن مغنیه از توفیق مبارک

الاصحیح الاصحیح و الاصحیح الاصحیح
مهدویة الاحیاء المستطیع

پس می‌گوییم: سه سهم باقی، مال امام نیست و معلوم است آن حضرت مال غیر را به کسی حلال نمی‌کند و در سه سهم اول که تمام آن در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آن حضرت و بعد از آن جناب، از امام و جانشین او است؛ ممکن است مراد حضرت صاحب صلوات الله علیه - که فرموده: ما خمس را به شیعه خود مباح کرده‌ایم و بر ایشان حلال است؛ آن باشد که سه سهم اول را ما در زمان غیبت به ارباب استحقاق خمس از شیعیان خود مباح کرده‌ایم نه آن که به تعلق مالک داشته باشد. مسایل متفرع بر خمس بسیار است، اگر کسی خواهد بر آن اطلاع یابد، باید به محلّش رجوع نماید. سبب این که این چند کلمه در این مقام ایراد شد، آن بود که مبادا جماعتی آن را از آن بعض شنیده باشند، این توقیع را در این جا ببینند و چون تأمل نکنند، گمان کنند این دلیل بر صحّت آن فتوا خواهد بود و اما آن‌هایی که در دین خدا شک داشته و از آن چه به ما واصل کرده‌اند، پشیمان باشند، ما به صلّه ایشان احتیاجی نداریم، اگر استقاله کنند، ما نیز اقاله می‌کنیم.

سؤال کرده‌ای سبب غیبت شما چیست، آیا نشنیده‌اید که حق تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: **«لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»** «حاصل مضمون این آیه وافی هدایت آن که از اشیا بی که اگر برای شما ظاهر شود، غمگینتان کند، سؤال مکنید؛ شاید سبب این که حضرت این آیه را در این مقام فرموده، آن باشد که چون اعوان و انصار آن سرور اندک‌اند، اگر این ظاهر شود، دوستان خالص از این اندوهناک خواهند شد که دوست، غمخوار، یاور و مددکار آن حضرت کم است و آن جناب نخواسته دوست خود را از این خبر دهد.

مؤید این احتمال حدیثی است که خلاصه مضمونش این است: هرگاه عدد متابعان

آن حضرت به سی صد و سیزده نفر رسد، خروج بر آن سرور واجب می‌شود؛ واللّه اعلم. ۳۵۴۵

احتمالات ممکن دیگر از بقیه حدیث معلوم می‌شود و هیچ یک از پدران ما نبودند مگر آن که بیعت طاغی و ظالمی برگردن ایشان بود و لکن وقتی من ظهور کنم، بیعت

هیچ طاغی و ظالمی در گردنم نخواهد بود.

از نفع یافتن مردمان از من در حال غیبت سؤال نمودی؛ به درستی که آن مثل نفع یافتن مردمان از آفتاب در روز ابری است که اگرچه در روز ابری، آفتاب از نظرشان مخفی است، اما باز از آن به عالمیان نفع می‌رسد. من برای اهل زمین امانم؛ هم‌چنان که ستاره‌ها برای اهل آسمان امان‌اند.

از چیزهایی که بی‌فایده است، سؤال مکنید و به هر چه شما را به آن مکلف نکرده‌اند، کار نداشته باشید! زنهار در تعجیل فرج دعا کنید که فرج شما در آن است، همیشه، خصوصاً در اوقات استجابت دعوات و عقیب صلوات، تعجیل فرج آل محمد صلوات الله علیهم را از حق تعالی مسألت نمایید، ای ابا اسحاق! سلام بر تو و بر هر که تابع حق باشد! والسلام.

بدان یکی از توقیعات شریف، توقیعی است که در تعزیه عثمان بن سعید که نایب خاصّ اوّل آن بزرگوار است به پسر او، محمد بن عثمان که نایب خاصّ دوّم آن حضرت است، نگاشته و ما آن را در یاقوتۀ دوّم مسند اوّل از عبقریۀ چهارم بساط چهارم که به یاقوت الاحمر ملقّب است، مذکور داشته‌ایم.

صدور توقیع مبارک در ذمّ شلمغانی

چنان که توقیع دیگری است که به واسطه حسین بن روح صادر شده در جواب این سؤال که **علت تسلط دشمنان خدا؛ مثل یزید بن معاویه بر دوستان او؛ مثل حسین بن علی علیه السلام** چیست که ما آن را در یاقوتۀ بیستم مسند اوّل از عبقریۀ چهارم بساط چهارم نقل نموده‌ایم. چنان که توقیع دیگری است به واسطه حسین بن روح بر قدح و ذمّ شلمغانی، شریعی، نمیری، هلالی و بلالی عزّ صدور یافته و ما آن را در یاقوتۀ ششم مسند سوّم از عبقریۀ چهارم بساط چهارم ایراد نموده‌ایم.

توقیع دیگر برای علی بن محمد السمری عزّ صدور یافته که موتش را بعد از شش روز به او اعلام نمودند و ما آن را در یاقوتۀ چهارم مسند اوّل از عبقریۀ چهارم بساط چهارم نقل کرده‌ایم.

مضافاً بر این که ما از یاقوتۀ دهم تا یاقوتۀ پنجاه و پنجم از عبقریۀ هشتم بساط

الاصحیح الاسفرونی اثبات مهد و بیعة الحجة النبویة

چهارم، قریب پنجاه مکتوب از آن جان جهان و امام عالمیان را که به اشخاص عدیده معین مرقوم فرموده، ایراد نموده‌ایم که تمام این توقیعات شریف و مکتوبات منیف - چنان که در اوّل رقم دوّم توقیعات ذکر نموده‌ایم - از جمله دلایل بر ثبوت و اثبات وجود فایض الجود آن بزرگوار است، زیرا مکتوب و توقیع بدون کاتب و موقع، بلکه مطلق اثر بدون مؤثر نشود و نشاید، انتهى.

ما أردنا بنقله بحمد الله وحسن توفيقاته قد فرغت من كتابه هذا الجزء من الكتاب الشريف في يوم السابع عشر خلون من شهر محرم الحرام سنة ۱۳۶۲ وأنا العبد المحتاج إلى ربه الغني ابن الشيخ محمد حسين محمد علي الحائري.